

مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال



جلد پانزدهم : امام زمان عجل الله تعالی فرجه

جمع آوری و تدوین : ناصر زارعی

مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال

(جلد پانزدهم: امام زمان «عجل الله تعالی فرجه»)

«شامل ۵۹۰ قطعه شعر در قالب های مختلف شعری»

گزینش، جمع آوری و تدوین: ناصرزارعی

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم به قطب عالم امکان حضرت صاحب العصر والزمان

روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

فهرست مطالب

بخش اول اشعار ولادت حضرت امام زمان	(۶۷ قطعه شعر) صفحات ۵ الی ۱۱۶
بخش دوم اشعار مدح حضرت امام زمان	(۳۸ قطعه شعر) صفحات ۱۱۷ الی ۱۵۴
بخش سوم اشعار فراق حضرت امام زمان	(۱۴۹ قطعه شعر) صفحات ۱۵۵ الی ۲۳۵
بخش چهارم اشعار مناجات فاطمی امام زمان	(۱۰۲ قطعه شعر) صفحات ۲۳۶ الی ۲۹۴
بخش پنجم اشعار مناجات محرمی امام زمان	(۱۵۰ قطعه شعر) صفحات ۲۹۵ الی ۳۷۵
بخش ششم اشعار مناجات با امام زمان در مناسبت ها	(۸۴ قطعه شعر) صفحات ۳۷۶ الی ۴۲۵
معرفی اجمالی سایت جامع آستان وصال	صفحات ۴۲۶ الی ۴۳۰

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ! بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛

﴿ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. ١ ﴾

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ ابْنَ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا!

حمد و سپاس خدایی را که توفیق و لیاقتمان بخشید تا در زمره محبین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گرفته و در حد بضاعت مزجات خود قدمی هر چند کوچک برداریم، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَثَمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَ تَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مدتی بود تعدادی از بازدیدکننده گان سایت آستان وصال با ارسال پیام های جداگانه ضمن ابراز محبت و ذره پروری نسبت به انجام وظایفی که در سایت داشتیم تقاضا داشتند که در قسمت کتاب سایت، در کنار کتب تاریخی، روایی و مقتل بارگذاری شده در سایت؛ کتاب های تخصصی شعر مربوط به هر یک از اهل بیت را تدوین و در اختیار بازدیدکنندگان سایت قرار دهیم؛ لذا در پاسخ به دستور این عزیزان بر آن شدیم که بخشی از اشعار بارگذاری شده در سایت را بصورت کتاب pdf تدوین و بر روی سایت قرار دهیم اما از آنجائیکه فضای محدود صفحات کتاب با فضای سایت متفاوت بودند نمی توانستیم تمام ویژگی های لحاظ شده در سایت را در کتاب رعایت کنیم! به عنوان مثال در توضیح یا اصلاح اشعاری که نیاز به اصلاح داشتند در سایت متن کامل روایات تاریخی با ارجاعی ساده برای خوانندگان در دسترس و قابل مشاهده بود که این امکان در کتاب مقدور نیست، در قسمت نقد و بررسی اشعار نیز بعضی از ابیات که مغایر با روایات معتبر بود؛ به آن ها اشاره شده و دلیل و استنادات حذف آن را بازگو می کردیم که این امکان نیز در کتاب ممکن نبود لذا در تدوین و جمع آوری این کتاب به ناچار بدون هیچ توضیحی بعضی از ابیاتی که دارای ایرادات روایی، تاریخی یا محتوایی بودند حذف شدند و تنها ابیاتی که مشکل نداشتند و یا ابیاتی که به دلیل یکی از ایرادات ذکر شده تغییر داده شده اند با اشاره مختصری در پاورقی همان صفحه تقدیم خوانندگان کتاب گردیده است که از این بابت پیشا پیش از شعرای سراینده اینگونه اشعار پوزش می طلبیم؛ انشالله که این خدمت کوچک مورد قبول ایزدمنان و اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد.

بخش اول:

اشعار ولادت

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

شاعر: محسن راحت حق قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

نیمه شعبان که می‌آید پُر از جان می‌شوم شوق باعث می‌شود مانند باران می‌شوم
مانده‌ام شادی کنم یا ناله از هجران کنم بین این خوف و رجا بدجور حیران می‌شوم
دردمندم دردمندم دردمندم دردمند با نگاه مهدی موعود درمان می‌شوم
در شب میلاد منجی تمام کائنات مات و مبهوت کلام الله قرآن می‌شوم
کاش می‌شد سامرا باشم به دور از حاشیه دور از شهر تولد پُر ز هجران می‌شوم

جشن می‌گیرم به امید نگاه فاطمه

گاه می‌سوزم در این اثنا ز آه فاطمه

می‌روم ساکن شوم در محضر یک دلبری می‌روم تبریک گویم بر امام عسکری
از افق سر زد جمال فاطمی طلعت ز مهر دلبری دارم پُر از الطاف و ذوق مادری
آخرین حجت شده همنام ختم الانبیا در وجودش هست آثاری پُر از پیغمبری
ارث این آقا است قطعاً ذوالفقار مرتضا جلوه‌گر خواهد شد این سرور تماماً حیدری
حامی مستضعفان و عزت اهل وفا هر ز پا افتاده‌ای را می‌کند او یآوری

جشن می‌گیرم به امید ظهور حضرتش

تکیه کردم بر نگاه و بر وفا و غیرتش

زاده نرگس جهانی را گلستان می‌کند غنچه لب‌های دنیا را چه خندان می‌کند
با طلوع نور رویش ظلمت از عالم پرید خال مشگین‌اش دو دنیا را چه چراغان می‌کند
گفتن ذکرش ثواب است و یقیناً نام او قلب‌های خسته را لبریز ایمان می‌کند
آمده فرزندی حیدر آن کسی که با دمش سفره‌های خالی هر شیعه پُر نان می‌کند
آخرش با یک طلوع ناگهانی جمعه‌ای عالمی را غرق شادی و ثنا خوان می‌کند

با ظهورش زندگی را هدیه می‌بخشد به ما

می‌رود بعد از مدینه خسته جان تا کربلا

دردها را باز درمان می‌دهد بی‌ادعا	کارها را خوب سامان می‌دهد بی‌ادعا
می‌رسد تندیس اخلاص و رهایی می‌دهد	تک تک افراد را جان می‌دهد بی‌ادعا
می‌رسد یک روز با حال و هوای حیدری	حسن و حالی را دو چندان می‌دهد بی‌ادعا
کینه‌ها را می‌زداید از دل اهل ولا	لطف بی‌حد و فراوان می‌دهد بی‌ادعا
می‌کند احیا همه دل‌مردگان را با نگاه	در حقیقت با نگاه جان می‌دهد بی‌ادعا

می‌رسد یک روز با الطاف خاص داوری

می‌کند دل‌های مردم سراسر مادری

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرصیه عاطفی

عیدمان آغاز شد، آمد بهار واقعی	دل به آرامش رسید از این قرار واقعی
ماه رؤیت شد در آغوش امام عسکری	دل شد امشب صاحب دلدار و یار واقعی
پر شد از عطر گل نرگس تمام سامرا	تا به دنیا آمد آن امیدوار واقعی
ناامید از من نشد، بخشید و با لبخند گفت	می‌شود یکروز آخر افتخار واقعی
حیف قلبم را که بسپارم به دست این و آن	شد ابوالصالح برای من نگار واقعی
نیمه شعبان رسید و وای بر من! برنگشت	اسم و رسم باز هم شد شرمسار واقعی
جشن میلادش کنار کعبه می‌شد دیدنی	انتظارم بود اگر یک انتظار واقعی
توبه‌هایم بادعای عهد بالا می‌رود	می‌دهم جان پای این قول و قرار واقعی
عاقبت می‌آید و واللّه دارد لذتی	در کنارش زندگی در روزگار واقعی!

شاعر: محمدجواد غفورزاده قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

باز دل، چله‌نشین حرم راز شده‌ست مرغ شب، با نفس صبح هم‌آواز شده‌ست
باز با دست سحر، پنجره‌ها باز شده‌ست باز فصل سفر چلچله آغاز شده‌ست

با نسیمی که به دل‌جویی من می‌آید

باز عطر گل نرگس ز چمن می‌آید

این گل لاله، که زیبایی بی‌حدّ دارد در چمن تازگی و لطف مجدّد دارد
نکته فاطمه و عطر محمّد دارد آفرینش به لبش، ذکر خوش‌آمد دارد

این گل سرخ، که از گلبن توحید شکفت

هر که دیدش، «زَهَقَ الباطِلُ و جاء الحق» گفت

جلوه «و القمر» و آیت «و العصر» آمد رحمت واسعه بی‌حد و بی‌حصر آمد
فتح نزدیک شد و، زمزمه نصر آمد کارفرمای دو عالم، ولی عصر آمد

گرچه در خوشدلی فاطمه، تردیدی نیست

زادروز پسرش هست، ولی عیدی نیست

چه بگویم که مرا عقده عالم به گلوست داستان من و غم، خاطره سنگ و سبوست
کی شود پرده به یک سو رود از چهره دوست «آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست»

عید روزی‌ست، که بارد به جهان ابر گرم

مصلح کل بزند تکیه به دیوار حرم

عید روزی‌ست، که آفاق گل نور شود از جهان، سایه بیدادگران دور شود
روز نابودی تزویر و زر و زور شود یعنی از پرتو موسی، همه جا طور شود

عید روزی‌ست، که آفاق منور گردد

باغ سرسبز شود، باز ورق برگردد

عید روزیست، که دل‌ها شود از غصه جدا روز آغاز ثمربخشی خون شهدا
 برسد پرتو روشن‌گر مصباح هدی تکیه بر کعبه زند منتقم خون خدا
 بشنود گوش فلک، صوت خوش تکبیرش
 دولت عدل شود، دولت عالم‌گیرش
 عید روزیست، که با عشق، هماهنگ شود عرصه بر تهمت و تزویر و ریا تنگ شود
 نرم، چون آب، دلِ سخت‌تر از سنگ شود باغ سرسبز و نشاط‌آور و گل‌رنگ شود
 عید روزیست، که ایمان و امان تازه شود
 یک چمن لاله‌ پرپر شده، شیرازه شود
 ای که جبریل امین، پیک پیام‌آور توست ای که عیسی نبی، روز فرج، یاور توست
 سرمه چشم ملائک، همه خاک در توست چشم بر راه ظهورت به خدا، مادر توست
 تو بیا! تا غم عالم، همه از دل برود
 کشتی از دامن توفان، سوی ساحل برود

وزن شعر: مفاعیل فاعلین مفاعیل فاعلین

قالب شعر: غزل

شاعر: فاطمه زاهد مقدم

بهار آمدنت می‌برد زمستان را بیا که تازه کنم با تو هر نفس جان را
 به برف بی‌رمق روی کوه‌ها برسان سلام گرم و خوش آفتاب تابان را
 شبیه شاخه گل کرده روی دست بهار پُر از امید کن آغوش این درختان را
 برای چشمه خشکیده نگاهم باز بخوان شبیه گذشته دعای باران را
 به شوق آمدن روزهای خوب هنوز نشست‌ام به تماشا غروب ایوان را
 کجاست گمشده من در این هیاهو؛ آه سکوت می‌کنم اندوه هر خیابان را
 چقدر بی‌تو از این راه‌ها گذر کردیم چقدر بی‌تو همه نیمه‌های شعبان را...

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسنعلی بالایی

بی‌شمس جمال تو فروغ سحری نیست
 از محکمه عدل الهی حذری نیست
 مثل پر قنداقه او شاه پری نیست
 ذرات جهان را ز ازل گوش کری نیست
 در حد تو و عترت پاکت بشری نیست
 از گردش پروانه عاشق اثری نیست
 از خوی وفاداری سگ هم خبری نیست
 بر نیزه شعری که سرودند سری نیست
 دیگر ز کمالات سرودن هنری نیست
 در کوچه نیکو صفتان رهگذری نیست
 از آه یتیمان به دل کس شرری نیست
 منکر زند آتش در دین را عمری نیست
 اینبار بیا کوفه علی خیره سری نیست
 در گله این مدعیان شیر نری نیست
 افسوس کسی منتظر منتظری نیست
 از محشر رخساره لیلی ثمری نیست
 غیر از فرج منجی عالم تبری نیست
 تاریک شد افکار تو نور بصری نیست
 انگار که اعمال خودت را تشری نیست

در راه خدا جز تو مرا راهبری نیست
 گر ذره‌ای از مهر تو در سینه ما هست
 در عرش ملائک شب میلاد تو گفتند
 ذرات جهان آیه تطهیر شنیدند
 در شکل بشر آمده‌ای روی زمین لیک
 بر گرد تو جز مادرت ای شمع فروزان
 با آدم از آئین وفا گفتمی و دیدی
 جز لعل لب و زلف رها و خم ابرو
 ترویج شعائر به مُد روز در آمد
 میخانه مستان غم عشق شلوغ است
 سر می‌شکنند از غم بابای یتیمان
 بر عکس شنو روضه مادر که در این عصر
 از کرده خود باز پشیمان شده کوفه
 گرگان گرسنه همه در جلد شبانند
 در نیمه شعبان همگی مست سروریم
 تا دامن صحرا نشود مأمن مجنون
 تا از کمرش بشکند آئین ریا را
 بس کن (حسن) این شیوه منفی نگری را
 بر هر که غلط کرده تشر می‌زنی اما

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: رضا قاسمی

در صحن طبعم واژه‌ها هم بی‌قرارند
وقتی که حرف از مُنتظر شد بغض کردند
بارانی از مضمون چکید از چشم خودکار
دیدم کمال هم‌نشینی هم اثر کرد
تسبیحی از جنس هجاها ساختم چون
انگار حسّ و حال شعری تازه دارند
گفتند یک عمر است که چشم انتظارند
تا ابرهای کاغذی قدری ببارند
کاغذ؛ قلم؛ واژه؛ به حال من دچارند
دیدم تمام حرف‌ها لحظه شمارند

پس بی‌درنگ از دلبر دلخواه گفتم

یک یا علی هم بعدِ بسم الله گفتم

سُستم ولی از عشق، محکم می‌نویسم
در آینه‌بندان صیقل خورده شعر
قنداقه‌ای در دستِ نوری می‌درخشید
از قطره اشکِ شوقِ بابایی خدایی
آنقدر محوم که قلم از دستم افتاد
از روی دستِ شاعرِ مطلق نوشتم
از عرش می‌گویند و من هم می‌نویسم
با چشم طبعم هر چه دیدم می‌نویسم
پس دارم از خورشید عالم می‌نویسم
از خنده‌های آب زمزم می‌نویسم
پس بیشتر می‌بینم و کم می‌نویسم
گفتند جاء العشق، جاء الحق نوشتم

آمد کسی که با همه توفیر دارد

او که نگاهش لطفِ عالم‌گیر دارد

آمد طبیب حانق دردِ جدایی
گفتند «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» هر چند
مانند جدش چشم او حرّ آفرین است
با اینکه او در مهربانی بی‌نظیر است
هر چند که دردِ غمش واگیر دارد
در دست او شمشیر هم تدبیر دارد
از بس نگاه نافذش تاثیر دارد
اما برای دشمنش شمشیر دارد

آمد کسی که در زمستان هم بهار است

او وارث اصلی تیغ ذوالفقار است

باید که ما هم در سپاهش یار باشیم	اما نه اینکه روی دوشش بار باشیم
باید بصیرت داشت و از حق سخن گفت	صفین اگر تکرار شد عمار باشیم
باید که پای عشق، تا آخر بمانیم	یا پای دارش میثم تمار باشیم
وقتی که آمد گفت وقت انتقام است	باید خروش غیرت مختار باشیم
باید برای یا لثارات الحسینش	از بغض خونخواهی حق سرشار باشیم

باید فدک را از سقیفه پس بگیریم

حق علی را از خلیفه پس بگیریم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

حضرت عشق! قدم در دل دنیا زده است	گلِ نرگس ز عنایت به زمین پا زده است
آمده حجت آخر که ببارد ز کرم	قدم پاک خودش را روی دلها زده است
انبیا منتظر روز تولد بودند	پرده را یار سرانجام به بالا زده است
تا درخشید چنان مهر فروزنده به خاک	پیرهن چاک زده دل به مصلا زده است
پدرش دید، صدا زد که عجب خالق من	در رخ ماه پسر جلوۀ طاها زده است
طیب الله بر این دست و به این بازوها	قدرتش را چقدر غالب مولا زده است
انتها نیست برای دل دریایی او	با گرم «مهدی من» طعنه به دریا زده است
به همین زودی زود است که در غیبت خویش	همه بینند که دلدار به صحرا زده است
ای بمیرم که چه صبری به دل مهدی ماست	لحظه‌ها را همه بر غصه و غمها زده است

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: سیدرضا مؤید

بهار آمد و عطری به هر دیار زدند	به جای جای زمین نقشی از بهار زدند
فرا رسیدن نوروز و موکب گل را	به نغمه جارچیان بهار جار زدند
به هر کجای در آید نسیم، عطرافشان	مگر که بر نفّسش بوی زُلف یار زدند
به روی جامه سبزی که بر تنش کردند	هزار برگ به پیراهن چنار زدند
هزارها عَلم سرخ و زرد و آبی گل	به این نوید به گلزار و کوهسار زدند
شکوه موکب میلاد حضرت مهدی است	که بر زمین و زمان این همه نگار زدند
رسید مهدی موعود کز ولادت او	به فرق عشق و وفا تاج افتخار زدند

عصاره همه گل‌های احمدی مهدی است

گل همیشه بهار محمدی مهدی است

طلایه‌دار سحرگاه نور می‌آید	امیر قافله شوق و شور می‌آید
گشوده پنجره نور بر زمین و زمان	امام نور که در سال نور می‌آید
امام یازدهم را به شادی و تبریک	مَلک ز هر طرفی در حضور می‌آید
به منزل دل ویران ما بُود نزدیک	طنین قافله کز راه دور می‌آید
ز شوق تابش این آفتاب آزادی	ز ذره ذره سرود سرور می‌آید
پس از سه روز سفر در عوالم ملکوت	ز میهمانی ربّ غفور می‌آید
ز غیب یافته ألواح مهدویّت را	گلیم عالم رَجعت ز طور می‌آید
بود کریم و همین بس کرامتش که مدام	از او عنایت و از ما قصور می‌آید

عصاره همه گل‌های احمدی مهدی است

گل همیشه بهار محمدی مهدی است

نظام‌بخش جهان و جهانِ جان مهدی‌ست	امام منتقم و صاحب‌الزمان مهدی‌ست
کسی که عدل علی را به معنی اعلی	برای نوع بشر آرد ارمغان مهدی‌ست
کسی که با کلماتش به ظاهر و باطن	کتاب حُسن خدا راست ترجمان مهدی‌ست
کسی که رجعت والای صالحان زمین	برای یاری او می‌شود عیان مهدی‌ست
کسی که فیض نگاه ولایتش امروز	نگاهداری زمین است و آسمان مهدی‌ست
وجود او همه لطف است و غیبتش همه لطف	کمال لطف خدا بر جهانیان مهدی‌ست
کسی که زمزمه عاشقانه‌اش آرد	نزول بارش رحمت به انس و جان مهدی‌ست

عصاره همه گل‌های احمدی مهدی‌ست

گل همیشه بهار محمدی مهدی‌ست

شاعر: وحید زحمت‌کش	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فعاتن فعاتن فعطن

مژده ای اهل ولا صاحب دوران آمد	پادشاه دل ما در دل شعبان آمد
قحطی عشق میان همه دنیا شده بود	ناگهان یوسف ما از سوی زندان آمد
از تن خشک زمین تاب و توان پر زده بود	با قدوم گل نرگس به تنش جان آمد
عالم از بوی گلی غرق تبسم شده است	در گلستان ولا لاله و مرجان آمد
همه در عرش خدا دست به سینه شده‌اند	چون که بر روی زمین حضرت جانان آمد
صاحب کل زمان حضرت محبوب سلام	از نفس های تو بوی گل ریحان آمد
آید آن روز که شیعه بشود شاد که چون ^۱	خبر آید که فراق تو به پایان آمد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مثنی

شاعر: محسن راحت حق

بال و پر را باز کن، بر هم بزن تا سامرا می‌برد مرغ دلت را یک سخن تا سامرا
 خستگی، دلواپسی معنا ندارد خنده کن پس بیا همراه شو ای جان من تا سامرا
 رخصت از زهرا بگیر و وارد این خانه شو بلکه مهمانت کند لطف حسن تا سامرا

خانه دَوَم حسن بابِ کرامت می‌شود

با ظهور یار دل، اتمامِ حجت می‌شود

باز شد چشمانِ مست صاحبم بر روزگار آمده تابی دهد بر سینه‌های بی‌قرار
 آخرین حجت ز نسلِ مصطفی و حیدر است می‌چکد جود و کرم از چشم او چون آبشار
 روزگاری فتح خیبر می‌کند مثل علی بر سرش دستار احمد، در کف او ذوالفقار

آخرین آئینه پُر نور معبود آمده

مژده ای چشم انتظاران چونکه موعود آمده

با قدومش عالمی را پُر هیاهو کرده است هر دل بشکسته‌ای را بند گیسو کرده است
 قبله را تغییر داده این چه سرّ اعظم است کعبه را انگار مابین دو ابرو کرده است
 تا قدم رنجه کند بر خاک گرم سامرا بال‌های جبرئیل این مُلک جارو کرده است

مژده ای یاران که تندیسِ سعادت می‌رسد

واژه بی‌عیب و نقصی بر عدالت می‌رسد

از گل نرگس نشو غافل که آقایی کند می‌رسد روزی که بر نه طاق مولایی کند
 از گل نرگس نشو غافل، کمی هم بو بکش آمده هر عاشقی را مست و شیدایی کند
 دستگیری می‌کند آقااست باز می‌خرد آخرین گل مطمئناً کار زهرایی کند

مژده ای یاران امام مهربان گل کرده است

ای بنازم صاحبِ عصر و زمان گل کرده است

نیمه شعبان تجلی غدیری دیگر است روز بیعت روز میلاد امیری دیگر است

دست را وا کن ببیند دست خالی آمدی او کریم است و دل ما هم فقیری دیگر است

قلب هامان را خدا از بهر مهدی آفرید بهر آقا قلب شیعه یک سریری دیگر است

مطمئنم که خدا اتمام حجت می‌کند

زاده نرگس به قلب ما حکومت می‌کند

شاعر: اسماعیل تقوایی قالب شعر: قطعه وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

عالم سراپا نور شد، شمس و قمر مستور شد	تابید انوار خدا، بر سامرا و بر زمین
اندر سرای عسکری، آمد ز نسل حیدری	مولود زیبا منظری، براو هزاران آفرین
میلاد آن جان جهان، باشد بهار عاشقان	گنجینه خلقت شده، تکمیل با دُرّی ثمین
بالا چراغانی شده، هنگام مهمانی شده	آمد به عرش کبریا، قنداقه آن مه جبین
عطر بهشتی حس شود، از دامن نرگس شود	فرهادها را آمده، شیرین مثال انگبین
از بهر این عالی نسب، افلاکیان غرق طرب	بهر خداوند جهان، آمد ولی آخرین
ماه درخشان آمده، سلطان خوبان آمده	آمد سرور بیکران، اندر قلوب مؤمنین
باشد فرعون زمان، اندر پی آن جان جان	غائب شد از هر دیده‌ای، آن مقتدای اهل دین
موجود قرآنی بود، اوج مسلمانی بود	در ظلمت ظلم جهان، شمس الضحی، حبل المتین
میلاد او روز خدا، شادان به جنت مصطفی	بر شیعیان مرتضی، زیباترین، زیباترین
او ماه ناپیدا بود، روشنگر دل‌ها بود	با یوسف زهرا شود، فردای عالم بهترین
پیوسته بر لبهای ما، این معزالاولیا	بنما ظهور ای مقتدا، آقا، مذل الظالمین

شاعر: علی اصغر انصاریان قالب شعر: مریع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن

شب قدر است و شب بارش خیر و برکات آمده ماه جبینی که بُود جلوۀ ذات
 آمده تا که شود ساحل کشتی نجات به قدم‌های پُر از میمنت او صلوات
 آمد و بر همه خَلق سرآمد گردید
 پسر فاطمه همنام محمد گردید
 آمده آنکه بُود آینه روی نبی مثل او نیست درخشنده به عالم نَسَبی
 خاندانم همه قربان چنین اُم و آبی چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
 آن شب قدر که از عرش تنزل می‌کرد
 به روی دامن پاکیزه زنی گل می‌کرد
 جلوۀ رَبّ جلیل آمده امشب به ظهور آمد و سامره شد با قدمش وادی طور
 چشم شیطان صفتان کور شد از تابش نور قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ؛ چشم بد از رویش دور
 حُسن او از همه نیک رُخان بُرده سبق
 بر روی بازوی او نقش شده: جاء الحق
 اشک شوقِ پدری می‌چکد از چشم ترش می‌زند بوسه به رخساره همچون قمرش
 صدقه می‌دهد امشب به گدایان درش کاشکی جانب ما نیز بیفتد نظرش
 بشنو ای سوخته بالی که به گنجِ قفسی
 دست خالی نرود از در این خانه کسی
 مهر مهدی‌ست که جاری بُود اندر رگ و پوست دشمنش دشمن و با دوست او باشم دوست
 (به جهان حُرّم از آنم که جهان حُرّم از اوست) (آن سفرکرده که صد قافله دل همره اوست)
 (هرکجا هست خدایا به سلامت دارش)

لایقم کن که شوم منتظر دیدارش

او بیاید همه جا امن و امان خواهد شد این جهنّم‌کده گلزار جنان خواهد شد

او بیاید همه علم، بیان خواهد شد (نفس باد صبا مُشک فشان خواهد شد)

عالم پیر جوان می‌شود ان شاء الله

حضرت نور عیان می‌شود ان شاء الله

کوکب دُرّی و رَخشنده‌تر از هر ماه است گرچه مهدی‌ست، ولی هادی هر گمراه است

به خدا سینه او مَخزنِ سِرِّ الله است از پریشانیِ دلسوختگان آگاه است

در جهانی که پُر از قیل و پُر از قال بُود

انتظار فرجش افضلِ اعمال بُود

بار هجران به روی دوش کشیدن سخت است گلی از باغچه وصل نچیدن سخت است

پی محبوب دیدن، نرسیدن سخت است همه را دیدن و روی تو ندیدن سخت است

در جوانی ز غم دوری تو پیر شدیم

دیده بر راه نشستیم و زمین‌گیر شدیم

یک کبوتر وسطِ لانه صدایش می‌زد مادرش پُشتِ در خانه صدایش می‌زد

بینِ آتشِ پَر پروانه صدایش می‌زد از غم و طعنه بیگانه صدایش می‌زد

صبر کن فاطمه! یک روز کسی می‌آید

(مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید)

شب عید است ولی افضلِ اعمال؛ حسین ذکر روز و شب تو در همه احوال؛ حسین

باز هم روضه بخوان؛ روضه گودال حسین تنش از سُمِ سُتوران شده پامال، حسین

بر دلش بود چو او، زخمِ عمیقی زینب

آه! برگرد! به مضطرّ حقیقی زینب

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: ترجیع بند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

ای زمین ریزمخوار تو مهدی	وی زمان در مدار تو مهدی
آمدی ای حقیقت هستی	عالمی بیقرار تو مهدی
صد و بیست و چهار هزار احمد	همه در انتظار تو مهدی
منتظر بر تو سیزده معصوم	و همین افتخار تو مهدی
نه فقط نه فلک به فرمانت	عرش در اختیار تو مهدی
فصلها از تو شکل می‌گیرند	هست جنت بهار تو مهدی
مانده اسلام از تو پابرجا	نازم این اقتدار تو مهدی
غم و اندوه بر طرف سازد	پرچم آشکار تو مهدی
میشود هر، عدوی تو محو از	تیغ دشمن شکار تو مهدی
نصر و عزت، خدا ترا داده	تا بماند قرار تو مهدی

هر کجا هستی ای وصی الله

العجل العجل ولی الله

آمدی تا که دلبری بکنی	در امامت پیمبری بکنی
آمدی تا که خود باین الله	بر همه خلق سروری بکنی
آمدی با حکومت الله	باز اقدام حیدری بکنی
آمدی تا به جنگ با خصمت	همچو جدت دلاوری بکنی
آمدی تا به مسند اسلام	بعد از این حکم دیگری بکنی
آمدی ای مجدد احکام	تا که احکام پروری بکنی
آمدی تا به سنت احمد	دین حق را تو یآوری بکنی

آمدی دست ظلم برچینی در عدالت برابری بکنی
آمدی تا به داد ما بررسی دشمنی با ستمگری بکنی
آمدی با نجات گمراهان عالمی را تو رهبری بکنی
هر کجا هستی ای وصی الله

العجل العجل ولی الله

ما محبِ محبتت هستیم ریزه خوار ولایتت هستیم
ما ز مستشهادینَ بَینَ یدیه جان نثاران بیعتت هستیم
گر بمیریم، باز هم به ظهور زنده روز رجعتت هستیم
همه لبیک گو بسوی تو پیشتاز اجابتت هستیم
تشنه طلعت رشیده تو همه مشتاق حضرتت هستیم
به جمال مبارکت سوگند کشته آل عترتت هستیم
در طریق تو با تمام وجود تابع امر و حجتت هستیم
قول تو حقّ و فعل تو حقّ است ما موظف به طاعتت هستیم
ای رفیق شفیق، ما احباب مدّعی رفاقتت هستیم
تو امام هدایتی و ما تشنگان هدایتت هستیم

هر کجا هستی ای وصی الله

العجل العجل ولی الله

همه جا پُر شد از بهانه تو می رسد از فلک نشانه تو
کربلا و مدینه می گویند بازگرد ای دل آشیانه تو
سامرا و نجف تو را خوانند کاظمین است در کرانه تو

از بقیع نغمه تو می‌آید	طوس دارد به لب ترانه تو
همچو زمزم برای تو گرید	کعبه در گردش شبانه تو
جمکران را ببین که منتظرند	خیل عاشق در آستانه تو
از حرم تا حرم همه پرسند	از تو و وصل عاشقانه تو
از یمن تا عراق، هم ناله	سوریه می‌کند بهانه تو
دوستان در پی ظهور تو‌اند	دشمنان منکر زمانه تو
چشم پهلو شکسته مانده به در	شاهد اشک دانه دانه تو

هر کجا هستی ای وصی‌الله

العجل العجل ولی الله

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

می‌نشینم گوشه‌ای و آه حسرت می‌کشم	گوشه‌چشمی از تو را عمریست منت می‌کشم
از ازل «قالوا بلی» گفتم برای دیدنت	سال‌ها بر دوش خود بار امانت می‌کشم
مهزیارت بی‌تو شد آواره! اما بی‌تو من	این نفس‌های کزایی را چه راحت می‌کشم!
خوشبحال عاشقی که گفت با عجز و نیاز	ناز چشمان تو را محض عبادت می‌کشم
عهد بستم با تو اما نفس عهدم را شکست	اینچنین در وادی عصیان اسارت می‌کشم
تا که آقا سر به زانوی تو روزی جان دهم	روز و شب بر لوح دل نقش شهادت می‌کشم
در خیالاتم تجسم می‌کنم روی تو را	رنج بسیاری از این طرز زیارت می‌کشم
باز هم یکسال دیگر باعث زحمت شدم	نیمه شعبان که می‌آید خجالت می‌کشم!

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنی

شاعر: محسن راحت حق

بوی یاس است دوباره به حرم پیچیده یا شمیم گلِ نرگس به دلم پیچیده
مژده وصل رسیده، همه جا گل باران باز در چرخ زمان، لطفِ قلم پیچیده
هر که افتاده ز پا هست، بیاید اینجا که در این دایره مهر، کرم پیچیده

چه نشستی به سویت دادرسی می‌آید

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید

خانه یازدهم باز شده نورانی پدر از شادی بسیار شده بارانی
باز از نسلِ حسن، شیرِ خدا می‌آید^۱ تا بر احوالِ زمانه بدهد سامانی

سامرا شد هدفِ لطفِ خدایی امشب این تولد شده از چشم همه پنهانی

صاحبِ عصر رسیده نفسِ جاء الحق

جای دارد که شود ماه دوباره منشق

حضرت عشق! فدای نفسِ گیرایت ای به قربان تو و قدّ چنان طوبایت
قمرِ آلِ محمد! قمرِ دنیایی قبله‌ای شد بخدا خالِ لبِ زیبایت
همه محتاج دعایند دعایی فرما همه محتاج تو و خطّ خوش امضایت

صاحبِ عصر! ز عطرِ نفّست سر مستیم

ما پناهنده چشمانِ سیاهت هستیم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: اسماعیل شبرنگ قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

از کران بی کران ها جلوه مطلق رسید وارث شیر دلیر خیبر و خندق رسید
فاتح دل های عاشق صاحب بیرق رسید شرح آیات خدا مصداق جاء الحق رسید

شوره زار دیده ما لایق باران شده

بیشتر یاد توأم چون نیمه شعبان شده!

گرمی خورشید دل ها ماه مجلس آمده تکیه گاه عاشق ناچیز مفلس آمده
هر دل غم دیده ای را یار و مونس آمده یاس زهرا بر سر دستان نرجس آمده

هر چه غم از عالم و آدم فراری می شود

نام او را می برم دنیا بهاری می شود

می برد دل های ما را شور شیدایی او می دهد حاجات ما را لطف زهرایی او
بی نیازم از همه با رزق مولایی او زنده گشتم با نفس های مسیحایی او

یابن زهرا یابن طاها یابن یاسین آمده

دردهای شیعیان را نور تسکین آمده

تا تبسم می کند احساس پیدا می شود در هوایش حس و حالی خاص پیدا می شود
از کلامش عطر ناب یاس پیدا می شود در نگاهش غیرت عباس پیدا می شود

نور چشمان علی بن ابی طالب تویی

ای امام منتظر؛ حاضرترین غائب تویی

خاکسارم با نگاهت آسمانی می شوم هر سحر سفره نشین مهربانی می شوم
شب به شب مهمان بزم همزبانی می شوم تو مرا می خوانی و من جمکرانی می شوم

مایه آزادی این ناله در حصر من

دم به دم می خوانمت ای سوره والعصر من

بشنو از نی از غم دوری شکایت می کند در غروب عاشقی گریه برایت می کند

می رسی و آه؛ آوینی حکایت می کند جمعه ای فتح نهایی را روایت می کند

می رسی و می شود ذکر لبانت بیشمار

لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

علت سرمستی دل های ما جام علی ست هر کسی چشم انتظار توست همگام علی ست

پرچم تو پرچم تشخیص اسلام علی ست جشن میلاد تو روز بردن نام علی ست

یادگار کربلا از راه می آیی عزیز

با تمام شهدا از راه می آیی عزیز

ذکر دنیا ذکر عقبا یالثرات الحسین ناله عشاق زهرا یالثرات الحسین

کربلا می خواند این را یالثرات الحسین می رسی با یا علی با یا لثرات الحسین

مرهم زخم فراق سینه ما می رسی

ای امید آخر آدینه ما می رسی

خسته ام از ندبه های غمگسار جمعه ها این دل غمدیده ما بی قرار جمعه ها

هر که را دیدم شده لحظه شمار جمعه ها پیر کرده عاشقت را انتظار جمعه ها

ناله ام؛ حرفم؛ سکوتم یا اباصالح بیا

التماس هر قنوتم یا اباصالح بیا

شاعر: محمد علی بیابانی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

نام تو دوان کرده به پایت قدمم را یاد تو روان کرده دوباره قلمم را
 با چشم کرم کاش که بسیار ببینی ناچیزی این عرض ارادات کمم را
 هرچند که از برکت میلاد تو شادم پنهان نتوانم کنم انگار غمم را
 گفتند که یار آمده، بایست که امشب پیدا کنم و سجده بر آرم صنمم را
 با اینکه قسم خورده‌ام از باده ننوشم واجب شده تا بشکنم امشب قسمم را

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است

در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است

ای آمدنت مژده میلاد سحرها خورشیدی و نور است پیامت به قمرها
 ای جان جهان جان دو عالم به فدایت باید که بیفتند به پاهای تو سرها
 قنடைها از عرش زمین آمد و دیدند انقدر ملک آمده بسته است گذرها
 قرآن خدایی تو و در حال نزولی پس شب شب قدر است به فتوای خبرها
 دیگر گره کار کسی بسته نماند باز است به شکرانه نامت همه درها

دنیای خزان دیده! بهار آمده امشب

عطر قدم حضرت یار آمده امشب

در حال و هوای شب بارانی هر سال گرم است سر من به چراغانی هر سال
 در کوچه خیابان دلم ریسه کشیدم دعوت کنمت تا که به مهمانی هر سال
 با شبنم اشکم سر راهت گل نرگس گل کاشته‌ام من به گلستانی هر سال

پاداش غزل‌های من این است بیایی یک مرتبه در جشن غزلخوانی هر سال
هم خنده به لب دارم و هم اشک به چشمم حالا منم و بی‌سر و سامانی هر سال

می‌خندم و با دیده‌ای از عاطفه جاری

می‌خوانمت ای حضرت باران بهاری

آزاد کن این روح زبان بسته‌تن را تا بال ببخشی غزل خسته‌من را
بگذار که باز از تو بگویم و بخوانیم بگذار به وصف تو برانیم سخن را
بارانی و بر راه تو چشمان کویر است زینت بده با سرو قد خویش چمن را
ای سامره دلتنگ مناجات شب تو مرهم شوی ای کاش دل تنگ وطن را
خون از غم هجر تو دل سنگ عقیق است ای نصر من الله! تو دریاب یمن را

ای نصر من الله! که فتح تو قریب است

برگرد که در غیبت تو شیعه غریب است

چندیست که قلب همگان بی‌ضربان است با تو نفس باد صبا مشک فشان است
در حنجره‌ات داد علی اکبر لیلاست برگرد مودن! که دگر وقت اذان است
بنگر به تمنای وصال تو یگانه اشک غمت از هر مژه چون سیل، روان است
ای خسرو خوبان تو به فکر همه هستی هرچند گدای تو فقط در پی نان است
زخم است دوتا پلک تو از گریه به جدت گرچه سبب اشک تو یک قد کمان است

ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن

باز آ و نصیبم سفر کرب و بلا کن

شاعر: حسن لطفی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شراب عشق نوشید آنکه در جامش علی باشد مسلمان می‌شود هرکس که اسلامش علی باشد

خدا می‌خواست پیغمبر که پیغامش علی باشد ظهورش شد علی آغاز و انجامش علی باشد

خدا آورد در شعبان علی آخرینش را

خدا را شکر می‌بینیم امیرالمومنینش را

دلی دیگر نمی‌ماند که گیسویی کمند آمد بهشت افتاد در پایش که بالایی بلند آمد

دهان ما که و مانده زبان ما که بند آمد دلیری دلپسند آمد امیر بی‌گزند آمد

حسینش را ندیدیم و خدا آورد عینش را

خدا آورد با نرگس حسین ابن حسینش را

خدا آورده آری مرتضای مرتضاها را همه ابن‌الکریم ابن‌الجواد ابن‌الرضاها را

پس از سوالقضا رو کرده او حُسن القضاها را که پُر کرده است بوی حُسن یوسف‌ها فضاها را

عَلَم بر دوش می‌آید به عالم گام می‌کوبد

کنار مرقد زینب عَلَم در شام می‌کوبد

اگر این بال بگذارد هوای سوختن دارم قمار عشق یعنی که خیال باختن دارم

مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم هواداران کویش را چو جان خوشتن دارم

دعای عهد می‌خوانم ببینم جان زهرا را

ببینم تیغ جوهردارِ خون‌خواهانِ زهرا را

دوباره می‌دهد رزمش به میدان اعتبارش را همان وقتی که می‌گیرد به دستش ذوالفقارش را

علی حَظ می‌کند وقتی ببیند تار و مارش را نیابد کافرش سر را نبیند الفرارش را

چه میدانی که این سویش غلم دست علمدار است

چه رزمی می‌شود وقتی علی اکبر جلودار است

نباید فرق باشد در ظهور و غیبتش ما را صدامان می‌کند حتماً برای رجعتش ما را

هوایی می‌کند روزی هوای صحبتش ما را خطیب کعبه می‌خواند برای بیعتش ما را

زمانش می‌رسد نورش به این مُرداب می‌ریزد

زمانش می‌رسد زهرا به پشتش آب می‌ریزد

مرا چشمیست خون افشان ز دست آن کمان ابرو جهان عاشق شود روزی از آن چشم و از آن ابرو

چنان طوباست آن قامت که باشد سایبان ابرو زمین بی عشق می‌خُشکد بیار ای آسمان ابرو

هوای ابری ما را بیا خورشید باران کن

بیا ما را کنار خود شبی شش گوشه مهمان کن

دل مجنون بجز با دیدن لایلا نمی‌سازد بجز تو هیچ کس با ما رعیتها نمی‌سازد

مزار مادرت را غیر تو آقا نمی‌سازد و جز آب و هوای کربلا با ما نمی‌سازد

شود آیا که با تو یک زیارت یک شب جمعه

بخوانی از اسارت از جسارت یک شب جمعه

نوشتم که فراق تو چه خون انداخت در دلها که عشق آسان نمود اول ولی اُفتاد مشکلها

نوشتم که علی دیدم در آن شیرین شمایلها متی ما تلقّ من تهوی دَع الدُّنیا و اَهْمِلها

الهی هب لنا عیداً که ما باشیم منظورش

سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش

شاعر: عماد بهرامی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

بسم ربِّ النُّور آقا جان بیا
 حیف از خوبی تو یابن الحسن
 تو همیشه حاضری من غائبم
 خود مدد فرما که بارم نیست
 از خودم ناراحتم دل با تو نیست
 با هزاران عاشق پُر مدعا
 با ریا دل را هوایی می‌کنم
 در تکاپوی همین جشن عظیم
 در خیابان‌ها چه غوغایی شده
 رقص و آواز و ترانه هست و بس
 من نمی‌گویم که چادر سر کنند
 لیک روی شیعیان کردی حساب
 ما که عمری چشم بر دین بسته‌ایم
 این شبیه جشن میلاد تو نیست
 با خودم گفتم چرا دف می‌زنیم؟
 این برای توست یا نفس خودم؟
 غصه من پیرتان کرده ببخش
 مهربانیت وقیحم کرده است
 «أَيُّهَا الْمُنْدَر» مرا بیدار کن

درد دارم حضرت درمان بیا
 عاشقت من باشم و امثال من
 چون تو را گم کرده‌ام بی‌صاحبم
 بین درگاهت برایم کار نیست؟
 دل که جای هیچکس إلا تو نیست
 ساکن کوه و بیابانی چرا؟
 با تو دارم خود نمایی می‌کنم
 از شما غافل شدیم ابن‌الکریم
 بی‌حیایی‌ها تماشایی شده
 نیمه شعبان بهانه است و بس
 یا که قرآن را همه از بر کنند
 روی زهرا پیشگان با حجاب
 بهرتان یک شهر آذین بسته‌ایم
 غرق شادی هیچ کس یاد تو نیست
 با دوصد شور اینچنین کف می‌زنیم؟
 باز هم شرمنده آقا شدم...
 نوکرت بازی درآورده ببخش
 آه آقا نوکرت شرمنده است
 بار دیگر بهرم استغفار کن

معنی والشمس بر قلبم بتاب	در شب تاریک دل کن انقلاب
روزه دارم با غمت لیل و نهار	روزگرم بی تو یعنی شام تار
زینت دنیا أنا المهدی بگو	حضرت آقا أنا المهدی بگو
از غلاف آن تیغ را بیرون بکش	آن دو تا زندیق را بیرون بکش
در مدینه پیش چشمان همه	زان دو بستان انتقام فاطمه
سرتترین سرها فدائی سرت	چشم بر راه تو مانده مادرت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

شبهای سخت هجر به پایان رسیده است
 دوران حاکمیت قرآن رسیده است
 وقت نزول سوره باران رسیده است
 هر درد بی دوا پی درمان رسیده است
 روز به غم نشستن شیطان رسیده است
 موسی، خلیل، نوح، سلیمان رسیده است
 احیاگر معارف ایمان رسیده است
 مشکل گشای عالم امکان رسیده است
 آئینه تجلی یزدان رسیده است
 گویی مراد قلب پریشان رسیده است
 در سفره های خالی شان نان رسیده است
 امضای لطف صاحب دوران رسیده است

سرمای دی گذشته، بهاران رسیده است
 تاریخ انقضای مکاتب فرا رسید
 درهای آسمان به دو عالم گشوده شد
 «أُمَّ يُجِيب» اهل دعا کارگر شده
 شادی کنید نیمه شعبان رسیده و
 آمد خلاصه همه انبیاء قبل
 منجی قدم گذاشته بر خاک این زمین
 مژده، امید آخر مستضعفان رسید
 با شوکت محمد و با هیبت علی
 بین قلوب غم زده دیدم سرور بود
 شادی به خانه فقر سر زده است باز
 پای «جواز نوکری» بچه شیعه ها

شاعر: علیرضا خاکساری قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

دل رمیده حوالی آستانه اوست تمام دلخوشی ام جشن شادیانه اوست
 ترانه لب من از غزل ترانه اوست رواق منظر چشم من آشیانه اوست
 اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبیست
 زبان خموش و لیکن دهان پُر از عربیست
 ستاره های درخشان به جلوه آمده اند شبیه ماه فروزان به جلوه آمده اند
 بسان یوسف کنعان به جلوه آمده اند اگر چه حسن فروشان به جلوه آمده اند
 کسی به حُسن و ملاحظت به یار ما نرسد
 به دلپذیری نقش نگار ما نرسد
 پیمبران الوالعزم بی گمان جمعند کنار اهل زمین اهل آسمان جمعند
 به شوق آمدن صاحب الزمان جمعند حضور خلوت انس است و دوستان جمعند
 وان یکاد بخوانید و در فراز کنید
 معاشران گره از زلف یار باز کنید
 برای عرض ارادت به ساحت نرگس رسیده حضرت مریم به خدمت نرگس
 عزیز عسگری و جان حضرت نرگس نظر به چهره ماهش عبادت نرگس
 حَسَن جمال و حَسَن سیرت و حَسَن سکنت
 به شادی دل مهدی و مادرش صلوات
 وقار و شان سلیمان شرافت یعقوب نگاه رحمت نوح و تحمل ایوب
 ملاحظت و نفَس و حُسن یوسف محبوب شمیم ناب مسیح از شمال تا به جنوب
 تمام نور محمد به چهره اش پیدا است
 چکیده ای ز تمام پیمبران خدا است

شبیه پرچم در حال اهتزاز آمد امیر مُطَلَق از خلق بی‌نیاز آمد
 علی و جعفر طیار و حمزه باز آمد قسم به تیغ دو دم فارس الحجاز آمد
 ز نسل احمد مختار و رونوشت علی‌ست
 سرشت مهدی کرار از سرشت علی‌ست
 شعور جاری در هر شعار اباصالح بهانه غزلی ماندگار اباصالح
 پُر از جلال و شکوه و وقار اباصالح ترانه‌ام صد و سی و سه بار اباصالح
 قسم به هر گره ابرویش که حساس است
 چقدر خَلقا و خُلقا شبیه عباس است
 نگاه مرحمتش خلق را کفاف کند به خوبی‌اش همه شهر اعتراف کند
 به زیر سایه الطافش اعتکاف کند میان عرش ملک دور او طواف کند
 همیشه از سر دلتنگی‌اند محتاجش
 فرشته‌ها همه چشم انتظار معراجش
 قلم برای سرودن دوباره گرم وضوست سرودن از پسر فاطمه همیشه نکوست
 سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست
 دمی که صحبت یار است صحبت از من نیست
 سرور شیعه که تنها به ریشه بستن نیست

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: رضا ترابی

از بام فلک تا به زمین زین خبر آمد از دامن نرجس پسری چون قمر آمد
 بر سائل و بر عاشق و خدمتگر و مداح صد شکر که خورشید وصال دگر آمد

بر منتظران این خبر خوش برسانید شهد و شکری بر لب عشاق چشانید
 بر سر در دیوار حسینیّه و مسجد جانا همگی جای گلاب گل بفشانید

شاعر: موسی علیمرادی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

عشق رختیست که بر قامت جان دوخته‌ایم این متاعی است که جان داده و فروخته‌ایم
 ترس از فقر ونداری دو جهان در ما نیست عشق رزقیست که تا آخرت اندوخته‌ایم
 عشق مشقیست که هر شب بنویسیم علی عشق درسیست کز آن زیستن آموخته‌ایم
 عشق یعنی علی و آل علی دیگر هیچ شعله هستی از این عشق بر افروخته‌ایم
 یازده بار علی بعد علی آمده است یازده مرتبه از عشق علی سوخته‌ایم

گرچه در هر دو جهان عشق به معنای علی است
 آخرین عشق از این سلسله لیلای علی است

او همانیست که جا در دل ایمان دارد عاشق عاقل و دیوانه فراوان دارد
 او همانیست که از آل علی دل برده جان زهر است که جا در دل جانان دارد
 گر که شانه بکشد سیل بلاکش ریزد سر هر زلف خمش حلقه رندان دارد
 هر که رفته به تماشای نگاهش گفته جای چشمش به خدا مصحف قرآن دارد
 او همانیست که هر چند ندیدند او را یک جهان آن قد و بالایش مسلمان دارد

خبر آمدنت را که ملائک دادند

همه از شوق تو بر سجده شکر افتادند

خبر آمد گل بی‌خار به دنیا آمد عاشقان حضرت دلدار به دنیا آمد
 کُلُّهُم نور نبی‌اند پسرهای علی آخرین احمد مختار به دنیا آمد
 یازه زاده زهرا همه شیرند و کنون آخرین حیدر کرار به دنیا آمد
 گر حسین بن علی سبط نبی شیرین است او حسینیست که نه بار به دنیا آمد
 سیزده کعبه به دور سر او می‌گردند نقطه مرکز پرگار به دنیا آمد

اینکه از عشق رخس عشق به فریاد آمد

مهدی ماست که با حُسن خدا داد آمد

عطر نرگس شدی و نیست از این بو خوشتر	حلقه دام بلا نیست از این مو خوشتر
سوی چشمان شما کعبه به پا کرده نماز	قبله ای نیست به والله از این سو خوشتر
نه غلط گفته هر آنکس که بهشتت گفته	کی بهشت است به اندازه این رو خوشتر
گر که دیوان غزل مدح تو گوید نشود	از دوبیتی که نوشتی به دو ابرو خوشتر
روی لبهای تو انگار سلیل است روان	هست از آب بقاء، کوثر این جو خوشتر

جان فدای لب تو باد که در دیده مست

چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نیست

نقل کردند که تو هیبت طاها داری	نقل کردند که تو عصمت زهرا داری
بی گمان پشت ندارد زرهات چون حیدر	نقل کردند که تو قدرت مولا داری
دشمنت هر که شود قبر خودش راکنده	همه جا پُر شده که دیده سقا داری
گر رجز خوان بشوی اهل زمین می لرزند	این نشانی ست که از اکبر لیلا داری
تو خودت یک تنه یک کربلایی آقا	این نشانی ست که از زینب کبری داری ^۱

ای گل سر سبد عرش خدا، یا مولا

جان زهرا قسمت می دهی آقا که بیا

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع دوم بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید همانطور که بارها متذکر شدیم کلمه غرور از نظر معنایی دارای بار منفی است و صفت منفی است

تو خودت یک تن یک کربلایی آقا این غرور نیست که از زینب کبری داری

سایه دست کریمت همه جا روی سرم
هیچ کس مشتری سینۀ تنگم نشده
حسرت روی تو عمریست به چشمان ترم
صبح جمعه همه گفتند که تو می آیی
جنس بُنجل شده ام لطف کن آقا بخرم
هوس کرب و بلا این دل تنگم دارد
همه عمر قسم منتظر آن سحرم
یک شب جمعه حرم با خودت آقا ببرم
کاش می شد که کمی گریه کن کرببلا
جای تو گریه کنم ای همه بال و پرم

چند قرن است که جانت شده آقا بر لب

سینه ات پُر شده از روضه زینب زینب

شاعر: حسین رویت قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

باید زمین مُرده رسد تا بهار عشق
باید نظر شود، که شوم ریزه خوار عشق
باید نظر شود که شود جان، نثار عشق
هر کس که مانده بر سر قول و قرار عشق

امشب غریق رحمت بی منت خداست

کشکول اگر که پُر نشود غفلت گداست

مهمانی خداست زمین تا به کهکشان
حول و ولا فتاده به جان ستارگان
تا که ستاره ریشه زند نقش آسمان
جن و ملک به دور سرش این یکاد خوان

تا که دوباره رحمت خود را نشان دهد

کار پیمبر است به گوشش اذان دهد

ای گوشۀ نگاه تو پشت و پناه خلق
ای روشنایی شب و روز سیاه خلق
ای که فقط به دست تو بوده صلاح خلق
بخشیده شد به یمن حضورت گناه خلق

محکم ترین بهانه باران خوش آمدی

ای آرزوی مردم کنعان خوش آمدی

با خون دل گرفته‌ام ایندفعه هم وضو خود را دهم به شیوه عشاق شست و شو
ای گوشه نگاه تو بر عالم آرزو وقتی که روحمان به سیاهی گرفته خو

خیری نمی‌رسد ز دعا‌های نیمه جان

آقا خودت بیا و دعای فرج بخوان

بی‌صاحبیم حضرت صاحب شتاب کن ما تشنه حضور توایم فکر آب کن
کاخ یزیدیان زمان را خراب کن بر روی لشکر عجمیات حساب کن

ما مردمان کشور سلمان و میثمیم

تا آخرین نفس به خدا پای پرچمیم

پلیکی به هم زدیم و جوانی ما گذشت شکر خدا جوانی ما با شما گذشت
روزی کنار گنبد زرد رضا گذشت روزی به حسرت سفر کربلا گذشت

ای با مرام عیدی ما را عطا نما^۱

آقا برات کرب و بلا را عطا نما

اصلا بگو که آتش هجران کجا و من؟ اصلا بگو که حال پریشان کجا و من؟
اصلا بگو که خانه خوبان کجا و من؟ اصلا بگو که سر به بیابان کجا و من؟

گفتیم جان بخواهی اگر سر می‌آوریم

«بازیگریم» بس که ادا در می‌آورم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ای با مرام عیدی ما پس چه می‌شود؟ آقا برات کرب و بلا پس چه می‌شود؟

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: رضا قاسمی

شهر، آذین شده و منتظر یار شده
 آسمان چشم شد و روی زمین دوخته شد
 "نکند یار بیاید، و نبینی او را"
 پر ستاره شده امشب همه جای عالم
 عرش، تا صبح فقط دور زمین می‌گردد
 لحظه عاشقی "آمدن" انگار شده
 ماه، همسایه دیوار به دیوار شده
 دلم از مردمک چشم، طلبکار شده
 آسمان روی زمین، چادر گلدار شده
 سامرا کعبه شده، نقطه پرگار شده

یک نفر آمده که بود جهان منتظرش

صاحبی آمده که بوده "زمان" منتظرش

دردمندان همه هُشیار، دوا آمده است
 هر چه خواهید، بخواهید از این خانه فقط
 عالم پیر، دگر باره جوان خواهد شد
 آی "دارا" نکنی فخر، به دارایی خود
 آی مظلوم!، بپا خیز، علیه ظالم
 غصه تعطیل، که معنای شفا آمده است
 بینوها بشتابید، نوا آمده است
 چونکه مُشکِ نفس باد صبا آمده است
 آنکه عزّت بدهد بر فقرا آمده است
 چه نشستی که "معین الضعفا" آمده است

ندبه خوانان ظهور و همه محو اوئیم

حرفهای دلمان را به خودش می‌گوئیم:

سرمان را به تو دادیم که سامان بدهی
 بَرکت نیست دگر در برهوتِ بی‌تو
 ای که دست تو پر از رزق خدایی باشد
 سرد و بی‌روح‌تر از ما که نداری آقا
 جانمان بر کف دست است، فقط لب تر کن
 دردها را به تو گفتیم، که درمان بدهی
 خشک شد کوزه ما کاش که باران بدهی
 نان فراوان بُود، ای کاش که دندان بدهی
 مثل مُردار، فقط کاش به ما جان بدهی
 گوشمان را به تو دادیم که فرمان بدهی

ما دعای فرجت را همه دم می‌خوانیم

ما همه منتظر آمدنت می‌مانیم

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسمط وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ای طلوع صبحدم نور دگر آورده‌ای آفتابی بهتر از شمس و قمر آورده‌ای
 شاهی از جان و دل محبوبتر آورده‌ای یا که وجه الله بر اهل نظر آورده‌ای
 مصلح کل حجت ثانی عشر آورده‌ای
 مهدی موعود کز خلق خدا او را سلام
 آسمان امشب چه سیمای تو روحانی شده دامنت چون قلب نرگس پاک و نورانی شده
 سینه‌ات لبریز از انوار ربّانی شده صحنه‌هایت روضه سر سبز رضوانی شده
 ماه با لبخند، گرم نور افشانی شده
 تا طلوع صبح دور سامره گردد مدام
 ای زمین آغوش جان بگشا که جانان است این سامره تطهیر کن خود را که قرآن است این
 آسمان در بر بگیرش یک جهان جان است این سیزده معصوم را روح است و ریحان است این
 قلب قرآن، هستی دین، رکن ایمان است این
 خود امام و یازده آباء معصومش امام
 ای ز آوای تو قرآن مفتخر قرآن بخوان ای دمت از فیض عیسی خوبتر قرآن بخوان
 ای شده پروانه‌ات مرغ سحر قرآن بخوان ای یگانه مصلح کل بشر قرآن بخوان
 ای نوایت خوشتر از جان، بر پدر قرآن بخوان
 تا ببوسد لعل لبهای تو را با احترام
 سامره جان شد که این نوزاد جانان من است نرجس پاکیزه دامن گفت ریحان من است
 عسکری بوسید لبهایش که قرآن من است عیسی مریم به وجد آمد که این جان من است
 شب ندا در داد این ماه فروزان من است

صبح گفتا از زمین تابید خورشیدم به بام

پاک جسم و پاک جان و پاک باب و پاک مام سر و قد؛ گل چهره؛ شور انگیز لب؛ شیرین کلام
 کبریایی جاه و احمد طینت و حیدر مقام فاطمی خو، مجتبایی حلم؛ ثار الله قیام
 مو کمند و ابرویش شمشیر و مژگانش سهام
 تا که اش گردد شکار و تا که اش افتد به دام

کعبه می‌خندد که آغاز ظهورش در من است مگه می‌بالد که آثار عبورش در من است
 کوفه می‌نازد که تشریف حضورش در من است کربلا گوید که اشک و سوز و شورش در من است
 دل ندا در داد کاین خورشید نورش در من است
 جان به طوف مهد او چون زائر بیت الحرام

دُر دندان پیمبر انتظارش می‌کشد صورت خونین حیدر انتظارش می‌کشد
 سینه مجروح مادر انتظارش می‌کشد مجتبی با سوز دیگر انتظارش می‌کشد
 زخم ثار الله به پیکر انتظارش می‌کشد
 تا نیاید او نیابد زخم قرآن التیام

ای ز پشت ابر غیبت خلق را خورشید و نور ای فروغت کرده پیش از خلقت عالم ظهور
 ای وجودت غایب و خلق جهانت در حضور یابن کوثر یابن طاهایا یابن یاسین یابن طور
 تو به ما نزدیکتر از مایی و ما از تو دور
 ما ز تو اعمی و تو پیداتر از ماه تمام

باغبانا بار دیگر در گلستان باز گرد یوسفا از چاه کنعان سوی کنعان باز گرد
 موسیا بر گشتن فرعون و هامان باز گرد عیسیا تا جان دهی بر جسم بی‌جان باز گرد
 احمدا بر یاری اسلام و قرآن باز گرد
 حیدرا در دست تو زیباست تیغ انتقام

کعبه کعبه؛ صفا بخش صفا؛ رکن حرم آسمان جود، باران عطا، ابر کرم
 باز آی ای از گل عدلت جهان رشک ارم دین شده بی احترام و کفر گشته محترم
 قبله قومی نساء و دین افرادی درم
 هر حرامی بین حلال و هر حلالی را حرام
 ای وصال آرزوی دوستان، هجران بس است ای به باغ آفرینش باغبان، هجران بس است
 ماه کنعان، آفتاب مصر جان؛ هجران بس است سیدی الغوث الغوث الامان، هجران بس است
 مصلح کل مهدی صاحب زمان، هجران بس است
 تا به کی میثم بریزد بی تو خون دل به جام

شاعر: ناشناس	قالب شعر: مثنوی	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
دیشب به دست غم گره افتاد در دلم	یعنی هوای سامره افتاد در دلم	
گفتم به خود که روز نیایش شب دعاست	ای غم برو که مقصد من سرّ من رأست	
آن جا که انبیاء به طوافش رسیده اند	سیمرغ ها به قله قافش رسیده اند	
آن جا که چشم ها پلّی از آب بسته اند	یعنی دخیل گریه به سرداب بسته اند	
ز آن جا که جلوه گاه گل روی دلبر است	این عطر روح پرور از آن کوی دلبر است	
او را هزار ماه جبین مشتری بود	او را نگین وحی در انگشتری بود	
سنگ بنای کعبه سیاهی خال اوست	وجه خدای جلّ جلاله جمال اوست	
جان بی فروغ طلعت او جان نمی شود	او حجت خداست که پنهان نمی شود	
روزی که ظلم پُر کند آفاق دهر را	احلی من العسل کند این جام زهر را	
یوسف به بوی پیرهنش زنده می شود	دل های مرده با سخنش زنده می شود	

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

قالب شعر: مسمط

شاعر: محمود ژولیده

مژده که گل سر سبد فاطمه آمد از باغ جنان، سرو قد فاطمه آمد
دستِ مددِ حق، مددِ فاطمه آمد اینک سند مستند فاطمه آمد

جبریل بشارت دهد از عالم بالا

امروز که طاووس جنان بال گشوده دل از همه اهل سموات ربوده
از سینه یاران، غم و اندوه زدوده این کیست که بر ما همه رخسار نموده

او مهدی زهراست، همان یوسف طاها

بوی گل نرگس همه جا عطر فشان شد امواج نسیم سحر از شرق، وزان شد
انگار محمد ز جنان باز عیان شد فرعون زمان از خبر او نگران شد

زیرا حسن عسگری امشب شده بابا

این است به عالم ثمر آل پیمبر این است همان وعده دیرینه حیدر
او خیر کثیری است پیِ سوره کوثر او جان غدیر است که شد بر همه رهبر

آیات الهی است از این چهره هویدا

این نور قرار است که در وعده نزدیک تابّد به شبی تار، به هر کلبه تاریک
بر ظلم بتازد، پس از آن کوچه باریک گویند ملائک همه بر فاطمه تبریک

او پاسخ قطعی است به هر سیلی اعدا

او صاحب تیغ است، همان تیغ ولایت او رهبر راه است، همان راه هدایت
او مظهر عدل است، همان عدل و درایت او سایه دست است، همان دست عنایت

ما بنده عشقیم و او سید و مولا

او آب حیات است و ما تشنه دیدار او معدن سیر است و ما طالب اسرار

او حافظ دین است و ما ناصر ابرار او فاتح کعبه است و ما گشته آن یار

با یار بیوئیم مسیر شهدا را

در گوش فلک از همه سو این خبر افتاد بر دوش بت و بتکده دیگر تَبَر افتاد

با آل علی هر که در افتاد، ور افتاد هر دشمن مغضوب، به قعر سقر افتاد

تقدیر الهی است که قرآن شود احیا

او منتقم خون خدا، خون حسین است اسلام بَوَالله که مدیون حسین است

مهدی که دمامد، همه محزون حسین است **او پیرو ثارالله و مفتون حسین است^۱**

هر روز به گودال بیاید گل زهرا

دل همراه ارباب، سوی دشت بلا رفت بر عمّه سادات، در آن دشت، چها رفت

از کرب و بلا دخت علی تا به کجا رفت گه با اُسرا، گاه کنار شهدا رفت

مانده‌ست غم داغ حسینش روی دلها

ای زاده زهرا که رُخت قبله دلهاست باز آ که کنون زینبیه، کعبه دلهاست

امروز حریم حرمش، مگه دلهاست امروز حلب قتلگه و فگه دلهاست

مائیم و دفاع از حرم زینب کبرا

امروز فداکاری ما مرز ندارد بر دین خدا، یاری ما مرز ندارد

این اشک و عزاداری ما مرز ندارد امروز علمداری ما مرز ندارد

فرمان ز علمدار تو، فرمانبری از ما

^۱. با توجه به اینکه موضوع مطروحه در مصرع دوم در ناحیه زیارت مقدسه نیامده است بیت زیر تغییر داده شد

مهدی که دمامد، همه محزون حسین است **در ناحیه فرمود که مجنون حسین است**

گه با اُسرا، گاه کنار شهدا رفت **مانده‌ست غم معجز زینب روی دلها**

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

ما خاک بوس آستان اهل بیتیم شکر خدا از نوکران اهل بیتیم
 مأنوس، با پیر و جوان اهل بیتیم دلدادگان دودمان اهل بیتیم
 ما زیر دین خاندان جود هستیم
 ما در پناه مهدی موعود هستیم
 ما اهل ایران امت صاحب زمانیم هر روز و شب در خدمت صاحب زمانیم
 شکر خدا که رعیت صاحب زمانیم مشمول لطف و رحمت صاحب زمانیم^۱

آقاتر از مولای ما دنیا ندارد
 جز او کسی دیگر هوای ما ندارد
 آقا سلام، عرض ادب، عرض ارادت بار دگر در حق ما کردی محبت
 مثل همیشه داده‌ای ما را خجالت در مجلس میلاد تو گشتیم دعوت
 با مهربانی سوی خود ما را کشاندی
 هر خوب و بد را پای این سفره نشاندی
 تو مثل زهرا مادرت مشکل گشایی در شادی و غم یار هر شاه و گدایی
 تو تکیه گاه و محرم اسرار مایی دیدیم از تو مهربانی، با وفایی
 لطف تو از دل برده کل غصه‌ها را
 دست دعای تو گرفته دست ما را

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ فراموش نکنیم صاحب الزمان همچون ما اهل منت گذاشان نیست و اینگونه افعال دون شأن حضرت است
 شکر خدا که رعیت صاحب زمانیم یک عمر زیر منت صاحب زمانیم

ای دلشکسته از غریب و آشناها ای غیبتت زیر سر امثال ماها
خیلی به درد تو نخورد این ادعاها: آقا بیا آقا بیا آقا بیاها

ما جان خود را هدیه بر جانان نکردیم

ما لطف بسیار تو را جبران نکردیم

بر این شب دنیا بتاب ای ماه پنهان درد است در دلها ولی کوراه درمان؟
پُر گشته این عالم ز غمهای فراوان عید و عزای بی‌تو ندارد فرق چندان

خیری نمی‌بینیم از دوران بی‌تو

بس نیست آقا نیمه شعبان بی‌تو؟

گم شد بدون تو در عالم مهربانی کم می‌شود پیدا دل صاحب زمانی
آقای من اینجا نه پیری نه جوانی چون مه‌زیار از تو نمی‌گیرد نشانی

جای شهیدان جای انصار تو خالیست

آقا ببخش اینجا کسی فکر کسی نیست

آقا بیا و حال دنیا را عوض کن این روزگار سرد اینجا را عوض کن
هوایی بکش، بی‌بال و پرها را عوض کن آقا به جان مادرت ما را عوض کن

وقتش شده با گوشه چشمی یا دعایی

مثل خودت ما را ابالفضل نمای

ای که شده قلبت پریشان ابالفضل ذکر لبث هر روز و شب، ای جان ابالفضل
ای بی‌قرار داغ دستان ابالفضل گریه کن لب‌های عطشان ابالفضل

از روضه او هر دلی در التهاب است

قبر عمویت هم قد طفل رباب است

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: امیر عظیمی

ما بنده‌ایم و اختیار از خود نداریم
ما را گدای کوی دلبر خلق کردند
تو آفتاب ابرهای طول هفته
جمعه اگر چه روز تعطیل است، اما
جمعه همیشه روز گریه، روز ندبه
جز آنکه سر بر خاک پای تو گذاریم
ما با گدای تو شدن سرمایه داریم
ما ابر صبح جمعه‌های انتظاریم
ما بیشتر در آن پی انجام کاریم
لطفاً به ما امشب بگو تا کی بباریم

امشب گدایان! نیمه شعبان رسیده

یوسف سر دروازه کنعان رسیده

امشب کنیزی رتبه می‌گیرد ز ارباب
خوابی که تعبیرش امام عصر ما بود
فردا خدا از بطن نرگس بر خلاق
فردا خدا خورشید خود را می‌نماید
فردا شود پیشانی و لب‌های مهدی
تعبیر می‌گردد برایش اصل آن خواب
خوابی که شد نرگس برایش سخت بی‌تاب
افشاء نماید صورت آن گنج نایاب
فردا مرا ای آسمان، دریاب! دریاب!
از بوسه‌های عسکری سیراب سیراب

جاء الحقی خواند به اذن و امر آقا

گوید که «انَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»

امشب جهان پیراهنی نوتر به بر کرد
امشب خدا آزادی نوع بشر را
مرغ سحر با نغمه میلاد موعود
ارباب، خود بعد از ولادت با لبانش
اربابمان در نیمه شعبان رسید و
امشب حکیمه حکمت حق را نظر کرد
چون نغمه‌ای در سینه مرغ سحر کرد
گوش شیاطین را به یک آواز کر کرد
اطرافیان را از گُل رویش خبر کرد
دامان نرگس را پُر از شمس و قمر کرد

نرگس! شکوه عزتت بادا مبارک

طاووس اهل جنتت بادا مبارک

وقتی خدا بر ماه روی او بنازد	خورشید باید رنگ از صورت ببازد
او آمده تا که به امر حق تعالی	دین را به دست حیدریّ خود بسازد
آمد که تا با ذوالفقار صبر مولا	بر دشمنان آل پیغمبر بتازد
با یالثارات الحسینش می‌رسد تا	همچون ابوفاضل علم را بر فرازد
می‌آید و با یک «انا المهدی» تمام	گریه کنان جدّ خود را می‌نوازد

عشق حسین بن علی می‌آید از راه

ذکر لبش نِعَمَ الْوَكِيلِ وَ حَسْبُنَا اللهُ

ما تشنه رویش شدیم، الحمدلله	آواره کویش شدیم، الحمدلله
همچون سیاهه لشگری ویلان و سیلان	در خال هندویش شدیم، الحمدلله
«إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» گفتیم و آخر	چون قطره‌ای سویش شدیم، الحمدلله
در پای محراب نماز و ذکر و قرآن	محتاج ابرویش شدیم، الحمدلله
با عطر یاس روضه‌های مادر او	آشفته بوییش شدیم، الحمدلله

ما چارده سرمایه نایاب داریم

شکر خدا، شکر خدا ارباب داریم

فردا فرشته می‌گشاید دور او پَر	روح القدس دور و برش گردد کبوتر
او را بَرَد در آسمان هفتگانه	تا قدسیان قنداقه‌اش گیرند در بَر
او رفت و مادر در پِش‌اش آشفته گردید	نرگس ز دوری شقایق گشت پرپر
فرمود بر او عسگری: آرام! آرام!	می‌آورد قنداقه را حق سوی مادر
شاعر شب عید خدا از سامرا تو	بردی دل ما را کنار ام اصغر

ارباب ما را از خجالت آب کردند

با یک سه شعبه طفل را سیراب کردند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: محمد قاسمی

دور زمان به نیمه شعبان رسیده است اندوه و درد و غصّه به پایان رسیده است

بر جسم مُرده همگان جان رسیده است از آسمان، خلیفه رحمان رسیده است

تابیدن ستاره مجلس مبارک است

میلاّد ماه پاره نرجس مبارک است

این صاحب کمال که از راه آمده‌ست این وجه ذوالجلال که از راه آمده‌ست

این حُسن بی‌زوال که از راه آمده‌ست این مُصطفی خِصال که از راه آمده‌ست

بُرهان قاطع همه دوستان ماست

نصّ حدیث گفته، علیّ زمان ماست

این نورسیده ماه شبستان نرجس است این سوره تبارک قرآن نرجس است

این زینتی که برکت دامن نرجس است روح امام یازدهم، جان نرجس است

فرمانبری از او به همه خلق گشته فرض

جاییکه هست جزو صِفتهاش "ربّ اَرْض"

از هیبتش بفهم که فرزند عسکری‌ست لبخند او به خاطر لبخندِ عسکری‌ست

لبهای او عسل که نگو، قندِ عسکری‌ست دل‌بند و دل‌پسند و خوشایندِ عسکری‌ست

این حرف جز به وصف تو اِثنا نمی‌شود

هر یوسفی که یوسف زهرا نمی‌شود

دل در هوای وصل تو بی‌تابِ سامر است چشم در انتظار شب و خوابِ سامر است

یادت کلیدِ اصلی ابوابِ سامر است راه وصال از دلِ سردابِ سامر است

احساس می‌کنیم که فردا از آن ماست

وقتی دعا برای تو ورد زبان ماست

شیعه به انتظار تو باید بایستد وقتی که اسم خاص تو آید بایستد

پای کسی به جز تو نشاید بایستد تا پیش خصم رُخ بنماید بایستد

با اینکه سیره‌ات چو مُحَمَّد، مُحَبَّت است

دلهای دشمنان تو مغلوبِ وحشت است

باید که ذوالفقار بگیری به دستِ خود روی فَرَس، مهار بگیری به دستِ خود

با جبر، اختیار بگیری به دستِ خود از دشمنت قرار بگیری به دستِ خود

بینند چون که خلق، علمداری تو را

اقرار می‌کنند علی واری تو را

آقا بیا و بر سَلَفی‌ها عتاب کن قدری پیِ هلاکتِ داعش شتاب کن

با دست خویش آن دو نفر را عذاب کن ما را شریک این همه فعلِ ثواب کن

از خون تمام معرکه را رنگ می‌کنی

وقتی به شیوه پدری جنگ می‌کنی

ای قتل‌گاه دیده ما زودتر بیا ای پیر اشک کرب و بلا زودتر بیا

جان شهید دستِ جدا زودتر بیا یارا! به خاطر اُسرا زودتر بیا

جَدَّت صدات می‌زند از منبر سنان

عَجَل علی ظهورک یا صاحب الزّمان

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

نسیم امشب پیام آسمانی با خود آورده فضا امشب فروغ جاودانی با خود آورده
 فلک با آن همه پیری جوانی با خود آورده عروس شب لباس شادمانی با خود آورده
 به شادی خضر، آب زندگانی با خود آورده نویدی خوش تر از جان، یار جانی با خود آورده

که امشب از زمین سامره خورشید می تابد

مهی که نور حق در آن توانی دید می تابد

به لوح آفرینش نقش بست امضای پیروزی طنین افکنده در گوش جهان آوای پیروزی
 زمین و آسمان پُر گشته از غوغای پیروزی ملائک را بود سرمستی از مینای پیروزی
 به پرواز است در اوج فضا عنقای پیروزی که زنجیر اسارت باز شد از پای پیروزی

بر آن دستی که باید گلشن دین را دهد رونق

برون از غیب، دستی آمد و بنوشت جاء الحق

خدا در هر سری شیرین ترین شور آفرید امشب بر اندام جهان پیراهن نور آفرید امشب
 به پاس نصرت اسلام منصور آفرید امشب ابرمرد دو گیتی را بهین پور آفرید امشب
 به چشم اهل دل نور علی نور آفرید امشب جنایت پیشگان را، آتشین گور آفرید امشب

که هستی داد داور، عدل و داد جاودانی را

بسوزانید آن آتش فروزان جهانی را

زهی نرجس که از آغوش شب خورشید آوردی خطا گفتم خطا، آئینه توحید آوردی
 سحر پیش از طلوع فجر، صبح عید آوردی تو فرزندی که دادارش کند تمجید آوردی
 تو ممدوحی که معبودش کند تأیید آوردی تو مرآت خدا، بی شبهه و تردید آوردی

همه گویند نرجس، نازنین دُر دانه آورده

عروس فاطمه بر فاطمه ریحانه آورده

به هستی نام باطل از قلم افتاد، جاء الحق که هستی از درون دل زند فریاد، جاء الحق
 شده آزادی از حبس ابد آزاد، جاء الحق فنا شد ظلم و باقی ماند عدل و داد، جاء الحق
 خدا با وحی منزل این بشارت داد، جاء الحق آلا ای پیروان حق مبارک باد، جاء الحق

به چشم مردم آزاده روح انقلاب آمد

گریزان گشت تاریکی به جایش آفتاب آمد

چو روشن کرد با نور جمالش ملک امکان را فراری داد با برقی شب بیداد و طغیان را
 در آغوش پدر نیکو تلاوت کرد قرآن را پدر لبخند زد بوسید آن لبهای خندان را
 به مهد ناز جا دادند آن خورشید تابان را به ناگه گرد وی دیدند در پرواز، مرغان را

به شور و نغمه و پرواز، هوش از دیگران بردند

ز مهد ناز، مهدی را به سوی آسمان بردند

مسیحائی که جان بخشد به افکار بشر آمد دل آرائی که دل را می دهد نوری دگر آمد
 اهورائی که بر اهریمنان بارد شرر آمد جهانگیری که چیش او قضا هست و قدر آمد
 درخت آرزوی آدمیت را ثمر آمد امام عصر ما، با رایت فتح و ظفر آمد

فروغ از پرتو رخ داد جان آدمیت را

تکامل داد جان کاروان آدمیت را

خدا را دست قدرت، نک برون از آستین آمد رسول الله را احیاگر قرآن و دین آمد
 فروغ چشم زهرا و امیرالمؤمنین آمد حسن حسنی که بخشد نور بر اهل یقین آمد
 حسینی نهضتی با صبر زین العابدین آمد به علم باقر و صادق امام راستین آمد

جلال موسوی؛ حلم رضا؛ جود جوادی بین

نقی و عسکری را در سرور و وجد و شادی بین

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: محمد قاسمی

همین که شامه‌ام مست بوی نرگس شد وصال، روزی این بینوای مُفلس شد
حضور حضرت معشوق در دلم حس شد «ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد»

شکفته‌ام چو گل از بهجت رسیدن او

بهشت، آمده در سامرا به دیدن او

شب تجلی سلطان انس و جان آمد به جسم مُرده عالم، دوباره جان آمد
امام کون و مکان، صاحب الزمان آمد به خاک بوسی او عرش کِلِ کِشان آمد

دلیل نور کواکب، به جلوه آمده است

یگانه حاضر غائب، به جلوه آمده است

بین که چشم فلک خیره بر قمر شده است شبِ بلند زمین و زمان، سحر شده است
درخت پُر ثمر نور بارور شده است امام یازدهم صاحب پسر شده است

اگر که وا شده گل‌های سُرخ لبخندش

گرفته بوسه ز لب‌های گرم دل‌بندش

به محض آمدنش سر به سجده بگذارد همین که ارض و سما را به وجد می‌آرد
ز فیض مقدم او لطف عام می‌بارد رسیده تا که غم از قلب شیعه بر دارد

شب شروع رسیدن به آخرین راه است

شب طلوع وجود بقیه الله است

دعای حضرت او تا دمی که همراه ماست خدا گواه، ملک هم گدای درگاه ماست
«جمال چهره او حُجَّتِ مُوجَّه ماست» هزار یوسف کنعان فتاده در چَه ماست

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست

که هر چه هست به عالم طفیل هستی اوست

خلیل اگر بشود مبتلاش، جا دارد ذبیح سر بتراشد بر اش، جا دارد

کلیم اگر که بیفتد به پاش، جا دارد مسیح دم بزند از ولاش، جا دارد

قرینه‌ای که نبی داشته‌ست این آقاست

چه هیبتی! به فدایش شوم، خود مولاست

محمدی ست بوالله خلق نیکویش مثال تک یل بدر است زور بازویش

به سیره، دختر پیغمبر است الگویش تمام حُسنِ حَسَن مُنجلِی‌ست از رویش

پس از ظهور، زمین لرزه از تلاطم ماست

که او به وقت شجاعت حسین دُوم ماست

ولی آخر الله را فرستادند به آسمان شرف ماه را فرستادند

چراغ روشن این راه را فرستادند یگانه منتقم شاه را فرستادند

گرفته گوش دلم را صدای آمدنش

به اشک، چله گرفتم برای آمدنش

بگو چکار کنم تا به کبریا برسم؟ به وصل یار در ایوان مرتضی برسم

دُرست، نیمه شعبان به کربلا برسم به خاک بوسی سرداب سامرا برسم

خدا نیاورد از یار نا امید شوم

من آمدم که به پای غمش شهید شوم

بگو به فصل زمستان، بهار آمدنی‌ست به شهر یار دلم، شهریار آمدنی‌ست

به گریه پسر مهزیار، آمدنی‌ست تو سَلات من و تو به کار آمدنی‌ست

مُدام ناله «الغوث و الامان» دارم

به هر نفس دَم یا صاحب الزّمان دارم

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

این عطر بهشت است که خیزد ز کلامم این فیض مسیح است که ریزد ز پیامم
در هر نفسی اجر صلات است و صیامم با هر قدمی ذکر سجود است و قیامم
شد آتش دل آیه، برداً و سلامم زد بوی خوش لاله نرگس به مشامم

بر گوش خلائق سخن نصر مبارک
انوار جمال ولی عصر مبارک

امشب به دلم شعله تاب و تب مهدی است روشن شب تنهائیم از کوکب مهدی است
من میشنوم ذکر خدا بر لب مهدی است افلاک پُر از زمزمه یارب مهدی است
از فرش الی عرش خدا مکتب مهدی است لبخند بر آرید که امشب شب مهدی است

چون صوت هزاران که ز طرف چمن آید
از ارض و سما نغمه یابن الحسن آید

انوار خدا می دمد از خانه نرجس زن های بهشتی شده پروانه نرجس
خورشید درخشد به سرشانه نرجس یا ماه دمیده است به کاشانه نرجس
لبریز ز کوثر شده پیمانه نرجس فردوس کشد ناز ز ریحانه نرجس

خیزید زجا عطر و گل و عود بیارید
جان در قدم مهدی موعود بیارید

موسی به زمین شیفته آتش طورش عیسی به فلک منتظر روز ظهورش
یعقوب نگه یافته از پرتو نورش یوسف شده دلباخته فیض حضورش
داود کند مدح سرائی به زبورش با خنده سلیمان شده هم صحبت مورش

خوانند همه منتقم خون خدایش
جان من و جان همه عالم به فدایش

این راهبر و دادرس و دادگر ماست این مظهر حق، حجت ثانی عشر ماست
 این ختم رُسُل را پسر است و پدر ماست این ماه شب قدر و چراغ سحر ماست
 این همدم خون دل و اشک بصر ماست این صاحب ما مهدی ما منتظر ماست

لبخند به لب قلزم اشکش به دو عین است

ناخورده لبن در طلب خون حسین است

دستی به زمین دست دگر سوی سمایش چشمش به پدر باز و توسل به خدایش
 آوای خدا در نفس روح فزایش آیات نبی بر لب توحید سرایش
 افکند طنین از همه سو ذکر دعایش پاسخ به تمام شهدا بود صدایش

این طُرفه صدا قصّه عهد ازلی بود

یادآور فریاد حسین بن علی بود

آن روز که از کعبه رخس جلوه‌گر آید وز بیت خداوند چو خورشید بر آید
 وز پرده رخ یوسف زهرا به در آید در سلک شبان حجت ثانی عشر آید
 چون ختم رُسُل بهر نجات بشر آید بینند همه منتظران منتظر آید

خوانند همه قصّه هم عهدی او را

عالم شنود بانگ انا المهدی او را

عالم چو کف دست، به پیش نظر او گردون به دم تیغ حوادث سپر او
 ارواح رُسُل زیر لوای ظفر او افواج ملک بنده صفت؛ خاک در او
 عمّامه پیغمبر اکرم به سر او پیراهن سالار شهیدان به بر او

از هر نفس اوست برای همه مفهوم

هفتاد و دو فریاد ز هفتاد و دو مظلوم

آن روز که آن روی خدا؛ نور فشاند از تیرگی جهل، بشر را برهاند
 بیداد گران را به هلاکت برساند داد دل مظلوم ز ظالم بستاند
 با تیغ خدا؛ سینۀ شیطان بدراند در مسجد کوفه چو علی خطبه بخواند

بس آیت ناگفته که نقل دهن اوست

فریاد خروشان خموشان سخن اوست

در دولت او ثبت شود دولت عترت با تیغ کجش راست شود قامت عترت
 بینند همه عالمیان رجعت عترت معلوم شود بر همگان عزّت عترت
 آرند فرو سر همه بر طاعت عترت بر بام جهان سایه زند رایت عترت

آن روز محمّد بود و مکتب نابش

منشور قوانین جهان است کتابش

ای یوسف گم گشته کنعان محمّد ای آرزوی عترت و قرآن محمّد
 ای جان همه عالم و ای جان محمّد ای لاله امید گلستان محمّد
 تا چند خزان حاکم بستان محمّد تا چند به زیر پا، فرمان محمّد

کی میشود ای لاله گم گشته به صحرا

خیزد ز لبّت پاسخ یا مهدی زهرا

باز آی که گیتی بزند سگه به نامت باز آ که به حق جان دهد از فیض کلامت
 باز آی که باطل فتد از پا به قیامت باز آ که شهیدان همه گویند سلامت
 باز آ که خلائق بشناسند مقامت باز آ که جهان نظم بگیرد ز نظامت

باز آی که باز از همگان دل بر بایی

زنگ غم از آئینه (میثم) بزدائی

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

جمال غیب و شهود است این که می‌آید تمام رحمت و جود است این که می‌آید
 شعیب و صالح و هود است این که می‌آید عزیز مصر و جود است این که می‌آید
 زهی به مرتبه و عزّت پیامبرش
 سپاه بدر و أحد ایستاده پشت سرش
 تمام عالم ایجاد می‌شود حرمش حرم گذاشته از دور دیده بر قدمش
 مسیح زنده کند باز، جان ز فیض دمش به روی دوش علمدار کربلا، علمش
 خروش لشکر او انتقام خون خداست
 ندای حنجر خونین سیدالشهداست
 نقاب غیبت خود را ز چهره باز کند رخ نیاز به درگاه بی‌نیاز کند
 مسیح پشت سر حضرتش نماز کند برای بیعت او دست خود دراز کند
 نگه کنید شهیدان چگونه سرمستند
 برای یاری او زنده گشته، صف بستند
 بیا که حجر ز هجر تو اشک می‌بارد بیا که کعبه به دور سرت طواف آرد
 بیا که بر قدمت رکن، دیده بگذارد بیا که فاطمه تنها تو را تو را دارد
 بیا که تا تو نیایی، زمان محرم توست
 بیا که پیرهن پاره تو پرچم توست
 بیا که قلب جهان بی‌قرار توست، بیا بیا که چشم همه اشکبار توست، بیا
 بیا که تیغ خدا ذوالفقار توست، بیا بیا که فاطمه چشم انتظار توست، بیا
 بیا که «میثم» دلسوخته به محضر تو
 گلاب اشک فشاند به خاک مادر تو

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مهدی مقیمی

ما را میان مجلسست جا داده آقا

شکر خدا؛ حق اذن بر ما داده آقا^۱

قنداقه را تحویل زهرا داده آقا

روح الامین قنداقه ات را برده تا عرش

قلب علی را هم تسلا داده آقا

امشب حضور قائم آل محمد

زهرا سلام الله علیها داده آقا

امشب تصدقها به دست دوستانت

زهرا کلیدش را به سقا داده آقا

گفتم بیا؛ گفتند رمزی دارد انگار

شرح دل بی تاب خود را داده آقا

این نوکر بی تاب روزی چند دفعه

فکر ظهورت تا که آب و نان من شد

ذکر لبم یابن الحسن یابن الحسن شد

هم فاطمه هم مرتضی را یادگاری

تنها گلی هستی که تنهایی بهاری

"من حیث لا یشعر" هوایم را تو داری

صد بار کارم را دعایت راه انداخت

خون علی باشد به رگهای تو جاری

احیاگر عدل علی در عالمینی

حالا شما میراث دار ذوالفقاری

شمشیر حیدر بوده عمری سیف الاسلام

ذکر تو جاری بر لب مداح و قاری

هرجا که رفتم صحبت از اوصافتان بود

یعقوب می میرد ازین چشم انتظاری

کنعان چراغانی شده یوسف کجایی

شب تیره از ظلمت شد ای مهتاب برگرد

بی تاب بی تابیم؛ ای ارباب برگرد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

را جایگزین بیت زیر کنید

هر نیمه شب دیدنت را آرزو کرد^۱

باید برای بردن نامت وضو کرد

هر کس که شد عبد تو کسب آبرو کرد

آقا خدا می‌داند این حرف دل ماست

امشب می‌عشق شما را در سبو کرد

فرزند زهرا و علی دست خداوند

هر عاشقی در چننه هر چه داشت رو کرد

آقا به این کوچه خیابانها نظر کن

با صبح زود جمعه و با ندبه خو کرد

دل‌های ما از دوره مرحوم کافی

تا توییایی سفره‌ای را نذر او کرد

مادر بزرگم گفت جانم یا ابالفضل

پیوند قلبی بس که دارد با ابالفضل

رمز قیامش احتمالا: یا ابالفضل

یاس و رز و داوودی و زنبق نوشته

دست الهی شیعه را بر حق نوشته

ما را سواری روی این زورق نوشته

مولای ما را ناخدای زورق عشق

ما را اسیر پرچم و بیرق نوشته

این دست لطف حضرت صاحب زمان است

ما را به یاران شما ملحق نوشته

در سرنوشت ما خداوند تعالی

خالق شما را قائم مطلق نوشته

ای مُنْتَظَر، کوری چشم منکرانت

بر روی بازوی تو جاء الحق نوشته

قن‌داقه‌ات را تا بغل کردند دیدند

آیات قرآن خداوند آیه توست

ایران ما یوم الابد در سایه توست

^۱ . مصرع دوم بیت زیر علاوه بر اینکه از نظر وزنی ایراد دارد از نظر محتوایی نیز محل اشکال است زیرا فقط در نیمه شعبان نباید دیدن حضرت را آرزو کرد والا میتوان برای رفع ایراد وزنی اینگونه هم گفت « نیمه شعبان دیدنت را آرزو کرد » اما بخاطر رفع ایراد محتوایی به شکل بالا تغییر داده شد

و قتی علوم کامله یعنی کمالت	حتماً شمس الطالعہ یعنی جمالت
پیغمبران عالم از آغاز خلقت	در حیرتند از آن همه قدر و جلالت
این جمله تکراریست اما واقعیت	یوسف اسیر آن جمال بی مثالت
ای یوسف زهرا کجایی ورد لبهاست	عمریست سر کردیم تنها با خیالت
دنیا به رنگ و بوی تو بر پاست مولا	قربان آن رخساره زهرا خصالت
مولای ما ای مهدی موعود برگردد	دنیا به کام شیعه در روز وصال

تنهای تنهایییم ای مونس کجایی

دل تنگتانیم ای گل نرگس کجایی

تو دلبری و با دل ما کار داری	سیصد نفر نه تو هزاران یار داری
قلبی پُر از مهر حسین و سینه ای از	عشق علی و فاطمه سرشار داری
نیت کنی سر می شود فرش قدومت	نوکر فراوان، جان به کف بسیار داری
آقا بیا دیگر بیا که شک ندارم	از ظلم بی حدّ جهان آمار داری
روز ظهورت در کنار کعبه قطعاً	با دشمنان خود سر پیکار داری
وهابی از شمشیر تو باید بترسد	وقتی نشان از حیدر کرار داری

قهر خدا در چهره ات پیداست آن روز

آقا دعا گوی شما زهراست آن روز

عرشی؛ زمینی؛ آسمانی؛ کهکشانی؟	مشهد؛ نجف؛ کربلایی؛ جمکرانی؟
در سهله ای در کوفه ای یا بیت الاقصی	پیداتر از خورشید هستی در نهانی
تو حاضری تو ظاهری ما غایب از تو	تو آن عیانی که فراتر از بیانی
فرقی ندارد شیعه یکفی بالاشاره	ایرانی و سوری؛ عراقی یا یمانی

ای شیعه با یک یا علی باید به پا خاست
گر دوستدار مهدی صاحب زمانی
پرچم به دوش آماده باید بود کم کم
یک صبح جمعه می‌رسد از او نشانی
ما شیعیان روز ظهورش سرفرازیم
با یک اشاره راه پیمای حجازیم

شاعر: نغمه مستشار نظامی قالب شعر: غزل مثنوی وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

شعری به رسم هدیه، سلامی به رسم یاد	روز تولد تو سپردم به دست باد
ای باد! راه خانه موعودمان کجاست	ای روده‌های گمشده! مقصودمان کجاست
ای کاش باد بود و غزل بود و جاده‌ها	می‌آمدیم سوی تو ما پا پیاده‌ها
می‌آمدیم و عرض ادب، عرض احترام	تبریک عید و گفتن لبیک یا امام
روز تولد تو زمین مهربان‌تر است	خورشید شادتر شده گویا جوان‌تر است
کوچه به کوچه زمزمه طاق نصرت است	عید است و جمکران تو امشب قیامت است
دورم ولی تو مرحمت دیر و دور نیست	بودن فقط منوط به شرط حضور نیست
مادر بزرگ گفت که او، حَیّ و حاضر است	بر حال ما همیشه نگهبان و ناظر است
دستش گرگشاست، نگاهش گرگشاست	یک خنده روی صورت ماهش گرگشاست
ای دل چرا شکسته و ساکت نشسته‌ای	چیزی بگو که ندبه و آهش گرگشاست
شعبان کرامت است و شفاعت علی‌الخصوص	ماه تمام نیمه ماهش گرگشاست
شب پشت شب گره به گلوی غزل زده	حلقه به حلقه زلف سیاهش گرگشاست
حلقه به حلقه در زده تبریک گفته‌ام	نام تو را در این شب تاریک گفته‌ام
نام تو روشنایی صبح است و راز عشق	خواندم پس از اذان طلوعت نماز عشق
روز تولد است و سلام و ارادت	دادم به دست باد به شوق زیارتی

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ای زمین سامره طور تجلاً خوانمت یا بهشت حضرت باری تعالا خوانمت
سرزمین مگه یا گلزار بطحا خوانمت جبهه هفت آسمان یا عرش اعلا خوانمت
کعبه پیغمبران یا طور سینا خوانمت قبله امید فرزندان زهرا خوانمت

هر چه هستی طور دل سینای جان می دانمت

زادگاه مهدی صاحب زمان می دانمت

نو عروس فاطمه امشب محمد زادهای دختر شاهنشاه رومی و احمد زادهای
اختر برج ولایی، ماه امجد زادهای هیکل توحید یا روح مجرّد زادهای
عابدی معبود و یا عبدی مؤید زادهای پای تا سر مظهر دادار سرمد زادهای

انبیا را اولیا را، جان جان است این پسر

مصلح کل مهدی صاحب زمان است این پسر

کودکی نورس میندارش که پیر آدم است رهنمای آدم است و مقتدای عالم است
انبیا را اول است و اولیا را خاتم است هم خطاب مبرم است و هم کتاب محکم است
هم بدرد جان دوا هم زخم دل را مرحم است نوح دل، یوسف لقاء، موسی بیان، عیسی دم است

شیعه تنها مصلح کلّ بشر می داندش

عالم خلقت امام منتظر می داندش

نرگس امشب تا سحر با مرغ شب بیدار باش صبحدم چشم انتظار وعده دیدار باش
دیده بگشا در تماشای رخ دلدار باش در رخ دلدار محو جلوۀ دادار باش
شاهد لبخند گل در دامن گلزار باش در نشاط و شور و شادی باغبان را یار باش

شب دعایت روح را غرق حلاوت می کند

صبح مهدی در برت قرآن تلاوت می کند

ای عروس فاطمه ام العلوم الکامله ای جهان قربان حملت ای به مهدی حامله
ای تو را سادات زنهای بهشتی قابله خیز از جا و بجا آور نماز نافله
نور شد بین تو و چشم حکیمه فاصله کاروان دل به پا آمد امید قافله

حبذا یار آمده یار آمده یار آمده

یوسف گم گشته زهرا به بازار آمده

نرگس امشب موسی ای با نور طور آورده ای یا مگر داور دیگر با زبور آورده ای
آدم است این یا ملک یا آنکه حور آورده ای یا به دامن مظهر الله نور آورده ای
آفرینش را به شوق و وجد و شور آورده ای سید الاشهاد را بدر البدور آورده ای

از زمین یک آسمان توحید داری در بغل

ماه دورت گردد و خورشید داری در بغل

قلب امکان، رکن ایمان، جان جان ماست این ناخدای کشتی دین مصلح دنیا است این
لنگر و طوفان و موج و ساحل و دریا است این آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسا است این
نور و طور و فجر و قدر و کوثر و طاهاست این ای دو صد یوسف فدایش یوسف زهر است این

نامش از اهل زمین و آسمان دل می برد

چهره اش نادیده از خلق جهان دل می برد

والد خلق خدا در نقش مولود آمده در جمال عبد پیدا، حُسن معبود آمده
آفتاب ظلّ جان یا ظلّ ممدود آمده بحرهای آرزو را دُرّ مقصود آمده
با لَوای حمد بشتابید محمود آمده آی مظلومان بپا مهدی موعود آمده

روز عشق و وحدت و ایثار و هم عهدی رسید

از کنار کعبه فریاد انا المهدی رسید

ای وجودت بر تن بی‌جان عالم جان بیا ای ظهورت دردها را خوشترین درمان بیا
 ای جواب نالهٔ مظلومی قرآن بیا ای همه جانها بخاک مقدمت قربان بیا
 ای امید بی‌کسان ای یار مظلومان بیا ای نجات هستی ای گمگشتهٔ انسان بیا
 زینب کبرا سر بازار می‌خواند تو را

فاطمه بین در و دیوار می‌خواند تو را
 آفتابا طلعتت در پرده پنهان تا بکی؟ ماهتابا جلوه‌ای شبهای هجران تا بکی؟
 باغبانا بی تو خون آب گلستان تا بکی؟ یوسفا از دیدنت محروم کنعان تا بکی؟
 احمدا تنها میان جمع قرآن تا بکی؟ مهدیا بر نیزه سرهای شهیدان تا بکی؟
 از جگرها آه می‌جوشد که یا مهدی بیا

خون ثارالله می‌جوشد که یا مهدی بیا
 گاه دور کعبه با اشک روان می‌جویمت گه چو بلبل نغمه زن در بوستان می‌جویمت
 گه کنار خانه بر گرد جهان می‌جویمت در منی من در زمین و آسمان می‌جویمت
 که به بزم دوستان با دوستان می‌جویمت گه درون خویشان مانند جان می‌جویمت
 هرچه می‌گردم در این گلشن نمی‌بینم تو را

تو مرا می‌بینی امّا من نمی‌بینم تو را
 دیده‌ها اختر شمار صبح دیدار تو‌آند اختران آئینه‌دار ماه رخسار تو‌آند
 گل‌عذاران بی‌قرار سیر گلزار تو‌آند شهریاران خاکسار پای زوّار تو‌آند
 سربداران پایدار دار ایثار تو‌آند دوستان چشم انتظار صبح پیکار تو‌آند

یا بن مولانا العلی یابن النبی المصطفی

از تو عالم می‌شود چون نظم میثم با صفا

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای آخرین امید رسالت خوش آمدی خورشید آسمان عدالت! خوش آمدی
سر تا به پات قدر وجلالت! خوش آمدی بنیان کن اساس ضلالت! خوش آمدی

با مقدم تو گشت زمین رشک آسمان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

اسلام با ولادت تو باز جان گرفت روی ندیده تو دل از آسمان گرفت
دین با ولایت شرف جاودان گرفت «حسنّت به اتفاق ملاحّت جهان گرفت»

جاء الحقّت رسید به گوش جهانیان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

ای از خدا سلام به جسم و به جان تو آوای وحی می شنوم از زبان تو
دل برده از پدر ز ملاحّت بیان تو قرآن بخوان که بوسه زند بر دهان تو

ای عمر وحی از نفست گشته جاودان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

میلاد تو ولادت خوبان عالم است عید هزار موسی و عیسی بن مریم است
میلاد اهل بیت رسول مکرم است میلاد دیگر شهدای مکرم است

میلاد سیدالشهدا را دهد نشان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

باز آ که اولیای خدا چشمشان به توست یاران سیدالشهدا چشمشان به توست
سرهای تشنه گشته جدا، چشمشان به توست مکه، مدینه، کرب و بلا چشمشان به توست

کعبه گشوده چشم به راه تو همچنان

عَجِّلْ عَلٰی ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

ما از تو دور و جای تو پیوسته بین ماست روی ندیده‌ات همه جا نور عین ماست

چشم انتظار ماندن ما دین و دین ماست جمعه گواه ناله این الحسین ماست

یک جمعه این سخن نیفتاده از زبان^۱

عَجِّلْ عَلٰی ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

تو خود شبان و این رَمه در انتظار توست چشم جهانیان همه در انتظار توست

مولا! بیا که فاطمه در انتظار توست خورشید نهر علقمه در انتظار توست

بر بازوی عموی خود این جمله را بخوان

عَجِّلْ عَلٰی ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

تو غایبی و خلق جهان در حضور توست ملک خدای عزّ وجل غرق نور توست

جای تو خالی است و جهان پر ز نور توست آقای عیدها همه روز ظهور توست

از چشم ما نهانی و در عالمی عیان

عَجِّلْ عَلٰی ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

بی‌تو شب سیاه شده روزگار ما بی‌تو شده است گل نیش خار ما

رنگ خزان گرفته سراسر بهار ما بازای ای قرار دل بی‌قرار ما

بازا که ذکر ما شده الغوث الامان

عَجِّلْ عَلٰی ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

را جایگزین بیت زیر کنید. زیرا مصرع دوم سوال نیست بلکه دعا می باشد

یک جمعه این سوال نیفتاده از زبان عَجِّلْ عَلٰی ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

کی می‌شود که پای به چشم بشر نهی؟ عمامه رسول خدا را به سر نهی
بر قلب دشمنان ولایت شرر نهی تایک نظر به جانب اهل نظر نهی

رخ بر تمام منتظرانت دهی نشان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

ای زخم پیکر شهدا بی‌قرار تو چشم علی به دست تو و ذوالفقار تو
فریاد انتقام شهیدان شعار تو لبخند می‌زند عموی شیرخوار تو

کای دست انتقام خداوند لا مکان!

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

دست حقّی و کاتب لوح و قلم تویی بهر ظهور، بین امامان علم تویی
بگشای رخ که هادی کُلّ اُمم تویی مولّا! بیا! بیا! که امام حرم تویی

گوید بلال بر تو به بام حرم اذان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

ای دست اولیای الهی به دامت جوشن کبیر در صف پیکار جوشنت
پیراهن حسین، برازنده تننت «میثم» تمام چشم شده بهر دیدنت

چشمش بود به راه تو، اشکش به رخ روان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: رضا ترابی

تا بر سر این دیده ما پا بگذاری
کی صوت الهی برسد از لب قاری

ای نور دل جان علی کی خبر آری
یا حضرت مهدی خبر از آمدنت ده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: محمود زولیده

خبر تازه‌تر از تازه‌تری می‌آید	باز از مَهْد امامت خبری می‌آید
این خبر با سند معتبری می‌آید	همه گویند بهم بخت جهان وا شده است
نور امید ز هر بسته دری می‌آید	بسته بود این در امید به دل‌ها امّا
دشمنان را پس از این دردِ سَری می‌آید	دوستان را پس از این منجی غم‌ها برسد
غافل از آن که عجب تاج سری می‌آید	پنج هادی شده تبعید که مهدی نرسد
گفت ناگه پدری، گل پسری می‌آید	همه گفتند نباید پسر آید امّا
منجی دین خدا منتظری می‌آید	دشمن و دوست شنیدند که از بیت حسن

هاتفی گفت که طاووس جنان آمده است

با خبر باش که سلطان جهان آمده است

می‌شناسد فلک این حیدرِ سر تا پا را	می‌شناسند دو عالم پسر زهرا را
باز تکرار کند واقعه کسری را	کاخ‌های ستم از هیبت او لرزانند
دور سازد ز محبّین ستم اعدا را	به رَ عایای خودش نیک نظر اندازد
او شود آینه سر تا سر این دنیا را	صاف و شفاف به یمنش همه جا نور شود
بس به جانِش بخرد درد و بلای ما را	طاقتِ رنج و غم شیعه ندارد هرگز
لیک از حق طلبد عافیت آقارا	شیعه بیمار شود در طلب آمدنش
با شجاعت بزند از عدویش سرها را	شیعه در سایه او مرد عمل می‌گردد
باز کردند ملائک ره این مولا را	دور تا دور حَرَم‌خانه نرگس امروز

خرّم آن روز که راهش به حرم باز شود

پاکسازی حرم از حرم آغاز شود

آید آن روز که روز صلحا خواهد شد
می‌رسد این خبر از مشرق عالم آن روز
کوفه را مرکز تعلیم و هدایت سازد
از دم تیغ رود هر که ببندد راهش
بعد از آن روز که شد کار مدینه یکسر
سر کفر است که در شام و حلب می‌ریزد
نه بماند اثر از آل صعود و نه یهود
شاید از ملک رضا هم گذری خواهد داشت

روز دیدار آب‌صالح ما خواهد شد
ایها الناس عدالت ز شما خواهد شد
ملک قرآن ز کجا تا به کجا خواهد شد
لشگر خصم طرف با شهدا خواهد شد
تازه او منتقم کرب و بلا خواهد شد
سر سرکرده کفار جدا خواهد شد
کعبه از دست بنی شیبه رها خواهد شد
همه ایران به خدا ملک رضا خواهد شد

یا لثارات! همه پشت سرش صف بکشید

تا توانید ز کفار و منافق بکشید

ای همه آل عبا جامِ جَمَت را عشق است
گفت بابات که این طفل صغیر است امام
هر کجا هست وجود تو همان جا کعبه است
می‌نویسی روی سربندِ خودت یا زهرا
ای علمدار تو عباس – علمدار خدا
آری آن خطبه پیغمبری‌ات در راه است
هیچ کس از کرم دست تو بی دولت نیست
بر لبّت ذکر حسین است به هر شام و سحر

گل یاسین، صفای قدمت را عشق است
در امامت به خدا سِنِّ گَمَت را عشق است
هر کجا می‌روی آقا حَرَمَت را عشق است
رمز و راز رَجَزَت را قلمت را عشق است
ایارت عباس که باشد عَلمَت را عشق است
سُخَنَت را نَفَسَت را و دَمَت را عشق است
ای تمامی سخاوت، کرمت را عشق است
گریه صبح و مساء، درد و غمت را عشق است

گاه گریان حسن گاه حسینی آقا

همه عمر تو در راه حسینی آقا

وزن شعر: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: غلامرضا سازگار

به فلک می‌رسد از خاک زمین بوی بهشت
گشته عالم همه جا گلشن مینوی بهشت
پیش یارم که بود روشنی روی بهشت
عرق شرم چکد از رخ دلجوی بهشت

خلق عالم همه با دوستی و هم عهدی

گشته ورد لبشان زمزمه یا مهدی

دانه مرغ دل از خاک در سامره بین
سینه‌اش را ز تجلای خدا نائره بین
نور آن نائره در دامن هر دایره بین
وجد آن پاک زن پاکدل و طاهره بین

نغمه و زمزمه مرغ سحر می‌شنود

بانگ تسبیح ز لبهای پسر می‌شنود

در دل اهل ولا خانه گرفتاری نرگس
خانه محفل جانانه گرفتاری نرگس
دل ز هر عاقل و دیوانه گرفتاری نرگس
کز یم فاطمه دُر دانه گرفتاری نرگس

دیده روشن به رُخ مهدی اثنی عشرت

جان بقربان تو و ماه جمال پسرت

این پسر آئینه روی خدا می‌باشد
این پسر مشعل انوار هدی می‌باشد
این پسر سیّد جمع سعدا می‌باشد
این پسر طالب خون شهدا می‌باشد

این همان است که دلها همه دیوانه اوست

این همان است که جانها همه پروانه اوست

افق نسل علی را قمری پیدا شد
خلق را رهبر صاحب نظری پیدا شد
پدر پیر خرد را پسری پیدا شد
بلکه بر ملت قرآن پدری پیدا شد

هر که خواهد رخ تابنده احمد بیند

چهره منتقم آل محمد! بیند

ای صفا بخش و شفا بخش دل و جان همه ای طبیب من و ای دآوری درمان همه

همه پروانه و تو شمع فروزان همه همه جان باختۀ عشق تو جانان همه

چه شود عقده ز دلها بگشائی ای دوست

از پس پرده غیبت بدر آئی ای دوست

طعنه از دشمنت ای دوست شنیدن تا کی به بدن پیرهن صبر دریدن تا کی

پیش رو بودن و روی تو ندیدن تا کی بار هجران تو بر دوش کشیدن تا کی

ما که نادیده تو را طالب دیدار شدیم

به کمند سر زلف تو گرفتار شدیم

گوش یاران تو را طعنه اغیار بس است عاشق زار تو را اینهمه آزار بس است

قفس تنگ بر این مرغ گرفتار بس است پیش رو بودن و نادیدن رخسار بس است

گلی از گلشن حُسن تو نچینم چرا؟

ما بمیریم و جمال تو نبینم چرا؟

ما که پروانه صفت گرد غمت سوخته‌ایم آتش عشق تو در سینه بر افروخته‌ایم

قصه عشق تو را از ازل آموخته‌ایم کز ولادت به رخت دیده دل دوخته‌ایم

پرتو حُسن تو تا شام ابد در دل ماست

هر طرف روی کنی جای تو در محفل ماست

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

سامره امشب ز شب های دگر زیباتری در جلال و در شرف امّ القرای دیگری
سر به سر لبریز از عطر گل پیغمبری جنة الفردوس یا باغ محمد پروری
کعبه دل قبله جان یا که شهر حیدری مهدی از تو تو دل از خلق دو عالم می بری

هست و بود کبریا را در بغل بگرفته ای

جان ختم الانبیا را در بغل بگرفته ای

سامره امشب چو باغ لاله از هم وا شدی کعبه را در بر گرفتی قبله دلها شدی
با صفاتر از حرم خرم تر از سینا شدی روحبخش روح عیسی طور صد موسی شدی
نور بخش چشم خورشید جهان آرا شدی الله الله زادگاه یوسف زهرا شدی

خویش را محو جمال شاهد اقبال کن

خنده زن با لاله خندان نرگس حال کن

آخرین مرد قیام اهل بیت است این پسر وارث خون تمام اهل بیت است این پسر
گفتگوی صبح و شام اهل بیت است این پسر صاحب کلّ مقام اهل بیت است این پسر
تیغ بیرون از نیام اهل بیت است این پسر بلکه دست انتقام اهل بیت است این پسر

انتقام خون مظلومان به دین اوست دین

از شب میلاد گوید یا لثارات الحسین

عاشقان با بذل جان گلبنانگ جانان بشنوید بانگ تبریک از خدای حیّ مّنان بشنوید
ذکر جاء الحق ز نخل و باغ و بستان بشنوید نام مهدی از زبان هر مسلمان بشنوید
وصف آن گل را ز مرغان خوش الحان بشنوید اهل قرآن از زبانش صوت قرآن بشنوید

سوره قدر از دهان او طنین انداخته

شورها در آسمان و در زمین انداخته

این چراغ آرزوی دودمان آدم است این نه یک آیت که در معنی کتاب محکم است
 انبیا را اوّل است و اولیا را خاتم است این نه یک طفل زمینی پیر عرش اعظم است
 این مسیحای عزیز یازده عیسی دم است ای حکیمه احترامش کن که جان عالم است
 این همه بود و هم هست امام عسکری است

همچو قرآن بر سر دست امام عسکری است

ای عروس بیت آل فاطمه مادر شدی مادر تنها امید آل پیغمبر شدی
 عطر زهرایی گرفتی کوثر کوثر شدی الله الله در پسر زادن ز مریم سر شدی
 بحر مّواج شرف را از شرف گوهر شدی آسمان احمدی ماهی خدا منظر شدی
 حبّذا مرآت ذات ذوالجلال آورده‌ای

چارده معصوم را در یک جمال آورده‌ای

ای کویر دل؛ بهار از ابر رحمت بار تو ای چراغ آفرینش روشن از رخسار تو
 ای صفای انتظار از دامن گلزار تو آفتاب آورده سر بر سایه دیوار تو
 شهریار؛ شهریاران برده بازار تو عید ما یک لحظه، آن هم لحظه دیدار تو
 تیره گی‌ها عاقبت مغلوب نورت می‌شود

شام صبح از نور خورشید ظهورت می‌شود

باغبانا تشنه گل‌های بهارت تا به کی حمله باد خزان بر لاله زارت تا به کی
 زاغ‌های زشت گرد شاخسارت تا به کی آفتاب کعبه، کعبه بی قرارت تا به کی
 چشم مظلومان عالم اشکبارت تا به کی پرچم تارالّهی چشم انتظارت تا به کی
 کی شود عدل تو در کلّ زمین کامل شود

با ظهورت آیه اکمال دین کامل شود

ای خدا را دست و بازو دست بر شمشیر کن آیه فتحاً مبین را بر همه تفسیر کن
 آفرینش را پُر از گلوازه تکبیر کن سرکشان را دست و پا در حلقه زنجیر کن

کلّ عالم را به تیغ عدل خود تسخیر کن نور عاشورائیان را نور عالمگیر کن

ای خدا را دست قدرت ای علی را نور عین

تا به کی فریاد ما این الحسن این الحسین

یابن طاهّا داد دندان پیمبر را بگیر داد عترت؛ داد قرآن؛ داد حیدر را بگیر

داد احمد؛ داد محسن؛ داد مادر را بگیر داد زینب؛ داد ثارالله اکبر را بگیر

همچو قرآن در بغل آن جسم بی سر را بگیر انتقام اکبر و عبّاس و اصغر را بگیر

زیر و رو کن کاخ استبداد و حکم داد کن

از اسارت عمّه های خویش را آزاد کن

سیدی انسیّه الحورا صدایت می زند بین آن دیوار و در زهرا صدایت می زند

صحنه خونین عاشورا صدایت می زند دور مقتل زینب کبرا صدایت می زند

کودکی در دامن صحرا صدایت می زند تشنه ای گم کرده سقا را صدایت می زند

ای ظهورت بر همه میلاد هم عهدی بیا

نخل «میثم» می زند فریاد یا مهدی بیا

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: اکبر میر جعفری

امشب شب گل، یا شب دل، یا شب جان است

نوری که به رگ های جهان در جریان است

گل چهره و گل جامه و گل بوی دهان است

دل می زند و این ضربان، نبض زمان است

در باد از آن دشت به این دشت، وزان است

امشب شب شب های درخشان جهان است

امشب شب شب های درخشان جهان است

آن نورتر از نورتر از نور رسیده است

آن تازه تر از تازه که در باغ دمیده است

دل می زند اینبار، خبر چیست؟ مگر چیست؟

تا صبح، دمامد پر و آواز و فرشته

امشب شب میلاد، شب نور، شب سور

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: علی سپهری

باده ز دست ساقی امشب چشیدنی است! ناز نگارزاده امشب خریدنی است!

امشب جمال یوسف زهرا چه دیدنی است! از عاشقان وصف جمالش شنیدنی است:

این دلبری است کز همه دلبران سر است

این دلبر از سلاله ساقی کوثر است

ای وارث علوم پیمبر خوش آمدی ای صاحب شجاعت حیدر خوش آمدی

امید قلب حضرت مادر خوش آمدی صاحب زمان! حضرت دلبر خوش آمدی!

جنت ز عطر و بوی تو آقا معطر است

از یمن مقدمت همه عالم منور است

ایران که هیچ، کل جهان کشور شماست! اصلا تمام انس و ملک لشکر شماست

سردار قدس کشور ما قنبر شماست سید علی خامنه‌ای اشتر شماست

"بی شک امید و رهبر سید علی تویی"

پشت و پناه و یاور سید علی تویی

دیگر در این بساط دل من جز آه نیست دیگر کسی شبیه من رو سیاه نیست

در نامه‌ام به غیر خطا و گناه نیست امید من به غیر نگاه تو شاه نیست

من را بخر برای خودت یابن فاطمه

با خود ببر برای خودت یابن فاطمه

تنها ترین مسافر صحرا ظهور کن آرامش و قرار دل ما ظهور کن

آقا بیا به خاطر زهرا ظهور کن اصلا بحق زینب کبری ظهور کن

هر صبح و هر مساء تو گریان زینبی

خود گفته‌ای به ما که پریشان زینبی

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

آسمان امشب جمال حق تعالی را ببین
بر فراز دست مولانا امام عسگری
پای تا سر، سر به سر، آئینه شو آئینه شو
با همه سیارگان دور زمین آور طواف
روح شو، بر بام شهر سامره پرواز کن
بر فراز مهد مهدی هر دمی پرواز کن
نیمه ماه محمد، ماه زهرا را ببین
ماه نرگس، آفتاب عالم آرا را ببین
چون شدی آئینه آن رخسار زیبا را ببین
آفتاب بامداد عرش اعلا را ببین
چشم شو، خورشید غایب از نظرها را ببین
الحظه لحظه شمع جمع آل طاهرا را ببین

همچو نرگس با گل لبخند از هم باز شو
در ریاض نور، حُسن حق تعالی را ببین

ای چراغ ماه، از خورشید زیباتر شدی

غرق در انوار حُسن حق ز پا تا سر شدی

در شب میلاد پیدا شد تجلای ظهور
آمد آن مولود مسعودی که در سیمای او
نقش «جاء الحق» دهد بر روی بازویش خبر
ای خوش آن روزی که کلّ خلق عالم بشنوند
ای همه چشم انتظاران! بشنوید و بنگرید
شیعه در ایام غیبت همچو کوهی سر بلند
ای شما آل محمد جان ما قربانتان
سر زند از غرب، مهر عالم آرای ظهور
از ازل پیغمبران دیدند سیمای ظهور
از قیام مهدی و از صبح زیبای ظهور
در کنار کعبه پای رکن، آوای ظهور
بر دو بازوی ولی عصر، امضای ظهور
در حوادث پایدار استاده تا پای ظهور
!از شما ما را نباشد جز تمثای ظهور

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ متأسفانه در تمام سایتها حتی سایت نخل میثم هم به همین گونه آمده است

می‌درخشد پرچم توحید بر بام فرج

منتظر باشید، نزدیک است ایام فرج

ای بهشت سامره! امشب جهان آرا شدی	با گل لبخند ماه نرگس از هم واشدی
نی عجب، گر عالمی گردید از بوی تو مست	ز آنکه امشب مست بوی نرگس زهرا شدی
آسمانی لاله نرگس شکفتی در زمین	ماه بزم عرشیان، خورشید سامرا شدی
با طلوع صبح از مشرق برآید آفتاب	آفتاب فاطمه وقت سحر پیدا شدی
گاه در دامن نرگس گاه در دست حسن	نور خود را بذل کردی ماه محفل‌ها شدی
آسمانی‌ها زمین بوس تو بودند از ازل	لطف کردی در زمین تو همنشین با ما شدی^۱

در محافل حاضری، در دیده پیدا نیستی از نظرها غایبی و انجمن آرا شدی

ای وجود از مقدمت آباد! یا مهدی بیا

عید میلادت مبارک باد! یا مهدی بیا

غم مخور گر شد زمین ماتم سرای انتظار	می‌رسد روزی به پایان روزهای انتظار
اشک و آه و گریه چشم انتظاران شاهد است	سخت‌تر از احتضار آمد بالای انتظار
یوسف زهرا! تو شاهد باش، عمر ما گذشت	پیر گردیدیم در حال و هوای انتظار
جمعه‌ها ذکر شده «این الحسن، این الحسین	«لحظه‌هایم گشته یکسر لحظه‌های انتظار
بس که سر دادم ندای «این ابناء الحسین	«کرده‌ام صحرای دل را کربلای انتظار
از طنین ذکر «اللهم عجل للظهور	«بند بندم گشته یکسر نی نوای انتظار
یابن زهرا! ما دعا کردیم تو آمین بگو	تا بهار وصل آید در قفای انتظار

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

آسمانی‌ها زمین بوس تو بودند از ازل از چه ای جان جهان‌ها همنشین با ما شدی؟

تو تمام آرزوی آل زهرایی بیا

ای امید شیعه می‌دانم که می‌آیی بیا

من تو را نشناختم یک بار یابن العسکری	تو دل از من برده‌ای بسیار یابن العسکری
داشتم با حضرتت دیدار یابن العسکری	گه نجف گه کربلا گه سامره گه کاظمین
کمتر است از نقش بر دیوار یابن العسکری	دیده‌ای کز دیدن روی تو نابینا بود
پا به چشم از کرم بگذار، یابن العسکری	گرچه لایق نیستم، ای خوبتر از جان بیا
شیعه غیر از تو ندارد یار، یابن العسکری	دشمنانت کارشان جز دشمنی با شیعه نیست
کوه غم از دوش ما بردار یابن العسکری	بی تو شادی جا ندارد بین ما، مولا بیا
بی تو گل هم شد به چشم خار، یابن العسکری	برگ برگ لاله‌ها در باغ و بستان شاهند

گرچه گم کردند چشمان گهربارم تو را

باز می‌بینم فقط تنها تو را دارم تو را

صبحدم در روضه پاک پیمبر دیدمت	من تو را نشناختم، اما مکرر دیدمت
گه کنار خویشتن، گه در برابر دیدمت	در کنارت ایستادم پشت دیوار بقیع
در کنار مرقد ساقی کوثر دیدمت	بوی عطرت را شنیدم از بیابان نجف
گه کنار قبر آن تن‌های بی سر دیدمت	گاه دیدم ایستادی در کنار قتلگاه
گاه در پائین پا، با قبر اکبر دیدمت	گاه در بالای سر دیدم ضریحت در بغل
در کنار قبر عباس دلاور دیدمت	گرچه ای گمگشته زهرا ندانستم تویی

ماه رویت را تماشا کردم و دل باختم

با تو بودم در همه عمر و تو را نشناختم

با منی اما نمی‌دانم کجایی؟ سیدی	غایبی و روز و شب در جمع مائی، سیدی
تو حرم تو کعبه تو سعی و صفایی، سیدی	ای بسا حج کرده‌ام، حج فقط دیدار توست

کاش جان عالمت بر رونما گردد فدا
 ای دعای فاطمه پشت سرت هر صبح و شام
 مشکل اسلام تنها غیبت کبرای توست
 مشکل اسلام تنها غیبت کبرای توست
 پرچم سرخ حسینی فاش می‌گوید که تو
 پرچم سرخ حسینی فاش می‌گوید که تو
 در طواف کعبه‌ای؟ یا در مدینه؟ یا نجف؟
 در طواف کعبه‌ای؟ یا در مدینه؟ یا نجف؟

ای تمام چارده معصوم! یا مهدی! بیا

ای جواب ناله مظلوم! یا مهدی! بیا

ای قرار قلبهای بی‌قرار اهل بیت
 می‌دمد صبحی که باشد صبح آغاز ظهور
 قرنها فریاد «اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِيْظْهُور»
 قرنها فریاد «اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِيْظْهُور»
 ای به دستت ذوالفقار عدل! تا کی می‌کنی
 ای به دستت ذوالفقار عدل! تا کی می‌کنی
 سیدی! دست یداللهی بر آر از آستین
 سیدی! دست یداللهی بر آر از آستین
 سیزده معصوم را کشتند از راه جفا
 سیزده معصوم را کشتند از راه جفا
 تا قیامت لشگر پاییز را نابود کن
 تا قیامت لشگر پاییز را نابود کن

قرنها در سینه ما شعله فریاد توست

عالمی در انتظار تیغ عدل و داد توست

وارث خون خدا! خون خدا گوید بیا
 وارث خون خدا! خون خدا گوید بیا
 اشک زمزم، چار رکن کعبه و فریاد حجر
 اشک زمزم، چار رکن کعبه و فریاد حجر
 فرق خونین علی هر شب صدایت می‌زند
 فرق خونین علی هر شب صدایت می‌زند
 مادر مظلومه‌ات با اشک چشم و سوز دل
 مادر مظلومه‌ات با اشک چشم و سوز دل
 نخل‌های دشت سرخ نینوا آب فرات
 نخل‌های دشت سرخ نینوا آب فرات

بر سر نی، رأس مصباح الهدی گوید بیا
 بر سر نی، رأس مصباح الهدی گوید بیا
 سنگ‌های مروه و کوه صفا گوید بیا
 سنگ‌های مروه و کوه صفا گوید بیا
 خون جاری از دهان مجتبی گوید بیا
 خون جاری از دهان مجتبی گوید بیا
 بر ظهورت می‌کند هر شب دعا گوید بیا
 بر ظهورت می‌کند هر شب دعا گوید بیا
 پرچم سرخ شهید کربلا گوید بیا
 پرچم سرخ شهید کربلا گوید بیا

زخم‌های کشتگان فریاد «یا مهدی» زند رأس جدت بر فراز نینوا گوید بیا
قامت غلتیده در خون علمدار حسین مشک خالی، دست از پیکر جدا گوید بیا

عالمی چشم انتظار عدل عالم‌گیر توست

پاسخ لبخند اصغر در لب شمشیر توست

جلوه کن تا زنگ غم از سینه‌ها زائل شود با ظهورت معنی اکمال دین کامل شود
جلوه کن تا باز بتهای حرم را بشکنی جلوه کن تا مسلک وهابیان باطل شود
جلوه کن تا عیسی مریم برای یاریت با ظهورت همزمان از آسمان نازل شود
جلوه کن تا داد محسن را بگیری از عدو چهره بگشا تا مراد فاطمه حاصل شود
جلوه کن تا آفتاب از طلعتت گردد خجل جلوه کن تا ماه رویت شمع هر محفل شود
جلوه کن تا ابر باطل رخت بندد از فضا جلوه کن تا امت قرآن به حق واصل شود
گرچه نبود دیده ما قابل دیدار تو تو نگه کن کز نگاهت چشم ما قابل شود

آفتاب فاطمه بر خلق عالم جلوه کن

از کرامت بر دل تاریک میثم جلوه کن

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: علی اشتري

ابر کرم که نم‌م باران درست کرد از این کویر خشک، گلستان درست کرد
دل را تجلیات خداوندی سحر خانه‌خراب زلف پریشان درست کرد
دستی کریم آمد و با دستگیری‌اش ما را گدای نیمه شعبان درست کرد
ما را سر قرار خودش بیقرار ساخت دنبال خویش، بی‌سر و سامان درست کرد
با دست‌پخت فاطمه نانی درست کرد از ما کنار سفره سلیمان درست کرد

پس نادرست سجده نکردیم، این نگار^۱ کافر خراب کرد و مسلمان درست کرد

ما سائل قدیمی زهرا و حیدریم

چشم انتظار مهدی آل پیمبریم

با جذر و مدّ پلک تو دریا بلند شد	نوح و خلیل و آدم و موسی بلند شد
مریم به دور کعبه نرگس طواف کرد	عیسی به شوق روی مسیحا بلند شد
یک دست روی سینه و یک دست روی سر	یوسف به پای یوسف زهرا بلند شد
مجنون شدند اهل سماوات تا زمین	تا گرد و خاک محمل لیلا بلند شد
ما سربلندهای همین سروری شدیم	وقتی که سایهات به سر ما بلند شد
هرجا که نام تو برسد واجب‌القیام	باید به احترام تو از جا بلند شد

ما غیر نام محترمت را نمی‌بریم

چشم انتظار مهدی آل پیمبریم

مائیم و مستمند نگاه شما شدن	قبل از رسیدن رمضان، با خدا شدن
از من مرا بگیر و خودت را به من بده	باید به راه عشق تو از خود جدا شدن
باید درست توبه کنم، اینچنین بد است	می‌ترسم از عقوبت این بی‌حیا شدن
از دست رفت چشم ترت بسکه گریه کرد	با باخبر ز نامه اعمال ما شدن
یا ایّها العزیز مناجات‌های ما	خوب است با صدای تو از خواب پا شدن
گاهی خودم برای خودم نقشه می‌کشم	ای کاش با تو راهی کرب و بلا شدن

ما تشنه زیارت ارباب بی‌سریم

چشم انتظار مهدی آل پیمبریم

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: مهدی نظری

آسمان امشب زمین را بوسه‌باران میکند
فرش دارد عرش را در خاک مهمان میکند
باز هم دارد ملک سجده به انسان میکند
سفره‌ها را دست حق دارد پراز نان میکند

باز هم خوان کرم روی زمین گسترده شد

باز هم دسته گلی از آسمان آورده شد

نور خورشید است یا نور خداوند مبین
نور صدها ماه می‌تابد به بالا از زمین
باز بیرون آمده دست خدا از آستین
باز پیدا شد نشانی از امیرالمؤمنین

تا کویر سامرا باغ پر از گل می‌شود

ناگهان اطراف قن‌داقه پر از گل می‌شود

باغی از گل روی دستان امام عسگری‌ست
این تمام هستی و جان امام عسگری‌ست
آیه نه؛ سوره نه قرآن امام عسگری‌ست
این پسر شمشیر بران امام عسگری‌ست

قرص ماه کامل است امشب هلال عسگری

عرشیان گویند امشب خوش به حال عسگری

روی زیبای محمد شد عیان در روی او^۱ ذوالفقار حیدر کرار در ابروی او

مثل خوی حضرت زهراست و لله خوی او^۲ قدرت بازوی عباس است در بازوی او

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

روی زیبای محمد بین قاب روی او ذوالفقار حیدر کرار در ابروی او

۲. موضوع مطروحه در مصرع اول بیت زیر شایسته مقام حضرت زهرا نیست زیرا بر طبق روایات وارده عطر و بوی حضرت را کسی استشمام نکرده که بتواند چنین تشخیصی بدهد لذا تغییر داده شد

مثل عطر حضرت زهراست عطر و بوی او قدرت بازوی عباس است در بازوی او

چون حسن لطف و سخا دارد عطای دست او

دست حاتم را یقیناً در کرامت بسته او

ابر باریدن گرفت و رود و دریا شاد شد غنچه خندید و دل بی‌تاب صحرا شاد شد

عطری از جنت وزید و عرش اعلا شاد شد بیشتر از کل عالم قلب زهرا شاد شد

آمد آن کس که تمام انبیا را رهبر است

آن کسی که تار و پودش تار و پود حیدر است

حضرت آدم بنازد بر رخ زیبای او مهر می‌سازد کلیم از خاک زیر پای او

نوح کشتیان شده محو قد رعناى او خضر می‌گیرد بقا با دیدن سیمای او

باید ابراهیم لعنت بر دل شیطان کند

جای دارد پیشش اسماعیل را قربان کند

میرسد روزی که روی کعبه پرچم می‌زند بانگ حیدر گونه‌ای در کل عالم می‌زند^۱

تیغ بر می‌دارد از دین خدا دم می‌زند بوسه بر پایش کنار مکه زمزم می‌زند

سامرا، کربلا، یک سر به مشهد می‌زند

روی قبر حضرت صدیقه گنبد می‌زند

چون حسین ابن علی او با شجاعت می‌رسد با سپاهش مثل کوهی با صلابت می‌رسد

سیصد و اندی نفر با سیل غیرت می‌رسد روی دوشش پرچم سبز ولایت می‌رسد

عدل و داد مرتضایی را به عالم می‌دهد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ عبارت نعره مستانه به هیچ وجه شایسته مقام و شأن حضرت نیست

میرسد روزی که روی کعبه پرچم می‌زند نعره مستانه‌ای در کل عالم می‌زند

مطمئنم او که برگردد نجاتم می‌دهد

در عراق و سوریه یکباره غوغا می‌کند زخم قبر عمه جاناش را مداوا می‌کند

داعش بی‌شرم را رسوای دنیا می‌کند می‌زنند سرهایشان را حق تماشا می‌کند

کاشکی روز ظهورش مست آقا شیم ما

کاشکی روز ظهور حضرتش باشیم ما

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: اسماعیل تقوایی

زمان هم بیقراری می‌کند تا آن قرار آید

به دنیا کودکی در سامره والاتبار آید

به گلزار ولایت آخرین گل هم به بار آید

که دیگر یوسف زهرا به دنیا خوش عذار آید

قرار اینست قنداقه به عرش کردگار آید

برایش حضرت جبریل آنجا پرده دار آید

مه و خورشید در پیش رخ او شرمسار آید

دلش آرام بگرفته که آخر شهریار آید

الا ای اهل عالم با گل نرگس بهار آید

همو که گیرد اندر دست، تیغ ذوالفقار آید

مهی که غایب از چشم‌ست در هر روزگار آید

بساط جشن بر پا در همه کوی و گذار آید

که شاید یک خبر از آن شه یگه سوار آید

زمین چشم انتظار مقدمش تا آن نگار آید

زمانه می‌دهد امشب نوید اتفاقی خوش

شکوفه می‌شود امشب گل نرگس به دامانش

ز خاطرها رود زیبا رخ کنعانی یوسف

میان عرش اعلا شور و غوغایی به پا گشته

ملائک بسته صف از بهر دیدار رخ ماهش

ستاره ریزد از هفت آسمان در پیش پای او

امام عسکری مسرور از میلاد فرزندش

همه گویند با یک گل بهارانی نمی‌آید

دلیل آخرین حق بر روی زمین باشد

همه فرعونیان عصر او دنبال او کردند

چو آید نیمه شعبان شود دل غرق درشادی

نواى العجل یا حجت حق در فضا پیچد

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

عید است ولی عید قیام بشریت در پرتو میلاد امام بشریت
 با دست کرم ذات خداوند تعالی زد سکه اقبال به نام بشریت
 از خُم طهورا که خدا ساقی آن است با دست خدا پُر شده جام بشریت
 امشب ببرای باد صبا پیشتر از صبح بر سامره پیوسته سلام بشریت

عالم همه جا وادی طور است ببینید!

در دست حسن مصحف نور است ببینید

خیزید همه سوره و الشمس بخوانید گل در قدم مهدی موعود فشانید
 از جام شرابی که خدا ساقی آن است پیوسته بنوشید و به یاران بچشانید
 تنها نه فقط شب شب مهدی ست بگوئید میلاد ائمه است بدانید بدانید
 خیزید و ببندید همه بار سفر را محمل به سوی کعبه مقصود برانید

امشب خبری خوش به بنی فاطمه آمد

بوی گل نرگس به مشام همه آمد

عید ملک و جن و بشر باد مبارک بر شانه خورشید قمر باد مبارک
 طوبای امید همه خوبان جهان را در نیمه این ماه ثمر باد مبارک
 آوای خدا می شنوم از لب مهدی این زمزمه بر مرغ سحر باد مبارک
 پیغام خدا را برسانید به نرگس کای مادر فرخنده! پسر باد مبارک

ای خیل ملک پیش روی مادر مهدی

آئید و بگردید به دور سر مهدی

دیدید همه کعبه روح شهدا را دیدید همه آینه غیب نما را

دیدید همه بر سر دست حسن امشب هنگام سحر صورت مصباح هدی را
 امشب همه بار سفر سامره بستیم داریم به دل شوق تماشای خدا را
 از مرغ سحر با گل لبخند پیرسید کی دیده در آغوش سحر شمس ضحی را
 یاران! شب عید آمده بیدار بمانید
 باید همه از فاطمه عیدی بستانید

این جان جهان، جان جهان، جان جهان است این روح روان، روح روان، روح روان است
 این چارده آئینه جمال است به یک حسن آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است
 این ختم ائمه است بدانید بدانید چونان که نبی خاتم پیغامبران است
 گر کفر نباشد بگذارید بگویم چشمان خدا بر مه رویش نگران است
 هر لحظه پدر شیفته تاب و تب اوست
 ناخورده لبن آیه قرآن به لب اوست

این است که دادند امامان خبرش را داده است خدا مژده فتح و ظفرش را
 تا آیه قرآن به لبش بود، ملائک دیدند به لب خنده شوق پدرش را
 ای کاش نبی بود که بوسد چو حسینش تنها نه دهان بلکه ز پا تا به سرش را
 جاء الحق بازوش که دیدید ببینید نقش زهق الباطل دست دگرش را
 این نور دل فاطمه فرزند حسین است
 بر لعل لبانش گل لبخند حسین است

ای خلق جهان منتظر روز ظهورت! پیوسته زمان منتظر روز ظهورت
 هم در غم هجران تو پیران همه مُردند هم نسل جوان منتظر روز ظهورت
 بلبل سر هر شاخه غزلخوان فراق گل‌های خزان منتظر روز ظهورت
 تو یوسف گم گشته و اسلام چو یعقوب با قد کمان منتظر روز ظهورت

یعقوب به ما مژده دهد آمدنت را

از مصر شنیدیم بوی پیرهنت را

ای دست خدا! دست خدا یار تو باشد	باز آ که حرم عاشق دیدار تو باشد
باز آ که حسین بن علی چشم به راه است	باز آ که عباس؛ علمدار تو باشد
تو یوسف زهرایی و صد یوسف مصری	سردرگم و جان بر کف بازار تو باشد
باز آ که هفتاد و دو سرباز حسینی	دل باختۀ مکتب ایثار تو باشد

تو پاسخ فریاد امام شهادی

تو منتقم خون امام شهادی

باز آ که آیین پیمبر به تو نازد	باز آ که علی، فاتح خیبر به تو نازد
روزی که بگیری به گفت تیغ علی را	آن روز ببینند که حیدر به تو نازد
روزی که ز قبر، آن دو نفر را تو در آری	حق است که صدیقۀ اطهر به تو نازد
آن روز ببینند همه با گل لبخند	بر شأنۀ بابا علی اصغر به تو نازد

ای وسعت ملک ازلی محفل نورت

ما عید نداریم مگر روز ظهورت

از لاله زخم شهدا خنده بر آید	کای منتظران! منتظران! منتظر آید
از چار طرف چشم گشایید به کعبه	تا سوی حرم حجت ثانی عشر آید
این یکهسواری که نهد روی به کعبه	مهدی ست که از بهر نجات بشر آید
چشم همه روشن که به فرمان الهی	از پیرهن یوسف زهرا خبر آید

میثم چه نکو گفت تو را دوست که شاید

این یار سفر کرده همین جمله بیايد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مهدی نظری

امشب نمک به سفره دنیا گذاشتند	امشب بهشت را به تماشا گذاشتند
ماهی به نام مهدی زهرا گذاشتند	امشب به روی دامن نرجس از آسمان
چون راه را برای همه وا گذاشتند	امشب به خانه حسن عسگری برو
از بس زیاد دل روی دل جا گذاشتند	از بس که آمدند پی دستبوسی اش
او را برای نوبت فردا گذاشتند	یوسف ببین که آخر صف ایستاده است
از عشق، سربه دامن صحرا گذاشتند	لیلا صفت ها همه مجنون صفت شدند

امشب پدر به خال پسر بوسه می زند

کعبه به روی سنگ حجر بوسه می زند

از یک طرف شبیه علی با عطوفت است	از یک طرف شبیه نبی با ملاحات است
از یک طرف شبیه حسن با صلابت است	از یک طرف چومادر سادات غرق نور
درسی که از حسین گرفته شجاعت است	با این همه صفات جمال و جلالی اش
ابروی این پسر خود تیغ ولایت است	چشمش غضب ز حضرت عباس دارد و
مانند عمه زینب خود با ابهت است	مثل علی اکبر ارباب قد رشید
از بس که کار دست کریمش کرامت است	دست توسل همه انبیا به اوست

طاووس جنت آمده زیباتر از همه

آقای آسمانی و آقاتر از همه

درد طبیب های جهان را دوا کند	او می رسد که عدل علی را به پا کند
بعد از مدینه روی به کربلا کند	او می رسد که تربت مادر عیان شود
وقتی برای فاطمه گنبد بنا کند	دارم به روز آمدنش فکر می کنم
تا این که در نماز به او اقتدا کند	عیسی مسیح می رسد از قلب آسمان

بر کعبه تکیه می‌زند و قصد کرده است
ای کاش روز آمدنش بین آن همه
با صوت حیدری همه‌مان را صدا کند
ما را خودش برای سپاهش سوا کند

چون صاحب صفات جلالی حیدر است
او لایق عمامه سبز پیمبر است

آقای من تمامی جان‌ها به دست توست
ای وارث تمام ذوات مقدسه
رمز عروج عالم بالا به دست توست
باران و رود و چشمه و دریا به دست توست
ما غصه بهشت خدا را نمی‌خوریم
پرونده قبولی ما را رقم بزن
مهر قبول و جوهر و امضا به دست توست
روز ظهور پرچم سقا به دست توست
هرگز زمین نخورده علم یابن العسگری
تعییل کن که فاطمه چشم انتظار توست
چون انتقام حضرت زهرا به دست توست

تو میرسی و ارض و سما می‌شود بلند
در زیر پات عرش خدا می‌شود بلند

ماندم چگونه نام شما را صدا کنم
چندی ست جمکران، دل ما را نبرده‌ای!
ماندم چگونه روی به سوی شما کنم
کارم بدون تو همه دم معصیت شده
تا این‌که در نماز برایت دعا کنم
شرمنده‌ام که نوکر خوبی نبوده‌ام
من در گناه هم نشد از تو حیا کنم
شرمنده‌ام به جای دعای سلامتی
آقا نشد که دین خودم را ادا کنم
با حال معصیت به خدا می‌شود مگر
روزی هزار بار به قلبت جفا کنم
شب‌های جمعه رو به سوی کربلا کنم

برگرد و مُرده دل من را حیات بخش
برگرد و جان بده به دلم ای نجات بخش

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

چون مهر تابان کشتی از دور پیداست
هرجا درخشید و درخشید و درخشید
در آب طی ره به سوی خاک می‌کرد
نزدیک ساحل می‌رسید از دور از دور
پهلوی گرفت و نزد ساحل لنگر انداخت
گم گشته‌اش بین کنیزان بود پنهان
وز فیض او آئینه دل را بشوید
افتاد ناگه چشم حق جویش به نرجس
وز جانب ابن الرضایش نامه‌ای بود
کان نامه سّری بود ز اسرار الهی
هی خط آن را خواند و هی بوسید بوسید
بگذاشت گه بر روی قلبش گه به دیده
گفتش چه اسراری در آن دیدی بگو باز
چون برگ برگ لاله‌ها بوئیدنت چیست؟
کای پیر پاک با صفای خوش تکلم
وز گلشن حُسنش هزاران لاله چیدم
صدیقه کبری است مادر شوهر من
گل بوسه زهراست بر پیشانی من
من دختر نیک اختر شاه جهانم

از قلب دریا کاروان نور پیداست
کشتی ولی بر عرشه آن قرص خورشید
از سینه دریا گریبان چاک می‌کرد
کشتی ولیکن دامنش دریائی از نور
کشتی ولی دریا به پایش گوهر انداخت
چشم انتظار استاده بُشر بن سلیمان
می‌گشت تا گم گشته خود را بجوید
می‌کرد فیض فاطمی در خویشتن حس
از شور و شادی در لبش هنگامه‌ای بود
می‌داد آن پیغامبر را دل گواهی
نرکس گرفت آن نامه را بر چشم مالید
با رنگ گه افروخته گاهی پریده
هوش از سر بُشر سلیمان کرد پرواز
نادیده صاحب نامه را بوسیدنت چیست؟
ناگه عیان شد بر لبش نقش تبسم
من صاحب این نامه را پیش از تو دیدم
خورشید باشد ذره‌ای از اختر من
رنگ خدا دارد رخ نورانی من
بین کنیزان گرچه می‌دیدنی نهانم

روزی مرا بر این عَمَم عقد بستند
 در هر طرف انجیل‌ها از هم گشودند
 ناگه زمین لرزید و داماد نگون بخت
 من غافل از بخت سعید خویش بودم
 شب آمد و در بستر خواب آرمیدم
 لبخند زن بودش به عیسی این بشارت
 من عقد می‌بندم دو یار آشنا را
 عیسی به شمعون گفت کای پیر خردمند
 من یافتم مرآت حُسن داوری را
 آن نازنین ناگه ربود از کف دلم را
 بیدار چون گشتم سراپا سوز بودم
 هر روز سر تا پا وجودم درد می‌شد
 دل را به عشق دوست دائم رنجه کردم
 شد هر طبیبی عاجز از درمان و دردم
 می‌خواست بیتابی ز جسم جان بگیرد
 یک شب نهادم چون به هم چشم ترم را
 از جای جستم با ادب بر پا ستادم
 یاقوت سرخ از چشم گوهر بار سفتم
 کای مادر از کف داده‌ام جان و دلم را
 زهرا مرا در وادی غم رهبری کرد

در پای تختم جمله قسیّسین نشستند
 پس خطبه عقد مرا با هم سرودند
 یکباره در کام اجل افتاد از تخت
 زین ماجرا هر لحظه در تشویش بودم
 روی محمّد را به خواب ناز دیدم
 کای نور چشم مریم عذرا بشارت
 فرزند خود را دخت شمعون الصفا را
 اینک مبارک بر تو باد این طرفه پیوند
 در خواب خورشید جمال عسگری را
 سوزاند با برق نگاهی حاصلم را
 مشتاق آن ماه جهان افروز بودم
 روزم سیاه و رنگ سرخم زرد می‌شد
 با مرگ در سنّ جوانی پنجه کردم
 پیوسته می‌شد زردتر رخسار زردم
 می‌رفت تا عمرم دگر پایان بگیرد
 دیدم به خواب ناز مادر شوهرم را
 با گریه بر روی قدم‌هایش فتادم
 راز دل خونین به زهرا باز گفتم
 سوزانده فرزندات ز هجران حاصلم را
 امیدوارم بر وصال عسگری کرد

فرمود گر عزم وصال یار داری
 من از مرام خویش استغفار کردم
 زهرا ز لطف و مهربانی دست افشاند
 بخشید تسکین سینه نورانیم را
 با خنده گفتا کای عروس مهربانم
 ز آن شب دگر من بودم و دلدار با من
 تا یک شب آن آرام جان با من صفا کرد
 فرمود اوصاف اسیری رفتنم را
 این نامه سر خط وصال یار باشد
 بُشر سلیمان شد چو آگاه از مقامش
 گل بود و شد جا در ریاض مرتضایش
 چون شد غروب چارده از ماه شعبان
 میخواست گردد سوی بیت خویشتن باز
 کای عمّه امشب را بمان در خانه ما
 نرگس به سان مادر موسی ابن عمران
 میخواست کم کم عمر شب پایان بگیرد
 بگشود نرگس نرگس چشم خود از خواب
 از درد زادن چهره اش افروخت چون بدر
 بگرفت دورش را در آن دارالولا نور
 بشتافت با حیرت سوی مولا حکیمه

باید شهادت گویی و اسلام آری
 بر لب شهادت راندم و اقرار کردم
 چون دخترش زینب مرا بر سینه چسباند
 بوسید بین ابرو و پیشانیم را
 از امشب آید در برت آرام جانم
 من یار او؛ او از عنایت یار با من
 خوش و عده و صلح به بیداری عطا کرد
 در بین کشتی با اسیران خفتنم را
 پیمان پیوند من و دلدار باشد
 آورد سوی سامره با احترامش
 تا بست کابین بر پسر، ابن الرضایش
 بیت ولایت را حکیمه بود مهمان
 دادش امام عسگری این طرفه آواز:
 کامشب ز نرگس بشکفد ریحانه ما
 حملش به فرمان خداوند است پنهان
 گیتی ز فیض بامدادان جان بگیرد
 بعد از نماز شب به ناگه رفت از تاب
 میخواند با دُرْدانه خود سوره قدر
 نورُ علی نورُ علی نورُ علی نور
 کای گفت حق و صفت به آیات کریمه

نرجس میان پرده‌های نور گم شد	امید دل با آن نشاط و شور گم شد
برگرد تا رخسار مهدی را ببینی	فرمود عمّه از چه محزون و غمینی
مهدی به دنیا آمده برگرد عمّه	فرزند زهرا آمده برگرد عمّه
برگشت سوی حجره نرجس حکیمه	بوی خوشی را کرد ناگه حس حکیمه
بر ماه روی قائم آل محمد	بگشود چشم آن عصمت دادار سرمد
دستیش بر روی زمین دستی به افلاک	آن رهنمای آسمان در دامن خاک
حکم نبوت را ز جان تائید می‌کرد	لب‌های او اقرار بر توحید می‌کرد
یا رب به اشک دیده شب زنده‌داران	یا ربّ به امید دل امیدواران
رخت فرج بر قامت مهدی بیوشان	جام وصال یار را بر ما میوشان

وزن شعر: فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: ناصر شهریاری

عالم از حادثه‌ای در هیجان افتاده	باز شوربست که در جان جهان افتاده
عالم پیر دگرباره جوان افتاده	چشم نرگس به شقایق نگران افتاده

هاتفی گفت سحر می‌رسد از راه بیا

همچو عباس قمر می‌رسد از راه بیا

پهن شد سفره احسان کریمان امشب	باز عالم شده سرمست و غزلخوان امشب
میشود هر چه گدا هست سلیمان امشب	بس که شد لطف خداوند فراوان امشب

جلوه کوثری حضرت زهرا آمد

آخرین حیدر کرار به دنیا آمد

بر رخس جلوه آقایی طاها به به	آمده بر دو جهان حضرت دریا به به

دلبری کرده به لبخند ز بابا به به آمده در بر نرگس گل زهرا به به
 عسگری در بر خود نور جلی را دارد
 یا پیمبر به بغل باز علی را دارد؟
 در رخس جلوه آیات خدا بسیار است سیزده آینه در آینه در تکرار است
 چو علی قبله عالم شده و سیار است پسر حیدر کرار خودش کرار است
 عرش می لرزد اگر یک دو قدم بردارد
 دیدنی باشد اگر تیغ دو دم بردارد
 با نگاهش دل غمدیده صفا بر دارد چشم یعقوب چو آئینه ضیا بردارد
 از غبار قدمش درد دوا بردارد آمده حضرت عیسی که شفا بردارد
 انبیا از قبلش قرب الهی گیرند
گل بوسه همگی از رخ ماهش چینند^۱

کاش گل باز به دیدار چمن برگردد از دل خاکی صحرا به وطن برگردد
 یوسف فاطمه آن پور حسن برگردد بهر یاری به همه اهل یمن برگردد
 چون حسین بن علی هست چو کشتی نجات
 تا که این عید شود عید ظهورش صلوات

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مغایرت با مضامین زیارت جامعه کبیره « وَ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلَاطَةِ النَّبِيِّينَ، وَصَفْوَةِ الْمُرْسَلِينَ » و عدم رعایت شأن انبیا؛ پیشنهاد می کنیم به منظور حفظ بیشتر شأن انبیا الهی و پیروی از فرامین و آموزه های ائمه، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

انبیا از قبلش قرب الهی گیرند با گدایی درش منصب شاهی گیرند

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دمی که سیر وجودم الی السما می‌شد
 گمان کنم خبر از یار می‌رسد امشب
 به زخم کهنه چشم انتظارها دیگر
 چه جلوه‌ای شده بر ظرف کوچک قلبم
 کنار سفره زیباترین مسافر عرش
 به هر نسیم که در زلف یار می‌پیچد
 در این زمانه که مردم همه غریبه شدند
 تمام صفحه شعرم پُر از خدا می‌شد
 که باب فیض الهی به سینه وا می‌شد
 نگاه مرحمت دلبری دوا می‌شد
 که بند بند وجودم ز هم جدا می‌شد
 دلم ز پنجه تنگ قفس رها می‌شد
 به هر کرشمه گره‌ها ز کار وا می‌شد
 در این سکوت کسی با من آشنا می‌شد

چه بیقرار دلم میل سامرا کرده

خدا به حضرت نرگس پسر عطا کرده

حریم کوچک سرداب، عرش اعلا شد
 سلام من به کسی که ز کاخ رُم آمد
 خدا چه بخت بلندی به او عطا فرمود
 عروس خانه غریب و امام خانه غریب
 نشسته یک پدری در کنار گهواره
 شهادتین به لب‌های او چه دیدن داشت
 همه ذخیره حق در میان گهواره است
 صدا صدای رسول خداست می‌آید
 نگر آمد و لبخندها شکوفا شد
 به ریسمان محبت اسیر آقا شد
 ز راه دور رسید و عروس زهرا شد
 چقدر شادی این خانواده زیبا شد
 ترنم لب او نغمه‌های لا لا شد
 در ابتدا جلواتش شبیه عیسی شد
 عصا به دست نگهبان خانه موسی شد
 طنین یارب او مثل پور لیلا شد

ستاره سحر خانواده سر زده است

خلاصه همه اهل بیت آمده است

دل شکسته بداند قرار یعنی چه؟
 نگاه حضرت یعقوب می‌کند تفسیر
 به دست باد سحر بوی پیرهن آید
 فقط ز خون شهیدان به جلوه می‌آید
 ندیده عاشق رویت شدم که فاش کنم
 کسی که طعم وصال چشیده می‌داند
 بگفت سید بحر العلوم کی دانید
 خبر نیامدن از تکسوار یعنی چه؟
 تمام عمر غم انتظار یعنی چه؟
 نسیم صبح بداند بهار یعنی چه؟
 به تیری از مژه طعم شکار یعنی چه؟
 اسیری دل و گیسوی یار یعنی چه؟
 نگاه مرحمت سفره دار یعنی چه؟
 بغل گرفتن قد نگار یعنی چه

دگر برای وصال بهانه می‌گیرم

اگر که دیر بیایی ز غصه می‌میرم

ز درد دوریت ای دوست شکوه‌ها دارم
 تمام سوز دل من ز ناله‌های شماست
 گدایی در این خانه آرزوی من است
 الا امیر سحر ای مسافر زهرا
 بیا و نامه اعمال من مرور نکن
 به کام خویش چشیدم غم جدایی را
 بیا میان قنوت مرا زیاد مبر
 به آه نیمه شب تو قسم عنایت توست
 قرار ما همه تنگ غروب صحن حسین
 خوشم اگر چه غریبم ولی تو را دارم
 ز درد هجر تو سوزی در این صدا دارم
 ز نام توست اگر زره‌ای بها دارم
 امید وصل تو را بین هر دعا دارم
 که بر جبین عرق شرم از شما دارم
 امید رحمتی از یار آشنا دارم
 که احتیاج شدیدی بر این دعا دارم
 اگر زبان مناجات با خدا دارم
 هوای بوسه‌ای از خاک کربلا دارم

چه می‌شود به نگاهی دلم تکان بدهی

چه می‌شود شب نیمه رخی نشان بدهی

رسیدی و دل ما غرق نور کردی تو
 کلیم گشتی و جلوه به طور کردی تو

شبانه روز شده اشک تو شبیه به خون
همان زمان که لگد خورد مادرت زهرا
در آن دمی که به هم خورد گیسوان حسین
میان کوفه شبی کنج خانه خولی
ز بس مصیبت کوچه مرور کردی تو
ز کوچه های مدینه عبور کردی تو
دل شکسته مادر صبور کردی تو
چه گریه ها که کنار تنور کردی تو

تمام حاجتم این است با دلی پُر درد

تو را به حق اسیری عمهات برگرد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی علی قاسمی

امشب دوباره مست شدم در هوای تو
مجنونم و جنون من از حد گذشته است
یک عمر آدم در میخانه، ای حبیب
این جشن ها بدون شما گریه آور است
آقا بیا که نیمه شعبان رسیده است
حالم بد است و منت درمان نمی کشم
از یمن مقدت قلم عفو را کشید
رحمت بر آن کسی که شده سائل شما
قربانی رَهت؛ پدر و مادرم شوند
ابلیس هم دوباره شود سر به راه اگر
آیا شود که زنده بمانیم و بشنویم
در وقت مرگ منتظر مقدم توأم
وقتی که صبح و شام گریه بر ارباب میکنی
امشب دوباره شعر سرودم برای تو
من حاضرم که سر بدهم در هوای تو
کی می شود که من بشوم آشنای تو؟
ساقی! میان میکده خالیست جای تو
دل بسته ایم بر کرم و بر عطای تو
خود را کشانده ام دم مهمانسرای تو
بر جرم شیعیان تو امشب خدای تو
رحمت بر آن که کرد مرا مبتلای تو
اصلاً تمام زندگی من فدای تو
امشب رسد به او برکات دعای تو
آید ز سمت خانه کعبه صدای تو؟
شاید شود که بوسه زنم من به پای تو
پس واجب است گریه کنم پا به پای تو

شاعر: سید هاشم وفایی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فعلاتن فعلاتن فعلاتن

باز قدسی نفسان زمزمه پرداز شدند به سوی سامره آماده پرواز شدند
چهره‌ها با گل لبخند همه باز شدند بلبلان چمن حُسن در آواز شدند

نور شادی به زمین و به فلک موج زند

از فلک تا به زمین فوج ملک موج زند

باز هم شاهد غیبی به شهود آمده است پیک شادی به سلام و به درود آمده است
چه وجودی است که اکنون به وجود آمده است این خبر چیست که جبریل فرود آمده است

محشری گشت بپا گر که قیامت کردند

همه در هاله‌ای از نور اقامت کردند

نوری از بیت ولایت شده پیدا امشب که از او گشته جهان غرق تجلا امشب
همه عالم شده چون وادی سینا امشب مات از این نور بود دیده موسی امشب

عشق پرسید چرا همه برپا شده است

عسکری گفت که مهدی است هویدا شده است^۱

بر همه خلق جهان خیر کثیر آمده است سوره نور خداوند قدیر آمده است
به محمد به علی باز نظیر آمده است هاشمیون همه را ماه منیر آمده است

او بود جنت ما، کعبه ما، مقصد ما

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. جهت آگاهی بیشتر مراجعه شود به قسمت روایات تاریخی همین سایت

خال رخساره او شد حجرالاسود ما

هستی از یمن قدمش ز غم آزاد بُود خرم از جلوۀ او گلشن ایجاد بُود

این همان وعده موعود و خداداد بُود هر که شد منتظر مقدم او شاد بُود

آری ای اهل ولا موسم دیدار شده

آیت نصر من الله پدیدار شده

غرق آیات مبین است رخ رخشانش شب نشینان سماوات همه حیرانش

عرشیان مات ز قدر و شرف و ایمانش **کرده در عرش خداوند چنان مهمانش^۱**

در سماوات کنون فصل گل و هم عهدیست

میزبان خالق و مهمان عزیزش مهدیست

خیز کز مقدم مولا همگی بنده شویم همچو گلها ز نسیم سحری زنده شویم

پیرو مکتب آن دولت پاینده شویم نکنند روز وصالش همه شرمنده شویم

دل او را همه با پیرویش گرم کنیم

همه در محضر او اوئیم از او شرم کنیم

همه گویند «وفائی» گل توحید کجاست مروه پرسید کجا کعبه بپرسید کجاست

آن دل انگیزترین مایه امید کجاست آفتاب دل زهرا گل خورشید کجاست

کاش ما را ز وفا ره به حضورش بدهند

عیدی ما همه را حکم ظهورش بدهند

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. جهت آگاهی بیشتر مراجعه شود به قسمت روایات تاریخی همین

شاعر: علی اصغر انصاریان قالب شعر: ترجیع بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امشب خبر ز عالم بالا رسیده است زیباترین ستاره دنیا رسیده است
 امشب حکیمه باش و ببین پورعسکری با هیبت و شمایل طاها رسیده است
 در او خلاصه گشته خصال پیمبران موسی رسیده است، مسیحا رسیده است
 جبریل با هزار فرشته از آسمان کرده نزول، بهر تماشا رسیده است
 امشب دلم به مأذنه این گونه داد آذان
 عَجَلْ عَلٰی ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

درپیش سرو قامت تو، تا شدن خوش است در فصل غیبت تو شکایا شدن خوش است
 دست کسی به دامن نرجس نمی‌رسد وقتی صدف به گوهر یکتا شدن خوش است
 روزی امیرزاده و روزی کنیز شد حالا عروس حضرت زهرا شدن خوش است
 ما ذره‌ایم و کار شما ذره‌پروری است در زیر آفتاب تو پیدا شدن خوش است
 وقتی شناسنامه ما مُنتَسَب به توست در سایه‌سار مهر تو معنا شدن خوش است
 هر کس شنید نام شما را قیام کرد در راه بندگی تو آقا شدن خوش است
 در شرح وصف تو چه برآید از این زبان؟!
 عَجَلْ عَلٰی ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

ای که کرم سنجیه و لطف است عادتت بالاتر است از همه عالم سیادتت
 حالا هزار و یکصد و هفتاد و هشت سال بگذشته ای عزیز خدا از ولادتت
 غائب شدی اگرچه تو در پشت ابرها^۱ هر دم رسیده است به دل‌ها عنایتت

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

هر صبح؛ وعده من و تو در دعای عهد
 آقا سلام ما به رکوع و سجود تو
 کی میرسد ندای انا المهدیات به گوش؟
 هر عصر جمعه زمزمه‌های زیارتت
 آقا درود بر تو و ذکر و عبادتت
 بالاتر از تمام علم‌هاست رایتت

کانون عدل و داد شود با تو این جهان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمان

بار فراق یوسف زهرا کشیدنی‌ست
 ای آنکه طعنه میزنی؛ آقای تو کجاست؟
 آن روز ذوالفقار علی دست او بود
 یا فارس الحجاز!، من از مشهد الرضا
 (سوگند می‌خورم گل باغ تو چیدنی‌ست)
 گر وصل او به جان بخرم من، خریدنی‌ست
 روز ظهور منجی عالم رسیدنی‌ست
 یعنی که رنگ از رخ کافر پریدنی‌ست
 بیتی بی‌اورم ز شفق، که شنیدنی‌ست
 چشم سیاه و خیمه سبز تو دیدنی‌ست)

ای آخرین امام من، الغوث الأمان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمان

وقتی که نیستی تو، خزان است روزگار
 تقصیر ماست این که بیابان نشین شدی
 ما از چه نیستیم شب و روز یاد تو؟!
 وقتی که بیست مرتبه حج رفت، کسب کرد
 آقا چقدر جمعه گذشت و نیامدی!
 وقتی که می‌رسی، همه جا می‌شود بهار
 محروم مانده‌ایم ز درک حضور یار
 وقتی که هست افضل اعمال انتظار
 إذن طواف خیمه تو، پور مه‌زیار
 دیگر نمانده است برای دلی قرار

این اشک ماست کز غم هجران شده روان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمان

ای هر غریبه‌ای همه جا آشنای تو
 این شهر بوی غربت خورشید می‌دهد
 این بند را مدینه سرودم برای تو
 این کوچه‌هاست منتظر رد پای تو

رفتم به پشت پنجره‌های بقیع و بعد
خواندم به اشک چشم زیارت به جای تو
گویا هنوز مادر تو درد می‌کشد
در بستر است چشم به راه دوی تو
وقتی کِشی ز قبر تن آن دو را برون
باشیم کاش ما همه زیر لَوای تو
ای شاد از ظهور تو بانوی بی‌نشان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

ای مظهر صفات خدا ایها العزیز
بی‌تو چه عیدی و چه عزا؟!، ایها العزیز!
امسال نیز نیمه شعبان رسید و رفت
مجلس تمام گشت، بیا ایها العزیز!
تو خود کریم هستی و از نسل ذوالکرام
پُر کن دو دست خالی ما ایها العزیز!
یک نَظَره رَحیمه بر این قلب پر گناه
کافیست با نگاه تو، یا ایها العزیز!
فرموده اند نیمه شعبان بگو: حسین
ما را ببر به کرب و بلا ایها العزیز!

یک روضه از اسارت زینب بیا بخوان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

در حال و هوای شب بارانی هر سال
گرم است سر من به چراغانی هر سال
در کوچه خیابان دلم ریسه کشیدم
دعوت کنمت تا که به مهمانی هر سال
با شب‌نم اشکم سر راهت گل نرگس
گل کاشته‌ام من به گلستانی هر سال
پاداش غزل‌های من این است بیایی
یک مرتبه در جشن غزلخوانی هر سال
هم خنده به لب دارم و هم اشک به چشم
حالا منم و بی‌سر و سامانی هر سال
می‌خندم و با دیده‌ای از عاطفه جاری
می‌خوانمت ای حضرت باران بهاری

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

امشب دل بیدارم دارد سحری دیگر وز زمزمه‌ام بر دل ماند اثری دیگر
در سامره می‌بینم قرص قمری دیگر وز بیت ولا بر لب دارم خبری دیگر
از نسل علی آمد خیرالبشری دیگر یا آمنه آورده پیغامبری دیگر
طوبیا ثمر آورده سینا شجر آورده

چشم همگان روشن نرجس پسر آورده

من رحمت بی‌حد را در سامره می‌بینم من خُلد مخلّد را در سامره می‌بینم
من جلوۀ سرمرد را در سامره می‌بینم من عبد مؤیّد را در سامره می‌بینم
من طلعت احمد را در سامره می‌بینم من حُسن محمّد را در سامره می‌بینم

ای منتظران خیزید با خصم در آویزید

در مقدم مهدی گل از پاره دل ریزید

ای گمشده پیدا شو پیدایش حق را بین آئینه شو و آنگه آئینه یکتا بین
رخسار دو صد یوسف در آن رخ زیبا بین بالای دو صد آدم در آن قد و بالا بین
هم نوح پیمبر را در دامن دریا بین هم موسی عمران را در وادی سینا بین

در یک رخ زیبا بین خوبان دو عالم را

خوبان دو عالم نه؛ پیغمبر خاتم را

امشب من و دل گشتیم درکوی گل نرگس بر گرد گل روی دلجوی گل نرگس
خُلق نبوی دیدیم در خوی گل نرگس خوردیم شراب نور از جوی گل نرگس
تا روی خدا دیدیم در روی گل نرگس دل گشته بهشت گل از بوی گل نرگس

ای دسته گل نرگس از مات سلام الله

ای زینت هر مجلس از مات سلام الله

پیوسته درود از ما بر نرجس و مولودش
بر نرجس و مولودش بر مهدی موعودش
بر مهدی موعودش بر حجت معبودش
بر حجت معبودش بر مقصد و مقصودش
بر مقصد و مقصودش بر سیرت محمودش
بر سیرت محمودش لطف و کرم وجودش

لطف و کرم و جودش حکم و سخن و عزمش

حکم و سخن و عزمش تیغ و علم و رزمش

مهر رخ دلجویش هنگام سحر تابید
روشن‌تر و زیباتر از قرص قمر تابید
از قلب ملک سر زد در چشم بشر تابید
گفتی یم هستی را پاکیزه گهر تابید
چون شعله به کوه طور از شاخ شجر تابید
هنگام طلوع فجر بر دست پدر تابید

در طلعت او دیدند آئینه احمد را

مانند علی می‌خواند قرآن محمد را

اوّل سخن توحید از خالق اکبر گفت
هم حمد الهی کرد هم وصف پیمبر گفت
هم آیه قرآن خواند هم مدحت حیدر گفت
هم نام امامان را تا خویش سراسر گفت
از ظاهر و باطن گفت از اوّل و آخر گفت
آنگه به زبان دل آن حجت داور گفت

من شاهد و مشهودم من حجت معبودم

من مقصد و مقصودم من مهدی موعودم

من طوطی گویای گلزار شهیدانم
من روشنی چشم بیدار شهیدانم
من آینه سرخ رخسار شهیدانم
من محیی ایثار و آثار شهیدانم
من وارث مظلوم انصار شهیدانم
من منتقم خون سالار شهیدانم

گلوازه جاء الحق بر دست جهانگیرم

نقش زهق الباطل بر تیغه شمشیرم

حق و عده به من داده تا ملک جهان گیرم
 بر دوست امان بخشم از خصم امان گیرم
 مهر آرم و خشم آرم جان بخشم و جان گیرم
 یار همگان باشم داد همگان گیرم
 در سلک شبان آیم در کعبه مکان گیرم
 حلقوم ستمگر را در پنجه چنان گیرم

تا نقش زمین گردد اهریمن خودکامی

وز ظلم و ستم هرگز باقی نبود نامی

ای روی تو نادیده دل برده ز دلداران
 ای کار تو پنهانی یاری ز همه یاران
 بشکفته دل از نامت چون لاله که در باران
 از جام تو لایت سر مستی هوشیاران
 باز آ که براندازی بنیاد ستمکاران
 با تیغ تو ریزد خون از سینه خونخواران

خورشید رخت در ابر پوشیده چرا مهدی

ای کعبه دل رویت از کعبه در آ مهدی

ای با همگان مونس ای در همه جا تنها
 ای بی تو ز خون دل دریا شده دامن ها
 تا چند زمام دین در سلطه رهن ها
 تا چند جهان لبریز از گریه و شیون ها
 تا چند خزان حاکم در دامن گلشن ها
 تا چند بُود قرآن بر نیزه دشمن ها

ای ناله مظلومان در گوش تو یا مهدی

ای پرچم ثارالله بر دوش تو یا مهدی

باز آ که بنمائی بر ما رخ زیبا را
 باز آ که کنی از عدل پُر عرصه دنیا را
 باز آ که همه بینند آن روی دل آرا را
 باز آ که کنی پیدا دو گمشده ما را
 هم تربت محسن را هم تربت زهرا را
 حیف است نبیند عبد رخسار تو مولا را

من «میثم» این کویم اوصاف تو را گویم

اوصاف تو را گویم تا وصل تو را جویم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: سید رضا مؤید

امشب از باد صبا، بوی کسی می‌شنوم هر نفس، بوی مسیحا نفسی می‌شنوم
مژده آمدن دادرسی می‌شنوم اندرین بادیه بانگ جرسی می‌شنوم

حمدلله که از آه اثر کرده ما

خبری می‌رسد از یار سفر کرده ما

شب قدر است شب نیمه شعبان، آری ریزد امشب به جهان رحمت یزدان آری
می‌دمد روح دگر در تن ایمان، آری می‌رسد مصلح کل، منجی انسان آری

لیله نیمه شعبان، سحری خوش دارد

سحر نیمه شعبان، اثر خوش دارد

خلف منتظر عترت طاها آمد زاده منتقم حضرت زهرا آمد
بندگان! خاک ببوسید که مولا آمد گو به فرعون زمان، ثانی موسی آمد

آن‌که رسم ستم از روی زمین بر دارد

که به عالم، اثر از جور و جفا نگذارد

غیر ازو نیست کسی رهبر و سرور، ما را لطف او سایه بر انداخته بر سر، ما را
رسد از میمنتش رزق مقدر، ما را آید از مرحمتش رحمت داور، ما را

قلب عالم بود و زنده همه عالم ازوست

چشمه رحمت و گلزار جهان خرم ازوست

این شب تیره به پایان رسد انشاءالله یوسف از مصر به کنعان رسد انشاءالله
دردها را همه درمان رسد انشاءالله چون که آن حجت یزدان رسد انشاءالله

اندر آن روز که او سر ز یهودان گیرد

شیعه از یمن ظهورت، سر و سامان گیرد

یارب! آن منتظر اهل ولا را برسان یارب! آن ریشه کن ظلم و جفا را برسان

یارب! آن زنده کن صدق و صفا را برسان یارب! آن ریشه کن ظلم و جفا را برسان

برسان آن که بود مبتکر صلح جهان

تا ازو، روی زمین پر شود از امن و امان

به خدا بار فراق تو کشیدن سخت است جرعه‌ای از می و صلت نجشیدن سخت است

هرسخن جزسخنی از توشنیدن سخت است همه را دیدن و روی تو ندیدن سخت است

ای ز نور تو دل و دیده فروزان ما را

در غم خویش ازین بیش مسوزان ما را

ای نظام دو جهان بسته به تار مویت اُنس بگرفته دل ما به سر گیسویت

دیده گر قابل آن نسیت که بیند رویت سوی عالم نظری، ای دل عالم سویت

از همه عالم و آدم به خیال تو خوشیم

در شب هجر به امید وصال تو خوشیم

ای که اکناف جهان، سفره عام تو بود رشحه فیض ابد، ریزش جام تو بود

مصلح کل تویی و صلح به نام تو بود رجعت آل علی بعد قیام تو بود

این تویی آن که جهانت همه تسخیر شود

دولت آل علی از تو جهانگیر شود

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعیلن

همیشه رهسپرم سوی جاده خورشید منم مسافر پای پیاده خورشید
چه فرق می‌کند از پشت ابر هم باشد به طالبش برسد استفاده خورشید
منم که کاسه به دستم منم که تاریکم دو جرعه نور دهیم ز باده خورشید
اگرچه دورم از آقای خود ولی از او جدا نگشتنیم چون بُراده خورشید
شناسنامه من صبح اول ایجاد چنین نوشته من بنده زاده خورشید
سلام می‌دهم از عمق این دل تاریک به آخرین پسر خانواده خورشید

تویی تو معنی یا نور، عمق یا قدّوس!

بگو که حضرت خورشید کی رسم پابوس؟

کبوتران خدا مژده سحر دادند تمام از شب میلاد تو خبر دادند
کلاغ های ده ما به یمن آمدنت چو بلبلان همه آواز عشق سر دادند
بهار حُسن خداوند با رسیدن تو به شاخه شاخه این شعر برگ و بر دادند
درخت ها همه هنگامه قدم زدنت ز شوق دیدن تو دست با تبر دادند
عروس باغچه یاس، مادرت نرگس چه کرده بود به او این چنین ثمر دادند
هزار شکر خدا را که باز هم امروز به خانواده زهرائیان پسر دادند

نفس بریده صدا می‌زنیم در همه حال

به دادمان برس ای میم و حا و میم و دال

هزار پرده هم افتد اگر به رخسارت به چشم کس نَبُود باز تاب دیدارت
به شوق گرمی دستانت آدمم خورشید بیا و بار بده؛ ذره را به دربارت
هزار یوسف مصری کلاف حُسن به کف نشسته‌اند به صف؛ درمیان بازارت
به شیوه پدرانیت چه می‌شود بینم کنار سفره ما باز کردی افطارت

برو سفر به سلامت که هر کجا هستی امام آخر دنیا! خدا نگهدارت
 برو ولی به خدا؛ چشم ماست خانه^۱ تو

بیا دوباره گرفته دلم بهانه تو

روایت است که در روزگار آمدنت زمین تمام شود بی قرار آمدنت
 روایت است که بالاترین عبادت خلق در این زمانه بُود انتظار آمدنت
 شنیده ام که ز اصحاب خوب شیطان است کسی که کار ندارد به کار آمدنت
 روایت است که با ذوالفقار می آیی چه با شکوه بُود اقتدار آمدنت
 روایت است قیامی که سیدش یمنی ست خبر دهد چو نسیم از بهار آمدنت
 مقام رهبری آن سید خراسانی ست نشانه دگر روزگار آمدنت

نشانه های ظهورت هنوز کامل نیست

دلی که منتظرت نیست گِل بُود دل نیست

به هر کجا که سخن از تو در میان آید به جسم مُرده نطقم دوباره جان آید
 من آمدم که نباشم فقط تو باشی تو فنانای ذات تو گشتن کمالمان آید
 که مثل توست که بعد از هزار واندی سال؟ زمان آمدنش باز هم جوان آید
 که مثل توست چنین و که چون رقیه چنان؟ که طفل باشد و چون پیر قد کمان آید
 که دیده است که سجده کند لب طفلی؟ بر آن لبی که از آن بوی خیزران آید

خرابه بود و سحر بود و دختر بابا

بدون همسفرش رفت با سر بابا

۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر ابیات اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین ابیات زیر کنید.

برو ولی به کجا؟ چشم ماست خانه ی تو بیا دوباره گرفته دلم بهانه تو
 روایت است ز اصحاب خوب شیطان است کسی که کار ندارد به کار آمدنت

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: ناشناس

بال جبریل غزل‌های مرا آوردند بشکن ای نیل که موسای مرا آوردند
و شکوه دم عیسای مرا آوردند دست بر سینه؛ که آقای مرا آوردند

یک قدم مانده فقط تا ابدیت برسم

آه ای عشق کمک کن به هویت برسم

هفت پشتم همگی عاشق و مجنون شما یازده قرن گذشت از غم گلگون شما
ما همه سوخته، خاکستر و دلخون شما گردن غیرت این طایفه مدیون شما

هر که بی عشق تو سر کرده بمیرد بهتر

باغ عمرش دم پائیز بگیرد بهتر

دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود
سمت سجاده کمان خانه ابروی تو بود کیمیا اندکی از خاک سر کوی تو بود

به فدای قدمت ای همه جان، ای همه تن

بگشا بند قبا؛ تا بگشاید دل من

چشم یعقوب سپید است نسیمی بفرست مهربانی خودت را به یتیمی بفرست
ما نداریم کسی را تو کریمی بفرست جلوه تازه‌ای از یار قدیمی بفرست

جمکران ساخته‌ایم هم وطن ما باشی

تا پناه غم هر مرد و زن ما باشی

چشم هر کس به تو افتاده دگر مات شده دیده روشنی از پرتو مشکات شده
نسل در نسل همه اهل کرامات شده راوی معجزه آنی چشمت شده

کشته چشم تو از هر دو جهان خواهد رفت

در بهشتم برود خنده‌کنان خواهد رفت^۱

نقش لبخند خودت را به دل قاب بکش شب شده سوسوی آرامش مهتاب بکش
از کویر عطش سینه ما آب بکش قبله شو آینه در کاشی محراب بکش
وای بر ما اگز از عشق پریشان نشویم
بی ولای نفس ناب تو سلمان نشویم
می‌شود شادی آن قلب سپیدت باشیم یا که دعوت شده سفره عیدت باشم
یکی از پا به رکبان شهیدت باشیم شود ای دوست، شود شیخ مفیدت باشیم
یک دوخط هم بنویسی دل‌مان شاد شود
با نفس‌های گل فاطمه آباد شود
سی نفر یار نداری که پریشان نشوی دم به دم ابر پُر از اشک بهاران نشوی
از نگاه دل غفلت زده پنهان نشوی خانه بر دوش‌ترین یار بیابان نشوی
یار تو خواب ندارد همه جا بیدار است
لب به لب پر شده از دغدغه دیدار است
چقدر تا دم بی‌تاب عبورت مانده تالب بام سحرگاه ظهورت مانده
بانویی خم شده در راه ظهورت مانده روی دیوار و دری چشم غیورت مانده
قسمت می‌دهم ای آبروی شب‌بوها
دگر از راه بیا منتقم پهلوها

۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر ابیات اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین ابیات زیر کنید.

در بهشتم برود نعره زنان خواهد رفت
شده ای دوست، شده شیخ مفیدت باشیم

کشته چشم تو از هردو جهان خواهد رفت
یکی از پا به رکبان شهیدت باشیم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: ناصر شهرباری

باز در دستان من شور قلم اعجاز کرد
زخم هجران از زبان واژه‌ها سر باز کرد
داغ آن یار سفر کرده همان یوسف‌ترین
در ردیف غم نوای قلب ما را ساز کرد
هجر خورشید وجودش بر شب دل مشکل است
چشم بارانی من این نکته را ابراز کرد
بار الها او کجا هست و کجا دارد مکان؟
تا به کی باید که پنهان از همه این راز کرد
گرچه داغ غیبت خورشید داغی تازه نیست
باید امشب در شب میلاد او پرواز کرد

شام عید است و دلم مشمول لطف کبریا

می‌پرد مرغ دل من در هوای سامرا

دارد امشب سامرا حال و هوای دیگری
گوئیا برپا شده ارض و سمای دیگری
پشت درب خانه شاه کریم ابن الکریم
می‌رسد از راه پشت هم گدای دیگری
گرد آن گهواره از جنس نورش میرسد
دم به دم خیل فرشته از فضای دیگری
عالم امشب سوی او دارد سر راز و نیاز
آمده کعبه، مناء، سعی و صفای دیگری
وارث شمشیر حیدر وارث علم علی
آمده در دو جهان خیبر گشای دیگری

مصطفی و مرتضی و مجتبی، زهرا، حسین

جلوه این پنج تن شد جلوه‌گر در عالمین

رحمت رحمانی حق گشته جاری در جهان
مات مانده در بیان فضل او عقل و زبان
بوی نرگس در جهان پیچیده عالم گشته مست
از شمیم جانفزایش شد دل عالم جوان
آسمانها زیر پایش فرش راهی مختصر
روشنای خانه او شمس و نجم و کهکشان
عالمی مجنون و لیلای دو عالم روی او
جان عاشق‌ها فدای مهدی صاحب زمان

کی بیاید در شماره فضل بی‌پایان او عالمی از وصف رویش عاجز است و ناتوان

مدح او کی در زبان آدمی کامل شود

آری آری وحی باید بر زبان نازل شود

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ولی الله کلامی

کام دل روا آمد، درد را دوا آمد

محرم دل عالم، عالمِ علا آمد

رهرو محمد او، وه امام ما آمد

سِلک سِلَم را سالک، سالک ولا آمد

در امور او مأمور، داور و گوا آمد

اهل حال را دلداری، لاله هُدا آمد

در سلاح او اصلاح، روح ماسوا آمد

حکم دادگاه او، محکم و رسا آمد

مرد مصلح و موعود، در ملا ملا آمد

وصل او مراد دل، اصل مدعا آمد

او محک مس دل را، مهر او طلا آمد

طول عمر او هر دم، اوّل دعا آمد

درگه کرم دارد، مصدر عطا آمد

سامع سلام آمد، دائم الصلا آمد

سرور سرا آمد، حامل لوا آمد

او مکرم و اکرم، او معلّم اعلم

در کمال سرمد او، اکمل و سرآمد او

هر عدوّ او هالک در دو ملک او مالک

سائل در او حور، او سرور هر مسرور

او سواره سالار، اُسوة همه احرار

او غُصارة ارواح، او سرود هر مدّاح

دادگر گواه او، راه عدل راه او

ماه طالع مسعود، روح احمد محمود

عامر عماد دل، حاصل و داد دل

دُرّ طاهر طاها، لعل لؤلؤ و لالا

مُرده را دهد او دم، مدح گو ورا آدم

اسم در علم دارد، راه در حرم دارد

در کلام کام آمد، کام در کلام آمد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: محمد فردوسی

باز هم روح الامین دارد غزل می آورد
صنعت ایهام و تشبیه و بدل می آورد
تا شود ابیات شعر من کمی دلچسب تر
واژه واژه بر لبم جام عسل می آورد
شعر شیرین مرا شور عجیبی داده است
واژه نابی که در چندین محل می آورد
چیست آن واژه که همراه ادایش جبرئیل
جمله «حیّ علی خیر العمل» می آورد
در میان شعرهای شاعران اهل بیت
دائماً این بیت را ضرب المثل می آورد:

یوسف مصری کجا و یوسف زهرا کجا؟!

جلوه قطره کجا و جلوه دریا کجا؟!

کوچه های شهر را امشب چراغانی کنید
عرش را و فرش را آئینه بندانی کنید
آمده نور دل انگیزی به سمت سامرا
باید امشب کوچه ها را خوب نورانی کنید
طبق رسم فصل حج، مثل تمام حاجیان
جان ما را پیش پای یار، قربانی کنید
دیدن روی سلیمان کار آسانی که نیست
باید اول خوب از این ملک، درباری کنید

هر که باشد نوکر تو زود آقا می شود

خود به خود با یک نگاه تو مسیحا میشود

یوسف زهرا تویی حُسن ختام اهل بیت
نام تو زیباست ای ختم قیام اهل بیت
السّلام ای حُجّة الله ای امام منتظر
لحظه لحظه میرسد بر تو سلام اهل بیت
از پیمبر تا امام عسگری، در عصر خود
نقل کردند این که هستی التّیام اهل بیت
میرسد آن روز که با ذوالفقار مرتضی
می رسی تا که بگیری انتقام اهل بیت

مرتضی، زهرا، حسن، خون خدا، پیغمبری

می بری با جلوه ات دل از امام عسگری

نیمه شعبان که میگرد عیان، صاحب زمان	میکند گل بر لب پیر و جوان، صاحب زمان
اشهد انّ که هستی تو امام آخرین	میوزد از هرمناره این اذان، صاحب زمان
تشنه هستم تشنه یک جرعه دیدار تو	وعدهگاه ما شبی در جمکران، صاحب زمان
میرسی یک روز ای خورشید پشت ابرها	میکنی پیدا مزار بی نشان، صاحب زمان

با ظهورت میشود خوشحال زهرا مادرت

پیش مرگت میشود آن لحظه آقا نوکرت

العجل آقا! بیا چشم انتظاری ها بس است	درفراقت اشکها و بی قراری ها بس است
اشکهای ما که یک لحظه به درد تو نخورد	نالها و ضجه ها و گریه زاری ها بس است
تا به کی جمعه به جمعه ذکر ندبه سر دهیم	ندبه و خون دل و شب زنده داری ها بس است
معصیت، پاکی دوران جوانی را گرفت	ما جوانها را کمک کن، شرمساری ها بس است
باید آقا درد غربت را فقط فریاد کرد	گوشه گیری های ما و راز داری ها بس است

با ظهور خود بیا و مادرت را شاد کن

قلب ویران مرا با مقدمت آباد کن

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا جعفری

با این چراغ ها شب من پا نمی شود
این جشن ها برای تو بر پا نمی شود
می خواستم ببینمت؛ اما نمی شود
با زهر ما، آب گوارا نمی شود
این کارها به صبر و مدارا نمی شود
با این قدی که پیش شما تا نمی شود

این جشن ها؛ برای من آقا نمی شود
من بیشتر برای خودم گریه می کنم
خورشیدی و نگاه مرا می کنی سفید
این زندگی بدون تو تلخ است مثل زهر
آقا! جسارت است ولی زودتر بیا
باور مکن تو را به هوای تو خواستم

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

فرشته سوی زمین با شتاب آمده است
خطاب آمده در چشم چشمه شعبان
خطاب آمده وقت گدایی دل هاست
از این خبر شده شیرین دهان قند امشب
اگر غلط نکنم جمع سیزده گل سرخ
برای اهل خدا رحمت خداوندی
کسی که مقصد یا من مجیب مضطر ماست
من از فراز « خُرَّانِ العلم » فهمیدم
چنین که چشم زمین روشن است معلوم است
که باز هم قلم را خطاب آمده است
دوباره ماهی مضمون ناب آمده است
چرا که حضرت عالیجناب آمده است
که آخرین نمک بوترا ب آمده است
اگر درست بگویم گلاب آمده است
و بر اهالی شیطان عذاب آمده است
به یاری دل پُر اضطراب آمده است
سؤال‌های جهان را جواب آمده است
از آسمان پسر آفتاب آمده است

میان کوچه ما بوی یار می‌آید^۱

گلی رسیده که با او بهار می‌آید

خبر رسیده کسی از تبار باران‌ها
خبر رسیده که طوفان به پا شود وقتی
خبر رسیده که وقتی رسید می‌شکفت
خبر رسیده که روزی ز مشرق کعبه
خبر رسیده که با آیه‌های چشمانش
خبر رسیده ولی ما هنوز هم، خوابیم
عوض شده است زمانه چنان که مجنون هم
رسد به داد دل خشکسالی جان‌ها
نسیم آمدنش می‌رسد به ایوان‌ها
گل از گل همه خارهای گلدان‌ها
دوباره سر بزند آفتاب ایمان‌ها
پس از ظهور کنند استخاره قرآن‌ها
شبیه مُرده‌ای افتاده در خیابان‌ها
به خانه خفته و لیلاست در بیابان‌ها

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور ادبی تر شدن بیان و انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن

شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. میان کوچه ما بوی یار می‌آید گلی رسیده که با او بهار می‌آید

اگر نیاز ببینند بدون ناز آید چنان که آب گوارا به کام عطشان‌ها
 به جای خوردن نامش به کوچه دلمان فقط شده است «ولی عصر» نام میدان‌ها
 دعای عهد نرفته ز یادمان اما نمانده است کسی روی عهد و پیمان‌ها
 اگر چه با دل شیعه کنار می‌آید
 نکردم آن چه ز ما انتظار می‌آید

دعا برای ظهورش دعیمان شده است تمام آرزوی ربّنیمان شده است
 بیا به سمت ظهورش کمی قدم بزنیم که انتظار فقط ادعیمان شده است
 همیشه در وسط جنگِ کشتی و طوفان به سمت ساحل حق ناخدایمان شده است
 همیشه آخر خط با نگاه رحمت خود عوض کننده حال و هوایمان شده است
 همان که باعث خون گریه‌های او هستیم همیشه باعث لبخندهایمان شده است
 دوباره نیمه شعبان و افضل الاعمال زیارت حرم کربلایمان شده است
 بیا دوباره برای حسین گریه کنیم بیا که ناله او هم‌نوایمان شده است
 چقدر با من و تو گریه کرده بر جدّش چقدر هم‌نفس‌های‌هایمان شده است
 اگر چه با دل شیعه کنار می‌آید
 نکردم آن چه ز ما انتظار می‌آید

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: رضا ترابی

کامشب شب میلاد بنی فاطمه ماست آن حضرت مهدی که شفیع همه ماست
 جان همه عالم به فدای قدم او لبیک به او هر دم و آن زمزمه ماست

ای جان دل فاطمه ما را نظری کن از کوچه تنهایی دلها گذری کن
 ما سوخته دلان تشنه دیدار تو باشیم کامشب شب عید است و تو لطف دگری کن

بخش دوم:

اشعار مدح و آغاز ولایت

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

شاعر: محمد عزیزی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

تو آفتاب یقینی، بهار رویایی
 تو ابر منقلب چشم‌های پرهیزی
 تو فصل رویش عشقی، نگاه مجنونی
 تو نرم و سبز و لطیفی، تو موج احساسی
 تو لحظه‌های خوش خاطرات شیرینی
 تو جلوه سحری، آبروی انسانی
 تو گرم باده عشقی، بهار زیستنی
 تو شعر خواجه شیراز و شمس تبریزی

طراوت گل سرخی، نسیم صحرایی
 تو قطره قطره باران ناشکیبایی
 تو آبشار صمیمیتی، تو لیلایی
 تو روح پاک مسیحی، تو دست موسایی
 تو باغ عاطفه‌هایی، امید فردایی
 تو نور روشن صبحی، تو جام صهبایی
 تو شور و شوق شقایق به دشت دل‌هایی
 تو معنی کلمات همیشه زیبایی

شاعر: محمد سهرابی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

یا دَم هوی کسی یا دم تیغ دو سری
 سال‌ها حلقه زدم بر در میخانه تو
 زین چهارت که بگویم به طهارت بفرست
 ز تو خواهم که مرا از گنه آزاد کنی
 غرض از آمد و شد دیدن بالای تو بود
 سالیانی است که من در هوس کنج قفس
 آمدم تا که بیابم سر کویت سر و پا
 تو چه خورشید جمالی که نبینند تو را
 بس کن ای دل که نگنجد عزیزان در بیت

بر دل خسته دلان می‌کند آخر اثری
 که مگر بوسه زدم دست تو را پشت دری
 کوثری، جام طهوری، شرری، چشم تری
 به نگاهی که اسیرم کنی و خود بخری
 لحظه‌ای یا که دمی یا که شبی یا سحری
 ریختم بی‌خبر از دام غمت بال و پری
 شهره گشتم سر کوی تو به بی‌پا و سری
 جز دو سه مشتری حُسن به سالی قمری
 آسمان قاب ندارد که به منزل ببری

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولین

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: علی انسانی

هر کوچه و هر خانه‌ای از عطر، چو باغی‌ست در سینه‌ی هر اهل دل و دلشده داغی‌ست
 آویخته بر سر در هر خانه چراغی‌ست بر هر لبی از موعود و موعود، سراغی‌ست
 از شوق، همه رو به سوی میکده دارند

یاری ز سفر، سوی وطن آمده دارند
 کی یار سفر کرده‌ما از سفر آید بعد از شبِ دیجور محبان، سحر آید
 از باب صفا، قبله‌ما کی به در آید بی‌بال و پیران را پر و بالی دگر آید
 کی پرده گشاید ز رخ آن روی گشاده
 کز رخ کند از اسب، دو صد شاه پیاده

تو در پی خود، قافله در قافله داری در سلسله زلف، دو صد سلسله داری
 با آن‌که خود از منتظرانت گله داری سوگند به آن اشک که در نافله داری
 با یک نگه خود مس ما را تو طلا کن
 آن چشم که روی تو ببیند تو عطا کن

ای گمشده مردم عالم به کجایی؟ کی از مه رخساره خود پرده گشایی؟
 ما ریزه‌خوریم و تو ولی نعمت مایی هر جمعه همه چشم به راهیم بیایی
 یک پرتو از آن چاردهم لمعه نیامد
 بیش از ده و یک قرن شد، آن جمعه نیامد

بشکسته ببین سنگ گنه بال و پر از ما کس نیست در این قافله، وامانده‌تر از ما
 ما بی‌خبریم از تو و تو با خبر از ما ما منتظر و خون دلت ای منتظر از ما
 ما شب‌زده‌ایم و تو همان صبح سپیدی
 تنها تو پناهی، تو نویدی، تو امیدی

عشق ابدی و ازلی با تو بیاید شادی ز جهان رفته، ولی با تو بیاید
 آرامش بین‌المللی با تو بیاید ای عدلِ علی! عدلِ علی با تو بیاید
 عمری‌ست که در بوتهٔ عشقت به‌گذازیم
 هر کس به کسی نازد و ما هم به تو نازیم
 هر چند که ما بهر‌مور از فیض حضوریم داریم حضور تو و مشتاق ظهوریم
 نزدیک تو بر مایی و مائیم که دوریم با دیدهٔ آلوده چه بینیم؟ که کوریم
 در کوه و بیابان ز چه رو دربه دری تو؟
 هم منتظرِ مایی و هم منتظری تو

وزن شعر: مفاعن فعاتن مفاعن فعن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا شکوهی

اگرچه غائبی، اما حضور تو پیداست چه غیبتی‌ست؟ که عطر عبور تو پیداست
 مقام گلشنِ اشراق، نافه‌خیز از توست بلی! شفاعت انسان به رستخیز از توست
 تو کیستی که قیامت، قیامتِ کبراست تو کیستی که قیامت ز قامتت پیداست
 تو کیستی که «یدالله» در تنت جاری‌ست زبان قاطع شمشیر عدل تو کاری‌ست
 نگاه منتظرانت هنوز مانده به راه سپید شد ز فراق تو سنگفرشِ پگاه
 خدا به دست تو داده‌ست عدل عالم را سپرده نیز به دستت حساب آدم را
 ز هر چه هست به گیتی، سرآمدت خوانند تویی که قائم آل محمدت خوانند
 ولادتت نه فقط آبرو به شعبان داد که در ضمیر تمامی مردگان جان داد
 آلا ستارهٔ موعودِ گرم و عالم‌تاب! به دشت تیرهٔ هستی چو آفتاب بتاب
 بتاب و ظلمت ظلم زمانه را بردار ز گرده‌های بشر تازیانه را بردار

شاعر: مصطفی محدثی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

بیا به خانه که امید با تو برگردد
 بیا شکوه شکفتن که باز در نفسی
 بیا که صبح یقین با گشودن چشمی
 من و غروب و غم و اضطراب و چشمانی
 بیا که کوچ کند ماتم از حریم دلم

هزار مرتبه خورشید با تو برگردد
 بهار رفته به تبعید با تو برگردد
 به جای این شب تردید با تو برگردد
 به راه مانده که امید با تو برگردد
 و شادمانه‌ترین عید با تو برگردد

شاعر: وحید قاسمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

مژده بیدار دلان پیک سحر در راه است
 همه‌جا صحبت در مان تب سختی‌هاست
 !گوش کن! زمزمه خاتمه تاریکی‌ست
 گوش کن لایحه دولت خوش عهدی را
 شوق دیدار رسانده‌ست به لب جان‌ها را
 خبر این بار دقیق است! می‌آید منجی
 لوح محفوظ بشارت به ظهورش داده
 می‌رسد بت‌شکنی! چون بت و نمودی هست
 گفته انجیل که فریادرسی می‌آید
 دو قدم مانده فقط! خسته شدن بی‌معناست
 عمر دجال به فردا نرسد، کوتاه‌ست
 ذوالفقار خردش مصلح کژتابی‌ها
 کعبه آماده اثبات مسلمانی‌هاست

شب دلواپسی منتظران کوتاه است
 همه‌جا حرف سر نسخه خوشبختی‌هاست
 خیمه حضرت خورشید همین نزدیکی‌ست
 بر دماوند بزن پرچم یا مهدی را
 بوی اسپند قرق کرده خیابان‌ها را
 وعده عهد عتیق است می‌آید منجی
 دل به آن لهجه آرام و صبورش داده
 قول قرآن و زبور است که موعودی هست
 صبح آدینه مسیحا نفسی می‌آید
 پشت این گردنه سخت، بهشتی پیدا است
 باخبر باش! خبرهای خوشی در راه است
 برسد کاش به گوش کر وهابی‌ها
 نوبت بستن پرونده سفیانی‌هاست

شاعر: عماد بهرامی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعطن

ای مسیحای دل حضرت زهرا برگرد
بی‌تو هر روز هوای دل ما بارانی‌ست
گوشه چشمت متحوّل بکند دل‌ها را^۱
بوی پیراهنت آمد دل یعقوب گرفت
چه جوانها که پس از رفتن تو پیر شدند
برنگشتی و جهان از شب ظلمت پر شد
نیستی هر شب جمعه شب احیا داریم
سوره فاتحه؛ ای باطن قرآن برگرد
غصه این است که فریاد رسی نیست، بیا!
نکند باز نگردي و بمیرم آقا
خون دل خوردن و دلداری ندیدن سخت است
تو نباشی بخدا بی‌کس و کاریم همه
سنگ ما را به دلت یکسره می‌کوبی تو
انتظار فرجت مرد عمل می‌خواهد
فصل‌ها بی‌تو همه سرد و بِلاتکلیفند
مظهر عدل خداوند! بیا مهدی جان
ای وجود تو سراپا غزلِ مرثیه
ساکن کرب و بلا را به چه جرمی گشتند؟

آه ای ماه؛ به آه دل تنها برگرد
بی‌تو تا صبح فرج خیر در این دنیا نیست
آنچنانی که توسل به تو مشکل‌ها را
حال کنعانی ما سبقت از آشوب گرفت
پیرها هم ز فراق تو زمین‌گیر شدند
روزمان شب شد و نان دل ما آجر شد
صبح تا شب تو نباشی شب یلدا داریم
فتح الله بکم، حضرت باران برگرد
دیگر ای یار مجال نفسی نیست، بیا!
تو فقط یار منی، از همه سیرم آقا
گاه و بیگاه فقط آه کشیدن سخت است
دلبر بی‌کس من! ابر بهاریم همه
آه آقای غریبم چقدر خوبی تو
یک علمدار، و هفتاد و دو یل می‌خواهد
آسمان‌ها و زمین هر دو بِلاتکلیفند
می‌زند فاطمه لبخند، بیا مهدی جان
اشک و آه تو شده داغ دل ناحیه
بدش این بود که با تیغ نَبُر می‌کشتند

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

را جایگزین بیت زیر کنید. **زلف بر باد دهات ریخت به هم دل‌ها را** آنچنانی که توسل به تو مشکل‌ها را

شاعر: محمد قاسمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

باید بنویسد قَلَمِ باورم از تو تا رنگ نشیند به تنِ دفترم از تو
تا قدرت پرواز بگیرد پَرَم از تو تا حَسَّ تَعَلُّقِ بپذیرد سرم از تو
جُز نام تو امشب به لبم نیست ترانه

ای تیر غمت را دل عُشّاق نشانه»»

بهتر که نگیرد کسی امشب خبر از من شاید که دَمِ صُبْحِ تو کردی گذر از من
با یک نظرت، هستی من را بِخَر از من تا کم بشود سایهٔ این دردِ سَر از من
در وادی اَمْنَتِ خبری از خطری نیست

با ذکر تو در قلب من از غم خبری نیست

ای کاش که این رو سیه آدم شُدنی بود ای کاش که وصل من و یارم شُدنی بود
با دل، گِره زُلفِ تو مُحکم شُدنی بود ای کاش که سَرگُوبِ دلم هم شُدنی بود
تا غیر تو بر هیچ کسی دل نسپارم

در راه کسی غیر خودت پا نگذارم

جُز نقش تو در قابِ دلم خانه ندارد جُز دست تو، سرمست تو پیمانه ندارد
اینجا که حقیقت ره افسانه ندارد این موی مُجَعَّدِ طَلَب از شانه ندارد
جُز صید شدن در خَمِ گیسوت، روا نیست

کس نیست که آشفتهٔ آن زلف دوتا نیست»»

ای آمدن تو، همهٔ حاجتِ زهرا ای محفلِ اُنسِ تو دلِ حضرتِ زهرا
با توست یقیناً همهٔ عصمتِ زهرا ای صاحبِ قُدرتِ قَدَرِ دولتِ زهرا
کی می‌رسد آن روز که بی‌واهمه باشیم؟

با مُنتَقِمِ خونِ گُلِ فاطمه باشیم

ای جای تو در عرش روی منبرِ حیدر با دست تو زینت شده انگشترِ حیدر
 ای صف‌شکنِ معرکه، ای حیدرِ حیدر ای مُنتَقِم و مُنتَظَرِ دخترِ حیدر
 زینب به خُدا چشم به راه است بیایی
 «ای گُمُشدهٔ مردمِ عالم به گجایی»

آن طایفه که دست به دامانِ تو هستند برعکس همه، گوش به فرمانِ تو هستند
 با اینکه پریشانِ پریشانِ تو هستند در ساحل آرامشِ چشمانِ تو هستند
 تا شب که می‌آید، ز مَه و مَد بنویسند
 تا نامِ تو را مثلِ محمّد بنویسند

دل گفت که همسنگِ منِ پستِ زیاد است دور و بر میخانهٔ تو مستِ زیاد است
 در وادی «مهدی طلبی» دستِ زیاد است دیوانه و دلدادۀ پا بستِ زیاد است
 در محضرتِ ای مخزنِ الأسرار خُداوند
 این لاف زدن‌ها به پشیزی نمی‌ارزند

وقتی ز شکوفاییِ نرگس خبر آید روزی که مَجَالِ همهٔ خَلقِ سرآید
 پس در اثرِ صبر، زمانِ ظفر آید فریادِ «أنا المهدی‌ات» از مگه برآید
 آن روز همان موعِدِ خوشحالیِ زهراست
 در عهدِ تو دین بسته به اظهارِ تبرّاست

در دست‌گیری اگر آن تیغِ دو سر را از ظُلم، خلاصی بدهی نسلِ بشر را
 از قبر در آری بدنِ آن دو نفر را نابود کنی هیمنهٔ فتنه و شر را
 دیدند خلائق که در این «تجربه آباد»
 «با آل علی هر که در اُفتاد و ر اُفتاد»

شاعر: محمد جواد غفورزاده

وزن شعر: مثنوی

پرواز کن که مقصد من «سُرّ من رأ»ست
 اشراق عشق و عاطفه و جلوه‌گاه نور
 آنجا که عشق و عاطفه دارند اعتکاف
 یعنی دخیل اشک به «سرداب» بسته‌اند
 نقش نگین وحی، در انگشتی اوست
 در کائنات، رحمت گسترده خداست
 جان جهان، ذخیره پروردگاری است
 وجه خدای جَلَّ جَلَالُهُ جمال اوست
 او حجت خداست که پنهان نمی‌شود
 احلی من العسل کند این جام زهر را
 یعنی زمین، به ارث به مستضعفین رسد
 آئینه بهشت کند، این جزیره را
 دل‌های مرده با سخنش زنده می‌شود
 فرزندی از سلاله طاهّا و محکّات
 آری دعای او به اجابت رسیدنی‌ست
 شمس‌الضحای روشن و نورالهداست او
 با خود حدیث نَفْس کن، ای مانده در قفس
 آتش گرفته‌ای تو و آبت نداده‌اند؟
 ای دیدگان شب‌زده! «فَلْتَدْرِفِ الدُّمُوعُ»

گفتم به دل، که وقت نیایش شب دعاست
 آنجا که هست، آینه شادی و سرور
 آنجا که انبیا همه هستند در طواف
 آنجا که دیده‌ها، پلی از آب بسته‌اند
 چشم هزار ماه جبین، مشتري اوست
 محبوب نازنین سراپرده خداست
 چون روح، در تمامی اعصار جاری است
 سنگ بنای کعبه، سیاهی خال اوست
 جان بی‌فروغ طلعت او جان نمی‌شود
 روزی که ظلم پُر کند آفاق دهر را
 آن روز، روز سلطنت داد و دین رسد
 پر می‌کند ز عدل خود این خاک تیره را
 یوسف به بوی پیرهنش زنده می‌شود
 او را بخوان در آینه ندبه و سمات
 روی لبش تلاوت لبیک دیدنی‌ست
 احیاگر معالِم دین خداست او
 الهام، کم‌گرفتی از آن فاطمی‌نَفَس
 یکبار خوانده‌ای، که جوابت نداده‌اند؟
 تکرار کن به زمزمه در سجده و رکوع

ای حُسن مطلع همه انتخاب‌ها
مضمون بکر و ناب «مناجات جوشنی»
دیشب به خوابم آمدی ای صبح تابناک
«یا ایها العزیز» ببین خسته حالی‌ام
مائیم آن خسی که به میقات آمدیم
شام فراق سوره و الیل خوانده‌ایم
یا ایها العزیز به زیبایی‌ات قسم
دل‌ها ز نکهت سخت، زنده می‌شود
صبح وصال تو، شب غم را سحر کند
موسی تویی، مسیح تویی، مکه طور توست
تنها نه از غمت دل یاران گرفته است
شعر «شفق» حدیث زبان دل من است

تو آفتاب حُسنی و ما در حجاب‌ها
فرزند اختران درخشان و روشنی
خواندم «متی ترانا» گفتم «متی نراک»
چشمان پُر ستاره و دستان خالی‌ام
شرمنده با «بضاعت مزجات» آمدیم
یوسف ندیده «أوفِ لَنَا الْکَیْل» خوانده‌ایم
بر حسن بی‌بدیل و دل‌آرایی‌ات قسم
عالم به بوی پیر هنت، زنده می‌شود
آفاق را نگاه تو زیر و زبر کند
شهر مدینه چشم به راه ظهور توست
چشم بقیع تر شده، باران گرفته است
تکرار نام تو ضربان دل من است

شاعر: غلامرضا شکوهی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

ز عمق حنجره بر بام شب اذان می‌گفت
صدا چه پاک به شب می‌چکید و روشن بود
شبانه‌های شکست شب و سیاهی را
رسیده بود به معراج آفتاب، غبار
به سفره‌ای که در آن انتظار را چیدند
نبودی و دلِ ما بی‌نگاه معصومت

حدیث درد زمین را به آسمان می‌گفت
که از حکومت خورشید در جهان می‌گفت
هلال ماه به گوش جهانیان می‌گفت
اگر به جای زمان، صاحب‌الزمان می‌گفت
نگاه‌های گرسنه ز میهمان می‌گفت
کبوترانه شب و روز، الامان می‌گفت

شاعر: جواد محمد زمانی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

در این بهار چهره دم از گل نمی‌زنیم با نغمه تو خنده به بلبل نمی‌زنیم
معراج می‌رویم چو شب‌نم نه مثل رود یعنی قدم به خاک تنزل نمی‌زنیم
خود می‌شویم آینه‌ای از جنون خود دیگر سری به باب تفاعل نمی‌زنیم
تدبیر عقل روز جنون را چه می‌کند؟ تکیه به سمت کهنه این پل نمی‌زنیم
بستیم چشم خود ز تماشای عالمی دیگر به روی آینه هم زل نمی‌زنیم
از پا نشسته‌ایم ز مستی، ببخش اگر بر دامن تو دست توسل نمی‌زنیم

دریا کرانه‌ای ز دل بیکران توسل

هرجا دلی شکسته همان جمکران توسل

روزی که آفتاب ظهور تو می‌دمد از قلّه‌ها طراوت نور تو می‌دمد
مست نماز نافله ناز می‌شویم وقتی اذان صبح ظهور تو می‌دمد
با هم‌رهان بگوی که آهسته پا نهند گل در مسیر سبز عبور تو می‌دمد
موسی به دست، نان تجلی گرفته است از آتشی که قعر تنور تو می‌دمد
پاکان زمین واقعه را ارث می‌برند اینها ز آیه‌های زبور تو می‌دمد
با شوق آنکه چشم گشایی به انتقام شمشیر زیر پلک صبور تو می‌دمد

با صبح حمله‌ای به شب شوم می‌کنی

شادی به قلب مردم مظلوم می‌کنی

ما را به سمت آبی خود رهسپار کن ای گل به قلب سرد زمستان بهار کن
بر دوستان زبان سوی تبلیغ و انما بر دشمنان زبانه تیغ آشکار کن
افطار عاشقان تو دیدار روی توسل شهدی از این رطب به لب روزه‌دار کن

ای گلشن بتول چه شد جوشن رسول؟ آبی ز شعله در جگر ذولفقار کن
عیسای روح را ز دمت جان تازه بخش ایوب صبر را ز تبت بی‌قرار کن
قوم لجوج حضرت موسی ستمگرند این توسن رها شده را راهوار کن

همراه تو عنایت غیب است بی‌گمان

سردار این سپاه شعیب است بی‌گمان

در شرح تو زبان غزل لال مانده است خورشید تو به روزن غربال مانده است
باید به شعر وصف تو حیرت ردیف کرد وقتی زبان قافیه‌ها لال مانده است
قرآن چشم‌های تو بر دل نزول کرد تفسیر این خجسته انزال مانده است
خورشید پشت ابر، بر این پهنه سایه کن این سیب‌های باغ خدا کال مانده است
دل شد مذاب خانه آتشفشان زخم بر چهره‌ها گلایه تبخال مانده است
برخیز، گاه حمله به سفیانی آمده‌ست بشتاب رفع فتنه دجال مانده است
در حق حق زیارت ناحیه فاش شد در سینه تو روضه گودال مانده است

یا صاحب الزمان و یا فارس الحجاز

تنها تویی به زخم دل شیعه چاره‌ساز

مادر به انتظار نشسته برای تو کی می‌رسد ز کعبه دل‌ها صدای تو؟
گفتی که آرزوی ظهور است در دلت کی مستجاب می‌شود آخر دعای تو
دست نجف تو را ز علی می‌کند طلب یثرب به ناله خواسته از مجتبای تو
تنها به انتقام تو از دیده می‌رود اشکی که مانده در سحر کربلای تو
ای میزبان صحن ابوالفضل جلوه‌ای ما مانده‌ایم و حسرت مهمانسرای تو

مشتاق قبله‌ایم و شاخص به دست توست

در سجده‌ایم تربت خالص بدست توست

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای تاج امامت به سرت یوسف زهرا
 شک نیست که سلطان جهانی تو پس از این
 باباست گرفتار نگاه و نفس تو
 المنة لله که تو حجت حقّی
 صد شکر که این تاج ولایت بسر توست
 پیغمبر اکرم شده بس مفتخر از تو
 تو منجی زهرایی و او چشم براهت
 چشمان پُر اشک حسنین است بسویت
 تو قبله دلهایی و معنای نمازی
 رفتی به پس پرده غیبت بسلامت
 زیباست که طاووس جنان رخ بنماید
 باز آ که کلام تو کلام الله محض است
 برگرد که احکام همه مانده معطل
 لعنت به کسانی که همه حق تو بردند
 ای رفته به تاراج حقوقت، اَقِمِ الْحَرْبَ
 روزی که مسلط بشوی بر همه عالم
 بر بام فلک پرچم تو یکسره بالاست
 در هم شکنند قدرت پوشالی بت‌ها
 گردن بزنی چون همه طاغوت جهان را

وی خلعت عصمت به برت یوسف زهرا
 از بعد وفات پدرت یوسف زهرا
 مادر بزند بوسه سرت یوسف زهرا
 عالم همه تحت نظرت یوسف زهرا
 شمشیر علی بر کمربت یوسف زهرا
 ای هیبت احمد سپرت یوسف زهرا
 کی میرسد از ره خبرت یوسف زهرا
 عباس شده خونجگرت یوسف زهرا
 ما شیعة اثنی عشرت یوسف زهرا
 برگرد دگر از سفرت یوسف زهرا
 گسترده شود بال و پرت یوسف زهرا
 این است بقرآن هنرت یوسف زهرا
 اسلام شده در بدمت یوسف زهرا
 شد غصب تمام ثمرت یوسف زهرا
 شد شیعة تو پشت سرت یوسف زهرا
 جمع شهدا دور و برت یوسف زهرا
 تا کفر ببیند اثرت یوسف زهرا
 با ضربت تیغ و تبرت یوسف زهرا
 یکجاست فقط درد سرت یوسف زهرا

بر ضارب زهرا بزنی ضربت سیلی
ای منتقم محسن شش ماهه کجایی
در روضه ارباب چه بی صبر و قراری
ما منتظر فجر ظهوریم اماما
از خون شهیدان حرم فتح دمیده

ای مادر تو منتظرت یوسف زهرا
صد روضه شده همسفرت یوسف زهرا
قربان تو و چشم ترت یوسف زهرا
تا صبح قریب سحرت یوسف زهرا
محسن حجی شد قمرت یوسف زهرا

شاعر: سید عباس صدر ادینی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

اگر راز دلم گویم حدیثش را تو می دانی
خلیلی؟ یوسفی؟ نوحی؟ سلیمانی؟ نمیدانم
حدیث لیلة القدری هزاران ماه را ماهی
جمالت را در این عالم اگر تمثیل بگذارند
اگر حسن تو را وصفی شود من فاش میگویم
لبت گر و شود ای مخزن علم خداوندی
طنین نام تو فجر امید بی پناهان است
الا روح مجسم در کنار آیه تطهیر
بیا ای مهر بی همتا لوای نور برپا کن
تو آن گنجینه لطف و عطا و جود و احسانی
تویی مرحم به زخم بی شمار مادرت زهرا
تو که ناگفته میدانی حکایت های پنهان را

مرا از لطف خود هر دم به بزم خویش میخوانی
دم پاک مسیحا و کف موسی بن عمرانی
نزول آیه سبز صفا بخش بهارانی
تو تفسیر تمام آیه های لوح پنهانی
تو برتر از هزاران یوسف زیبای کنعانی
حکیمان را بیاموزی ز حکمتهای لقمانی
رخ زیبای تو آئینه انوار یزدانی
سزد آن که جمالت را ز ناپاکان بیوشانی
که در عالم فرو ریزد اساس ظلم شیطانی
یقین دارم گدایان را ز دربارت نمی رانی
بیا با مقدمت روشن نما آن قبر پنهانی
اگر راز دلم گویم حدیثش را تو می دانی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مرضیه عاطفی

شد امام آخرین و دل برایش بیقرار
جان فدای آن عبا که تار و پودش حیدریست
حک شده با دست حق بر تیغه شمشیر او
می برد تاج ولایتعهدی اش را جبرئیل
دل بیا رخت سفیدت را به تن کن! آمده
حضرت زهرا برایش خوانده حمد و این یکاد
تا بگیرد از تمام دشمنان مرتضی
سامرا شد ریشه بندان! از یمین تا به یسار
بر تنش زیبا نشست؛ با کمال و با وقار
لا فتی إلا علی لاسیف إلا ذوالفقار
میشود طاووس اهل الجنّه؛ صاحب اختیار
عید بیعت با ولی عصر، عید انتظار
آرزویش هست، باشد یاورانش بیشمار
انتقامی سخت را با ضربه هایی ناگوار

کاش برگردد به زودی با ظهوری غرق نور

در حضورش به! چه حالی دارد این جشن و سرور

از کنار کعبه آن ماه دل آرا می رسد
می رسد بر گوش، تا صوت اناالمهدی؛ سریع
عاقبت در جمعه ای جذّاب می پیچد خبر
مصحف و نهج البلاغه بعد قرآن کریم
محضرش تقدیم خواهد شد زمین و آسمان
عشق مادر دارد و با شیعیانش در بقیع؛
جرعه حمره لحظه دیدار نزدیک است و خوب
محض دیدارش چه بی صبرانه عیسی می رسد
سپید و چندین نفر دل داده درجا می رسد
آخرین معشوق والا منسب ما می رسد
سوره نور و قصص، طاه و اسرا می رسد
هدیه خیل ملک از عرش اعلی می رسد
قبل هر کاری به کار قبر زهرا می رسد
ندبه و عهد و فرج دارد به دریا می رسد

پس بگو لبیک یامهدی تویی تو امتش

دست هایت را ببر بالا برای بیعتش!

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی کاوند

تا محرم حریم پریشانی‌ام کنند

راضی نشو دو مرتبه شیطانی‌ام کنند

باید میان چشم تو زندانی‌ام کنند

باید که صفحه صفحه غزل خوانی‌ام کنند

همراه ربّای تو ربّانی‌ام کنند

در پیش چشم‌های تو قربانی‌ام کنند

باید شبیه چشم تو بارانی‌ام کنند

ای سبب سرخ باغ خدا دست من بگیر^۱

محکوم انتظار سه شنبه شبی شدم

مثل کتاب حافظ کنج اتاق‌ها

هر شب در امتداد قنوت نشسته تا

من نذر کرده‌ام که به وقت رسیدنت

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: راضیه مظفری

هرچند یک شب مانده باشد تا قیامت

آن روز روشن، آن طلوع بی‌نهایت

جارو زدم تنها به شوق این روایت

دیدم تو را، افسوس بی‌عرض ارادت

از چشم‌هایت گفته‌ام وقت اجابت

در آرزوی آن نماز با جماعت

عطر شهادت می‌دهد؛ عطر شهادت

برگشتنت حتمی‌ست! آری! رأس ساعت

می‌آید آن صبحی که آغاز جهان است

گفتند روی فرش ما پا می‌گذاری

در کوچه‌ها دیدم تو را؛ نشناختم... آه

در زیر باران هر دعایی مستجاب است

با یاد تو از کربلا تربت گرفتم

می‌بویمش در سجده بعد از هر نماز

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: محمد علی بیابانی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول مفاعیلن فعولن

در سینه‌ام امشب آسمان دارم یک دشت، ستاره بر زبان دارم
از کوفه و سهله می‌روم تا قم زیرا که هوای جمکران دارم
آماده دار چشم‌های توست در پیکر خود اگر که جان دارم
عمری‌ست گدای خانه‌ات هستم عمری‌ست از این تنور، نان دارم
می‌خواهم که تمام هستم را می‌خواهم هر چه در توان دارم

بر پای نگاه دوست بگذارم

دریاب مرا که دوستت دارم

مجنونم و راه خانه می‌گیرم از لیلی خود نشانه می‌گیرم
صیدم؛ که ز دست های صیادم آزادم و آب و دانه می‌گیرم
چون اشک، روان گاه و بیگاهم بارانم و بی‌بهبانه می‌گیرم
هر بار که یاد یار می‌افتم با آتش دل زبانه می‌گیرم
یک روز چنان غبار می‌آیم بر دامن آشیانه می‌گیرم

من گرد و غبار راه دلدارم

دریاب مرا که دوستت دارم

در عید رسیدن تو حیرانم هم شادم و هم کمی پریشانم
از اینکه تو هستی و... نمی‌بینم از اینکه کجایی و... نمی‌دانم
دلگرم به ریشه و چراغانی سرگرم به کوچه و خیابانم

مشتاق، شبیه طاق نصرت‌ها بی‌تاب، در انتظار مهمانم

این چند خطِ ارادت من هم عرضی ست برای نیمه شعبانم

ای مقصد حرف‌های بسیارم

دریاب مرا که دوستت دارم

سر مست تو کی شراب می‌خواهد؟ کی تشنه‌ی عشقت آب می‌خواهد؟

ناخالصی وجود صد رنگم یک نیم نگاه ناب می‌خواهد

در باغ، تمام میوه‌ها کالند باغ دلم آفتاب می‌خواهد

تا آمدن تو زنده می‌مانم؟ این پرسش من جواب می‌خواهد

هر چند که دولت تو چون عیسی رزمندۀ پارکاب می‌خواهد

با این همه من فدایی یارم

دریاب مرا که دوستت دارم

برگرد غریب سامرا برگرد ای وعده‌ی آخر خدا، برگرد

چیزی دگر از خدا نمی‌خواهیم ای صاحب ما فقط بیا... برگرد

ما این مُذْلُ الأعدا خواندیم آقای مُعز الأولیا برگرد

ما جمعیت قلیل دنیاییم دنیا شده بر علیه ما برگرد

ای منتقم حسین و عاشورا با پرچم سرخ کربلا برگرد

از دوری کربلاست می‌بارم

دریاب مرا که دوستت دارم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شرافت

سوار سبزپوش ما به هر تقدیر می‌آید
 حدیث صبح صادق می‌شود تفسیر، می‌آید
 که آن آئینه سبز «خدا تصویر» می‌آید
 به روی سنگ‌ها هم می‌کند تأثیر، می‌آید
 دلش لبریز از مهر است و با شمشیر می‌آید
 که از دیوار هم گل‌نغمه تکبیر می‌آید
 نه قدری زودتر از آن؛ نه با تأخیر می‌آید

اگرچه زود؛ می‌آید، اگرچه دیر؛ می‌آید
 همان خورشید موعودی که در روز طلوع او
 زمین آبی‌تر از این آسمان‌ها می‌شود وقتی
 شکوه مهربانی که نگاه نافذش حتی
 در اعماق نگاهش می‌توان خشمی مقدس دید
 چنان با ضربه‌های حیدری اعجاز خواهد کرد
 دقیقاً رأس آن ساعت که در نزد خدا ثبت است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: نفیسه سادات موسوی

چشم امید به بیداری فردا دارد
 گرچه گفتیم، ولی وقت عمل جا زده‌ایم
 عاشقی در دسری بود، گرفتار شدیم
 تا به پایان برسد فاصله، کاری کردیم؟
 غزل ساده «برگرد» سرودیم از تو
 بی‌ریا هیچ دعایی به تو تقدیم نشد
 ندبه و عهد به هنگام سحر کافی نیست!
 قرن‌ها رفته و او منتظر ماست هنوز
 یوسفی رفته و تنها غم هجران باقی است
 عهد خواندیم و بر آن عهد مصمم ماندیم
 شاید این جمعه همان جمعه که می‌آید شد

هر که در طایفه منتظران جا دارد
 همه عمر دم از یاری مولا زده‌ایم
 ما نفهمیده در این غائله سربار شدیم
 غیر هر جمعه که ما لحظه شماری کردیم
 ما نشستیم و فقط درد سرودیم از تو
 با حساب دل خود هرچه شمردیم نشد
 انتظار فرج و دیده‌تر کافی نیست!
 آی مردم پسر فاطمه تنهاست هنوز
 یازده قرن گذشته است و زمستان باقی است
 گرچه گاهی دل او را به گنه لرزاندیم
 شک نداریم که این معرکه رد خواهد شد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: زکریا اخلاقی

و سرشار گل است آن ارتفاعاتی که می‌گویند
پیاپی می‌وزد از سمت میقاتی که می‌گویند
ولی پیداست دیگر آن علاماتی که می‌گویند
کنار خیمه سبز ملاقاتی که می‌گویند
یکایک می‌دمد طبق روایاتی که می‌گویند
صدای آخرین بند مناجاتی که می‌گویند
سرانجام عجیب اتفاقاتی که می‌گویند

همین است ابتدای سبز اوقاتی که می‌گویند
اشارات زلالی از طلوع تازه نرگس
زمین در جستجو، هر چند بی‌تابانه می‌چرخد
جهان این بار دیگر ایستاده با تمام خویش
کنار جمعه موعود، گل‌های ظهور او
کنون از دشت‌های روشن امید می‌آید
و فردا بی‌گمان این سمت عالم روی خواهد داد

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: نصرالله مردانی

یلی که سینه ظلمت دریده می‌آید
کسی که دوش به دوش سپیده می‌آید
ستاره‌ای که ز آفاق دیده می‌آید
به دشت ژاله گل نو دمیده می‌آید
پرنده‌ای که به خون پر کشیده می‌آید
شهید عشق سر از تن بریده می‌آید
گزیده‌ای که خدا برگزیده می‌آید

صدای بال سمند سپیده می‌آید^۱
گرفته بیرق تابان عشق را بر دوش
طلوع برکه خورشید تابناک دل است
بهار آمده با کاروان لاله به باغ
به سوی قله بی‌انتهای بیداری
در آن کران که بود خون عاشقان جوشان
به پاسداری آیین آسمانی ما

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

صدای سم سمند سپیده می‌آید یلی که سینه ظلمت دریده می‌آید

وزن شعر: فاعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حسین ایمانی

دم به دم خواهم از خدای شما^۱ که بمانم همیشه پای شما
 بد و پستم قبول اما هست دل دیوانه مبتلای شما
 گره کور کار ما را باز... کرده دست گره گشای شما
 غم و دردت به جان خریدارم جان ناقابل فدای شما
 یوسف فاطمه گل نرگس مرغ دل جلد سامرای شما
 نوش جان می کند دو گوش عرش آیه را با تن صدای شما
 ای امید دلم بخوان «و نُرید»...

آمدی قلب عدل و داد تپید

آمدی آسمان غزلخوان شد مدح تو شعر لعل باران شد
 قطره قطره چکیدی و صحرا با قدم های تو گلستان شد
 علم پیغمبرانه آوردی کاخ جهل زمانه ویران شد
 ذوالفقاریست تیغ ابرویت خطبه خواندی علی نمایان شد
 شب میلاد... مادری دلشاد ندبه خوان وصال مهمان شد
 پهن شد سفره کریمی ات حاتم آمد گدای این خوان شد

شب شب عشق شاه کرب و بلاست

ورد لبها زیارت عاشورا است

۱. شعر ترکیب بند شعری است که از چند غزل تشکیل شده و غزل اولین بیتش مصرع و مردف است لذا در بیت زیر اصلی ترین رکن شعر که همان ردیف و قافیه است رعایت نشده است لذا بیت زیر به جهت رفع نقص تغییر داده شد

از خدا خواستم فقط این را که بمانم همیشه پای شما

هر سلامی علیگمی دارد	عاقبت بذر... گندمی دارد
طاق نصرت برای جشن زدیم	جشن و شادی تبسمی دارد
هر سرودی برای خود سوری	هر کلامی تگلثمی دارد
زیر باران قدم زدی حتماً!	قطره‌هایش ترنثمی دارد
اهل میخانه خوب می‌دانند	ساقی‌اش باده و خمی دارد
ساغر و جام ما پُر از نور است	مثل دریا تلاطمی دارد

چه نیازی به خُم و انگور است

باده ما لبالب از نور است

باید از ما و من عبور کنیم	جام این سینه غرق نور کنیم
سر سجاده‌های راز و نیاز	حال سینای طور جور کنیم
وقت تسبیح مادر است بیا...	ذکر گفته... عذاب دور کنیم
در ظهور نگار شکی نیست	شرطش این است ما ظهور کنیم
باید از اصل خود نیفتیم و...	روزها را کمی مژور کنیم
وقت ویرایش آمده باید	قلب را لایق حضور کنیم

این حساب و کتاب کار ماست

که حجابِ ظهور این آقا است

با شما نیستم مخاطب‌ها	خود من، تهمت و دروغ و ریا
ظاهرم عضوی از سپاه نور	باطنم شیطننت... گناه و خطا
چشم‌هایم که هرزه می‌بیند	گوش‌ها و زبان و غیبت‌ها
جای قرآن و ذکر و راز و نیاز	ناسزا... افترا... دَغَل... دعوا
دست‌های پدر نبوسیدم	نشدم من برای مادر عصا

حال همسایه را نپرسیدم کودکی نان نخورده بود امّا
 من که می‌گویم از مسلمانی
 نرساندم به دست او نانی
 بگذریم از قصور من برگرد گل دردانه حسن ... برگرد
 عمر عاشق به قدر صبر تو نیست تا نمرده‌ست سینه‌زن، برگرد
 حقّ من نیست دیدن تو ولی حقّ ارباب بی‌کفن ... برگرد
 جانم از غصه بر لبم آمد مَرهم زخم روح و تن برگرد
 می‌زند ناله از فراق تو سامرا؛ سوریه؛ یمن، برگرد
 آهِ مظلوم را نمی‌شنوی!! ته گودال ... پیرهن ... برگرد

پیر ما گفته نیمه خرداد
 می‌کشم انتظار را فریاد

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم صرافان

منتظر مانده زمین تا که زمانش برسد	صبح همراه سحرخیز جوانش برسد
خواندنی‌تر شود این قصه از این نقطه به بعد	ماجرای تازه به اوج هیجانش برسد
پرده چاردهم را شود و ماه تمام	از شبستان دو ابروی کمانش برسد
لیلة القدر بیاید لب آئینه درک	سوره فجر به تأویل و بیانش برسد
نامه داده‌ست ولی عادت یوسف اینست	عطر او زودتر از نامه رسانش برسد
شعر در عصر تو از حاشیه بیرون برود	عشق در عهد تو دستش به دهانش برسد
ظهر آن روز بهاری چه نمازی بشود	که تو هم آمده باشی و اذانش برسد

شاعر: محمد حسن بیات لو قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

الا طراوت سر سبز بوستان دلم	شکوه بی‌مثل اوج آسمان دلم
قلم به دست من امشب عجیب می‌لرزد	و بند آمده پیش شما زبان دلم
اگر چه هیچ کجا لایق قدومت نیست	چه می‌شود که بیایی به جمکران دلم
کدام جاده مرا می‌رساند تا تو	نشانی حرمت را بده نشان دلم
به دست‌های تو دستم نمی‌رسد آقا	چرا که بی‌تو شکسته است نردبان دلم
نگاه کن به کویری‌ترین زمین خدا	تو ای زلال‌ترین رود بیکران دلم
در آخر غزم عرض میکنم این طور	که السلام علیک صاحب الزمان دلم

من از تو غیر تو را آرزو نخواهم کرد

تو در کنار منی جستجو نخواهم کرد

به غیر آمدن تو مرا که حاجت نیست	به غیر دست کریمت گل اجابت نیست
هوای خیمه سبزت چقدر روحانیست	که در بهشت خدا اینهمه طراوت نیست
و هیچ کار دگر غیر انتظار فرج	برای شیعه مهم‌تر و با فضیلت نیست
تو مهربان‌تری از مادر و پدر بر من	برای من کسی مثل تو با محبت نیست
خدا کند که نصیبم شود زیارت تو	خدا کند که بمیرم اگر که قسمت نیست
تو هاشمی تو حسینی تو فاطمی هستی	کسی شبیه تو اینگونه با اصالت نیست
تویی که در رگ تو غیرت ابا الفضل است	میان سینه پاک تو جز شجاعت نیست

بگیر تیغ به دست و به انتقام بیا

برای خاطر زهرا تو ای امام بیا

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

جهان چو باغ دل شیعہ، خرم است امشب محیط نور خدا ملک عالم است امشب
 سرور آل رسولِ مکرم است امشب امامت ولی الله اعظم است امشب
 پیمبران خدا! عیدتان مبارک باد
 تمامی شهدا! عیدتان مبارک باد
 موالیان ولایت، ز جا قیام کنید غدیر دوم شیعہ است، احترام کنید
 نظاره بر ثمر یازده امام کنید حضور حضرت مهدی همه سلام کنید
 تمام مُلک خدا شد ز نور، پوشیده
 امام عصر، لباس ظهور پوشیده
 دوباره بعثت نو در جهان شده تکرار بهار تا به ابد، جاودان شده تکرار
 کمال دین به زمین و زمان شده تکرار ولادت همه پیغمبران شده تکرار
 پُر از فروغ ولایت شده تمام زمان
 امام گشته به امر خدا، امام زمان
 گرفته عید به ارض و سما، خدا امشب به خلق می‌دهد عیدی جدا جدا، امشب
 الا تمام امامان و انبیاء، امشب نظر کنید به سرداب سامرا امشب
 به روی منتقم آیت خدا نگرید
 فراز شأنه او رایت خدا نگرید
 شبِ ظهور بُود، یا قیامت کبراست؟ که عید منتقم خون سیدالشهداست
 به اولیای خدا، عید اولیای خداست کسی که از همه خوشنودتر بُود، زهر است
 گشوده شیر خدا باز، رایتِ ظفرش
 مبارک است به زهرا و یازده پسرش

الا ظهور تو عید تمام منتظران! یگانه مصلح عالم، امام منتظران

به لحظه‌های ظهورت، امام منتظران به پیش روی تو بر پا، قیام منتظران

بیا که عترت و قرآن در انتظار تو اند

شتاب کن که شهیدان در انتظار تو اند

خوش آن زمان که بود روی چشم ما قدمت مسیح از فلک آید به شوق فیض دمت

بود به دوش علمدار کربلا، علمت تمام وسعت ملک خدا شود حرمت

بیا بیا که بر آری تو حاجت همه را

بر آر دست و بگیر انتقام فاطمه را

تو چون رسول خداوند منجی بشری تو تیر آخر ذریه پیامبری

تو دست عدل خداوندگار دادگری تویی که منتظران را امام منتظری

قسم به ذات خداوند حق تعالی

حسین، چشم گشوده به قد و بالایت

امام عصری و اعصار در زعامت توست به حق حق که امامت فقط امامت توست

کرم، گدای سر سفره کرامت توست «سلامت همه آفاق در سلامت توست»

هماره تو که بشر سر به سجده بگذارد

خدا وجود تو را از بلا نگره دارد

زمان نوید دهد وصل یار، نزدیک است رها شدن ز شب انتظار، نزدیک است

گذشته فصل زمستان، بهار، نزدیک است طلیعه فرج هشت و چار نزدیک است

به صبح روز ظهور امام عصر، قسم

بر آر دست و دعای فرج بخوان میثم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی خرسندی

از تبار بت شکن‌ها با تبر خواهد رسید
چون نمی‌دانید ابراهیم سر خواهد رسید
گرچه عمر نوح باشد باز سر خواهد رسید
پاسبان لاله‌های خون جگر خواهد رسید
گرچه طولانی ست اما تا سحر خواهد رسید
از حضور حضرت باران خبر خواهد رسید
باغبان‌ها همتی، فصل ثمر خواهد رسید
عاقبت آن مرد روزی از سفر خواهد رسید

منتظر باشید بت‌ها یک نفر خواهد رسید
باز برپا کرده‌اید این روزها بتخانه را
دیر آمد با نیامد فرق دارد، انتظار
زیر پای کینه اهل ستم له می‌شوند
این شب یلدای دوری از امام عاشقان
ابرها آماده باریدن رحمت شوید
در زمین سینه‌ها بذر صیوری کاشتیم
قصه‌های کودکی پایان خوبی داشتند

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود مربوبی

یک آسمان زیر پرش دارد نگارم
تاج ولایت بر سرش دارد نگارم
خُلُقِ چو جدّ اطهرش دارد نگارم
از بس گدا در محضرش دارد نگارم
الحق که ارث از مادرش دارد نگارم
فکری برای آخرش دارد نگارم
ششماهه طفل پرپرش دارد نگارم
قرآن به دست دیگرش دارد نگارم
بر این نظام و رهبرش دارد نگارم

فوج ملک دور و برش دارد نگارم
باید تمام عرشیان چاؤش بخوانند
صبرش علی، رویش حسن، خویش حسینی ست
نامی دگر از حاتم طائی نمانده
حتی من پیمان شکن را هم دعا گوشت
از اول غیبت به شیعه بوده معلوم
یعنی به سر فکر تقاص خون جدّ و
وقت فرج، شمشیر حیدر را به دستی
کوری چشم دشمنان، لطفی مداوم

شاعر: احمد ایرانی نسب قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

سپیده سر زد از بیت امام عسکری امشب کرم می‌آید از سوی شما از هر دری امشب
ملائک گرم ذکر یا حسن هستند از ماتم ولی روح پدر مشغول ذکر دیگری امشب
که ای جان پدر، ای نور امیدم بیا بابا که در روی تو می‌بینم جمال حیدری امشب
بیا ای منتقم چشم انتظارت حضرت زهراست اجابت می‌شود گویا دعای مادری امشب
مگر تکرار می‌گردد به تو معراج پیغمبر که حتی از پر جبریل هم بالاتری امشب

بیا که با قدم‌هایت بشر بیدار می‌گردد

بیا که بعثت پیغمبران تکرار می‌گردد

تداعی می‌کند لبخند تو لبخند زهرا را جهانی چشم شد ببند مگر فرزند زهرا را
که او با ذوالفقار مرتضی از راه می‌آید همان روزی که می‌بندد به سر سربند زهرا را
همه عالم شود دلدادۀ روی درخشانش که می‌بیند خدایا دلبر و دل‌بند زهرا را
تو در حصن دعای وان یکاد مادرت هستی دگر چشمی نمی‌گیرد به تو، این بند زهرا را

برای با شما بودن دلیل محکمی دارم

اگر باشی به روی زخم قلبم مرحمی دارم

برای دیدنت چشم همه غرق تماشا شد زمین از قطره‌های اشک مشتاقانه دریا شد
چه رویی دل‌با داری، چه گیسویی رها داری قیامت زودتر از موعدش این بار بر پا شد
شما صاحب زمان نه حضرت صاحب دلان هستی که معنای حقیقی ولایت در تو معنا شد
چنان بنده نوازی می‌کنی کز مهر و احسانت غلامی بر در این خانه از لطف تو آقا شد
خدا را شکر ماهم نوکر این آستان هستیم که آقا شد هر آنکس نوکر فرزند زهرا شد

قلم بر دفترم چرخید نامت بر زبان آمد

کرامت کردی و بر پیکر این مُرده جان آمد

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

من کیم قلب وجودم من کیم جان جهانم من کیم نور عیانم؛ من کیم سرّ نهانم
من کیم کُهِف حصینم من کیم مهد امانم من کیم مولای خلقت در زمین و آسمانم

من کیم؛ فرمانروای مُلک حَیّ لا مکانم

من کیم؛ فرزند زهرا مهدی صاحب زمانم

من کیم من آسمانی مصلح خلق زمینم من کیم من دست تقدیر خدا در آستینم
من کیم من وارث پیغمبر و قرآن و دینم من کیم سر تا قدم مولا امیرالمؤمنینم

من کیم؛ من آخرین تیر الهی در کمانم

من کیم؛ فرزند زهرا مهدی صاحب زمانم

من کیم؛ من آفتاب یازده خورشید نورم من کیم من مصحف، توراتم، انجیل، زبورم
من کیم؛ من مظهر عفو خداوند غفورم من کیم من آن کلیم استم که عالم گشته طورم

من یگانه مصلح عالم امام انس و جانم

من کیم؛ فرزند زهرا مهدی صاحب زمانم

ماه شعبان خنده زن بر آفتاب منظر من بوسه‌گاه جدّام زهرا جبین مادر من
سیزده معصوم را روح و روان در پیکر من جان به قرآن میدهد لعل لب جان‌پرور من

نقش جاء الحقّ به بازویم شهادت بر زبانم

من کیم؛ فرزند زهرا مهدی صاحب زمانم

پیشتر از آنکه کامم تر شود از شیر مادر داشتم بر آسمان معراج چون جدّم پیمبر
بر لبم گردید جاری آیه قرآن چو حیدر بر همه مستضعفین دادم نوید فتح را سر

با گل لبخند، بابا بوسه می‌زد بر دهانم

من کیم؛ فرزند زهرا مهدی صاحب زمانم

من به چشم شیعیانم جلوه الله و نورم من میان دوستانم، گر چه پندارند دورم

ملک هستی بحر مواجی بود از شوق و شورم دوستان آماده؛ نزدیک است ایام ظهورم

می‌رسد دیگر به پایان؛ انتظار شیعیانم

من کیم؛ فرزند زهرا مهدی صاحب زمانم

گرچه چون یوسف به چاه غیبت کبری اسیرم هر کجا باشم به کلّ عالم خلقت امیرم

غیبتم را هست سَرّی نزد دادار قدیرم تا در اقطاع زمین با دوستانم انس گیرم

گه به سهله گه به کوفه گه به قم گه جمرانم

من کیم؛ فرزند زهرا مهدی صاحب زمانم

من همان خون خدا هستم که در جوش و خروشم بانگ هل من ناصر جدّم بود دائم به گوشم

پرچم سرخ حسین ابن علی باشد به دوشم پُرشود از عدل این عالم به عزم سخت کوشم

چون پیمبر گَلّه صحرای هستی را شبانم

من کیم؛ فرزند زهرا مهدی صاحب زمانم

جامه ختم رسل پوشیده بر قدّ رسایم ذوالفقار مرتضی در پنجه مشکل کشایم

چارده خورشید پیدا در جمال دلربایم میرسد از کعبه بر گوش همه عالم صدایم

جمع می‌گردند در یک لحظه گردم دوستانم

من کیم؛ فرزند زهرا مهدی صاحب زمانم

میرسد روزی که با عدلم اروپا را بگیرم وز پی احیای قرآن کلّ دنیا را بگیرم

پنجه قهر افکنم حلقوم اعدا را بگیرم داد حیدر، داد محسن، داد زهرا را بگیرم

داد ثارالّهیان را از یزیدی ها ستانم

من کیم؛ فرزند زهرا مهدی صاحب زمانم

منتظر باشید مهدیون به امید وصالم میرسد روزی که گیرم پرده از ماه جمال

من امید مصطفی؛ من آرزوی قلب آلم من شما را آبرویم، عزّت، قدم، جلال

من به میثم شهد وصل خویشتن را می چشانم

من کیم؛ فرزند زهرا مهدی صاحب زمانم

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

غایبی و عالمی است، محو تماشای تو

کاش که می شد سرم، خاک کف پای تو!

در سر ما شور توست، در دل ما جای تو

ای نگه فاطمه بر قد و بالای تو!

تا همگان بشنوند از حرم، آوای تو

دل ببرد از کلیم، نطق دل آرای تو

چشم دو ششماهی بر قامت رعنا تو

تا که شود عالمی طور تجلای تو

عقده گشای علی، دست توانای تو

چارده آئینه نور، جلوه ز سیمای تو

میوه نخلش بود، شاخه خرما تو

از همه سو می دمد، نور تجلای تو

تا که نهم از شرف، پا به سر آسمان

روی به هر سو کنی، پای به هر جا نهی

سروقدان قائمند تا تو قیامت کنی

خیز و بر آر از جگر بانگ "أناالمنتقم"

زنده شود از دمت، روح هزاران مسیح

از حرم فاطمه تا صف کربلاست

موسی سینای جان، چهره عیان کن عیان

آرزوی فاطمه بانگ "أناالمهدی ات"

آینه بگشا دمی تا که کند هر دمی

میثم اگر می چکد، از نفسش شهد جان

شاعر: ناشناس

قالب شعر: ترجیع بند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلاتن فاعلن

تا افقهای بیکران ببرید	بال ما را به آسمان ببرید
به حرمهای مهربان ببرید	از همین فاصله دخیل مرا
تا حوالی جمکران ببرید	مسجد کوفه گر نشد قسمت
محضر صاحب الزمان ببرید	سحری ابن مهزیار مرا
سمت بانوی بی نشان ببرید	عرض تبریک چشمهای مرا

بر تو ای آفتاب و آب حیات

تا ظهور تبسمت صلوات

معنی عشق را بلد نشده	هر که از کوچه تو رد نشده
چشم نورانیت رصد نشده	ای شمالی ترین ستاره هنوز
قل هو الله ها احد نشده	بی تو توحید چشمان شرک است
راه سلمان شدن که سد نشده	رد پایت چه خوب پاسخ داد
تا نفس هایمان جسد نشده	ای مسیحا نفس نمی آبی؟

بر تو ای آفتاب و آب حیات

تا ظهور تبسمت صلوات

قبله نغمه های داودی	میرسی میرسی به این زودی
می رسد روزهای بهبودی	با شما با نگاه آبی تان
نرم شد ناگهان شما بودی	آنکه دلها میان دستانش
تو شکوه مقام محمودی	ای نسیم سحر به پابوست
غافل از ما دمی نیاسودی	حتم دارم دعايمان کردی

بر تو ای آفتاب و آب حیات

تا ظهور تبسمت صلوات

میشود صبح جمعه برگردی؟	ای ستاره که نور آوردی
برگ پاییزم و پریشانم	و شما بهار این زردی
ما که لایق نبوده ایم اما	سر سجاده ات دعا کردی
تا که چیزی به این گدا برسد	در پی يك بهانه می‌گردی
میشود عصر جمعه ها فهمید	که شما چقدر پُر دردی

بر تو ای آفتاب و آب حیات

تا ظهور تبسمت صلوات

زندگی بی شما چه بی معناست	ای که چشمت بهانه دنیاست
پیش هر که نشست مریم گفت	در نماز تو حضرت عیساست
روی شنزار شوق مجنونت	رد پای دویدن لیلاست
چشم یعقوب پیرهن هر روز	گریه دار رسیدن فرداست
تا بیایی به شور هر گریه	آخر گریه های ما سقااست

بر تو ای آفتاب و آب حیات

تا ظهور تبسمت صلوات

گریه صبح و شام عاشورا	انتهای قیام عاشورا
یا لثارات می‌شوی روزی	پرچم انتقام عاشورا
قَسَمَت می‌دهیم برگردی	انتظار مدام عاشورا
ای قنوت شکسته زینب	قامتت التیام عاشورا

دیده‌ای که به روی خاك افتاد گونه‌های امام عاشورا
بر تو ای آفتاب و آب حیات
تا ظهور تبسمت صلوات

شاعر: علی رضوانی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

میخواست که در سینه توان داشته باشد	با عشق همیشه ضربان داشته باشد
موسی در این خانه نشسته‌ست که شاید	یک گوشه این خانه امان داشته باشد
نیل از سر انگشت تو جاریست که باید	این رود به دستت جریان داشته باشد
آورده نسیم نفست شور محبت	تا بیرق توحید تکان داشته باشد
بر دامن تو دست توسل زده عیسی	بیچاره گدا آمده نان داشته باشد
با نام علی جان به روی کعبه نوشتند	باید بررسی تا که اذان داشته باشد
ز هراست پریشان تو یا منتظر عشق	حیف است نگاهی نگران داشته باشد

شاعر: حمید رضا برقی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فعاتن فعاتن فعلا

جمعه‌ها طبع من احساس تغزل دارد	ناخودآگاه به سمت تو تمایل دارد
بی‌تو چندیست که در کار زمین حیرانم	مانده‌ام بی تو چرا باغچه‌ام گل دارد
شاید این باغچه ده قرن به استقبالت	فرش گسترده و در دست گلایل دارد
تا به کی یکسره یکریز نباشی شب و روز	ماه مخفی شدنش نیز تعادل دارد
کودکی فال فروش است و به عشقت هر روز	می‌خرم از پسرک هر چه تفاعل دارد
یازده پله زمین رفت به سمت ملکوت	یک قدم مانده زمین شوق تکامل دارد
هیچ سنگی نشود سنگ صبورت، تنها	تکیه بر کعبه بزن، کعبه تحمل دارد

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: تضمین

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلاتن فعلن

سائلم، حاجتم عنایت اوست مطمئنم کرم سَجِّیت اوست
 زنده دل بودنم به بَرکت اوست دل سراپرده مُحبَّت اوست

دیده آئینه دار طلعت اوست

اوست سالار و سرورم به دو کون من بر او عبد و نوکرم به دو کون
 هست عشقش مُقدِّرم به دو کون من که سر بر نیاورم به دو کون

گردنم زیر بار مِنت اوست

دیده تا هیبتِ رَشیدِ نگار سَرو از شَرم، پا کشیده کنار
 نیست این طُرْفه بیتِ خواجه، شُعار تو و طُوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس به قدر هَمّت اوست

گر که تاریک و روشنم چه عجب؟ گر دَم از او نمی‌زَنَم چه عجب؟
 گر دل از خود نمی‌گَنَم چه عجب؟ گر من آلوده دامنم چه عجب؟

همه عالم گواه عصمت اوست

می‌کنم اعتراف در همه جا «با صدایی بلند و بانگ رسا»
 گر چه من ذاکرش شدم امّا! من که باشم در آن حَرَم که صبا

پرده دار حریم حُرمت اوست

عشق‌بازی فقط شریعت ماست عشق، دینِ حنیف مَلّت ماست
 سندِ مُحکم هویت ماست دور مجنون گذشت و نوبت ماست

هرکسی پنج روزه نوبت اوست

گر به غم مبتلا شُدیم چه باک؟ نینوای بلا شُدیم چه باک؟

با فراق آشنا شدیم چه باک؟ من و دل گر فدا شدیم چه باک؟
 غرض اندر میان سلامت اوست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: قیصر امین پور

بی‌تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد
 عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد
 خاک این ویرانه‌ها بویی از آن گنجینه دارد
 عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد
 ای خوش آن دستی که رنگ آبرو از پینه دارد
 آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد
 آنکه در دستش کلید شهر پُر آینه دارد

صبح بی‌تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد
 بی‌تو می‌گویند تعطیل است کار عشقبازی
 جغد بر ویرانه می‌خواند به انکار تو، اما
 خواستم از رنجش دوری بگویم یادم آمد
 روی آنم نیست تا در آرزو دستی برآرم
 در هوای عاشقان پر می‌کشد با بیقراری
 ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می‌گشاید

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا باقریان

ای غایب از نظر به فدای امامت
 گدّابها کجا و عبای امامت
 ما عهد بسته‌ایم به پای امامت
 گشتیم آشنا به صدای امامت
 مائیم یاکریم هوای امامت
 آقا فدای کرب و بلای امامت
 پرچم به دوش، زیر لوای امامت

آقا مبارک است ردای امامت
 می‌خواستند حق تو را هم قضا کنند
 ما زنده‌ایم از برکات ولایت
 از روز اولی که رسیدیم زین جهان
 این روزها هوای تو را کرده‌ام بیا
 آقا بیا تقاص شهیدان به پای توست
 تا روز بازگشت تو سیدعلی شده

شاعر: محمدجواد غفورزاده قالب شعر: غزل مثنوی وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

گفتند آسمان و زمین بی‌قرار اوست
گفتند اوست محور منظومه حیات
گفتند کعبه چشم به راهش نشسته است
گفتند روز جلوه آن آخرین امام
متن حدیث افضل العمال امتی
یک نکته از هزار بگویم که منتظر
آنکس که دل به جلوه موعود بسته است
آن کس که شاملش بشود لطف محض یار
او را بخوان در آینه ندبه و سمات
روی لبش تلاوت لبیک دیدنی ست
احیاگر معالم دین خداست او
ای آخرین امید بشر در کویر غم
مضمون بکر و ناب مناجات جوشنی
چشمان ما غبار گرفته نیامدی
دیشب به خوابم آمدی ای صبح تابناک
یا ایها العزیز ببین خسته حالیم
مائیم آن خسی که به میقات آمدیم
شام فراق سوره والیل خوانده ایم
خورشید شعله‌ای، قَبسی از شرار اوست
گفتند گردش دو جهان در مدار اوست
صبح و سپیده و سحر آئینه‌دار اوست
پیغمبری، مسیح نفس در کنار اوست
تصویر قدر و منزلت انتظار اوست
خود در میان جمع و دلش بیقرار اوست
در اختیار خویش نه در اختیار اوست
شاید که ادعا بکند مهزیار اوست
فرزندی از سلاله طاهّا و محکّات
آری دعای او به اجابت رسیدنی ست
شمس الضحای روشن و نور الهداست او
حرم حریر عاطفه در زمهریر غم
فرزند اختران درخشان و روشنی
دامان انتظار گرفته نیامدی
خواندم متی ترانا گفتم متی نراک
چشمان پر ستاره و دستان خالیم
شرمنده با بضاعت مزجات آمدیم
یوسف ندیده اوف لنا الکیل خوانده ایم

یا ایها العزیز به زیبائیت قسم
موسی تویی، مسیح تویی، مکه طور توست
تنها نه از غمت دل یاران گرفته است
شعر «شفق» حدیث زبان دل من است

بر حسن دل فریب و فریبائیت قسم
شهر مدینه چشم به راه ظهور توست
چشم بقیع، تر شده باران گرفته است
تکرار نام تو ضربان دل من است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر نازک کار

شد فصل دستبوسی سلطان سامرا
تأثیر کرد سوز دعاهاى پشت در
در هم شکست رسم قدیمی کاخ ها
اوج خزان جوانه زده شاخه امید
صد شکر که شده ولی امر ما ولی
در سن پنج سالگی اش مثل حیدر است
لاسیف، چون کمان دو ابروش، جایز است
افتاده لرزه بر تن ابلیس، مشکل است
تا روشنی صبح زمانی نمانده است
ای اهل عالم آمده منجی و منتقم
این بار کار دوزخیان می شود تمام

بر تخت دل سوار شده روح کبریا
تا شد نوای فاطمه «ای منتقم بیا»
رونق گرفت رابطه شاه با گدا
حق هدیه کرده بر همه دنیا بهار را
صد حیف که نهان شود از چشم ماسوا
زنده شده غدیر دوباره به یادها
با اینکه کودک است بگوئیم لافتی
سجده نکردن رخ زیبای یار ما
یلدا شکست می خورد و می رسد ندا
با ذکر یاحسین شود محشری به پا
باشد قرار و وعده ما محضر امام

بخش سوم:

اشعار فراق

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

باید برای درک حضورش دعا کنیم
هرگز برای پر زدن از پیله دیر نیست
گم کرده‌ایم ما خودمان را و لازم است
در حیرتم از این‌که غریبیم و باز هم
شرط است در طریق محبت که جان خویش
ما از هر آنچه غیر رخ دوست خسته‌ایم
«خورشید را برای ظهور آفریده‌اند»
تنها حضور اوست که درمان درد ماست

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: زهرا یزدان پناه

روح لطیف سبز هر فصل بهاران
همچون یتیمانیم، سر در گریبان
از سوی تو ای گمشده از چشم هامان
چون هیمه‌ای سوزان میان باد و طوفان
مقصد تویی ای آرزوی هر مسلمان!
شاید تو را یابم تو را ای ماه تابان!
تا بشنوم من از حبیبیت صوت قرآن
لطف خدا را دیده‌ام در ندبه‌هاتان
آدینه صبحی می‌رسی خورشید رخشان

مولای من ای از تبار آب و باران
در التهاب لحظه‌های بی تو بودن
سوز دل یاران شفایش یک نگاه است
مولای من، مولای من! آتش گرفتم
پای برهنه، می‌روم در وادی عشق
در ازدحام اشک و غم با شب نشستم
قصد زیارت می‌کنم یا رب مدد کن
درد آشنایم با شما ای سوته‌دل‌ها
آدینه‌ها بوی خدا و عشق دارند

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: فرهاد مرادی

ای عشق خدایی همه ای چشمه جوشان!
ای شور غزل در نفس سبز بهاران
با نام تو آذین شود این سینه به عرفان
ای ساحل امنیت این شیعه مسلمان
برگرد بیا ما همه چون خیل اسیران
برگرد عدالت بنما؛ ظلم بسوزان
ای نور تجلی شده از صاحب قرآن
گر جمع شوند و بنگارند دبیران!

ماندیم ز دیدار تو آواره و حیران
چشمان شقایق همه در راه تو مانده است
دیربست در اندیشه خود غوطه‌ورم تا
سرگشته و حیران همه در ورطه طوفان
زندان جنون گشته زمین بی نفس تو
مولود تویی وعده موعود تویی تو
تو آیه عشقی تو همه سوره عدلی
در حد توان نیست که وصف تو بگویند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شاعر: هوروش نوابی قالب شعر: غزل

شبى هم مى‌کند زینجا عبور آهسته آهسته
و ما را مى‌کند غرق سرور آهسته آهسته
به‌سان ماهی از جام بلور آهسته آهسته
درونها مى‌شود پر شوق و شور آهسته آهسته
بهار آید اگر باشی صبور آهسته آهسته
ز انسانهای سرشار از غرور آهسته آهسته
ز هر سو مى‌دمد صدگونه نور آهسته آهسته
و ناجی مى‌کند اینجا ظهور آهسته آهسته
که او مردانه مى‌یابد حضور آهسته آهسته

کسی می‌آید از یک راه دور آهسته آهسته
غبار غربت از رخسار غمگین دور می‌سازد
دل دریایی ما را به دریا می‌برد روزی
ازین رخوت رهایی می‌دهد جان‌های محزون را
نسیم وحشت پائیز را قدری تحمل کن
کسی می‌آید و می‌گیرد احساس خدایی را
فنا می‌گردد این تاریکی و محنت ز دنیامان
به سر می‌آید این دوران تلخ انتظار آخر
ز الطاف خداوندی حضورش را تمنا کن

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

شاعر: جواد محمد زمانی قالب شعر: غزل

خروش چلچله لبریز بی‌قراری توست
چه باغ‌ها که شکوهش به آبیاری توست
هنوز آینه، مبهوت بی‌شماری توست
بگو کدام چکامه به استواری توست؟!
دل شکسته هر عاشقی، قناری توست
خرا هر آینه در انتظار یاری توست
و آن‌که شوکت باران به همجواری توست
بهار، همسفر چشمه‌های جاری توست

هوا بهاری شوقت، هوا بهاری توست
چه ساقه‌ها که سلوکش به صبح صادق توست
تویی که در همه ذرات جلوه‌گر شده‌ای
بگو کدام غزل شرح ماجرای تو گفت؟!
بیا بیا که در این کوچ‌باغ دلتنگی
بیا که چشم به راه تو بعثت است و غدیر
مرا امید ظهور تو زنده می‌دارد
بهار، هم‌نفس باغ‌های خرّم توست

شاعر: سیروس بدای

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

عاقبت چشم گدا لایق دیدار نشد
 سحری از طرفِ کوچه ما بگذشتی
 باز هم بغض من و جمعه دلگیر شما
 سال‌ها منتظر سیصد و اندی مردی
 بی سبب نیست که تنها شده‌ای آقا جان
 من نخواهم دگر این چشم گنه‌کارم را
 همه دم خون دل از این دل غمدیده خورم
 نیست تقصیر تو گر این دل من را نخری
 خواب دیدم که به گوشم همه دم می‌گفتی
 این همه مدعی عشق من و مادر من
 نیست از دین نبی بین شما جز سخنی
 او که دم می‌زند از بابِ غریبم همه دم
 بهتر از یوسفم و راهی بازار شدم
 سال‌ها بابت این حجم گناهان شما
 گفته بودم که دعا بهر فرج بنمائید
 گفته بودم نشوید از من دل‌داده جدا
 اشک خجلت ز دو چشمان بدای جاریست

جز غم دوری‌تان حاصل بیمار نشد
 حیف این دیده ماتم زده بیدار نشد
 باز هم جمعه و قلبی که خریدار نشد
 من بمیرم که دگر بار کسی یار نشد
 چون بشر در ره‌تان بنده دادار نشد
 به چه کارم که دمی لایق رخسار نشد
 بشکند دل که دمی محرم اسرار نشد
 بر سر کوی تو چون زار و گرفتار نشد
 هر چه گشتیم؛ یکی یار وفادار نشد
 در عمل هیچ کسی مونس و غمخوار نشد
 هیچ کس رهرو آن احمد مختار نشد
 محرم راز علی حیدر کرار نشد
 احدی بهر رُخم راهی بازار نشد
 جاده غیبت این غمزده هموار نشد
 بر دعا‌های فرج بهر من اصرار نشد
 حاصل دوری‌تان جز غم و زنگار نشد
 که ز دنیای دنی، گنده و بیزار نشد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رحمان نوازی

گاهی به شکل رایحه عود می‌رسی
 بایک سبد ستاره موعود می‌رسی
 از چشمان می‌آیی و چون رود می‌رسی
 با سوز و ساز نغمه داوود می‌رسی
 هر وقت، هر زمان که دلت بود می‌رسی
 ناز تو را به شیوه خود، عشق خوانده‌ایم

گاهی نسیم می‌شوی و زود می‌رسی
 گاهی به نیمه‌های شب است و نیاز ما
گاهی برای این که تو؛ آبادمان کنی^۱
 گاهی به گوش پاک مناجاتیان شب
 ما التماس روز ظهور توایم لیک
 ما ندبه خوان جمعه موعود مانده‌ایم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا اسماعیلی

چشم در راه توأم، بی‌قرارم، بی‌قرار
 من تو را گم کرده‌ام، پشت فصل انتظار
 در پناه چشم تو، ای رسول نوبهار
 مهر و ماه و آسمان، می‌شود بی‌اعتبار
 کی به پایان می‌رسد، روزهای انتظار؟!
 تا بمیرد ظلم شب، تا بخندد روزگار
 باز هم سهم من است، حسرتی دنباله‌دار

باز هم آدینه شد، مانده‌ام در انتظار
 من تو را گم کرده‌ام، پشت فصلی از دریغ
 سمت چشمان تو کو، تا بیاسایم دمی
 بی‌فروغ عشق تو، می‌شود هستی یتیم
 تشنه وصل توأم، ای دلیل زندگی
 مهر عالمتاب عدل، یک تبسم جلوه کن
 باز هم آدینه شد، جاده اما خالی است

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود **ضعف محتوایی و معنایی** در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **گاهی برای این که تو؛ ویرانمان کنی** از چشمان می‌آیی و چون رود می‌رسی

شاعر: مجتبی قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قبل هجران تو آقا ما به هجران رفته‌ایم
 یک هزار و سیصد و چندی است غیبت خورده‌ایم
 منتظر هستی و عالم منتظر بر دیدنت
 سیصد و اندی نشد یارت شویم از این همه
 ادعای شیعه‌گی داریم اما در عمل
 حال ما این است؛ فکری کن به حال ما خودت
 غیر تو بر هر که دل دادیم خسران دیده‌ایم
 حیف شد؛ قبلا تو بودی بهترین معشوق ما
 خوب یا بد، هر چه هستیم آخرش مال تو‌ایم

خود سرانه کو به کو دنبال شیطان رفته‌ایم
 تو تماماً حاضری و ما به هجران رفته‌ایم
 قرن‌ها این جاده را با چشم گریان رفته‌ایم
 با تأسف ما همه در چاه عصیان رفته‌ایم
 برخلاف گفته‌های شاه خوبان رفته‌ایم
 ما به دنبال گنه بسیار ارزان رفته‌ایم
 بر خلاف میلتان با این و با آن رفته‌ایم
 حال جای تو سراغ نفس، آسان رفته‌ایم
 سالیانی می‌شود آقا به دنبال تو‌ایم

شاعر: نرگس غریبی

قالب شعر: قطعه

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

یعقوب نداری که به این هجر بسوزد
 ای یوسف گمگشته کسی منتظرت نیست
 می‌خواهم از این هجر بگویم، نفسی نیست
 ای حضرت خورشید که در پرده ابری
 چشمی به نبودت نرسیدست، که تر نیست
 ای درد که عمری ست به زندان زمینی
 امسال گذشت و به تماشا نرسیدیم
 ای چاه نشینی که به کنعان نرسیدی

حق داری که از غیبت خود باز نگردی
 با کلبه احزان خودت باز چه کردی
 اینبار بگویم به چه رویی و چه دردی؟
 تا کی به شب تیره تو در فکر نبردی
 کی جمعه گذشت و به غمت گریه نکردی؟
 ای داغ قدیمی، تو چرا تازه نگردی؟
 صد حیف، زمستان سپری شد به چه سردی
 از گرگ صفت‌ها تو چرا شکوه نکردی؟

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: نسیم سحر

بهار، فصل گل و سبزه است و زیبایی
 بهار ما، گلِ نرگس تویی و می‌آیی
 توئی ولی خدا، ای مه‌اهورایی
 همین بس است مرا، تا کنم شکیبایی

بهار، موسم احساس و عشق و شیدایی
 امید، هاتفِ غیبی به ما دهد مژده
 فدا کنم به قدمت، تمام هستی خود
 یقینم آمدنِ توست ای یگانه‌دهر

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا خاکساری

در انتظار روی ماه توأم کماکان
 «کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران»
 جانی خدا به من داد آن هم فدای جانان
 همراه شوق و حسرت با گریه فراوان
 راه نجات من باش امشب ببار باران!
 وقتی که کوچ کردم از کوچه‌های تهران
 با دستمال اشکت چشم مرا بشوران
 دارم امید وصلت از اول دبستان
 یاد تو کردم آقا با آیه‌های قرآن
 لبنان، یمن، فلسطین، شام و عراق و ایران
 با سیدی حسینی برخیزم از خراسان
 همواره می‌فروشد دین را به قیمت نان
 «بگذار تا بگیرم چون ابر در بهاران»

«بگذار تا بگیرم چون ابر در بهاران»
 حتی اگر که مُردم، یک دم بیا سراغم
 دل به نکاح داغ هجران تو در آمد
 باشد خوراک چشم یک کاسه خون همیشه
 تو ابر رحمتی و من غرق خشکسالی
 رد تو را گرفتم در کوه و دشت و صحرا
 عصیان رسید و با خود هرچه که بود را بُرد
 از کودکی نوشتم «آن مرد خواهد آمد»
 قاری «بقیه‌الله خیر لکم...» که سر داد
 یابن الحسن کجایی؟ سر می‌دهند با هم
 کی می‌شود به شوق دیدار روی ماهت
 از کوفه کم ندارد شهری که در نبودت
 گریه دواي درد است، آقا بقول شاعر

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر فیضی

مسافری مگر از شهر نور می‌آید؟
مگر که موسی عمران ز طور می‌آید؟
و مژده داد که صبح ظهور می‌آید
به شوق آن‌که پگاه سرور می‌آید
شمیم سبز بهار حضور می‌آید
صدای پای سواری ز دور می‌آید

صدای بال ملائک ز دور می‌آید
دوباره عطر مناجات با فضا آمیخت
ستاره‌ای شبی از آسمان فرود آمد
چقدر شانه غمبار شهر حوصله کرد
به زخم‌های شقایق قسم هنوز از باغ
مگر پگاه ظهور سپیده نزدیک است؟

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد داوری

بیا که جان من آقا فدای آمدنت
نمی‌رسد به اجابت دعای آمدنت
به سر نیامده این ماجرای آمدنت؟
بگو چه کار کنم من برای آمدنت
غم نبود تو را من به جای آمدنت
در انتظار فرج جمعه‌های آمدنت
زمان اگر برسد ابتدای آمدنت
رسیده است به گوشم صدای آمدنت

چه اشک‌ها که چکیده به پای آمدنت
ببخش که با علم «تَحْبِسُ الدَّعَا» شده‌ام^۱
پس از هزار و صد و چند سال غیبت باز
به سینه شوق تو دارم غریب بی‌یاور
چه سرنوشت سیاهی که می‌کشم عمریست
گذشت عمرم و شد پیر نوکرت آقا
به انتهای بلا می‌رسد تمام جهان
بیا که از تب دنیا و ماجراهایش

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: وحید دکامین

سلام ما به تو ای تالی کتابِ الله
سلام ما به تو ای ملجأ و امید و پناه
سلام ما به نماز و قنوتِ تو ای ماه
نشسته‌ام سرِ راهت، در انتظارِ نگاه

از آن زمان که گدایم به درگهت، شاهم

الا که وعده حقی، ظهور تو معهود
مسیر سبز نیایش به جمعه موعود
به جز وصال تو هرگز نخواهم از معبود
تویی ز ناله اَمَّنْ یُجیب من مقصود

خوشم که سوی تو افتاده مقصد و راهم

سرور دیده غمدیده‌ام شدم از دست
دوباره بغض من و جمعه‌ها به هم پیوست
منم و قافیه‌های شده اسیر شکست
گسسته از همه پیوند و با غم تو نشست

به راه عشق خودت کن همیشه آگاهم

برای صدق سخن بر تو آورم دو گواه
دلی که سوخته از هجر و دیدگان به راه
اگر چه توشه ندارم به غیر بارِ گناه
برای عاشق دل خسته کو به جز تو پناه

خلاف عاشقی است از تو جز تو را خواهم

شد از فراق تو بدر وجود من چو هلال
به هجر روی تو تا کی به سر بَرَم به ملال
چقدر در طلبت شد ز دیده اشک زلال
به عشق روی تو تا کی ز نَم به حافظ فال

قرار قلب غمینم نیامدی مایم

بیا که صحبت سقا و مشک و دیده شده
کنار نهر و شریعه یکی خمیده شده
دو دست ساقی عطشان ز تن بریده شده
سری ز ضرب عمود عدو دریده شده

شبیه صبح و شب تو اسیر این آهم

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

و باز افسوس فروردین نشد اسفندها باتو
 زمانش می‌رسد جای غم و اندوه‌ها داریم
 مبارک کُن زمین را و خودت را آفتابی کُن
 ببر ما را به شادی‌های محض از تلخ کامی‌ها
 تو ما را امتحان کردی و دیدی پای تو ماندیم
 زمین این روزها غرق نشانی‌های موعود است
 چه دارد خاک ما ایرانیان سهم تو می‌گردند
 به جان چشم‌هایت حالِ حَوَلِ حالنا داریم

بیا تا وا شود دل‌های ما از بندها با تو
 فقط لبخندها لبخندها لبخندها با تو
 که در عالم بپیچد آتش اسپندها با تو
 دلم قرص است شیرین می‌شود این قندها با تو
 تو ما را خوانده‌ای محکم شود پیوندها با تو
 چه نزدیک است می‌آئیم با سربندها با تو
 و عریان می‌شود شمشیر غیرتمندها با تو
 بیا تا راست باشد عاقبت سوگندها با تو

شاعر: فرزاد نضافتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

تنهاترین امام زمین، مقتدای شهر
 وقتی کسی برای تو تب هم نمی‌کند
 تو گریه می‌کنی و صدایت نمی‌رسد
 تهمت، ریا و غیبت و رزق حرام و قتل
 دلخوش نکن به “ندبه” جمعه، خودت بیا
 اینجا کسی برای تو کاری نمی‌کند
 گاه از نبودنت مثلاً گریه می‌کنند
 هر روز دیده می‌شوی اما کسی تو را
 جمعه، غروب... گریه بی‌اختیار من

تنها، چه می‌کنی؟ تو کجایی؟ کجای شهر؟
 دیگر نسوز این همه آقا به پای شهر
 گم می‌شود صدای تو در خنده‌های شهر
 ای وای من چه می‌کشی از ماجرای شهر
 با این همه گناه نگیرد دعای شهر
 فهمیده‌ام که خسته‌ای از ادعای شهر
 شرمنده‌ام! از این همه کذب و ادای شهر
 شناخت ای غریبه‌ترین آشنای شهر
 آقا دلم گرفته شبیه هوای شهر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مثل قنوت‌های بدون اجابتم!
 تو حاضری! منم که گرفتار غیبتم!
 ای مرحبا به این همه عرض ارادتم!
 دل خوش کنم به چه؟ به گناه؟ به طاعتم؟
 خیری ندیده‌ای تو ولی از رفاقتم
 حالا که سویت آمده‌ام غرق حاجتم
 با گوشه‌چشم خود بَرهان از اسارتم
 من بی‌قرار لحظه ناب شهادتم

قالب شعر: غزل

این روزها که می‌گذرد، غرق حسرتم
 بسته‌ست چشم‌های مرا غفلت گناه
 یک گام هم به سوی شما برنداشتم
 خالی‌ست دست من، به چه رویی بخوانمت؟
 من هر چه دارم از تو، از این دوستی توست
 بگذر ز رو سیاهی من، ایها العزیز!
 بگذار با نگاه تو مانند خُر شوم
 آن روز می‌رسد که فدایی تو شوم؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

روز فراق تو شده شام عزای من
 حالا که نیست هیچ‌دلی مبتلای من
 حرفی نمی‌زند کسی از انزوای من
 نزدیک می‌شود به اجابت دعای من
 بلکه دوباره درگذری از خطای من
 کاری نکرده‌ام که بمانی برای من
 وقتی شدیدتر شده درد و بلای من
 یا آشنا نبوده به گوشت صدای من؟
 از من مگیر دلخوشی‌ام را خدای من

قالب شعر: غزل

ای آشنای این دل درد آشنای من
 دارم دوباره سر به‌هوای تو می‌شوم
 چون گوشه‌گیر کرده مرا درد غُربتت
 یا مرگ یا وصال تو با خواست خودت
 یا ایها العزیز؛ ذلیلانه آمدم
 هرطور میل توست مرا از خودت بران
 شاید گرفته‌آه تو دامن بنده را
 حتماً مُقصرم که جوابم نداده‌ای
 تنها دلم به گفتن "یا بن الحسن" خوش است

شاعر: محمد قاسمی

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: هوروش نوابی

بیا که بی تو جهان، از گلایه لبریز است
بهار، بی تو به رنگ غروب پاییز است
بیا که فاجعه می بارد از زمین و زمان
ز اشک و خون، دل یاران حق، گهر ریز است
بیا! به گوش دل ما سرود مهر بخوان
بیا که صحبت عشاق، بس دل انگیز است
بیا! جهان ز وجود شهید، رنگین شد
بیا که ناله انسان، گلایه آمیز است

بیا که مردم دنیا در انتظار توآند

در آرزوی وصال تو، بی قرار توآند

بیا که پیش تو از روزگار، شکوه کنیم
ز درد و رنج برون از شمار، شکوه کنیم
ازین خزان غم افزا، ازین شبان سیاه
ز سوز و درد دل بی قرار، شکوه کنیم
بیا که نور بگیریم از فروغ خدا
ز تیره فامی این شام تار، شکوه کنیم
تو ای صلابت ایمان! تو ای نشانه نور!
بیا که در بر پروردگار، شکوه کنیم

بیا که مردم دنیا در انتظار توآند

در آرزوی وصال تو، بی قرار توآند

بیا و چهره شب را ستاره باران کن
بهار و غنچه و گل را به شهر، مهمان کن
به زرد رویی گل های پر شکسته نگر
فضای خاطر افسرده را گلستان کن
گرفته ظلمت شب، ره به کلبه های حزین
بیا! ز پرتو خود کلبه را چراغان کن
ز سنگ فتنه بی یاوران کافرکیش
شکست شیشه دل ها؛ بیا و احسان کن
بپا شده است خدا را قیامتی ز گناه
بیا و گوشه چشمی به حق پرستان کن

بیا که مردم دنیا در انتظار توآند

در آرزوی وصال تو، بی قرار توآند

شنیده‌ام که تو از راه دور می‌آیی
عبور می‌کنی از راه‌های صعب زمین
بسوی ظلمت خاموش راهیان حیات
چراغ عدل به دست تو می‌شود روشن
اگرچه قامت تو تا به کهکشان خداست
پی‌رهایی خلق صبور می‌آیی
ز جاده‌های بدون عبور می‌آیی
به کف گرفته طبق‌های نور، می‌آیی
چو گل شکفته ز درک حضور می‌آیی
تو شاد و خنده به لب، بی‌غرور می‌آیی
بیا که مردم دنیا در انتظار تو‌اند
در آرزوی وصال تو، بی‌قرار تو‌اند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

اصلاً انگار به اجبار نوشتیم بیا
با همین قلب گنه‌کار نوشتیم بیا
مثل آن قوم جفاکار نوشتیم بیا
در عوض یکصد و ده بار نوشتیم بیا
سر هر کوچه و بازار نوشتیم بیا
شکم سیر شب تار نوشتیم بیا
شدی از قوم، دل آزار... نوشتیم بیا
دل سپردیم به اغیار نوشتیم بیا
نشده طالب دیدار نوشتیم بیا
جای یاری تو بسیار نوشتیم بیا
با همین حال اسفبار نوشتیم بیا

از سر عادت و تکرار نوشتیم بیا
تو ز ما بندگی و ترک گنه می‌خواهی
کوفیان را همه محکوم نمودیم، ولی
از سر صدق خواندیم تو را یک دفعه
شهرمان پر شده از بوی گناه و ماهم
غافل از آه یتیمان چقدر آسوده...
عوض خانه‌ها به بیابان رفتی...
درد دین نیست دگر، درد گرانی داریم
نام تو بر لب و دل جای دگر می‌گردد
آه مظلوم شنیدیم «به ماچه» گفتیم...
دل‌مان بنده دنیا شده و بیماریم...

شاعر: وحید محمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

خواستم نزدیکتر باشم به آقایم نشد
خواستم از معصیت دوری کنم، آدم شوم
ندبه‌های جمعه را هی خواب می‌مانم ببخش
ظاهراً ذکر تو را می‌گویم اما باطناً
راه دیدار تو اینبار از حرم شد باز، حیف
گفتمت یک بار در خوابم بیا، جان حسن
دائماً می‌چرخم آقا جان به دور معصیت
کربلایم دیر شد، دارم خجالت می‌کشم

تا بگیرم دامن لطف تو مولایم نشد
بندها را وا کنم از دست و پاهایم نشد
سر به زیرم که میان روضه پیدایم نشد
در میان عاشقانت باز هم جایم نشد
خواستم تا محضر تو با سرم آیم نشد
سر به خاک مقدمت ای یار می‌سایم، نشد
از دو چشم خیس تو هربار، پروایم نشد
آه آقا جان بگو که وقت امضایم نشد؟

شاعر: محمد علی بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلن

بی‌قراریم چون پریشانیم
باز هم جمعه آمد و بی‌تو
شاید اینجایی و نمی‌بینیم
بی‌قراری جمعه‌های تو را
صبح، امیدوار آمدنت
گرچه این اشکها برای تو نیست
کاش روزی به خویش می‌دیدیم
صبح گریان رأس بی‌پیکر
صبح گریان طفل بی‌شیریم

چون پریشان درد هجرانیم
ندبه‌های فراق می‌خوانیم
یا که هستی؛ کجا؟! نمی‌دانیم
چند قرن است ابر بارانیم
عصر، از خیل نا امیدانیم
ما پریشان لقمه نانیم
چون تو صبح و مساء گریانیم
عصر گریان جسم عریانیم
عصر گریان شاه عطشانیم

شاعر: مرضیه عاطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

خورده آقا جان گره بر کار عالم! ألعجل
 برنگشتی از سفر! تحویل شد امسال هم
 چشمان بر راه ماند و آه بر لب بغض کرد
 روزها و هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها...
 ذکر «حوّل حالنا» مان با تو «أحسن» می‌شود
 ندبه خواندیم و میان گریه عرضه داشتیم
 حالمان آشوب شد، دربِ حرم‌ها بسته شد
 کعبه خلوت کرده دورش را به عشق دیدنت
 آخرین فرزند مولانا امیرالمؤمنین

عیدهایمان گرفته رنگ ماتم! ألعجل
 بی‌حضورت با دلی آکنده از غم! ألعجل
 عمر بی‌حاصل گذشت و رفت کم‌کم! ألعجل
 قامت تقویم‌ها شد از غمت خم! ألعجل
 ای بهار بکر! ای باران نم‌نم! ألعجل
 دردهامان مانده بی‌دارو و مرهم! ألعجل
 سخت اوضاع جهان شد نامنظم! ألعجل
 موج برمی‌دارد از شوق تو زمزم! ألعجل
 حق مطلق! یا ولی الله الأعظم! ألعجل!

شاعر: محسن راحت حق

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

جای دارد که معطر بشوم سالِ جدید
 بهر تعجیلِ فرج کاش دعایی بکنم
 گرچه که غوطه ورم بین گناهان زیاد
 خسته از خویشتنم وای ازین نفسِ پلید
 واقعاً شیعه خوبی که نبودم اصلاً
 شدم آلوده دنیا و فراموش شده
 به غبارِ قدم حضرت صدیقِ قسم
 یا مُحَوّل: عوضم کن که بریدم ز خودم

توبه‌ای کرده؛ مطهر بشوم سالِ جدید
 و اسیر غم دلبر بشوم سالِ جدید
 مددی گر برسد در بشوم سالِ جدید
 کاش یکِ آدمِ دیگر بشوم سالِ جدید
 می‌شود شیعه حیدر بشوم سالِ جدید؟
 دارم امید که نوکر بشوم سالِ جدید
 آخرش کشته مادر بشوم سالِ جدید
 باعنایات تو برتر بشوم سالِ جدید

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای آفتاب عشق و عدالت شتاب کن
این خاک تشنه بی تو به باران نمی رسد
خورشیدی و زمین و زمان در مدار توست
تنها تو منجی بشر و آدمیتی
تو سِرّ سجده های ملائک بر آدمی
ماتمکده ست کعبه بی تو، خلیل عشق
با صد هزار جلوه مشهود می رسی
موسی شدی و طور به سویت شتافته ست
سیمای تو ز یوسف مصری ملیح تر
آیات حُسن و فضل و کمال تو بی حد است
همراه توست معجزه های محمدی
مولا بیا به دین بده روح دوباره ای
برپاست نهروان و جمل های دیگری
هر سنگ را نگاه تو سجّیل می کند
باز آ که دست ظلم و ستم را قلم کنی
باز آ که در مدینه قیامت به پا شود
در چشم تو شکوه الهی خلاصه است
در هر نگات نور خدا موج می زند

باز آ قنوت باغچه را مستجاب کن
باغ خزان زده به بهار ان نمی رسد
مولای من بیا که جهان بی قرار توست
اصلاً تویی که فلسفه خاتمیتی
تو راز سر به مُهر سحرهای عالمی
چشمان توست کعبه، بیا ای دلیل عشق
با نغمه الهی داوود می رسی
نیل است که به شوق تو سینه شکافته ست
همراه تو مسیح و تو از او مسیح تر
خوی و خصال تو همه عین محمد است
داری به روی شانه عبای محمدی
با ذوالفقار فتح، شکوه دوباره ای
بیت الحرام و لات و هُبُل های دیگری
یا هر پرنده را چو ابابیل می کند
باز آ که باز عدل علی را علم کنی
صحن و سرای حضرت زهرا بنا شود
صلح و جهاد تو همه عین حماسه است
امید سیدالشهدا موج می زند

آمیزه صلابت و احساس دیدنی‌ست
سمت تو آب‌های روان سجده می‌کنند
بی‌انتهاست نامتناهی‌ست علم تو
تا واژه واژه‌ات ملکوت حقایق است
داری به دوش پرچم باب الحوائجی
چشم رؤف توست بهشت برین ما
دلبستگی به رحمت تو در نهاد ماست
شوق تو در هدایت ما بی‌نهایت است
برپا شده‌ست در دل عالم چه محشری
من تشنه نگاه توأم ایها العزیز
تاکی نصیب ماست «آری الخلق» و «لا ثری»
از سمت کعبه بشنوم ای جان جان جان

در قامتت رشادت عباس دیدنی‌ست
بر خاک پات ملک و مکان سجده می‌کنند
آئینه علوم الهی‌ست علم تو
در هر نگات جلوه صد صبح صادق است
در دست توست خاتم باب الحوائجی
نور ولایتت شده حصن حصین ما
پلکی بزن، نگاه تو باب المراد ماست
چشمان روشن تو چراغ هدایت است
دیگر بتاب ماه خدا! یابن عسکری
دل‌تنگ روی ماه توأم ایها العزیز
کی می‌شود نوای «أنا المهدی» تو را
عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

شاعر: فاطمه عارف نژاد

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

هنوز می‌چکد از چشم‌ها بهانه تو
برای گریه این ابرهای سرگردان
سحر سحر همه جا بادها سراسیمه
و بین باغ خزان خیز چار فصل هنوز
به صبح جمعه قسم! عصر، عصر دل‌تنگی‌ست

بیا که سر بگذارد جهان به شانه تو
کجاست بهتر از آغوش بی‌کرانه تو؟
نفس نفس همه در جست‌وجوی خانه تو
به انتظار تو قد می‌کشد جوانه تو
بخواه تا بشوم لایق زمانه تو

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: تضمین

شاعر: محمد قاسمی

ناسپاسی‌ست اگر مایهٔ عارش باشیم بی تفاوت به غم ایل و تبارش باشیم
 أف به دنیا که نشد آینده‌ارش باشیم با کدام آبرویی روز شمارش باشیم
 عصرها، منتظر صبح بهارش باشیم

هر کسی رابطه با عالم بالا دارد دل و دین در گِروِ حضرت مولا دارد
 دوست از دوست فقط دوست تمنا دارد **کاروان سحرش بهر همه، جا دارد**^۱

تا که جا هست، چرا گرد و غبارش باشیم؟

درد اینجاست که از بس دل ما بی‌درد است یازده قرن گذشته‌ست و بیابان گرد است
 این همه غم چه به روز دل او آورده‌ست؟ سالها منتظر سیصد و آندی مرد است

آن قَدَرِ مَرَد نبودیم که یارش باشیم

سر و کارش که به ما مردم خودخواه افتاد یوسف از جهل خودی‌ها به تَه چاه افتاد
 پس به زندان نه به اکراه به دلخواه افتاد سال‌ها در پی کار دل ما راه افتاد

یادمان رفت ولی در پی کارش باشیم

گیرم از لطف به ما نیز کمالاتی داد فرصتی در پی جبران خساراتی داد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. توضیح اینکه شعر فوق در قالب تضمین سروده شده است و تضمین به شعری گویند که شاعری در تضمین غزلی از یک شاعر دیگر ابیاتی را با همان وزن و قافیه بیاورد بدین گونه که سه مصرع اول سروده شاعر تضمین‌کننده و دو مصرع آخر هر بند مربوط به غزل اصلی است در بیت زیر نیز با توجه به اینکه مصرع تغییر داده شده مصرع چهارم است لذا این مصرع سروده آقای علی اکبر لطیفیان است که غزل ایشان توسط آقای محمد قاسمی تضمین شده است

موقع گریه به ما حال مناجاتی داد گیرم امروز به ما اذن ملاقاتی داد
 مرکبی نیست که راهی دیارش باشیم
 چه قدر گوش نواز است صدای قدمش! همه گویند که: عشق است صفای قدمش
 می نویسیم پس از سجده به جای قدمش ما چرا؟ خوبترین ها به فدای قدمش
 حیف او نیست که ما میثم دارش باشیم؟
 سحری هم در این خانه به ما جا بدهید مژده وصل مرا با گل زهرا بدهید
 گرچه امروز به ما وعده فردا بدهید هر گاه آمد خبر رفتن ما را بدهید^۱
 به گمانم که بنا نیست کنارش باشیم

شاعر: افشین علاء	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
آن قدر حاضری که کسی از تو دور نیست	هر چند دیده، قابل درک حضور نیست	
بر پلک های خسته من پا نمی نهی	چون پلکان خیس، مجال عبور نیست	
شد تکه تکه، آینه جانم از گناه	اما کدام آینه مشتاق نور نیست؟	
ای ترجمان صبر خداوند بر زمین!	باز آ که جان مردم دنیا صبور نیست	
رو کن تو ای عزیز به ما نیز، چون ثواب	گاهی به جز زیارت اهل قبور نیست	
آمیخت حق به باطل و باطل به حق، بیا	ای منتقم! که چاره به غیر از ظهور نیست	

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ وجود کلمه اگر در ابتدای شعر بیانگر شک و تردید است و صحیح نیست لذا لازم بود اصلاح شود
 اگر آمد خبر رفتن ما را ببرید به گمانم که بنا نیست کنارش باشیم

شاعر: محسن حنیفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

وجود، ثانیه ثانیه در تو فانی شد
 برای دیدنت ای آفتاب در پس ابر
 نگاه چلانشین کسی به آینه خورد
 به جز ظهور تو در ملک طور جلوه نبود
 عقیق، خون جگر خورد و در رکاب تو ماند
 نگاه خیس شهیدی دو خط عریضه نوشت
 خوشا به ندبه این الحسین وقت سحر

طلیعه غزلی صاحب الزمانی شد
 قنوت پنجره ها غرق ندبه خوانی شد
 که پای عهد خودش ماند و شمعدانی شد
 اگر چه روزی این دیده «لن ترانی» شد
 اویس خانه تو سید یمانی شد
 به دست آب روان داد و آسمانی شد
 که سوی کربلا رفت و جمکرانی شد

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

تا دلم در حرم قرب تو یابد راهی
 سفر از خویش نکردم که رهم دور افتاد
 دل هر جایی و آلوده و بیمار مرا
 تو به یک کاه دوصد کوه گنه می بخشی
 گر شود عمر شبی با توأم آن شب گذرد
 چه شود نیمه شب از خواب کنی بیدارم
 پشت بشکسته و پا خسته و چشم بسته
 ای شب و روز و مه و سال به یادم چه شود
 به جز از تو که کشی ناز گنه کاران را
 هر طرف روی نهد روی تو بیند میثم

آتشی زن که برآید ز وجودم آهی
 ورنه تا کعبه وصل تو نباشد راهی
 نیست جز خاک شهیدان تو درمانگاهی
 من بیچاره چه سازم که ندارم کاهی
 صبح فریاد برآرم چه شب کوتاهی
 که برآید ز لبم ناله یا الله هی
 راه پر پیچ و خم و گام به گام چاهی
 من غافل ز تو هم یاد تو باشم گاهی
 نشنیدم که کشد ناز گدا را شاهی
 آسمان دل او جز تو ندارد ماهی

شاعر: احسان فرگسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

ما همانیم که از عشق تو غفلت کردیم
جای خالی تو را هیچکس احساس نکرد
جمکران هم که رسیدیم، به جای ندبه
سال‌ها می‌گذرد... منتظری برگردیم!
نمک سفره‌تان را همه خوردیم ولی
دل‌مان از همه مردم عالم که گرفت
هر کجا ذکر حسین است همانجا حرم است
اربعین با همه دنیا به دل جاده زدیم

با همه آدمیان غیر تو خلوت کردیم
به گمانم که به دوری تو عادت کردیم
فقط از حاجت خود پیش تو صحبت کردیم
پس مشخص شده مائیم که غیبت کردیم
با گناهان، به همین سفره خیانت کردیم
گریه کردیم و سپس سجده به تربت کردیم
قبل هیئت همگی قصد زیارت کردیم
لذت عشق تو را با همه قسمت کردیم

شاعر: روح الله پیدایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

کم نکن سایه لطف ز سرم آقا جان
آنقدر فکر و خیالم شده دنیا دیگر
یک قدم محض رضای تو نشد بردارم
در بساط غمتان مدعی‌ام اما حیف
پر و بالم شده زخمی به زمین افتادم
غیر این خانه پناه دگری نیست مرا
تا به اینجا که رسیدم مدد سلطان است
بعد مشهد سفر کرب و بلا می‌چسبد
در شب اول قبرم به شما محتاجم

گرچه من جنس خرابم بخرم آقا جان
از غم و غصه تو بی‌خبرم آقا جان
اصلاً انگار فقط درد سرم آقا جان
غافل از ناله و اشک سحرم آقا جان
کمکی کن که به سویت بپریم آقا جان
باز کن دربه رویم پشت درم آقا جان
راهی‌ام کن دم ایوان حرم آقا جان
یک شب جمعه بیا و ببرم آقا جان
گر نیایی بخدا در خطریم آقا جان

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن بیات لو

دل‌های ما سراچه نور تو می‌شود
 روزی دلم مسیر عبور تو می‌شود
 شرمنده دو پلک صبور تو می‌شود
 روزی که سبز عطر حضور تو می‌شود
 آن جمعه‌ای که روز ظهور تو می‌شود

آن جمعه‌ای که روز ظهور تو می‌شود
 گرد و غبار جاده دل را گرفته‌ام
 چشمم به راه آمدنت خیره ماند و آه
 اریب‌هشت می‌شود اسفند باغ ما
 این جمعه هم گذشت، چرا پس نمی‌رسد؟

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

در حرم یا مروه یا کوه صفا دورت بگردم
 روی در مشعر کنم یا در منی دورت بگردم
 یا که آیم در مقام و با دعا دورت بگردم
 یا کنار زادگاه مرتضی دورت بگردم
 در جوار مگه یا غار حرا دورت بگردم
 یا که بر گرد مزار مجتبی دورت بگردم
 یا کنم چون نی نوا در نینوا دورت بگردم
 دور قبر خامس آل عبا دورت بگردم
 تا ببینم ماه رویت را کجا دورت بگردم
 در حریم قدس مولایم رضا دورت بگردم
 تا که در سرداب سُرّ من رءا دورت بگردم
 عمر طی شد یوسف زهرا بیا دورت بگردم

ماه زمزم، قبله کعبه، کجا دورت بگردم
 سر به قربانگه برم تا جان کنم قربانی تو
 در کنار حجر زیر ناودان گریم ز هجرت
 از حَجَر گیرم سراغت یا که از رکن یمانی
 لب بشویم از گلاب و سوره اقرأ بخوانم
 روی آرم در مدینه بر سر قبر پیمبر
 سوی شهر کاظمین آیم و یا پویم نجف را
 همچو جابر پیرهن را جامه احرام سازم
 سالها دور تو گشتم ماه رویت را ندیدم
 سینه دارالزهد و قلبم را کنم دار الولایه
 ای خوش آن روزی که رو آرم به صحن عسکریین
 میثم از خون جگر بر صفحه صورت نوشته

شاعر: علی دانشور

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتین مفاعیلن فعّلن

به انتظار تو هر روز و شام می‌مانیم
 برای دیدن روی مه تو جان جهان
 بیا بیا که بهاران شود زمستان‌ها
 کرم نما و قدّم نه، ز مهر، محفل ما
 تو قطب عالم امکانی و ولی حقّ
 امام برحق ما، گرچه غایبی ز نظر
 بیا و صحنه گیتی ز عدل پُر گردان

و قصّه غم هجرت مدام می‌خوانیم
 به چارسوی زمین اسب شوق می‌رانیم
 بیا که در قدمت، سر، چو گل، برافشانیم
 که خاک رهگذرت با مژّه بروبانیم
 بیا که بی‌تو، همه، جسم‌های بی‌جانیم
 مطیع امر تو مولا چنان غلامانیم
 اسیر ظلم و جفائیم و بی‌پناهانیم

شاعر: محمد حسن بیات لو

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فعّ

این روزها دیگر کسی یاد شما نیست
 مثل گذشته نیست دیگر کارهامان
 حق با شما بوده اگر خیمه نشینی
 تفریح بعضی‌ها مهم تر از نماز است
 دیگر گذشت آن هفته‌های جمکرانی
 در بند نفس خود گرفتاریم از بس ...
 بیچارگی یعنی همین روزی بفهمیم!!
 چیزی که از ما دیده‌ای تو بی‌وفائیت
 اصلاً چه کاری بهتر از روضه گرفتن؟

دیگر کسی با نام‌هایت آشنا نیست
 شبهای جمعه روی لبهامان دعا نیست
 این جا میان ما برای تو که جا نیست
 يك عده‌ای هم کارشان غیر از ریا نیست
 دیگر سه‌شنبه‌های هفته با صفا نیست
 که لحظه‌هامان از گرفتاری جدا نیست
 در دفتر چشم انتظاران نام ما نیست
 چیزی که ما دیدیم از تو مهربانیت
 حالا که روزی گدایان کربلا نیست

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد مهدی عبداللہی

میان سفره‌ها عیدی، به جز چشم انتظاری نیست
 بهاران جای خود اما مرا لیل و نهار نیست
 بدون نرگس چشمت، شکوه سبزه زاری نیست
 در این باغ پر از گلشن، مگر نقش و نگاری نیست!
 که بعد از سالها هم سیصد و اندی، نه! یاری نیست
 چرا در کوچه باغ دل، هوای عشق جاری نیست؟

بهار از راه می‌آید، ولی دل‌ها بهاری نیست
 نمی‌خواهم شود تحویل سالی بی‌گل رویت
 چه عیدی و چه تبریکی؟! بهار و فصل دلتنگی!
 به هر گل می‌رسم آری، نمی‌پایم نشان از تو
 سلامی از سر خجلت، نثار ماه باید کرد
 گل نرگس اجابت کن، دعای آخر خود را

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی خرسندی

نمانده بر سر دوشم به غیر بار گناه
 کشید نفس، دلم را سر قرار گناه
 شدم اسیر گناه و شدم دچار گناه
 و من همان که همیشه در انتظار گناه
 گذاشتم نفسم را در اختیار گناه
 دگر در آمده از دست من شمار گناه
 که بوده‌ام همه عمر بی‌قرار گناه
 کبوترانه فقط می‌شود شکار گناه
 احاطه کرده خیال مرا حصار گناه
 هنوز خم نشده زیر این فشار گناه
 و مهر خاتمه‌ای می‌شوی به کار گناه

نشسته است به آئینه‌ام غبار گناه
 قرار بود که با تو قرار بگذارد
 به جای اینکه به دنبال عشق تو باشم
 تویی همان که همیشه در انتظار منی
 مرا ببخش که جای دعا برای ظهور
 دروغ و غیبت و تهمت، چه و چه و چه
 نشد که ثانیه‌ای بی‌قرار تو باشم
 پریده از سر بام تو روح من که چنین
 عجیب نیست اگر یاد تو نمی‌افتم
 یقین به لطف دعای تو بود اگر کرم
 به جان صبح قسم که می‌آیی ای خورشید

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

قالب شعر: غزل

شاعر: کاظم بهمنی

اسیر ثانیه‌هایی شبیه زنجیری
نه مانده از تو صدایی نه مانده تصویری
شمار مردم کشتی نکرده تغییری
هزار سال پیاپی دچار تأخیری
تو دست گمشده‌ها را مگر نمی‌گیری؟

رفیق حادثه‌هایی به رنگ تقدیری
در این رسائۀ دنیا میان برفک‌ها
رسیده سن حضورت به سن نوح اما
هزار جمعۀ بی‌تو گذشته از عمرم
شبیه کودک زاری شدم که در بازار

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی علی قاسمی

در این دل شکسته‌ام برو بیا نمی‌کنی؟
حقیقت بهارها نظر به ما نمی‌کنی؟
غم فراق را بگو چرا دوا نمی‌کنی؟
بدی این خراب را تو بر ملا نمی‌کنی
مرا برای بندگی چرا جدا نمی‌کنی؟
اگر تو را رها کنم مرا رها نمی‌کنی
عجیب این که بنده را عزیز خانه می‌کنی
اگر به تو جفا کنم به من جفا نمی‌کنی
بخاطر همین مرا ز خود جدا نمی‌کنی
کمی ز روی حجّت خدا حیا نمی‌کنی؟
فدای غربتت که گریه شبانه می‌کنی
به حق شاه علقمه، مرا دعا نمی‌کنی؟!
دلم گرفته حاجت مرا روا نمی‌کنی؟

دلم گرفته حاجت مرا روا نمی‌کنی؟
بهار آمده ولی خزان تر از خزان شدم
امیر بی‌قرینه‌ام، نشسته غم به سینه‌ام
همیشه خوبی مرا بزرگ جلوه می‌دهی
ز روی تو شدم خجل، نشسته کشتی‌ام به گل
اگر چه بنده‌ای بدم ولی نمی‌کنی ردم
مرا برون ز خانه‌ات نکرده‌ای عجیب نیست
به عبد رو سیاه خود همیشه لطف می‌کنی
منم گدای مادرت، سرم فدای مادرت
پس از گناه کردم همیشه گفته‌ام به خود
طبيب من حبيب من، مسافر غريب من
کنم به ناله زمزمه اغثنی یابن فاطمه
من آشنای زینبم، متی ترانا... به لبم

شاعر: ناصر شهریاری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دوباره فاصله افتاد بین ما آقا
 ببین که از نفس افتاده‌ام ز بار گناه
 حلال کن که بجز در دسر نبودم من
 سلام من به قنوت نماز نیمه شب
 بگو شبی تو میان قنوت نافله‌ات
 خودت برای ظهورت بیا دعایی کن
 رسید سال نو و چشم ما نشد روشن
 ببین دو چشم مرا یا مقلب الابصار
 بهار کن دل ما را محوّل الاحوال
 بیا و درد دل بیقرار و شیدا را
 دلم دوباره برای نجف پریشان است
 "دلم برای مدینه بهانه می‌گیرد"
 خدا کند که به اذن علی و مادران
 طواف قبر حسین آن شهید بی‌لشگر
 گمان کنم ز خراسان به دل نسیمی زد
 تو ای بهانه هر نو شدن بیا نو کن

دوباره لطف تو و خواهش گدا آقا
 بگیر دست گدای همیشه را آقا
 عطا نمودی و دیدی ز من خطا آقا
 مرا میان قنوت دعا نما آقا
 به جای ما نفسی ذکر ربنا آقا
 اثر نداشت ز ما ناله بیا آقا
 بر آن جمال پر از جلوه خدا آقا
 که تا ببینمت ای یار آشنا آقا
 که بی تو رنگ خزان است سینه‌ها آقا
 دوباره کن به نگاه خودت دوا آقا
 برای هُرم گنه سوز مرتضی آقا
 برای لطف خدایی مجتبی آقا
 روم دوباره شب جمعه کربلا آقا
 طواف قبر علمدار با وفا آقا
 نشسته بر لب من یا رضا رضا آقا
 تو با لباس شهادت لباس ما آقا

وزن شعر: مفاعِلن فعلاتن مفاعِلن فعِلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

خزان رسید و به سر شد بهارِ حسرتِ من
دمِ سحر که گذشت از کنارِ تربتِ من
نگاهِ توسست که بالا کشانده قیمتِ من
ز بس که شعلهور است این درونِ خلوتِ من
همین بس است به دنیا برای عزّتِ من
نمی‌شود به گمانم، وصال، نوبتِ من

گذشت عمر و نشد جز فراقِ قسمتِ من
سپرده‌ام به صبا سویت آورد خبرم
متاعِ مور کجا و سرایِ سلطانی!
صدای سوختن از هر طرف به گوش آید
مقامِ بوسه‌ من شد طنابِ خیمه‌ دوست
صفِ زیارتِ رویت چه قدر طولانی‌ست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعِلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی روشن روان

دنبال دیدن رخ نورانی توایم
محتاج یک عطای سلیمانی توایم
آواره بهشت بیابانی توایم
لب تشنه‌ مرامِ مسلمانی توایم
سایه نشین رحمتِ رحمانی توایم
دیوانگان دیده‌ بارانی توایم
دل خستگان غیبتِ طولانی توایم
ما کشتگان لهجه‌ عرفانی توایم
گریه کنان روضه‌ طوفانی توایم
سینه زنان نوحه‌ قرآنی توایم
ما زائران جدّ خراسانی توایم

ما از ازل اسیر پریشانی توایم
ما ورشکسته‌ایم... نگاهی، ترحمی
کو خیمه‌ات که رو به حریمت بیاوریم؟
ای مجری حدود الهی بیا که ما
از زیر پرچم تو به جایی نمی‌رویم
برق نگاه تو دل ما را گرفته است
دیگر نفس نمانده بیا تا نمرده‌ایم
یک شب بیا به هیأت ما منبری برو
لب واکن و سخن ز تن بی‌کفن بگو
ما سینه چاک بی‌کسی شاه بی‌سریم
ما را به دیده‌ سحر خود نگاه کن

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مژگان دستوری

دلی که طعمه زنجیر می شود بی تو
غروب جمعه چه دلگیر می شود بی تو
زمین شکسته و تحقیر می شود بی تو
خزان باغچه تکثیر می شود بی تو
میان شک و یقین پیر می شود بی تو

میان شک و یقین پیر می شود بی تو
نیامدی که ببینی در این دیار غریب
هلا تبسم شیرین صبح آدینه
هنوز خیره به راحت نشسته نرگس ما
بیا و دست بکش بر دلی که روز به روز

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

با مهر تو چو مهر، فروزنده می شوم
از جرم خویش و لطف تو شرمنده می شوم
سر تا قدم چو باغ گل از خنده می شوم
وز خجلت گناه سرافکنده می شوم
بالله قسم به پای تو پاینده می شوم
مرهون لطف خالق بخشنده می شوم
تا بنده می شوم به تو، تابنده می شوم
آن قطره ام که بحر خروشنده می شوم
تنها به درگاه تو پناهنده می شوم
در قبر هم به دوستی ات زنده می شوم

دل مرده ام ز خاک درت زنده می شوم
چون در حریم خویش مرا راه میدهی
در موج گریه گر تو به اشکم نگه کنی
از کثرت عطای تو سر میکشم به عرش^۱
خاک توأم اگر چه برآرم سر از سپهر
سر تا به پا گناهم و با دوستی تو
با آن که غرق ظلمتم از کثرت گناه
هیچم ولی وصال توأم می دهد وجود
کام هلاکت است به هر سو که رو کنم
من میثم که مرگ و حیاتم بدست توست

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

را جایگزین بیت زیر کنید. از کثرت عطای تو سر میکشم ز عرش وز خجلت گناه سرافکنده می شوم

شاعر: فاضل نظری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

تمام مردم اگر چشمشان به ظاهر توست
فقط نه من به هوای تو اشک می ریزم
همان بس ست که با سجده دانه برچیند
به وصف هیچ کسی جز تو دم نخواهم زد
که گفته است که من شمع محفل غزلم؟!

نگاه من به دل پاک و جان طاهر توست
که هر چه رود درین سرزمین مسافر توست
کسی که چشم تو را دیده است و کافر توست
خوشا کسی که اگر شاعرست شاعر توست
به آب و آتش اگر می زنم به خاطر توست

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاععلن

آقا سلام! سوز و نوایی به ما بده
دل تنگ دیدن تو شدیم ایّها الغریب!
تنها به عشق دیدن تو ندبه خوان شدیم
این دیده ای که غیر تو هر چیز دیده است
تا کی اسیر لذّت نفسانیت شدن؟!
زنگار معصیت دل ما را سیاه کرد
شایستهٔ مُحب تو روی سیاه نیست^۱

هر صبح و شام حال بکایی به ما بده
آغوش خویش وا کن و جایی به ما بده
هر صبح جمعه حال دعایی به ما بده
از ما بگیر و چشم خدایی به ما بده
بشکن حصار و برگ رهایی به ما بده
با کیمیای عشق، جلایی به ما بده
این جلوه را بگیر و نمایی به ما بده
توفیق نوکری و گدایی به ما بده
سهمیّهٔ امام رضایی به ما بده
در دیده ها بریز و صفایی به ما بده
حال و هوای کرب و بلایی به ما بده

در این زمان که هر که به دنبال زندگی است
چیزی نمانده تا که مُحَرّم فرا رسد
سهمیّه ای که قطره ای از آن گره گشاست
در هر فراز روضهٔ گودال قتلگاه

^۱ . بیت زیر از نظر وزن شعر دارای سکت می باشد لذا به منظور رفع نقص موجود تغییر داده شد

شاعر: فاضل نظری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

بی قرار توأم و در دل تنگم؛ گله هاست
مثل عکس رخ مهتاب که افتاده در آب
آسمان با قفس تنگ چه فرقی دارد
بی تو هر لحظه مرا بیم فرو ریختن است
باز می پرسمت از مسئله دوری و عشق

آه! بی تاب شدن عادت کم حوصله هاست
در دلم هستی و بین من و تو فاصله هاست
بال وقتی قفس پر زدن چلچله هاست
مثل شهری که به روی گسل زلزله هاست
و سکوت تو جواب همه مسئله هاست

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فععلن

غبار مقدم تو، توتیای چشمانم
سحر که سفره دل وا کنم به راز و نیاز
اگر که بغض گلویم کمی ترک بخورد
تمام عالم هستی، غریب در نظرم
دو دیده ام شده تاریک در حجاب گناه
نظر به روی تو آداب و سعی خود دارد
به غیر دامن خیسیم ز قطره قطره اشک
قسم به فاطمه داغی به سینه دارم من

ز هجر تو شده ابری هوای چشمانم
فقط وصال تو باشد دعای چشمانم
پر از ستاره شود این فضای چشمانم
فقط فراق تو شد آشنای چشمانم
نگاه مهر تو باشد ضیای چشمانم^۱
سرت چو مروه و پایت صفای چشمانم
کسی دگر نشنیده صدای چشمانم
به دل هوای بقیع و مدینه دارم من

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: فاضل نظری

روح سرگردان این پروانه مأیوس را
 روشنایی های آن خورشید نامحسوس را
 گوش ماهی ها چه می فهمند اقیانوس را
 سایه پر های رنگارنگ آن طاووس را
 مرگ پایان می دهد یک روز این کابوس را

کی به آتش می کشی تسبیح یا قدّوس را
 کور سوهای چراغ عقل مردم منکرند
 از صدای موج سرشارند و با ساحل دچار
 نسل در نسل زمین گشتند تا پیدا کنند
 تلخ و شیرین جهان چیزی به جز یک خواب نیست

وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعول

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

تو بهتر ز جانی فدایت شوم
 به از این و آنی فدایت شوم
 کجا میکشانی؟ فدایت شوم
 ز چشمم نهانی فدایت شوم
 تو فوق بیانی فدایت شوم
 تو سرو روانی فدایت شوم
 کنارت نشانی فدایت شوم
 کجای جهانی؟ فدایت شوم
 ز بس مهربانی فدایت شوم
 مرا هم چشانی فدایت شوم
 به هر جا عیانی فدایت شوم
 امام زمانی فدایت شوم
 تو کشف امانی فدایت شوم

تو جان جهانی فدایت شوم
 نه ماهی نه مهری به رویت قسم
 دلم را که چون سایه دنبال توست
 چه کردم؟ گناهم چه بوده؟ چرا
 قلم را شکستم؛ دهان دوختم
 قد سرو و سرو قد تو کجا
 چه کم گردد از تو مرا هم اگر
 الا ای تمام جهان از تو پُر
 خیال تو دل را صفا می دهد
 عجب نیست از شهد وصلت اگر
 از آن رو نهانی که می بینمت
 چه پیدا چه پنهان به هر جا روی
 نه تنها به «میثم» به خَلق جهانی

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید مهدی وزیری

چه گریه‌ها که نکردم برای غربت تو
 بگو چگونه بیائیم در کفالت تو؟
 به وقت شرعی عشاق، رأس ساعت تو
 بگو به حضرت مهدی، رسیده نوبت تو
 ظهور یا فرج عاجل و سلامت تو
 به حول و قوه الله، با نظارت تو
 «نماز جمعه» این هفته با امامت تو

چه غصه‌ها که نخوردم برای غیبت تو
 یتیم زاده و آواره‌ایم، در به دریم
 در انتظار طلوعم، نماز می‌خوانم
 چه می‌شود که بگوید خدا به جبرائیل
 تمام خواست ما از خدا فقط این است
 برای مرقد زهرا ضریح می‌سازیم
 خدا اگر که بخواهد اقامه خواهد شد

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

سپس کرم کن و یک لحظه رو نشانم ده
 غباری از سر کویت به ارمغانم ده
 کرامتی کن و اشکی به دیدگانم ده
 سگی حساب کن و مشتی استخوانم ده
 میان سرو قدان، قامت کمانم ده
 خروش ناله یا صاحب الزمانم ده
 شهید خویش کن و عمر جاودانم ده
 همان که هست قبول درت همانم ده
 بیا و گوش به الغوث، الامانم ده
 زبان میثمی ام آرزوست؛ آنم ده

هزار مرتبه جانم بگیر و جانم ده
 به زیر خاک قدم‌های خویش خاکم کن
 ز خشک سالی اشکم نمانده برگ و بری
 ز کوی خویش جوابم مکن، بیا و مرا
 به زیر کوه فراق تو تا علم گردم
 بسوز، حنجره ام را به آتش جگرم
 به چشمه ظلماتم نیاز نیست بیا
 سرور و غم چه تفاوت کند حکیم تویی
 شرار ناله دل بغض شد به حنجره ام
 مرا تخلص میثم به نظم کافی نیست

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم صرافان

بهار می‌رسد اما بهار من! تو کجایی؟
 به سال نو چه امیدی؟ اگر دوباره نیایی
 محو لانه به حالم اشاره کن به دعایی
 خوش است لیل و نهارم اگر نظر بنمایی
 چنین نکو ز چه رویی؟ چنین خجسته چرایی؟
 تو آبروی جهانی، تو روی ماه خدایی
 از آسمان خراسان شنیده است ندایی
 نمی‌رسد گل نرگس! دعای ما که به جایی

در این هوای بهاری شدم دوباره هوایی
 چه برکتی، چه نویدی، چه سبزه‌ای و چه عیدی؟
 مقلّبانه به قلبم، هوای تازه بنوشان
 مقدر است به فالم مدبرانه بتابی
 اگر قرار چنین شد، تو را بهار نبیند
 اگر چه حُسن فروشان به جلوه آمده باشند
 دل از امیر سواران گرفته است بشارت
 خودت مگر که به زهرا توسلی کنی امشب

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد میر هاشمی

ذاکر دلخواه و محبوبت شوم
 جذبه ای بنما که مجذوبت شوم
 ای فدای خط مکتوبت شوم
 ده اجازه تا که منسوبت شوم
 وای اگر یک لحظه مغضوبت شوم
 کی غلام خوب و مطلوبت شوم
 تا که با یاد تو زرکوبت شوم
 پیشه سازم صبر، ایوبت شوم
 ای فدای اشک مرغوبت شوم

کاش می‌شد بنده خوبت شوم
 کاش من هم فانی عشقت شوم
 دست خطی سوی این عاشق فرست
 هر که بر تو منتسب شد بُرد کرد
 سالها آوارگی بهرت کم است
 کی بدی از جان من بیرون شود؟
 کیمیا کن این مس جان مرا
 هر بلا آید به جانم باک نیست
 نیست خالص تر ز اشکت در جهان

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: محمد مهدی عبداللہی

یوسف گم گشته آقايم چه شد؟

ای غروب جمعه مولایم چه شد؟

تشنه‌ام سرگشته سقايم چه شد؟

بار دیگر جمعه آمد یار نیست

دائماً این اشک‌هايم جاریند

خسته‌ام بس جمعه‌ها تکراریند

یاد تو هر شب مرا دلداریند

تا به کی ندبه بخوانم بی‌فرج

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید مجتبی شجاع

در غصه آشنایي اگر يافتي بگو
 «از ما تو هوي و هايي اگر يافتي بگو
 بر جودش انتهايي اگر يافتي بگو
 بر درد خود دوايي اگر يافتي بگو
 در گفته ام خطايي اگر يافتي بگو
 بهتر ز روضه جايي اگر يافتي بگو
 آثار بي وفايي اگر يافتي بگو
 از كعبه خود نمايي اگر يافتي بگو
 كاري به جز گدايي اگر يافتي بگو
 از قيد غم رهايي اگر يافتي بگو
 ذكر گره گشايي اگر يافتي بگو
 بهتر از اين دعايي اگر يافتي بگو

در شب تو روشنايي اگر يافتي بگو
 «در بزم ما اشاره كم از قيل و قال نیست
 خير كثير حضرت زهراي اطهر است
 جز ذكر يا علي كه به درد دلت دواست
 دينم حسين و كرب و بلا قبله من است
 بهتر ز جنت است عزا خانه حسين
 در محفلي كه ذكر اباالفضل مي شود
 هر جا كه صحبت از حرم كربلا شود
 وقتي كه زائر حرم عشق مي شوي
 جز با ظهور يوسف زهرا در اين زمان
 جز ذكر دلربايي يا صاحب الزمان
 اي دل بخوان دعاي فرج را و بعد از آن

شاعر: علامه محمد طباطبایی قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد از سمک تا به سهایش کشش لیلا برد ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد او که می رفت مرا هم به دل دریا برد که در این بزم بگردید و دل شیدا برد که به یک جلوه ز من نام و نشان یک جا برد با بر افروخته رویی که قرار از ما برد خم ابروت مرا دید و ز من یغما برد همه را پشت سر انداخت، مرا تنها برد	مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت من به سر چشمه خورشید نه خود بردم راه من خسی بی سرو پایم که به سیل افتادم جام صهبا به کجا بود مگر دست که بود خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود خودت آموختیم مهر و خودت سوختیم همه یاران به سر راه تو بودیم ولی همه دلباخته بودیم و هراسان که غمت

شاعر: حضرت آیت الله خامنه ای قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاععلن

جان را هوای از قفس تن پریدن است بانگ جرس زشوق به منزل رسیدن است باری علاج شکر گریبان دریدن است خورشید من برآی که وقت دمیدن است مرغ نگه در آرزوی پر کشیدن است هر گل در این چمن که سزاوار دیدن است تقدیر قصه دل من ناشنیدن است روزی (امین) سزا لب حسرت گزیدن است	دل را ز بی خودی سر از خود رمیدن است از بیم مرگ نیست که سرداده ام فغان دستم نمی رسد که دل از سینه برکنم شامم سیه تر است ز گیسوی سرکشت سوی تو ای خلاصه گلزار زندگی بگرفته آب و رنگ ز فیض حضور تو با اهل درد شرح غم خود نمی کنم آن را که لب به جام هوس کرد آشنا

شاعر: محمد مبشری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امشب دلم گرفته و دارم هوای تو
 آن قدر از حجاب و گنه پُر شده دلم
 آن قدر درد دل شده انبار روی هم
 بغض شکسته دل من باز می‌شود
 از خیمه‌ات هزار بیابان جدا شدم
 آن قدر گریه می‌کنم از درد و بی‌کسی
 یاد منی و یاد غم و غصه‌های من

تا این که لحظه‌ای بنهم سر به پای تو
 دیگر کجا کند دل سنگم هوای تو
 کوهی شده است تا که بگویم برای تو
 تا بر لبم شبی بنشانم نوای تو
 دیگر نمی‌رسد به دل من صدای تو
 تا این که یک سحر برسم در سرای تو
 یادی نمی‌کنم ز تو و غصه‌های تو

شاعر: محمد علی مجاهدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعطن

به سر آمد شب هجران و سحر نزدیک است
 رحمی ای باد خزان! کز اثر همت اشک
 همه را در رخ یاران، نگران می بینم
 وقت آن است که همت طلبیم از در دوست
 گرچه دور است ره کعبه مقصود، ولی
 ناله های جرس قافله پُر شور شده است
 هست تا گوهر دین در صدف غیب نهان
 گفتم: از هجر رخت جان به لب آمد، گفتا
 پر و بال من و پروانه بسوزید چو شمع

صبرکن، صبر که هنگام ظفر نزدیک ست
 نو نهالی که نشاندم، به ثمر نزدیک ست
 مگر این قافله را وقت سفر نزدیک ست
 که بس از قافله دوریم، خطر نزدیک ست
 آزمودیم که بر اهل نظر نزدیک ست
 همسفر! کعبه مقصود مگر نزدیک ست؟
 صدف چشم تر ما به گهر نزدیک ست
 ناله سوخته جانان به اثر نزدیک ست
 که سر آمد شب هجران و سحر نزدیک ست

شاعر: سعید بیابانکی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دل‌تنگی مرا به تماشا گذاشته است
همزاد با تمامی تنهایی من است
این کیست این که غربت چشمان خویش را؟
این کیست این که این همه دل‌های تشنه را؟
خورشید چشم اوست که هر روز هفته را

اشکی که روی گونه من پا گذاشته است
مردی که سر به دامن صحرا گذاشته است
در کوله‌بار خستگی‌ام جا گذاشته است
در خشک سال عاطفه تنها گذاشته است
چشم انتظار مشرق فردا گذاشته است

شاعر: سید مجتبی شجاع

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

ای شده مجنون تو بسیار ها
ما همه محتاج نگاه توایم
بی تو غزل نیست غزل شعر نیست
ای دلت از آینه ها پاک‌تر
تا نکنی باز تو لب‌های خود
یاد تو آرامش دل‌های ما
ما که ندیدیم گل روی تو
این دل غمدیده ندارد دگر
ما به زبان چشم به راهت شدیم
ما که گرفتار فراق توایم
ای گل اگر ریخته ایم از گنه
دست بکش بر سر ما باز هم
ما که شدیم از غم تو سینه چاک

عارف و دیوانه و هوشیار ها
ای نظرت برده دل از یارها
نقش بود بر در و دیوار ها
سینه تو مخزن اسرار ها
وا نشود یک گره از کارها
نام تو شیرینی گفتارها
هرچه که گشتیم به گلزار ها
طاقت خندیدن اغیارها
کاش عیان بود به کردارها
مرحمتی کن به گرفتار ها
بر سر راه تو بسی خارها
گرچه شکستیم دلت بارها
ای پسر فاطمه روحی فداک

شاعر: قیصر امین پور

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

چشم‌ها پرسش بی‌پاسخ حیرانی‌ها
 با گل زخم، سر راه تو آذین بستیم
 حالیا دست کریم تو برای دل ما
 وقت آن شد که به گل حکم شکفتن بدهی
 فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید
 سایه امن کسای تو مرا بر سر، بس
 چشم تو لایحه روشن آغاز بهار

دست‌ها تشنه تقسیم فراوانی‌ها
 داغ‌های دل ما جای چراغانی‌ها
 سرپناهیست در این بی‌سر و سامانی‌ها
 ای سرانگشت تو آغاز گل‌افشانی‌ها
 فصل تقسیم غزل‌ها و غزل‌خوانی‌ها
 تا پناهم دهد از وحشت عریانی‌ها
 طرح لبخند تو پایان پریشانی‌ها

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

بی روی تو ای گل نبود خارتر از من
 گفتند تو بر عبد خطا کار دهی راه
 با کوه گناهم اگر امروز پسندی
 سنگم بزن و باز دعا کن که نباشد
 جانم به لب آمد بگشا دیده که نبود
 جز این دل آتش زده و دیده خونین
 برخیز و برافروز و بسوزان که نباشد
 در هجر تو دانی که من و دل به چه حالیم
 گیرم که همه خلق جهان یار شوندم
 من «میثم» بی یارم و تو، یار من استی

در دام غمت نیست گرفتار تر از من
 امروز کسی نیست خطاکار تر از من
 فردا نتوان یافت سبک بار تر از من
 در بین محبّان، وفادارتر از من
 بی نرگس بیمار تو بیمارتر از من
 کس نیست پریشان تر و بیدارتر از من
 در سوختن امروز سزاوارتر از من
 من زارترم از دل و دل زارتر از من
 بی تو نبود بی کس و بی یار تر از من
 من خار و تو بر من شده غمخوار تر از من

شاعر: حامد آقایی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فاعل

تقوا کمیتش بی‌حضورت لنگ مانده شوق ظهورت نیست در رأس دعاها خالیست جای بندگان وقت مناجات بر یازده معصوم دنیا ظلم را دید امروز هم دعوا سر نام علی هست ای ریسمان آمده از سمت بالا باید به خود آیم که دیگر می‌شود دیر	از این جهان آقا فقط نیرنگ مانده اما به ظاهر ندبه‌ها پُر رنگ مانده ادعیه رفته جای آن آهنگ مانده بر صفحه تاریخ ما این ننگ مانده آقا نیا اینجا هنوز این جنگ مانده چیزی ندارم در بر اما، چنگ مانده چون تا ظهور یار وقتی تنگ مانده

شاعر: احسان محسنی فرد	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

چشمم به انتظار تو تر شد نیامدی گفتم غروب جمعه تو از راه میرسی تا خواستم به جاده وصل تو رو کنم در مسجدیم و طاعت این ماه شغل ماست این نفس بد مرام مرا خوار و زار کرد رسوایی گدای تو از حد گذشته است از ما گناه سر زد و تو شاهدش شدی خسران زده کسی ست که از یار غافل است از ما که منفعت نرسیده برای تو گفتیم لا اقل سر افطار می‌رسی	اشکم شبیه خون جگر شد نیامدی عمرم در این قرار به سر شد نیامدی غفلت مرا رفیق سفر شد نیامدی بی‌قبله هر نماز به سر شد نیامدی روز و شبم به لغو سپر شد نیامدی عمرم به هر گناه هدر شد نیامدی دیدم دلم به راه دگر شد نیامدی بی‌تو دعا بدون اثر شد نیامدی هر چه ز ما رسیده ضرر شد نیامدی دیده به راه ماند و سحر شد نیامدی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: اسماعیل فتحی

مستحق هیچ پروازی نباشد بال من
بوی هجران می‌دهد پرونده اعمال من
این لباس نوکری گرید بر این احوال من
بارها شد، جای من تو آمدی دنبال من
شکر يك نعمت نکرد آخر زبان لال من
با دعای خویش ده تغییر سوء حال من
من گنه کردم تو کردی گریه بر احوال من

هیچ امیدی نباشد بر من و احوال من
کارهای من وصال را به تاخیر افکند
من دگر آن نوکر خوب و قدیمی نیستم
بارها دستم گرفتی و نمک گیرت شدم
بارها خوردم زمین از جا بلندم کرده‌ای
یاد آن حال و هوای خلوت با تو بخیر
تا دم آخر منم شرم‌منده احسان تو

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

بیا که دل شده خون در فراق دلدارش
بیا که رفته حقیقت به دیده گان، خارش
هنوز میرسد از این جماعت، آزارش
که نام قاتل زهر است؛ نقش دیوارش
سرشک تو است که ریزد ز چشم خونبارش
هنوز اشگ حرم می‌چکد به رخسارش
که بغض آل علی می‌دمد ز گفتارش
زمگه رفت برون با تمام انصارش
بیا که کعبه شود با تو، تازه دیدارش
اگر بُرند زبان و کُشند بر دارش

بیا که دیده حرام است بی تو دیدارش
بیا که دین چو علی مانده استخوان به گلوی
علی که زادگهش بوده دامن کعبه
به غربت حرم و خانه خدا بنگر
حرم غریب و تو مظلوم، شیعه‌ات تنها
هنوز کعبه سیه پوش مادرت زهر است
بیا و داد علی را از آن خطیب بگیر
حرم گریست در آن شب که جدّ مظلومت
بیا که بیت به دور سرت طواف آرد
زمهر آل علی دل نمی‌برد «میثم»

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

ترس دارم از غم و درد و بلای بی‌کسی
چون نمی‌سازد به دل؛ حال و هوای بی‌کسی
خوب می‌فهمی مرا ای مقتدای بی‌کسی
سال‌ها پوشیده‌ای آقا ردای بی‌کسی
من کجا و صحبت از شورو نوای بی‌کسی
ورنه می‌افتی ز پا ای آشنای بی‌کسی
در مدینه یا نجف یا کربلای بی‌کسی

بی‌تو عمرم می‌رود در قهقرای بی‌کسی
پشت من خالی نکن تکیه به دستت داده‌ام
بی‌کسی آمیخته با نام زیبای شما
ای امامی که تمام امتت در غفلت‌اند
بی‌کسی‌ات شد سبب تا از خودم غافل شوم
یوسف زهرا! غمت را با کسی تقسیم کن
هر کجا که می‌روی یادی کن از این بی‌وفا

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

مباد آن که برون افکنی ز گلزارم
تو خوب تر ز گل استی و من کم از خارم
کرامتی که همین است جنس بازارم
اگر گُشند به تیغ و کُشند بر دارم
که خاک راه غلامان حضرت یارم
از این که نام تو بُردم به تو بده‌کارم
مگو که هیچ ندارم، ببین تو را دارم
من و محبت تو، خواب یا که بیدارم
کز این شراره بسوزد تمام آثارم
دوباره روز قیامت برند در نارم

دلم خوش است که عمری به پای گل خارم
چگونه یار بخوانم تو را که می‌بینم
دو قطره اشک خجالت، هزار کوه گناه
محبت تو نیاید ز سینه ام بیرون
به چشم پادشهان ناز می‌کند پایم
به حشر هم که برانی مرا ز خویش هنوز
پُر از توأم به تهی دستی ام نگاه مکن
تو و رفاقت من حیف، حیف از تو
شراره‌ای بزن از سوز خویش بر جگرم
به نار عشق تو یک عمر سوختم مگذار

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن بیات لو

جانِ خودم ز جانِ خودم سیر می‌شوم
از این نبودنت به خدا پیر می‌شوم
زیرا فقط به دست تو تعمیر می‌شوم
از مردمان شهر چه تحقیر می‌شوم
پس حق بده که اینهمه درگیر می‌شوم
از روزهای بی‌تو چه دلگیر می‌شوم

از جمعه‌های بی‌تو چه دلگیر می‌شوم
با هر نفس که می‌کشم اقرار می‌کنم
با این دلِ خراب رسیدم به محضرت
از اینکه انتظار تو را می‌کشم ببین
فکر ندیدن تو رهایم نمی‌کند
تنها نه جمعه‌ها که تمامی طول سال

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: جعفر رسول زاده

با تیغ تیز پیکر عریان چه می‌کند
سرگشته تو با سر و سامان چه می‌کند
بنگر به ذره، مهر درخشان چه می‌کند
در این کویر تفزده، باران چه می‌کند
باد خزان ببین به گلستان چه می‌کند
هیچ آگهی فراق تو با جان چه می‌کند
با لاله‌های سوخته دامن چه می‌کند
ورنه به سیر کوه و بیابان چه میکند
با زورق شکسته به طوفان چه میکند
این حلقه‌های اشک به دامن چه میکند
این مور زیر پای سلیمان چه میکند؟

جان رامپرس با غم هجران چه می‌کند
مستانه غمت می‌جنت نمی‌خورد
بودیم خاک و با نگهت کیمیا شدیم
از ابر لطف توست که سرسبز مانده‌ایم
ای صد بهار از تو شکوفا بیا بیا
پرسیده‌ای که دوست ز دشمن چه میکشد
ای منتظر بیا و نظر کن که داغ هجر
در حسرت تو دربدری شد نصیب خضر
دست نیاز به‌سوی تو دارد وگرنه نوح
ازلوح دل نشوید اگر گرد معصیت
آشفته خاک راه تو باشد بیا و مپرس

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی روشن روان

بر حال عاشقان خرابت نظاره کن
حرفی بزن به جانب ما یک اشاره کن
شام سیاه بخت مرا پُر ستاره کن
زخم دل شکسته ما را شماره کن
ما را به روی مرکب لطف سواره کن
بر سائل شکسته نگاهی دوباره کن
خواهی بخوان تو نامه من یا که پاره کن

ای چاره ساز مشکل ما را تو چاره کن
پرده ز رخ نمی کشی ای ماه دل، مکش
خورشید آسمان علی، ماه فاطمه
بنگر چه آمده به سرم از فراق تو
ما از نفس فتاده و در راه مانده ایم
ای سایه عنایت تو بر سر همه
باید عریضه ای نویسم برای تو

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر زارعی

وز صوت دلنشین تو صور آفریده اند
عشق و صفا و شادی و شور آفریده اند
آخر تو را برای ظهور آفریده اند
دانم ترا چو رب غفور آفریده اند
از نام تو شراب طهور آفریده اند
کز ذره ای ز فیض تو هور آفریده اند
تا واژه ای چو سنگ صبور آفریده اند
مکه، مدینه، وادی طور آفریده اند
انجیل و مصحف و تورات، زبور آفریده اند
کو را برای فیض حضور آفریده اند

از پرتو جمال تو نور آفریده اند
غم را برای هجر تو، بر بزم وصل تو
شرمنده ام ز دیدن رویت ولی بیا
در کف کلاف جان بُود و هستم امیدوار
هر جا که یاد روی تو باشد بهشت ماست
خورشید هم به گرمی و نورانی تو نیست
یک ذره از صلابت و صبرت گرفته اند
بهر نمایش تقدس تو یقین
تا آنکه مردمان به کلامت شوند خبر
عمری نشسته سائل دلخون به انتظار

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: میثم سلطانی

نفس بی رنگ بی رنگ است، برگرد
 دو تا پای زمان لنگ است، برگرد
 جهان لبریز نیرنگ است، برگرد
 دل دریا بد آهنگ است، برگرد
 تمام زندگی ننگ است، برگرد
 جهان بی تو چه دلتنگ است، برگرد
 خدا هم تگه ای سنگ است، برگرد

هوای سینه ام تنگ است، برگرد
 زمین روی مدارش نیست، انگار..
 میان خوب و بد تشخیص سخت است
 تو دریایی ترینی و پس از تو
در این بازار داغ دین فروشی^۱
 در این ایام دلگیر و موازی
 دقیقاً مثل عصر جاهلیت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین رضایی

بر این همه توسل بی جا، گذشت کن
 دارم فقط به دل، غم دنیا، گذشت کن
 فردای آن، بدی ست مهبّا، گذشت کن
 این هم غمی، به دیگر غمها، گذشت کن
 تا کی «أحارُ فیکَ» به لبها، گذشت کن
 بگشای، بر بشر، تو معمّا، گذشت کن
 از هر چه توبه کرده ام آقا، گذشت کن

از هر چه توبه کرده ام آقا، گذشت کن
 حبّ گناه، مانده بر این، قلبِ عاصِم
 هر شب به صد بهانه، به دنبالِ هیئتم
 انگار حاجتم شده، یکبار دیدنت
 تا کی به ادّعی تهی، دَم ز تو زدن
 ای رمز و راز و علّتِ خلقت، نگار من
 سر گشته و خرابم و حیران، به کوی تو

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: محد بابایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

دوباره جُمعهِ رسید و دلم بهانه گرفت
از آسمانِ دلم ابرِ غُصّه می‌بارد
تمام شهر دُچار تبِ فراقِ تو آند
قسم به پهلوی در هم شکسته زهرا
صدای شِیههٔ اسبی به گوش می‌آید
بیا که مُنّجی این شهر بی‌ستاره تویی

نیامدی، دلِ تنگم از این زمانه گرفت
نیامدی تو و بارانِ دانه‌دانه گرفت
هوایِ کوچۀ ما نیز غمگانه گرفت
که باز آتشِ عشقت، زدل زبانه گرفت
دوباره باز دلم، جُمعهِ را بهانه گرفت
بیا که تیرِ غم از هر طرف گمانه گرفت

شاعر: سید هاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

بیا که بی رخ تو طاقتی ندارم من
گل همیشه بهارم تو هستی و بی تو
به غیر نقش ولای تو از ازل ای دوست
تمام عزت من از طفیل مهر شماس
از آن زمان که مرا با تو آشنا کردند
تویی که محرم راز دل غریب منی
گذشت عمر من و چشم من به ره مانده
اگر چه من ز گناهام دل تو را خستم
به جان فاطمه هرگز مران مرا زین در
مرا به رسم غلامی قبول کن مولا
«وفائیم» من و بر عشق تو وفادارم

به غیر دیدن تو حاجتی ندارم من
به سیر باغ و چمن رغبتی ندارم من
به لوح سینهٔ خود زینتی ندارم من
بدون مهر شما عزتی ندارم من
به غیر بندگیت عادتِی ندارم من
به جز تو با دگری صحبتی ندارم من
بیا امید دلم فرصتی ندارم من
اگر چه غیر ریا طاعتی ندارم من
که غیر تو به کسی الفتی ندارم من
اگر چه روسیه ام، قیمتی ندارم من
اگر چه در خور تو خدمتی ندارم من

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا جعفری

اشک چشمان تو میخانه کند دنیا را
چون که این کار تو خوشحال کند زهرا را
داد بر قبضه تو آمدن فردا را
ورنه ریگ است و بگردد همه صحرا را
ما که مریدیم و ندیدیم به خود گرما را
یک نفر یک خبر از ما بدهد دریا را

لفظ طیار تو معراج برد معنی را
تکیه بر کعبه بزن سر بده آواز ظهور
آن که در قدرت تو رفتن امروز نهاد
کعبه را شوق طواف تو نگهداشته است
هر که زنده است به خورشید سلامم ببرد
ای عطش! تشنگی کوزه به دریا برسان

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

خورشید عارضت، ز حرم جلوه‌گر شود
این روزگار تلخ، زمانی به سر شود
یکدم جهان ز آمدنت با خبر شود
آری شود، ولیک، به خون جگر شود
زین گریه، اشک دیده ما بیشتر شود
کاین سینه پیش تیر بلایت سپر شود
دستی گشای، و گرنه دعا بی اثر شود
هر مشت ما به روز ظهورت، تبر شود
خورشید بر تو پرچم فتح و ظفر شود
میثم دعا کن این شب هجران سحر شود

یک شب رسد که شام فراقست سحر شود
با طول غیبتت، نشود کم امید ما
گردد ز کعبه، بانگ انا المهدیات بلند
آیا شود که بگذرد این روزگار تلخ؟
از گریه زیاد، شود اشک دیده کم
روزی به بحر رحمت حق، غرق می‌شوم
آمینی از تو، کار هزاران دعا کند
تا بشکنیم، فرق بتان را، خلیل وار
پروانه‌وار دور سرت گردد آسمان
یک عمر با دعای فرج زنده مانده‌ایم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد مهدی سیار

درد دیدن را دوا کن تا تماشايت کنم
 رازها را برملا کن تا تماشايت کنم
 چشم ظاهر بين عطا کن تا تماشايت کنم!
 زودتر محشر به پا کن تا تماشايت کنم
 جلوه در آيينه‌ها کن تا تماشايت کنم

باز در من چشم وا کن تا تماشايت کنم
 آشکارا آشکاری مثل روز روشنی
 چشم باطن بين نمی‌خواهم، تو پنهان نیستی
 چشم‌بندی‌های دنیا مهلت دیدن نداد
 شدت نور تو زد چشم مرا ای آفتاب^۱

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد بابا میری

دل سیاه مرا دست آسمان بدهد
 کسی برای پریدن به من توان بدهد
 نشانه‌ای به من از یار مهربان بدهد
 بهار شعر مرا شور ناگهان بدهد!
 اگر که بغض گلو گیر من امان بدهد
 کجاست او که مرا جرأت بیان بدهد؟
 خبر ز آمدن او؛ دوان دوان بدهد
 به بند بند وجودم دوباره جان بدهد

کسی مسیر خدا را به من نشان بدهد
 درون پیلۀ سر در گمی اسیرم آه!
 به دشت خیره شدم تا مگر که قاصدکی
 و کاش طعم غزل‌های ناسروده من
 هزار بیت به وصفش قصیده می‌خوانم
 من از حکایت آشفستگی پُرم اما
 همیشه منتظرم تا عزیز خوش خبری
 چه سرد مرده‌ام اینجا کجاست دستی که

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: حسن نعیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

کاش بر صورت ماهت نظرم می افتاد پسر فاطمه بر چشم ترم می افتاد مُرده بودم به خدا بال و پریم می افتاد گریه و ناله به وقت سحرم می افتاد لحظه ای هم گذرمن به حرم می افتاد فکر دنبال تو گشتن به سرم می افتاد	کاش بر خیمه سبزت گذرم می افتاد کاش از چشم تر تو دو سه قطره باران کاش در لحظه تاریک گناهان آقا کاش از سوی تو ای صاحب ما یک قرعه کاش آن روز که در کرب و بلا میباشی کاش هر جمعه که میشد، فقط از عشق خودت

شاعر: علیرضا لک

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

دستی از جنس خدا؛ عقده گشای ما نشد خواستم طوفان کنم در عاشقی؛ اما نشد هرچه کردم خنده ای در بچه من جا نشد طفل احساسات من را خانه ای مأوا نشد هیچ از دل رفته ای، مانند من تنها نشد قطره ای بی التفات چشم تو دریا نشد ای که بی امداد دستت هیچ بالی وا نشد قسمت دل های کز کرده؛ به جز سرما نشد بی حضورت هرچه کردم زندگی زیبا نشد چون که در قاموس پائیزی غزل معنا نشد	در کلاف اضطرابم سرنخی پیدا نشد دفن شد در سینه ام احساس زیبایی وصال کوله بارم مملو از بوی غریب گریه است بعد از این در کوچه های بی کسی پرمیزنم اشک هم پا می کشد از مرزهای آه من با نگاه رحمت تو غرق احسان میشوم مرهم عشق تو را بر روی بالم می کشم پس بزن این ابرهای تیره را؛ ای آفتاب با طلوع آفتاب مغرب عشقت بیا استعارات بهاری را دوباره زنده کن

شاعر: وحید قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

وقتی میان نفس و هوس جنگ می شود
نقشه کشیده است، مرا دشمنت کند
دارد حنای توبه و شرمی که داشتم
با هر گناه فاصله می گیرم از شما
اشکم چه شد؟! به جان تو باور نداشتم
آقا ببخش، بس که سرم گرم زندگیست

شیطان دوباره دست به نیرنگ می شود
با لشگر گناه هماهنگ می شود
پیشست عزیز فاطمه بی رنگ می شود
کم کم وجب و جب، دو سه فرسنگ می شود
روزی دلم ز فرط حسد سنگ می شود
کمتر دلم برای شما تنگ می شود

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای باغ جنّت از گل روی تو آیتی
گر آسمان صحیفه شود نخل ها قلم
از من اگر حکایت دل میکنی سؤال
نیکویی از لطافت خُلق تو قصّه ای
زیباترین روایت عمر عزیز من
آتش زخم به بام و درش با شرار خشم
ای آفتاب کشور جان جلوه ای که نیست
دست خدا، ولیّ خدا؛ حجّت خدا
سر می کشد به سوختن دوستان تو
تو پیش دیده من و من کورم از نگاه
«میثم» مگر به دار بلا دم زنی ز یار

بگشای رخ که نیست به از این عنایتی
نبود کتاب منقبتت را نهایتی
دل هم به جز غم تو ندارد حکایتی
زیبایی از صحیفه حُسن تو آیتی
این است کز تو با تو بگویم روایتی
گر بی ولایت تو به بینم ولایتی
جز ماه عارض تو چراغ هدایتی
غیر از تو کیست تا کند از ما حمایتی
هر جا بود شراره ظلم و جنایتی
از چشم خویش، از تو ندارم شکایتی
حاصل کنی به مدح و ثنائیش رضایتی

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد بیابانی

بیا که حاصل این کشتزار مرغوب است
مگر تحمل من مثل صبر ایوب است؟
برای طی زمستان زغال هم خوب است
مقام پیر هنت چشم های یعقوب است
کسی که بی تو خشکد شقی تر از چوب است
به هر کجا بروی این صحیفه زرکوب است

زمین دامنم از آب دیده مرطوب است
مرا خلاص کن از سال های غیبت خود
اگرچه روی سیاهم، به کار می آیم
اگر دروغ بگویم اسیر گرگ شوم:
عصای معجزه ها مار می شود با تو
همیشه ابر ز خورشید رنگ می گیرد

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی مجاهدی

سرشک شوق ز چشمان شب چکید بیا
کشید هاله ای از پرتو امید، بیا
کنون که دست فلق جیب شب درید، بیا
گشود پنجره صبح و آرمید بیا
سحر دمید و شد از دیده ناپدید، بیا
افق دوباره بساط سپیده چید، بیا
سپیده سرزد و مهر از افق دمید، بیا
کنون که قصه به پایان خود رسید، بیا
تو را بخواب توان دید و سیر دید؛ بیا
صدای پای تو را بارها شنید، بیا
هزار شور غزل در من آفرید، بیا
به شوق روی تو از دیده سر کشید، بیا

ستاره باز به دامن شب دوید، بیا
فروغ نقره ای مه به گرد خیمه شب
نیامدی که شفق دامنی پر از خون داشت
ستاره سحری کور سو زنان از دور
ستاره، چشم به راه تو ماند تا دم صبح
عروس چرخ، حریر فروغ خود برچید
بیا که قافله شب؛ ازین دیار گذشت
نیامدی که دل من حدیث شب می گفت
به رغم فتنه بیدار و بخت خواب آلود
بیا که گوش دل من به کوچه کوچه شوق
بیا که سیر غزالان دشت خاطره ها
بیا بیا، که دل بیقرار « پروانه »

شاعر: صابر خراسانی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

تا ظهورت چقدر فاصله داریم آقا
 زلف شب را به سراپای سحر می‌ریزم
 ساحل چشم من از شوق به دریا زده است
 جمعه را سرمه کشیدیم که مگر برگردی
 زندگی نیست ممات است، تو را کم دارد
 خیر از جمعه ندیدیم به والعصر قسم
 لذت درد تو شد مزد دعای پدرم
 هیچ کس تاب و تب چشم تو را درک نکرد
 ما کجا درد کشیدیم به اندازه تو
 منتی بر سر ما هم بگذاری بد نیست
 نگرانم که پس از مردن من برگردی
 من به جز تو به کسی جان بدهم، ممکن نیست
 به نظر میرسد این فاصله‌ها کم شدنی‌ست
 دارد از جاده صدای جرسی می‌آید
 چون قرار همه با حضرت آقا جمعه است
 منجی ما به خداوند قسم آمدنی است
 من شب جمعه قرار تو دلم می‌خواهد
 رفته بودی که بیایی چقدر طول کشید

آه از جمعه بی تو گله داریم آقا
 تا خود صبح به راه تو قمر می‌ریزم
 چشم بسته به سرش موج تماشا زده است
 با همان سیصد و دلتنگ نفر برگردی
 دیدنت ارزش آواره شدن هم دارد
 بی‌تو ما طعنه شنیدیم به والعصر قسم
 من به این چشم کشم درد، به جای پدرم
 هیچکس اشک شب چشم تو را درک نکرد
 روز و شب گریه ندیدیم به اندازه تو
 آه کم چشم به راهم بگذاری، بد نیست
 پای تابوت، سر بردن من برگردی
 به اجل مهلت جولان بدهم ممکن نیست
 غیر ممکن‌تر از این خواسته‌ها هم شدنی‌ست
 «مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید»
 همه دلخوشی هفته ما با جمعه است
 یوسف گم شده، ای اهل حرم آمدنی‌ست
 صبح فرداش کنار تو دلم می‌خواهد
 عرض کردیم که نبودی سحر طول کشید

ما برای خودمان اینهمه گفتیم بیا
 تو طبیب دل غمدیده مائی آقا
 مگر این که تو بیایی و حیاتم بدهی
 دست برداری ازین غیبت طولانی اگر
 از تو دنبال تو بودن نکند سهم من است
 به خدا منتظر آمدنت می مانم
 تو دلت بیشتر از ما تب هجران دارد
 تا به اندازه شمعی که ز سر می سوزد
 تا ببینیم تو را تا به کجا باید رفت
 نذر کردیم به هر حال ببینیم تو را

نذر کردیم به پای تو بیافتیم بیا
 ما که مُردیم بیا پس تو کجایی آقا
 مگر این که تو ازین وضع نجاتم بدهی
 من به پای تو بریزم؛ طلبی جانی اگر
 فقط از هجر سرودن نکند سهم من است
 پای این عشق اویس قرنت می مانم
 سحر وصل همیشه شب هجران دارد
 پر پروانه به امید سحر می سوزد!...
 شب جمعه نکند کربلا باید رفت
 کربلا یا دم گودال ببینیم تو را

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید حسین هاشمی نژاد

درد فراقِ یوسف زهرا شدید شد
 امید انتظار دل نا امیدها
 از عشق ناله خیزد و از هجر درد و غم
 بزم وصال می طلبد جان ز عاشقان
 در پیشگاه یوسف زیبای فاطمه
 از کثرت گناه و خطاهای بی شمار
 تا شد غلام حلقه به گوش تو هاشمی

یعقوب روزگار دو چشمش سپید شد
 امید هم ز آمدنت نا امید شد
 غم ناله می کند که فراقیت مدید شد
 خوشبخت آن که در ره جانان شهید شد
 صدها هزار یوسف مصری عبید شد
 راه وصال من به سرایت بعید شد
 دنیا و آخرت به حقیقت سعید شد

شاعر: جواد حیدری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

روزگاری رفته و از یار دور افتاده ام
کاش مانند دلم ساکن به کویش می‌شدم
چشم بیمارش فقط منزل به بیمار ان دهد
بارها آغوش او می‌شد پذیرایم ولی
گر تواضع پیشه سازم خاک پایش می‌شوم
غم، دل بشکسته و چشم پُر آبم می‌دهد
او که استغفار بهر هر گناهم می‌کند
من جوانی را نکردم خرج مولای دلم

من از آن گل بس که هستم خوار؛ دور افتاده ام
هم ز دل هم از شه دلدار؛ دور افتاده ام
من ز بی‌دردی ز چشم یار؛ دور افتاده ام
گل نعمت خوردم و هر بار؛ دور افتاده ام
خودپرستی کرده ام بسیار؛ دور افتاده ام
غم ندارم من از آن غمخوار؛ دور افتاده ام
کاشکی بینم از این رفتار؛ دور افتاده ام^۱
بر گنه کردم ز بس اصرار؛ دور افتاده ام

شاعر: علی اکبر لطیفیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

این هفته هم گذشت، تو اما نیامدی
از جاده همیشه چشم انتظارها
صبحی کنار جاده تو را منتظر شدیم
از ناز چشم‌های تو اصلاً بعید نیست
امروزمان که رفت چه خاکی به سرکنیم
یابن الحسن بیای قنوتم وظیفه است

خورشید خانواده زهرا، نیامدی
ای آخرین مسافر دنیا نیامدی
آمد غروب، رفت و تو آقا نیامدی
شاید که آمدی، گذر ما نیامدی
آقای من اگر زد و فردا نیامدی
دیگر به ما چه، آمده‌ای یا نیامدی

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن**قالب شعر: غزل****شاعر: علی ناظمی**

نزدیک‌تر شده به اجابت دعای ما
از انتظار پر شده حال و هوای ما
پاسخ نداشت این همه، آقا بیای ما؟
ای امتداد هر شب یارب‌نای ما
بر روی رد پای تو می‌بود پای ما
عجل، امام منتقم کربلای ما

بوی ظهور می‌رسد از کوچه‌های ما
دیگر دو بال آرزوی ما شکسته است
این هفته هم سه شنبه شب جمکران گذشت
ما از ندیدنت بخدا شکوه می‌کنیم
این پنج روزه نوبت ما، کاش با تو بود
یک جمعه گریه‌های تو را درک می‌کنیم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن**قالب شعر: مثنوی****شاعر: صابر خراسانی**

سالیانی‌ست که دل‌تنگ شمائیم بیا
تشنه از حسرت رویت لب دریا ماندیم
و نداریم دگر طاقت این بی‌آبی
ندبه خوانیم و تمنای بهاران داریم
که ترک خورده زمین از اثر این گرما
داغ آلاله نشانی ز نیاز دل ما
گرد بادیم و به دنبال شما می‌گردیم
تا بدانی که تمنای وصال داریم
کوچه‌ها را پُر از نسترن و سوسن کن
نه که ما فاطمه هم؛ چشم به راهت دارد

لحظه‌ها را متوسل به دعائیم بیا
وسعت در دل این ظرف نشد جا ماندیم
چشمان خشک شد از وسعت این بی‌آبی
در قنوت دل‌مان خواهش باران داریم
پس ببار ای پسر حضرت باران بر ما!
دامن دشت شده سفره راز دل ما
ما که در راه تو عمری‌ست تمامی‌گردیم
چند جمعه دل‌مان را سر راهت آریم
شهرمان را ز رخ چون قمرت روشن کن
آسمان خواهش یک جرعه نگاهت دارد

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فعولن فعولن فعول

چو دیدند در لوح خلقت دلم را
بهایی ندارم ولی یار، فردا
هنوز این تن خاکی ام بود، خاکی
بدن خسته و بار سنگین و ره دور
بسوز ای دل امشب بسوز ای دل امشب
بیارید ای چشم ها بلکه امشب
چنان غرق سازید در بحر اشکم
دلم محمل و من اسیرش ندانم
درآ «میثم» از منزل تن پس آن گه

سرشتند با آب رحمت گلم را
گران می خرد اشگ ناقابلیم را
که سوزاند داغ محبت دلم را
مگر اشگ، آسان کند مشکلم را
بسوز و بسوزان همه حاصلم را
حسینی کنید این دل غالفم را
که در موج آن گم کند ساحلم را
کجا می برد ساربان محلم را
بگو یافتم، یافتم منزلم را

شاعر: عباس برای پور

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بیا که دیده ام از انتظار لبریز ست
شکوه رویش سکر آور بهارانی
به باغ عاطفه عطر نگاه تو جاریست
همیشه خاطر ما آشیان یاد تو باد
بخوان که نغمه تو معجزه مسیحائی ست
دلم ز حلقه مویت رها نمی گردد
ز کوچه سار دیار دلم عبور نکرد
بیا و بر دل آلوده ام نگاهی کن

کویر سینه تفتیده ام عطش خیزست
که بی طراوت رویت بهار پاییز ست
مشام جان ز شمیم تو عطر آمیز ست
که در هوای تو پرواز، خاطر انگیزست
نوای گرم تو شور آور و شکر بیزاست
که گیسوان بلند بُتان دلاویز ست
بغیر دوست، که این کوچه، کوی پرهیزست
که پیش عفو تو کوچه گناه نا چیز ست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: هدیه ارجمند

شعری میان دفتر این روزگار نیست
 آقا خودت بگو مگر این افتخار نیست؟
 بیتی بدون نام شما ماندگار نیست
 معنای این قصیده مگر انتظار نیست؟
 اما به ماه و سال و زمان اعتبار نیست
 سوگند میخورد که نباشی بهار نیست

احساس می‌کنم که نباشی بهار نیست
 معطوف می‌شود به شما حس واژه‌ها
 من با سروده‌های همه شرط بسته‌ام
 سین سلام سفره تحویل سال نو
 روزی ظهور می‌کنی و می‌رسد بهار
 تقویم هم به گفته‌ام اقرار می‌کند

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

بگذار چو آتش ز جگر شعله برآرم
 بگذار که من چشم به پایت بگذارم
 با یاد لب‌ت خنده کنان اشک ببارم
 گر پیشتر از آمدنت جان بسپارم
 شاید گنه از چهره بشویی به غبارم
 اما چه کنم جز تو کسی یار ندارم
 روزم شده بی‌روی تو همچون شب تارم
 پاییز شده بی‌گل روی تو بهارم
 بی‌دیدن رخسار تو با دیده چه کارم؟
 گر خصم دو صد بار کشد بر سر دارم

نه صبر به دل مانده، نه در سینه قرارم
 گر زحمتت افتد که نهی پای به چشم
 یک لحظه بزن بر رخ من خنده که یک عمر
 خجلت کشم از دیده و از گریه‌ عمرم
 بگذاشته‌ام بر روی خاک حرمت رو
 حیف از تو عزیزی که منت یار بخوانم
 شام شده تاریک‌تر از صبح قیامت
 ای منتظر منتظران یوسف زهرا
 دادند مرا دیده که روی تو ببینم
 مهرت نتوان کرد برون از دل "میثم"

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

از غصه‌ها رهاندی و نشناختم تو را
از درگهت نراندی و نشناختم تو را
با من همیشه ماندی و نشناختم تو را
عمری مرا نشاندی و نشناختم تو را
بر جان من چشاندی و نشناختم تو را
تا کربلا رساندی و نشناختم تو را

من را همیشه خواندی و نشناختم تو را
این بنده اسیر معاصی و نفس را
بی‌یاد تو گذشت همه عمر من ولی
بر خوان رحمت و کرم و استجابتت
شبهای جمعه تو نمک اشک و روضه را
با رأفت و بزرگی و آقائیات مرا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

وقتی که نیستی تو به دلها قرار نیست
آهسته مردن است دگر انتظار نیست
باران اشک‌های من از اختیار نیست
تیغ فراق هست و مسیر فرار نیست
این ناله‌ها ز دوری تو جز شعار نیست
فرصت برای عاشقی با نگار نیست
آن دل به سوی خیمه تو رهسپار نیست
چیزی میان کاسه این بد بیار نیست
بی‌نام مادر تو مرا اعتبار نیست
خیری جز این طریق در این روزگار نیست

وقتی که نیستی تو بهار نیست
این روزهای تلخ که بی‌تو به شب رسند
من عصرهای جمعه فقط بغض می‌کنم
تسلیم هجر توست دل شرحه شرحه‌ام
معلوم شد از اینکه به یاد تو نیستم
وقتی پی هر آنچه بجز یار می‌روم
دنیا چو قبله دل گم کرده راه شد
یا ای‌هال‌عزیز به ما هم تصدقی
اصلاً تمام سال مرا فاطمیه کن
ما را به نام نوکر زهرا شناختند

شاعر: محمد ییابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

بیا که دستِ زمین را به آسمان بدهی
دوباره جمعه ای آمد که بازی توگذشت
بیا که خُلقِ علی را و خوی زهرا را
ببین که دستِ دل از دامنِ تو کوتاه است
همیشه تشنه لطف و گرسنه مهریم
اگرچه پیشِ تو بد قول و بد حساب شدیم
زبانِ ذکر نداریم ما؛ خودت باید

به جسمِ مُرده این روزگار جان بدهی
بگو ز مآذنه کعبه کی اذان بدهی؟
نشان به مردم دنیا به این جهان بدهی
بیا که دامنِ خود را به دستان بدهی
نگاه کن که به ما باز آب و نان بدهی
برای جبران کاش باز هم زمان بدهی
برای بردنِ نامت به ما زبان بدهی

شاعر: مشفق کاشانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فعلن

مردم دیده به هر سو نگرانند هنوز
لاله ها، شعله کش از سینه داغند به دشت
از سراپرده غیبت خبری باز فرست
آتشی را بزن؛ آبی به رخ سوختگان
پرده بردار! که بیگانه نبیند آن روی
ره روان در سفر بادیه، حیران تواند
ذرّه ها در طلب طلعت رویت، با مهر
سحر آموختگانند، که با راییت صبح
طاقت از دست شد، ای مردمک دیده! دمی

چشم در راه تو، صاحب نظرانند هنوز
در غمت، همدم آتش جگرانند هنوز
که خبر یافتگان، بی خبرانند هنوز!
که صدف سوز جهان، بد گهرانند هنوز
غافل از آینه، این بی بصرانند هنوز
با تو آن عهد که بستند، بر آنند هنوز
همچنان تاخته چون نو سفرانند هنوز
مشعل افروز شب بی سحرانند هنوز
پرده بگشای! که مردم نگرانند هنوز

شاعر: جواد حیدری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلا

برای دیدن رویت دلم مهیا نیست
 ز بس که خانه یاران به رنگ دنیا شد
 طبیب گونه تو درد مرا نشانم ده
 برس به داد دل من که بی کسی سخت است
 هر آنکه عشق تو دارد همیشه آرام است
 شبیه صوت غریبی که روی نی میخواند
 شفیع هر دو جهانم که همتم داده

میان صحن دو چشم برای تو جا نیست
 دگر برای تو جایی به غیر صحرا نیست
 کسی که درد نفهمد؛ پی مداوا نیست
 اگر چه مثل تو مردی غریب و تنها نیست
 کسی که بنده یار است اسیر دنیا نیست
 صدای غربت ما را کسی پذیرا نیست
 به تار موی تو سوگند غیر زهرا نیست

شاعر: ناصر زارعی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلا

زبان الکن من قاصر از بیان فراق
 هر آنچه درد و بلا در جهان هستی بود
 حبیب من نظری کن که دل شود آرام
 ربنده صبر و تحمل ز جان و دل یکسر
 همیشه در نظرم یاد تو تسلا بود
 بیا و کن تو قبولم به صبر و درد و الم
 ببین که خسته ز عصیانم و غمین از هجر
 یگانه منجی عالم نگر که دل مُرده
 یقین که لطف تو بر سائلت شده شامل

چه گویمت که چه کرده به من زمان فراق
 نشسته بر تن و جانم ز کاروان فراق
 چه میشود که ببینم شبی خزان فراق
 همان دمی که رسیده به من اذان فراق
 امید من کرم توست در آسمان فراق
 شوم رفوزه به آنی در امتحان فراق
 عزیز فاطمه لطفی به خستگان فراق
 از آن زمان که بنوشیده شوکران فراق
 وگرنه من نَبُدم لایق جهان فراق

شاعر: نصیر	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

ترسم آخر که شب هجر به پایان نرسد هر چه از آتش دل، سوزم و فریاد کنم دوش گفتم غم دل را به طبیبی، گفتا: دل دیوانه ما، گشته چه خوش جای گزین گو به یعقوب، تو را صبر فراوان باید خاطر خضر چه جمع است یقین میداند آنچنان تیز رود مرکب عمر تو نصیر	روز وصلت به من بی سر و سامان نرسد کس به داد من غمدیده نالان نرسد در عشق است، یقین دان که به درمان نرسد شانه ای کاش بر آن زلف پریشان نرسد یوسف گمشده ات زود به کنعان نرسد که سکندر به لب چشمه حیوان نرسد که به گرد سُم آن برق شتابان نرسد

شاعر: قاسم نعمتی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

بدون ترک گنه انتظار بی معناست تمام زنده دلی ها ز اشک نیمه شب است دگر به دوری آقا نموده ایم عادت خزان عمر رسید و بهار ما نرسید بهای زندگی ما رضایت یار است برای مستی دل میکشیم ناز تو را پیاله ام شده خالی ولی یقین دارم سلام بر شهدایی که بی نشان رفتند بیا و خرج زیارت به ما بده آقا	امید دیدن روی نگار بی معناست بدون فیض سحر درک یار بی معناست و گر نه بر دل مجنون قرار بی معناست بدون تو گل نرگس بهار بی معناست و گر نه گردش لیل و نهار بی معناست میان میکده داد و هوار بی معناست گلایه در حرم سفره دار بی معناست برای عاشق زهرا مزار بی معناست برات دیدن کرب و بلا بده آقا

شاعر: فاضل نظری	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
مستی نه از پیاله نه از خم شروع شد آینه خیره شد به من و من به آینه خورشید ذره بین به تماشای من گرفت وقتی نسیم آه من از شیشه‌ها گذشت موج عذاب یا شب گرداب؟! هیچ یک از فال دست خود چه بگویم که ماجرا در سجده توبه کردم و پایان گرفت کار		از جاده سه‌شنبه شب قم شروع شد آن قدر خیره شد که تبسم شروع شد آنگاه آتش از دل هیزم شروع شد بی‌تابی مزارع گندم شروع شد دریا دلش گرفت و تلاطم شروع شد از ربّی رکعت دوم شروع شد تا گفتم السلام علیکم... شروع شد

شاعر: ناصر زارعی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن
دلم هوای تو کرده بیا تو چاره نما دلم ز هجر تو هر دم نگر که طوفانی است دلم شکسته ز هجران بیا بگو چه کنم کجا روم، چه کنم، با که از غم گویم؟ بیا و زخم دلم بین؛ دوباره سر واکرد به هر دمی که فتادم گرفته‌ای تو دو دستم نه میروی تو ز یادم، نه می‌کنی یادم نگر که کار دلم بر جنون کشید آخر بیا که عشق تو باشد تمام هستی سائل		رسیده جان به لب از هجر دمی نظاره نما کرم نما و خموشش به یک اشاره نما برفته طاقتم از کف نظر دوباره نما بیا بگو چه کنم من، تو استخاره نما ترحمی تو به جان پُر از شراره نما ز لطف این نظرت را به من هماره نما چه بایدم که بسازم، همی اشاره نما ندارم هیچ عنانی مرا اداره نما بیا تو شاد دلم را به یک بشاره نما

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

از دیده جای اشک فقط خون فشانده ایم
تنها به شوق دیدن تو زنده مانده ایم
این دست را به دامن دلبر رسانده ایم
هرکس به جز تو را ز دل خویش رانده ایم
گرد و غبار ز آینه دل تکانده ایم
از کاروان خون خدا باز مانده ایم
این درس در کلاس ابالفصل خوانده ایم

از آن زمان که داغ تو بر دل نشانده ایم
یک تار پوست فاصله بین ما و مرگ
شب ها گذشته است که در خواب دیده ایم
از لحظه ای که شامل مهر تو شد دلم
و قتش شده که پا به دو چشمان ما نهی
یا لیتناست زمزمه صبح و شام ما
تا جان به پیکر است فدایی رهبریم

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر نوقانی

از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم
جز حسرت و اندوه، متاعی نخریدیم
جانها به لب آمد، رخ دلدار ندیدیم
آبی به جز از خون دل خود نچشیدیم
بر یاد لب لعل تو ما شیر مکیدیم
کز هجر تو ما پیرهن صبر؛ دریدیم
بس ظلم بدیدیم و بسی طعنه شنیدیم
هم قامت ما را که ز هجر تو خمیدیم
بر درگهت افتاده به صد گونه امیدیم

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم
سرمایه ز کف رفت و تجارت ننمودیم
بس سعی نمودیم که ببینیم رخ دوست
ما تشنه لب اندر لب دریا؛ متحیر
شاهها به تولای تو در مهد غنودیم
ای حجت حق، پرده ز رخسار برافکن
ای دست خدا، دست برآور که ز دشمن
شمشیر کجست راست کند قامت دین را
شاهها ز فقیران درت روی مگردان

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

به گریه های بدون صدا دلم تنگ است
ستاره می چکد از خلوت شبانه من
شکسته بال و پر در هوای دلتنگی
تو نیستی متعلق فقط به خوبان که
به حلقه های ضریح مجعد زلفت
چه می شود که شبی میهمانتان باشم
شبیبه عطر بهشت است عطر سردابت
قسم به پرچم مشکی روضه ارباب

قسم به ندبه «آقا بیا» دلم تنگ است
به وسعت همه گریه ها دلم تنگ است
قفس نشین شده ام بی تو تا دلم تنگ است
شبی به خلوت من هم بیا دلم تنگ است
گره زدم دل سرگشته را دلم تنگ است
برای خیمه سبز شما دلم تنگ است
برای خانه تان، سامرا دلم تنگ است
برای دیدن کرب و بلا دلم تنگ است

شاعر: محمد جواد غفورزاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

کدام جمعه، دعا مستجاب خواهد شد؟
کدام جمعه ز عطر بهشتی گل یاس
کدام جمعه شود بخت عاشقان، بیدار؟
کدام جمعه، خدایا! ز فیض گریه شوق
کدام جمعه؛ بگو «یا محوّل الاحوال»!
جمال روشن آن ماه پشت پرده غیب
کدام جمعه به خورشید می خورد پیوند؟
هزار جمعه دعای فرج به لب داریم

مسیح عاطفه پا در رکاب خواهد شد
بهار، غرق شمیم گلاب خواهد شد؟
و چشم فتنه عالم به خواب خواهد شد
بهار و باغ و چمن، کامیاب خواهد شد؟
در آسمان و زمین، انقلاب خواهد شد؟
کدام جمعه، برون از حجاب خواهد شد؟
و بعد از این همه ابر، آفتاب خواهد شد
کدام جمعه، دعا مستجاب خواهد شد؟

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

به حرم تکیه نهی روی به عالم بنمایی
دل به عالم ندهم تا تو ز من دل برمایی
همه چشمند نگارا که تو از راه بیایی
زائر آن ست که یکدم تو به او رخ بنمایی
چه دعایی بکنم یوسف زهرا تو دعایی

کعبه زیباست به شرطی که تو در کعبه درآیی
دیده بر گل ننهم تا گل روی تو ببینم
حجرالاسود و حجر و حرم و مروه و مسعا
حاجی آنست که مُحرم شود و دور تو گردد
خواستم تا که دعایی بکنم بهر ظهورت

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد فردوسی

غم نخور... می‌رسد امداد به امّید خدا
عقده‌ها می‌شود آزاد به امّید خدا
تا که از ما بکند یاد به امّید خدا
کی اثر می‌کند «اوراد» به امّید خدا؟
تا شوم یار قلمداد به امّید خدا
فرستی می‌شود ایجاد به امّید خدا...
یک به یک با همه اولاد به امّید خدا
می‌رسد لحظه میعاد به امّید خدا
می‌شود فاطمه دلشاد به امّید خدا
عاقبت می‌شود آباد به امّید خدا
دو سه تا پنجره فولاد به امّید خدا
آفرین! دست مریزاد! به امّید خدا
دم بگیریم همه با «لک لَبّیک حسین

این چنین بر دلم افتاد... به امّید خدا
چه قدر عقده در این سینه ما جمع شده
دل ما که به خدا تنگ شده، منتظریم
با دعای «فرج» و «ندبه» او مأنوسیم
باید از گندم بد بوی گنه دور شوم
گیره از کار گیره خورده ی ما باز شود
که به دست پسر فاطمه بوسه بزنیم
خبر آمدنش را همه جا پخش کنید
منتقم می‌رسد و روز ظهورش حتماً
حرم خاکی خورشید و قمرهای بقیع
مثل مشهد وسط صحن بقیع نصب کنیم
لذتی دارد عجب تا که به ما می‌گوید:
وعدۀ بعدی ما «شارع بین الحرمین»

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

خورشید خانواده زهرا نیامدی
ای آخرین مسافر دنیا نیامدی
«آمد غروب، رفت و تو آقا نیامدی»
شاید که آمدی گذر ما نیامدی
آقای من اگر زَد و فردا نیامدی
تا روبروی مان نشدی تا نیامدی

این هفته هم گذشت تو اما نیامدی
از جاده همیشه چشم انتظارها
صبحی کنار جاده تو را منتظر شدیم
از لطف بی‌نهایتت اصلاً بعید نیست^۱
امروزمان که رفت چه خاکی به سر کنیم
غیبت بهانه‌ای است که پاکیزه‌تر شویم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: موسی علیمردی

مانند چشمه از نفس خویشتن پُریم
این جام را به ساقی میخانه بسپریم
دیوار می کشیم و به دنبال آجریم
حالا از اینکه میوه ندادست دلخوریم
بر قامت تو پیرهن غُصه می بریم
غربت نشین شدی به چه درد تو میخوریم
تا مو به مو حلال کنی، آه بشمریم

چندی ست از پیاله غم آب میخوریم
تو صاحب دلی و فراموش کرده ایم
در دل به جای پنجره انتظار تو
پای درخت عاطفه آبی نریختیم
با تار پود غفلتمان یوسف غریب
با این همه غلام پُر از ادعا چه سود
باید به پای زلف تو عمری به سر کنیم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شرافت

روز طلوع سبزو تو فردای دیگری ست
 خاک زمین بهاری گل‌های دیگری ست
 عیسی اسیر نام مسیحای دیگری ست
 تاریخ بی‌قرار قضایای دیگری ست
 فردای با تو نور به معنای دیگری ست
 چشم انتظار جمعه زیبای دیگری ست
 در جگر انم و دل من جای دیگری ست

دنیا با حضور تو دنیای دیگری ست
 بوی بهشت می‌وزد از کوچه‌باغ‌ها
 گل‌های مریم از گل نرگس معطرند
 دیگر زمان از این همه تکرار خسته است
 فردای بی‌تو آینه‌دار سیاهی است
 با هر غروب جمعه دلم زار می‌زند
 با یادت ای مسافر شب‌گریه بقیع

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

تنها دلیل اینکه می‌خوانم تو هستی
 آقا خدا را شکر، می‌دانم تو هستی
 آنکس که می‌گیرد به دامنم تو هستی
 شاید میان روضه مهمانم تو هستی
 در قطره‌های سرخ بارانم تو هستی
 دیدم همه آیات قرآنم تو هستی
 سر منشأ اینکه مسلمانم تو هستی
 داروی این قلب پریشانم تو هستی
 در کربلا خیلی صدايت کردم آقا

دلدار زهرا راحت جانم تو هستی
 آنروزهایی که کسی دور و برم نیست
 از دامن چرک گناهانی که کردم
 هر هیأتی رفتم به خود گفتم که لابد
 هر بار بغض گریه‌هایم می‌شکافد
 با حال خوش یکبار قرآن باز کردم
 بی‌تو کی از دین خدا بو برده بودم
 درد مرا فنّ اطبّا کارگر نیست
 دل را گرفتار دوايت کردم آقا

شاعر: حضرت آیت الله خامنه ای قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

سرخوش ز سبوی غم پنهانی خویشم	چون زلف تو سرگرم پریشانی خویشم
در بزم وصال تو نگویم ز کم و بیش	چون آینه خوکرده به حیرانی خویشم
لب باز نکردم به خروشی و فغانی	من محرم راز دل طوفانی خویشم
یک چند پشیمان شدم از رندی و مستی	عمری ست پشیمان ز پشیمانی خویشم
از شوق شکرخند لبش جان نسپر دم	شرمنده جانان به گران جانی خویشم
بشکسته تر از خویش ندیدم به همه عمر	افسرده دل از خویشم و زندانی خویشم
هر چند امین بسته دنیا نیم اما	دل بسته یاران خراسانی خویشم

شاعر: ناصر زارعی قالب شعر: غزل وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعولن

فراقت دلم بر جنون می کشاند	غمت جان من را به لب می رساند
بدان در فراق یقیناً کنم دق	ولی دل ز تو حاجتم می ستاند
تولد، حیا تم، همه بهر این است	که دل وقت فوتم سرود تو خواند
مکن منع و ردم، یقیناً که سری است	که حق در بر گل چو خاری نشاند
در این بهر پرموج که جان را امان نیست	غمت کشتی دل، به ساحل رساند
اگر چه وصال سکون شد نگارم	ولیکن دل من که عرفان نداند
نه خودسر شدم عاشقت، مهر تو حق	چو با اشک مادر به حلقم چکاند
بیا یوسف فاطمه خسته گشتم	مرا هر کسی جز تو از خود براند
منم سائلت با هزار شکوه اما	اجازه بده درد دل ها بماند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

از غصّه فراق تو الغوث و الامان
وقت است تا به شیعۀ کنی روی خود عیان
آحاب را به یاری دینِ خدا بخوان
هرگز نبوده رسم تو تنبیه دوستان
تا روز حشر سایهٔ بالا سرم بمان
آقایی تو را به همه می‌دهد نشان
این هم کرامتی است از آن چهرهٔ نهان
گیرم غلام کوی تو بد داده امتحان
سائل به همنشینی تو هست، خوش گمان
پرواز میدهی دل و جان را به بی‌کران
قربان غصّه‌های تو یا صاحب الزمان

ای دیده‌ها به سوی تو یا صاحب الزمان
حالا که دشمن از غم ما شاد می‌شود
از کعبه باز آی و ز رخ پرده را بگیر
هرگز نبوده رسم تو راندن ز کوی خود
دست مرا ز دست عطایت جدا مکن
آلوده‌ای چو من، که شود نوکر شما
ما که ندیده عاشق روی شما شدیم
آیا مرا بحال خودم واگذاشتی^۱
عمری است این گدا سر کویت نشسته است
گاهی که خسته بر سر من، دست می‌کشی
گاهی مدینه می‌بری و گاه کربلا

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

تو پیش منی، من ز تو دورم، گله‌ای نیست
در خیل مریدان که دل یک‌دله‌ای نیست
با اینکه در خانهٔ تو سلسله‌ای نیست
و آن نغمه نوازیم که در چلچله‌ای نیست
چون در وصال تو که ما را صله‌ای نیست

بین من و تو، جز من من فاصله‌ای نیست
ما مدعی و نفس پرستیم و صد افسوس
پا بند شد آن کس که ز کوی تو گذر کرد
با خون دل از دوری تو ساز بسازیم
«ما از تو نداریم به غیر از تو تمنا»

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین

گیرم غلام کوی تو بد داده امتحان

آیا مرا بحال خودم واگذاری ام

بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد پرچمی

بغض خود را وسط سینه فشردم بی تو
دل به دریای غم و غصه سپردم بی تو
هیچ وقت از ته دل غصه نخوردم بی تو
راهی از کار دلم پیش نبردم بی تو
من اگر منتظرم از چه نمردم بی تو
من از این زندگیم سود نبردم بی تو
من اگر سر به دل خاک سپردم بی تو

جمعه ها را همه از بس که شمردم بی تو
بس که هر جمعه غروب آمد و دلگیرم کرد
تا به این جا که به درد تو نخوردم آقا
چاره ای کن، گره افتاده به کار دل من
سال ها می شود از خویش سؤالی دارم
با حساب دل خود هر چه نوشتم دیدم
گذری کن به مزارم به خدا محتاجم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد کاظمی نیا

آن عشق پر شرار نهانی که داشتیم
ناکام ماند عمر جوانی که داشتیم
طی شد بدون یار زمانی که داشتیم
سمت گناه رفت، توانی که داشتیم
"لکنت گرفت بی تو زبانی که داشتیم"
پنهان شد آن عیار عیانی که داشتیم
با دوری از حضور شبانی که داشتیم
مرداب شد همین جَریانی که داشتیم
آجر شده است لقمه نانی که داشتیم

بی تو گذشت آن هیجانی که داشتیم
روزی ما نبود ببینیم شاه را
دارد به سمت قبر مرا میکشد کسی
حتی "دعای عهد" مرا با وفا نکرد
از بس زبانمان به دعای تو لب نزد
از بس گناه روی دلم را سیاه کرد
این گرگ نفس آمد و ما را به خاک زد
بی تو چقدر زندگی ما تباه شد
با دوری از تو عمر به دردی نمی خورد

شاعر: سید رضا مؤید	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
گر قسمتم شود که تماشا کنم تو را این دیده نیست قابل دیدار روی تو تو در میان جمعی و من در تفگرم هر صبح جمعه ندبه کنان در دعای صبح یابن الحسن، اگر چه نهانی ز چشم من گویند دشمنان که تو بنموده‌ای ظهور همچون مؤیدم به تکاپو، مگر دمی	ای نور دیده، جان و دل اهدا کنم تو را چشمی دگر بده که تماشا کنم تو را کاندر کجا برآیم و پیدا کنم تو را از کردگار خویش تمنا کنم تو را در عالم خیال، هویدا کنم تو را زین افترای محض، مبرا کنم تو را ای آفتاب گمشده، پیدا کنم تو را	

شاعر: ناشناس	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن
از غم هجر دلم شوق گریبان دارد نه فقط در غم دلبر دل من می‌سوزد چند سال است که من منتظرم برگردی گر که یوسف نکند میل به دیدار وطن چشم آلوده به دیدار تو نایل نشود کرم توست که ما را بخری ورنه گدا هرچه گفتیم کمی از غمتان کم نشده شب و روز تو شده گریه به غمهای حسین عالم از گفتن یک نام دگرگون شده است	دل هجران زده آیا سر و سامان دارد؟ هر طرف می‌نگرم عاشق حیران دارد ای مسافر، سفر هجر تو پایان دارد دل یعقوب به برگشتنش ایمان دارد تا که بر راه نظر پرده عصیان دارد چه متاعی جهت عرضه به سلطان دارد کربلایت چقدر رنج فراوان دارد چشم‌هایت خبر از سینه‌سوزان دارد چه سروشی است که این ذکر حسین جان دارد	

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن**قالب شعر: غزل****شاعر: حسین علاءالدین**

یک عمر فقط دست به دامان تو باشد
ای روح حرم کعبه مسلمان تو باشد
دل آینه در آینه حیران تو باشد
نظمی هم اگر هست پریشان تو باشد
میخانه خراب خم چشمان تو باشد

بگذار دلم بی‌سر و سامان تو باشد
میقات به شوق رخت احرام ببندد
هر شاخه گل آیه‌ای از سوره حسنت
گیسوی تو بر باد دهد نظم جهان را
مستان همگی از خم میخانه خراب‌اند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن**قالب شعر: غزل****شاعر: محمد علی مجاهدی**

لعل تو از شراب ظهور آفریده‌اند
آئینه تو را ز بلور آفریده‌اند
خورشید را برای ظهور آفریده‌اند
مفتون مهر و عاشق نور آفریده‌اند
مشتی گرفته، پیکر حور آفریده‌اند
کز یک دم تو نفخه صور آفریده‌اند
سینای عشق و نخله طور آفریده‌اند
از بس تو را رحیم و غفور آفریده‌اند
درد تو را برای سرور آفریده‌اند
بنگر دل مرا چه صبور آفریده‌اند
تا برج آخرین شهور آفریده‌اند
این راه دور را به مرور آفریده‌اند
کورا برای درک حضور آفریده‌اند

روی تو را ز چشمه نور آفریده‌اند
خورشید هم به روشنی طلعت تو نیست
پنهان مکن جمال خود از عاشقان خویش
منعم مکن ز مهر خود ای مه‌لکه ذره را
خیل ملک ز خاک در آستان تو
عیسی وظیفه خوان لب روحبخش توست
از پرتو جمال تو در کوه و برو بحر
آلوده‌ایم و بیم به دل ره نمی‌دهیم
سرمایه سرور دل ما ز درد نیست
عمری اسیر هجر تو بود و فغان نکرد
از نام دلربای تو همّت گرفته‌اند
عشاق را به کوی وصال تو ره نبود
پروانه را در آتش هجران خود مسوز

وزن شعر: مفاعلاتن فعلاتن مفاعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد غفور زاده

به جام لاله، شرابا ظهورا خواهی کرد
 به یک اشاره که از راه دور خواهی کرد
 تو سنگ را به نگاهی صبور خواهی کرد
 بهشت را تو سرای سرور خواهی کرد
 قسم به کعبه که روزی ظهور خواهی کرد

تو ای تجلی سبز ظهور خواهی کرد
 تو قلب سوتهدلان را به هم کنی نزدیک
 دلم شکیب ندارد ولی یقین دارم
 صفای خیمه سبزت کجا، بهشت کجا
 نشست منتظر رجعت ستاره صبح

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

عصرها منتظر صبح بهارش باشیم
 تا که جا هست، چرا گرد و غبارش باشیم؟
 آن قدر خوب نبودیم که یارش باشیم
 روی آن هست که راهی دیارش باشیم؟
 یادمان رفت ولی در پی کارش باشیم
 حیف او نیست که ما میثم دارش باشیم!
 به گمانم که بنا نیست کنارش باشیم

با کدام آبرویی، روز شمارش باشیم
کاروان سحرش بهر همه جا دارد^۱
 سالها منتظر سیصد و اندی مرد است
 گیرم امروز به ما اذن ملاقات دهد
 بارها در پی کار دل ما راه افتاد
 ما چرا؟ خوبترین ها به فدای قدمش
هر گه آمد خبر رفتن ما را ببرید^۲

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. دوست از دوست فقط دوست تمنا دارد **کاروان سحرش مال همه، جا دارد**

۲. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ وجود کلمه اگر در ابتدای شعر بیانگر شک و تردید است و صحیح نیست لذا لازم بود اصلاح شود **اگر آمد خبر رفتن ما را ببرید** به گمانم که بنا نیست کنارش باشیم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی شجاع

چه عمرها ز دوری تو سر شد و نیامدی
 چه چشم‌ها که از غم تو تر شد و نیامدی
 ببین که از بهار هم خبر شد و نیامدی
 اسیر فتنهٔ زمان بشر شد و نیامدی
 و امشبم بدون تو سحر شد و نیامدی
 ز دوری رخ تو خون جگر شد و نیامدی
 به حق مادری که منتظر شد و نیامدی

چه دیده‌ها که دوخته به در شد و نیامدی
 چه روزها که تا به شب نام تو برده شد به لب
 شنیده بودم از کسی که با بهار می‌رسی
 بیا ببین در این جهان امام خوب و مهربان
 تمام غصه‌ام همین شده که گویم این چنین
 صبا به یار آشنا بگو که شاعر شما
 از این زمانه خسته‌ام بیا که دل شکسته‌ام

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر فیض

مرا ندیدن روی تو از خزان کم نیست
 برای هر دلی اسباب غم فراهم نیست
 که چشم‌های من آئینه‌زار شبنم نیست
 اگر که آتش عشق تو باشدم غم نیست
 و اشک سوتهدلان کم ز آب زمزم نیست
 کسی که مهر ندارد ز نسل آدم نیست
 به غیردوست سرم پیش هیچکس خم نیست
 که بی‌تو عید براریم کم از محرم نیست
 بهار را چه کند آن دلی که خرم نیست

بهار را چه کند آن دلی که خرم نیست
 غم آشنای دل و خانه زاد سوته دل است
 به جان دوست شبی نیست، بی‌گل رویت
 در انزوای غم‌انگیز و سرد تنهائی
 ز باغ زمزمه بوی بهشت می‌آید
 من از گناه محبت چگونه توبه کنم
 به پشت گرمی عشقت به راستی سوگند
 حرام باد مرا بی‌تو لحظه‌ای شادی
 بیا بیا گل نرگس که بی‌تو گاه بهار

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: جواد حیدری

مرا از لطف و احسانت حبیباً با خبر کردی
 شدم شرمنده از رویت چسان با من تو سرکردی
 ز رسوا کردن نوکر تو ای مولا حذر کردی
 که در خواب گران بودم ز پیش من گذرکردی
 به چشم تر به قلب خون شب خود را سحرکردی
 تو عبد آستانت را بسی شرمنده‌تر کردی

به پیغامی من دیوانه را دیوانه‌تر کردی
 چو بشنیدم پیامت را که عمری ناظم بودی
 کرم هر دم فزون کردی خریدی آبرویم را
 بسا وقت سحر درخانه‌ام بودی ولی افسوس
 چه شبهایی نظر کردی تو بر پروندهٔ عمرم
 ز خوبیت چه گویم من، مرا از لطف خود کشتی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی مجاهدی

اول به جان گم‌شده خود دعا کنند
 تا عاشقانه سیر جمال خدا کنند
 (تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند)
 نشکفته، سربه جیب محن آشنا کنند
 تا غنچه‌ها به شوق تو آغوش وا کنند
 ترسم که راز عشق تو را بر ملا کنند
 صاحب‌دلان به عهد امانت وفا کنند
 (اهل نظر معامله با آشنا کنند)
 خود را چو ما، برای ابد مبتلا کنند
 (شاهان کم التفات بحال گدا کنند)

اهل ولا چو روی به سوی خدا کنند
 شد عالمی اسیر جمال تو، رخ نما
 روی تو را ندیده خریدار بوده‌اند
 میسند بی بهار رخت، غنچه‌های باغ
 آهسته چون نسیم گذر کن در این چمن
 با بوسه مهر کن لب شوریدگان ز مهر
 عهدی که بسته‌ایم، فراموش کی کنیم
 از ما جمال خویش می‌پوشان که گفته‌اند
 خوبان اگر در آینه بینند روی خویش
 پروانه سوخت ز آتش هجران ولی نگفت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد میرهاشمی

باور کن آخرش به خدا خوب می‌شوم
 با یک نگاه لطف شما خوب می‌شوم
 قدری تحمل بنما خوب می‌شوم
 کی از دعای اهل بکا خوب می‌شوم
 من هم شبیه آن شهدا خوب می‌شوم
 در چشمه‌سار ذکر و دعا خوب می‌شوم
 ای بهترین امام، بیا، خوب می‌شوم
 با یک نسیم کرب و بلا خوب می‌شوم

آقا قسم به جان شما خوب می‌شوم
 حتی اگر گناه خلیق کشم به دوش
 این روزها ز دست دل خویش شکیم
 من ننگ و عار حضرتتان تا به کی شوم
 جمعی کبوتر حرم فاطمی شدند
 گرچه دلم ز دوری‌تان پُر جراح است
 من بدترین غلام حقیر ولایتم
 با این همه بدی، به ظهور شما قسم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا جعفری

مجنون دلش بجز سوی لایلا نمی‌شود
 هر یوسفی که یوسف زهرا نمی‌شود
 بی روی یار آب گوارا نمی‌شود
 می‌خواستم ببینمت اما نمی‌شود
 آئینه از کنار دلم پا نمی‌شود
 این کارها به صبر و مدارا نمی‌شود
 هر قطره‌ای که فانی دریا نمی‌شود
 جز با نگاه دوست مداوا نمی‌شود

عشق از سرای این دل من پا نمی‌شود
 بالای تخت یوسف کنعان نوشته‌اند
 این زندگی بدون تو تلخ است و بی‌ثمر
 سایه کجا و دیدن تشریف آفتاب
 دق مرگ کرد بسکه مرا خواند بر خودم
 تعجیل کن و گرنه که از دست می‌روم
 هرگز مکن سوال چرا ما نرفته‌ایم
 بر من مگیر خُرده که درد فراق دوست

شاعر: کاظم بهمنی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

از تو یک عمر شنیدیم و ندیدیم تو را	به وصال تو رسیدیم و ندیدیم تو را
روزی ما فقرا شربت وصل تو نبود	زهر هجر تو چشیدیم و ندیدیم تو را
شاید ایام کهن سالی ما جلوه کنی	در جوانی که دویدیم و ندیدیم تو را
چه قدر چله نشستیم و عزادار شدیم	چه قدر شمع خریدیم و ندیدیم تو را
سعی کردیم شبی خواب ببینیم تو را	سحر از خواب پریدیم و ندیدیم تو را
مدتی در پی تو رند و نظر باز شدیم	همه را غیر تو دیدیم و ندیدیم تو را
فکر کردیم که مشکل سر دلبستگی است	از همه جز تو بریدیم و ندیدیم تو را
لا اقل کاش دم خیمه تو جان بدهیم	تا بگوئیم: رسیدیم و ندیدیم تو را

شاعر: علی اکبر لطیفیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

وقتی نفس گرفته دلم از هوایتان	یعنی منم که زنده‌ام از دست‌های‌تان
داود من بخوان دوباره که عالمی	ایمان بیاورد به طنین صدای‌تان
از این همه سحر که گذشته است میشود؟	یک شب نصیب این دل من هم دعایتان
تا قبله عبادت چشمانمان شود	دیگر بیا بگو که کجا هست جای‌تان
این اشتراک چشم من و چشم خیس توست	من گریه‌ام به کشته کرب و بلایتان
آقا اجازه میدهی هر وقت آمدی	نقاشی‌ام کنند مرا زیر پای‌تان
یک روز عاشقانه تو از راه می‌رسی	آن روز واجب است بمیرم برایتان

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین علاء الدین

یک عمر فقط دست به دامن تو باشد
ای روح حرم کعبه مسلمان تو باشد
دل آینه در آینه حیران تو باشد
نظمی هم اگر هست پریشان تو باشد
میخانه خراب خُم چشمان تو باشد

بگذار دلم بی‌سر و سامان تو باشد
میقات به شوق رخت احرام ببندد
هر شاخه گل آیه‌ای از سوره حسنت
گیسوی تو بر باد دهد نظم جهان را
مستان همگی از خم میخانه خراب‌اند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

خورشید عارضت، ز حرم جلوه‌گر شود
این روزگار تلخ، زمانی به سر شود
یکدم جهان ز آمدنت با خبر شود
«آری شود، ولیک، به خون جگر شود»
زین گریه، اشک دیده‌ما بیشتر شود
کاین سینه پیش تیر بلایت سپر شود
دستی گشا، وگرنه دعا بی‌اثر شود
هر مشت ما به روز ظهورت، تبر شود
خورشید بر تو پرچم فتح و ظفر شود
«میثم» دعا کن این شب هجران سحر شود

یک شب رسد که شام فراقت سحر شود
با طول غیبتت، نشود کم امید ما
گردد ز کعبه، بانگ «انا المهدی» ات بلند
آیا شود که بگذرد این روزگار تلخ؟
از گریه زیاد، شود اشک دیده کم
روزی به بحر رحمت حق، غرق می‌شوم
آمینی از تو، کار هزاران دعا کند
تا بشکنیم، فرق بتان را، خلیل‌وار
پروانه‌وار دور سرت گردد آسمان
یک عمر با دعای فرج زنده مانده‌ایم

شاعر: محمد جواد غفورزاده قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای گوهر ولای تو در جوهرم، بیا	تا پَر نشست تیر غمت در پرَم، بیا
آتش گرفتم از تب عشق تو، سوختم	ای کرده سوز هجر تو خاکسترَم، بیا
من رو به آستان تو آورده‌ام ز شوق	من انتظار وصل تو را می‌برَم، بیا
والفجر ما طلّیعه فجر ظهورتوست	ای لحظه طلوع تو در باورَم بیا
اکنون که خط آتش و خون پیش روی ماست	ای دادخواه خون خدا در برَم بیا
من خواب را ز دیده دشمن ربوده‌ام	گاهی به خواب دیده پرسشگرَم بیا
دامن کشان ز دامنه موج انفجار	ای سایه عنایت حق در سرم بیا
یک عمر میزبان غمت بوده‌ام، تو هم	یک شب به میهمانی چشم ترم بیا

شاعر: یوسف رحیمی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

وقتی تو از سفر برسی عید می‌شود	دنیا دوباره صاحب خورشید می‌شود
چشمان روشننت که طلوعی دوباره کرد	دلها پُر از تجلی توحید می‌شود
با اهتزاز پرچم سرخت در آسمان	پیمان عشق و عاطفه تجدید می‌شود
از چشم خیس گریه کنان شهید عشق	با بوسه‌ای به راه تو تمجید می‌شود
یک عمر نوکری در خانه حسین	با یک نگاه لطف تو تائید می‌شود
آقا طواف مرقد خاکی مادرت	وقتی که چشم‌های تو تابید، می‌شود
این جمعه‌ها عزای مرا جار می‌زنند	برگرد با رسیدن تو عید می‌شود

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسن میرجهانی

پیشه خود نموده‌ام حالت انتظار را	در دل خود کشیده‌ام نقش جمال یار را
صید نموده مرغ دل برده از او قرار را	ریخته دام ودانه شه از خط وخال خویشتن
تا که مگر ببینم آن طره مشکبار را	سوزم وسازم از غمش روز و شبان بخون دل
شرح فراق کی توان داد یک از هزار را	دولت وصل او اگر یک‌شبی آیدم بکف
برده شرار هجر او از کفم اختیار را	چشم امید دوختن درره وصل تا به‌کی
شوی ز چشم عاشقان ز آب کرم غبار را	ایمه برج معدلت پرده ز چهره برفکن
مرهمی از کرم بنه این دل داغدار را	سوختگان خویش را کن نظر عنایتی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

گاهی غبار جاده لیلا، کنی مرا	مجنون شدم که راهی صحرا کنی مرا
قطره شدم که راهی دریا کنی مرا	کوچک همیشه دور ز لطف بزرگ نیست
شاید قرار نیست مداوا کنی مرا	پیش طبیب آمده‌ام، درد می‌کشم
حق می‌دهم که بنده دنیا کنی مرا	حالا که فکر آخرتم را نمی‌کنم
هر هفته در گناه، تماشا کنی مرا	آقا برای تو نه! برای خودم بد است
وقتش شده بیائی و پیدا کنی مرا	من گم شدم، تو آینه‌ای گم نمی‌شوی
شاید غلام خانه زهرا کنی مرا	این بار با نگاه کریمانه‌ات ببین

بخش چهارم:

اشعار مناجات فاطمیه ای

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

وزن شعر: مفاعلاتن فاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

دوباره گریه کنِ مادرت حساب شوم
 ز محضرت بروم هر کجا، خراب شوم
 به هر دری بزمن بعد تو جواب شوم
 خواستی که زمینگیر منجلا ب شوم
 بگو چقدر، بگو تا به کی عذاب شوم؟
 دوباره نوکر این خانه انتخاب شوم
 میان شعله آتش پُر التهاب شوم
 فدای غربت و اشکِ ابوتراب شوم
 به خون سینه خود پشت در، خضاب شوم
 علی خجل بشود، از خجالت آب شوم
 فدای تشنگی اش زیر آفتاب شوم

قبول کن تو مرا تا که مستجاب شوم
 مرا اسیرِ خودت کن، به کس نبندم دل^۱
 به هر دری که زدم قبل تو جواب شدم
 خودت کشیدی ام از چاه معصیت بیرون
 بیا که سوختم از درد دوریات عمری
 به برکت نظرت، در عزای فاطمیه
 زمان روضه سخت بتول، چون اسپند
 چه عاشقی ست که با درد، فاطمه می گفت:
 برای اینکه نبندند دست حیدر را
 سریع فضا به پوشان رخ کبودم را
 حسین تشنه نمائد، حسین را دریاب

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر میثم مرتضوی

غیبت جان کاه تو آقا چه طولانی شده
 از غم دوری تو این دیده بارانی شده
 خانه امیدهایش رو به ویرانی شده
 نوکرت را یک نگاهی کن پریشانی شده
 حال و احوال دلم بدجور طوفانی شده

حال و احوال دلم بدجور طوفانی شده
 می رسد فصل بهار و ای بهار من بیا
 این گدای روزهای جمعات یابن الحسن
 فاطمیه می رسد بانگِ عزرا سر می دهند
 روضه های مادر و میخ در و چند بی حیا

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

را جایگزین بیت زیر کنید
 مرا خرابِ خودت کن، خرابِ غیر نکن
 ز محضرت بروم هر کجا، خراب شوم

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

گرمای عمرم، در هوایی سرد، برگرد
 هجران، چه خاکی بر سر ما کرد، برگرد
 سایه به روی شهرمان گسترده، برگرد
 غم را میان سینه‌ها پرورد، برگرد
 خسته شدیم از دوریات، برگرد، برگرد
 زهر است تنها و چهل نامرد... برگرد
 آقا قسم بر سینه‌ی پُر درد برگرد

باغ و بهارم، در خزان زرد، برگرد
 عمر گران، بی‌دیدنِ رویت هدر شد
 از معصیت‌ها، عاقبت رنگِ سیاهی
 دوری از خورشید، در دوران تاریک
 خسته شدی از دست ما؟! العفو، العفو
 برگرد تا یاری کنی خیرالنسا را
 آقا قسم بر ناله «فِضَه حُذینی»

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

به لبخندی خلاصم کن ازین هجران و غمگینی
 دمی هم صحبتت باشم، عجب رویای شیرینی
 نمی‌افتد مگر راه کریمان سوی مسکینی
 ولیکن زنده می‌مانم، نمی‌دانم، چه تضمینی؟!
 به این امید تا شاید میان روضه بنشینی
 شنیدیم از مصیبت‌های این ایام، می‌بینی
 چه صبر سخت و دشواری، عجب اندوه سنگینی
 ببیند می‌خورد بر روی گل، سیلی گلچینی
 شهید جهل امت شد، امام و پایه دینی
 میان هجمه سرنیزه‌های رو به پائینی

به یک جمله بده بر قلب این دلدادۀ تسکینی
 تمام عمر با فکر و خیالت رفت، تا شاید
 کنار من نشستن کسر شأنت بود اما گاه
 جوانی رفت و گفتم وقت پیری محضرت باشم
 همه نوکر شدیم و روضه برپا کرده‌ایم آقا
 شنیدن کی بود مانند دیدن؛ آنچه را یک عمر
 علی مأمور بر صبر است و زهرا راهی میدان
 تصور کن ولی‌الله با چشمان خود باید
 سقیفه ریشه بود و نینوا محصول آن ریشه
 صدای تشنه‌ای از گودی گودال بالا رفت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

آنقدر آقااست یاد قوم نوکرزاده است
 ما نمی‌خواهیم ورنه لطف او آماده است
 بی‌حیایی من آخر کار دستم داده است
 حل کار سنگ کی در طاقت سمباده است
 کار سختی نیست اصلاً، عبد بودن ساده است
 او دم خیمه به شوق دیدنم استاده است
 قلب ما سینه زنان دربه بدر آن جاده است
 بوی دود از چادر آن بانوی آزاده است

یار ما هر نیمه‌شب که بر سر سجاده است
 گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه نیست
 گریه‌هایم کم شده یعنی که بی‌برکت شدم
 به دل سنگی من این حرفها سودی نکرد
 امر مولا روی چشم و نهی مولا روی چشم
 در تمام سالها من فکر خود بودم ولی
 فاطمیه جمع را یک کربلا مهمان کنید
 بوی دود از خانه مولا به عالم می‌رسد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر دودانگه

فکر پروازیم هرشب گرچه بی‌بال و پریم
 مشتری‌های غم تو با همین چشم تریم
 غبطه خورهای کرامات مقام قنبریم
 ما به لطف روضه‌های مادر تو بهتریم
 ما شریک غصه یاریم هرشب مضطربیم
 سوخته مائیم که هرشب دخیل این دریم
 ما مغیره نیستیم، از اشک زهرا بگذریم
 ما عزادار غم پهلوی زخم مادریم
 بشکند دستی که دست مادر ما را شکست

تا نفس داریم ما از سائلان حیدریم
 نوکران جای نفس هر روز عزت می‌کشند
 از دعا‌های قنوت وتر تو جامانده‌ایم
 روضه‌ها غمخانه نه، عزتکده‌های شماس
 مجتبی‌ایم ماه گفت و پابرهنه آمدیم
 از دری که سوخته عطر کرامت می‌وزد
 فاطمه جان می‌کند، با هر نفس جان می‌دهیم
 هر تکانی می‌خورد دنیای ما خون می‌شود
 دست بر دیوار بود و یک قدم رفت و نشست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

بار فراق، با مُژّه تر کشیده‌ایم
از دوری تو، رنج مُکرّر کشیده‌ایم
در طوفشان به شوق رُخت پَر کشیده‌ایم
دنبالِ تو به محفِلشان سر کشیده‌ایم
بر سینه نقشِ نرگس پَرپر کشیده‌ایم
پا از گلیم خویش فراتر کشیده‌ایم
جامِ بلای بندگی‌ات سر کشیده‌ایم
هر فاطمیّه ناله «مادر» کشیده‌ایم

ما آه سرد، از دلِ مُضطّر کشیده‌ایم
همسازِ روزگار، به عشقِ تو بوده‌ایم
هرجا شنیده‌ایم خبر از تو می‌دهند
از بزم عاشقان چو گذشتیم، با امید
از بس که از فراقِ تو افسرده دل شدیم
آقایی تو باعثِ این شد به عاشقی
خود خواستیم و شکر، که با لطفِ حضرتت
ما به تسلیِ دلِ تو در حُسینیه

وزن شعر: فعولن فعولن فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

چرا قصه هجر پایان ندارد
بدون تو جسم جهان جان ندارد
پُر است از بهار و زمستان ندارد
که بودن بدون تو امکان ندارد
و اشک تو را چشم باران ندارد
اگر زائر آن قبر پنهان ندارد
بجز همسرش شاه مردان ندارد
شنیدند و گفتند امکان ندارد
مگر که مدینه مسلمان ندارد

فراق تو درد است و درمان ندارد
تو جان جهانی تو صاحب زمانی
بیا ای که در سال‌های ظهورت
خودت را مگیر از دل بیقرارم
تو این روزها باز هم غرق اشکی
خدا را دوصد شکر آقا تو هستی
در این روزهای غریبی سپاهی
و بستند دستان خیبرگشا را
یهودی در آن کوچه دادش درآمد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله پیدایی

کی میایی، سالها از غیبت کبری گذشت
 حیف شد آن روزهای عاشقی آقا گذشت
 غصه خوردی چون که عمرم دور از تقوا گذشت
 فرصتی دیگر نصیبم کن دوباره با گذشت
 دوری از هیئت برایم سخت و جان فرسا گذشت
 غرق دنیا ماند و عمرش پوچ و بی معنا گذشت
 یک سحر از عمر او کنج حرم زیبا گذشت
 در شکست و دشمن از روی تن زهرا گذشت

زندگی من همیشه بی تو با غمها گذشت
 در قدیم از دوری تو دیده تر داشتم
 هرچه ستم رفت بالاتر گناهم شد زیاد
 گرچه بد بودم ولی پشت درت برگشته ام
 بعد چندین ماه قدر روضه را فهمیده ام
 هرکه پای پرچم این روضه ها زانو نزد
 خوش به حال آن که تا کربلا راهی شد و
 مادر ما پشت در بود و لگد بر در زدند

وزن شعر: مفاعن فاعلاتن مفاعن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

بیا که شاد شود قلب حضرت زهرا
 به حرمت نظر لطف و رحمت زهرا
 میان نافلهات، طبق عادت زهرا
 از آفتاب رفیع بصیرت زهرا
 به پای مکتب درس ولایت زهرا
 قسم به گریه وقت عبادت زهرا
 گرفته اند شجاعت، ز غیرت زهرا
 رسید با پر خونی به خدمت زهرا
 برای ناله زدن در مصیبت زهرا

قسم به جلوه ایمان و عصمت زهرا
 گناهکاری ما را ببخش آقا جان
 دعا برای محبین خود به لب داری
 شعاع نور بصیرت به ما عنایت کن
 رسیده ایم که ما را علی شناس کنی
 کمی به ما بچشان مزه عبادت را
 هزار شیر، چنان قاسم سلیمانی
 به خون خویش تپید و به شعله سوخت ولی
 اجازه هست شریک غم شما بشویم؟

عوض شدند و شکستند حرمت زهرا؟!
 چه بوده علت اصلی غربت زهرا؟!
 مگر چه بوده عیان، بین صورت زهرا؟!
 چگونه بوده به دیوار اصابت زهرا؟!
 چه شد که خوب نشد این جراحت زهرا!؟

چه شد که اهل مدینه پس از رسول خدا
 چرا مصیبت خود را به بیت الاحزان بُرد؟!
 چه شد که چهره خود را ز حیدرش پوشاند؟!
 چرا همیشه پر از لاله بود پیرهنش؟!
 غلاف را به چه وضعی زدند بر بازو!؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: بردیا محمدی

آه فراق «آینه‌ام» را نَمور کرد
 یعقوب چشم‌های مرا گریه کور کرد
 ما را گناهکاری‌مان از تو دور کرد
 آخر خدا چقدر شما را صبور کرد
 اصلاً به پای یار نباید قصور کرد
 باید میان شعله همین را مرور کرد
 پروانه سوخت، می‌کده را غرق نور کرد
 باید به سر به راه شدن گاه زور کرد
 رودی به بحر ریخت که از شن عبور کرد
 باید کلیموار عزیمت به طور کرد
 شاید که مرگ جسم مرا سهم گور کرد!
 حوری‌های که در دل آتش ظهور کرد
 این شیشه را چگونه علی جمع و جور کرد!؟

تصویر هجر تو که به ذهنم خطور کرد
 جز اشک چیست چاره یوسف‌ندیده‌ها!
 بین من و تو پرده عصیان حجاب شد
 یکبار هم گناه مرا روی من بیار
 در راه دوست هرچه هزینه دهی، کم است
 تمرین "سوختن" به تماشا نمی‌شود
 مست از شراب عشق به آغوش شمع تاخت
 گاهی صلاح طفل به تنبیه والد است
 دست از تعلقات بکش، وصل را بگیر
 شرط ورود وادی حق؛ پابرهنگی است
 هجران بس است ای پسر فاطمه، بیا
 ما را به حق روضه زهرا، درست کن
 آئینه زلال نبی پشت در شکست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا تاجیک

تا که به سینه‌ام برسانی قرار را
این جمعه‌های پُر غم و ناسازگار را
باید به پای تو بنویسم بهار را
این هفته هم گذشت، ندیدم نگار را
وقتی شکستم آن همه قول و قرار را
من هم به چشم می‌کشم این افتخار را
از من نگیر این سند اعتبار را
روزی ببیند این همه خدمتگذار را

من گریه می‌کنم سحر انتظار را
دارد بدون تو سپری می‌کند دلم
وقتی که با قدوم شما زنده می‌شویم
دارم غروب جمعه به این فکر می‌کنم
من مطمئن شدم که دلت را شکسته‌ام
من را به پایبوسی خود مفتخر کنی
پیراهن سیاه تنم بیرق عزاست
ای کاش صحن حضرت زهرا پس از ظهور

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی ییابانی

یعنی دوباره موقع عرض سلام شد
با تو میان روضه چنین هم‌کلام شد^۱
با دست تو به روی سرم مستدام شد
بر زخم‌های مادری‌ات التیام شد
خورشید عمر فاطمه‌اش روی بام شد
هرچند درد پهلوی مادر تمام شد
دیگر بیا، بیا که زمان قیام شد

باز عطر یار آمد و دنیا به کام شد
این لطف هیئت است که حتی کسی چو من
شکر خدا که سایه الطاف مادرت
باز آمدم که گریه کنم شاید اشک من
روضه بخوان ز غربت مولا که بعد از این
تازه مصیبت دل حیدر شروع شد
ای منتقم به پهلوی زخمی مادرت

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

با تو میان روضه فقط هم‌کلام شد

این لطف هیئت است که حتی کسی چو من

شاعر: احسان نرگسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای کاش که ما نیز کمی یاد تو بودیم
 هنگام خوشی یاد تو از خاطرمان رفت
 اینگونه به بی‌راهه نمی‌رفت دل ما
 امروز جهان تشنهٔ عدل است، کجایی؟
 ما گریه‌کنان حسن و فاطمه هستیم
 ما فکر گناهیم و تو فکر غم مایی

در هر نفس و هر قدمی یاد تو بودیم
 با دیدن هر درد و غمی یاد تو بودیم
 هر روز اگر قدر دمی یاد تو بودیم
 ما با خبر هر ستمی یاد تو بودیم
 در روضهٔ هر بی‌حرمی یاد تو بودیم
 ای کاش که ما نیز کمی یاد تو بودیم

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیل فعلاتن مفاعیل فعلن

بیا که گنبد خضراست دیده بر راهت
 چقدر منتظران تو بی‌صدا رفتند
 به هر دیار عزادار مادرند همه
 قسم به خاک نشسته به چادر مادر
 هنوز نالهٔ مادر به گوش می‌آید
 میان کوچه به دنبال گوشواره حسن
 کنار بستر غرق به خون مادران
 میان گودی مقتل حسین افتاده
 به ناله‌های بُنیِ کنار آن گودال
 نشسته بی‌ادبی روی سینهٔ ماهش
 زمان گشتن لب تشنه آب می‌خوردند

بیا که حیدر تنهاست دیده بر راهت
 نگاه مضطرب ماست دیده بر راهت
 بیا که عترت طاهاست دیده بر راهت
 سکوتِ غربتِ دنیا است دیده بر راهت
 ببین که حضرت زهراست دیده بر راهت
 شهید سیلی اعداست دیده بر راهت
 هنوز زینب کبراست دیده بر راهت
 هنوز زیر لگدهاست دیده بر راهت
 زنی که غرق تماشا است، دیده بر راهت
 ببین که مادرت آنجاست دیده بر راهت
 لباس‌های تنش را یکی یکی بُردند

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی روشن روان

از غم فاطمه چشمان ترت را قربان
سائل هر شبۀ پشت درت را قربان
عاشق خسته دل و دربه درت را قربان
سینه چاکان نشسته به برت را قربان
رخ زهرائی همچون قمرت را قربان
دلِ پُر از غم و سوز جگرت را قربان
شال سبزی که تو بستی کمرت را قربان
رنگ عمامۀ بسته به سرت را قربان
بهر مظلوم دل نوحه گرت را قربان
پسر خون خدا همسفرت را قربان

ای سحر خیز مدینه سحرت را قربان
ای خوش آنکس که گدای سر راهت گشته
هر که دارد هوس دیدن تو آواره است
وای بر من که دلم نیست گرفتار غمت
حاجتی نیست مرا غیر دمی دیدارت
فاطمیه است بیا روضه زهرا بشنو
هر چه داری همه ارثیۀ زهرا و علیست
ای به دوش تو عبای علی و پیغمبر
نقش انگشتریت چیست...؟ اباعبدالله
کربلا می‌روی اما گل من با چه کسی

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

به روضه راه ندارد دلی که محرم نیست
غمی عظیم‌تر از ماتم محرم نیست
برای اهل مصیبت غذا و نان کم نیست
نشسته‌ایم و به تن جز لباس ماتم نیست
مرا بیخش که این رشته گاه محکم نیست
به درد فاطمه جز گریۀ تو مرهم نیست
بیا بگو که رخس نیلی و قدش خم نیست

مبین ز فاطمیه شورشی در عالم نیست
اگر مصائب زهرا نبود می‌گفتم
دوباره سفرۀ اشک و به لطف صاحب عزا
هزار شکر که در روضۀ خصوصی تو
دلم به لطف تو پیوند خورده با روضه
مگر تو گریه کنی زخم دست و پهلوی را
بیا بگو که نیفتاد بین کوچه تنگ

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

با این دل سر گشته تمنای تو داریم
ای پرده نشین میل تماشای تو داریم
از دولتی خاک کف پای تو داریم
دل بسته به گیسوی چلیپای تو باشیم
بینیم که خوشنودی و امضای تو داریم
این گرمی روضه ز نفس های تو داریم
ما حسرت آن صوت دل آرای تو داریم
ما چشم تر از ماتم عظمای تو داریم
دلشوره ای از شدت غم های تو داریم
ذکر لب زهراست امان از دل حیدر

شوریده دلیم و سر سودای تو داریم
با خون جگر دیده بشوئیم که عمری
سوگند به یک موی سرت هر چه که داریم
ما زنده بر آنیم گرفتار تو باشیم
ای کاش که بر نامه اعمال همه عمر
ما روضه گرفتیم که تشریف بیاری
دیگر تو بیا روضه بخوان صاحب روضه
قدری بگو از غربت جان دادن مادر
کم کم کفن فاطمه را پهن نمایند
امشب شب غمهاست امان از دل حیدر

وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعول

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

شب غصه را بی سحر می گذارد
دلم در شب خود قمر می گذارد
چه داغی به روی جگر می گذارد
به دامان لطف پدر می گذارد
روی اشک هایم اثر می گذارد
شبی تلخ را پشت سر می گذارد
که دارد به دیوار سر می گذارد

فراق تو بر دل شرر می گذارد
به سودای روی تو ای ماه زهرا
اگر تو بیایی ولی من نباشم
من آن طفل نامهربانم که سر را
کنار تو در روضه ها گریه کردن
عزادار زهرا دل غصه دارت
صدای نفس های مردی می آید

شاعر: محمد علی نوری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

از عمق دردهای خودم گریه می‌کنم	یابن الحسن! برای خودم گریه می‌کنم
از کثرت جفای خودم گریه می‌کنم	خیلی کم از غم تو شدم مرد ندبه‌ها
از وضع بی‌وفای خودم گریه می‌کنم	خیلی شما هوای مرا داشتی ولی...!'
از خُلق بی‌حیای خودم گریه می‌کنم	از یک گناه هم نگذشتم برای تو
از غفلت و خطای خودم گریه می‌کنم	از غربت تو پیشکش، از ظلمت خودم
امروز در عزای خودم گریه می‌کنم	آن شیعه‌ای که خواستی از من، نگشته‌ام
از شومی سزای خودم گریه می‌کنم	آداب انتظار، نیاورده‌ام به جا
یابن الحسن! برای خودم گریه می‌کنم	ترسم بمیرم و نرسم به ظهور تو

شاعر: محمد علی بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

و رود رود عزا جاری است از رویت	دوباره گرد یتیمی نشسته بر مویت
نماز صبر به محراب طاق ابرویت	به یاد مادرت امشب نشسته می‌خوانم
اگر به ما رسد امشب نسیمی از کویت	گمان کنم که شمیم مدینه را دارد
برای گریه به غم‌های مادرت سویت	دوباره دست‌گذاری دراز خواهم کرد
شبیه زانوی مولا خمیده زانویت	شبیه قامت زهرا شکسته است قدت
اگر دوباره پریشان شده است گیسویت	به یاد زینبی و گیسوی پریشانانش
که رفت نیمه شب از آشیان پرستویت	برو مدینه و از مرتضی بپرس چه شد

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **خیلی ولی هوای مرا داشتی شها** **!از وضع بی‌وفای خودم گریه می‌کنم**

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

در برت ناله و سوز جگرم بیشتر است
 جان زهرا به بر خویش نگه دار مرا
 گرچه فرمود نبی در یمنی پیش منی
 به سرم دست کش اما ز سرم دست نکش
 آخر کار که سلمان به مدائن جان داد
 بُعد منزل نبود همسفر ما اما
 در قفس اوج نگیرد پر پرواز که هیچ
 نام ارباب که آید به لبم در دل شب
 هنرم نوکری است و نفسم خرج حسین
 مادرت گفت پس از «فضه خُذینی» مهدی
 دست بشکسته و پهلوی شکسته غم نیست

پیش تو بارش چشمان ترم بیشتر است
 چون جدا از تو شوم در سرم بیشتر است
 در مدار نفس تو اثرم بیشتر است
 زیر دستت که نباشم خُطرم بیشتر است
 گفت با یار که میل حضرم بیشتر است
 گاه در نزد تو بُعد سفرم بیشتر است
 تازه بشکستگی بال و پریم بیشتر است
 شاهدیم باش که اشک سحرم بیشتر است
 لیک در روضه مادر هنرم بیشتر است
 اشک امروز به هجر پسریم بیشتر است
 به سوی غربت مولا نظرم بیشتر است

شاعر: محمد جواد شیرازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

راندن درماندگان اصلاً نمی‌آید به تو
 دلشکسته آمدم سویت، پناه آورده‌ام
 من سرم خورده به سنگ و ناتوان برگشته‌ام
 حق من این است رسوایم کنی با این وجود
 ما عزاداران زهرائیم، پس با این حساب
 دید، حیدر همسرش را مو پریشان، ناله زد:
 تو ستون لشکر مرد غریب یثربی

جز عطا، ای آسمان اصلاً نمی‌آید به تو
 دل شکستن بی‌گمان اصلاً نمی‌آید به تو
 قهر با این ناتوان اصلاً نمی‌آید به تو
 حضرت صاحب زمان اصلاً نمی‌آید به تو
 بستن در رویمان اصلاً نمی‌آید به تو
 ای بهار من، خزان اصلاً نمی‌آید به تو
 فاطمه، قد کمان اصلاً نمی‌آید به تو

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

محتاج یک نگاه شدم یابن فاطمه
 بیچاره گناه شدم یابن فاطمه
 هر بار رو به راه شدم یابن فاطمه
 خیره به قبلگاه شدم یابن فاطمه
 بینم چو قرص ماه شدم یابن فاطمه
 در زمره سپاه شدم یابن فاطمه
 سر در میان چاه شدم یابن فاطمه
 دلخون شبیه آه شدم یابن فاطمه
 با آنکه رو سیاه شدم یابن فاطمه
 راهی قتلگاه شدم یابن فاطمه

حالا که بی‌پناه شدم یابن فاطمه
 با دست خویش آبروی خویش برده‌ام
 تا خواستم زمین بخورم با دعای تو
 پایان کار من شده اما نیامدی
 ای کاش همچنان شهدا وقت رفتنم
 اما زمان زمان گریه به غم‌های مادرت
 قدری غم غریبی مولا است در دلم
 با که بگویم از غم مظلومی علی
 با گریه بر حسین عزیز تو می‌شوم
 هنگام روضه چشم مرا گریه باز کرد

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حمید رمی

آه، آقای غریبم به دلت غم داری
 فاطمیّه شده و اشک دمام داری
 بر در خانه خود، بیرق ماتم داری
 بین این سینه زنان، مونس و محرم داری
 یوسف مصر بقا، قصد سفر هم داری؟
 باز هم وقت عزاء، یاد مُحَرَّم داری
 داغ یک پهلوی و انگشتر خاتم داری

یک جهان روضه و یک چشم پُر از نم داری
 درد بی‌مادری ای کاش دواپی می‌داشت
 صاحب مجلس روضه، غم مادر دیدی
 درد دل کن که نگویند غریبی آقا
 دل یعقوبی مادر ز فراق خون است
 دل، حسینیّه چشمان تو شد مولا جان
 گاه در کوچه و گه کرب و بلا می‌گریی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین رحیمیان

جور دیگر فاطمیه مهربانی می‌کنی
ظاهری و باطنی صاحب زمانی می‌کنی
آبرو دار جهان! پا در میانی می‌کنی؟
باز داری نام زهرا را جهانی می‌کنی
باز هم مثل محرم، میزبانی می‌کنی
ما شکسته بال‌ها را آسمانی می‌کنی
هر کجا این روز و شبها روضه‌خوانی می‌کنی
یاس هجده ساله قامت کمانی می‌کنی

گرچه بی‌منت همیشه نان‌رسانی می‌کنی
نیستی در ظاهر اما باطناً لطف تو هست
روضه زهرا کجا، پستی شبیه من کجا
باز آقا جمع کردی نوکران را دور هم
باز هم شرمنده از، مهمان نوازیت شدیم
باز هم داری به عشق مادرت، به این روزها
نیستم لایق مرا راهم دهی، یادم نما
عرش می‌ریزد بهم، آقا تو وقتی گریه بر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

گویا دلت حسینیّه اشک مادر است
شالی که حیف، سوخته از آتش در است
زخمی، شکسته، نیلی، چون یاس پرپر است
این روزها غریبی تو مثل حیدر است
یا تو سلام کرده‌ای و گوش من کر است
در روضه‌های فاطمیه باز بهتر است
با گریه تمام محرم برابر است
چشم به ناله تو و یک وای مادر است
وقتی که زن مقابل چشمان شوهر است

این روزها نگاه تو از خون دل تر است
شال عزا دوباره نشسته به دوش تو
گلبرگ‌های گونه شب‌نم گرفته‌ات
ای وارث تمامی غم‌های اهل بیت
چون دیده‌ام تو را و سلامت نداده‌ام
مُردن میان روضه اگرچه سعادت است
زیرا که اشک یک شب این فاطمیه‌ها
حالا بیا و روضه بخوان آتشم بزن
یا رب کجا رواست زنی را کتک زنند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عالیہ رجبی

بر زخم مانده بر جگری گریه می‌کنم	بر خاک با شکسته پری گریه می‌کنم
در تنگنای هر گذری، گریه می‌کنم	با خاطرات کوچه باریک سالهاست
تا می‌رسد صدای دری گریه می‌کنم	از لحظه‌ای که سینه تو پشت در شکست
با ضجه بلندتری گریه می‌کنم	در روضه‌ای که میشنوم اسم میخ را
تصویر چوب شعله‌وری گریه می‌کنم	من داغدار آتش و خاکسترم که با

درد هزارساله من درد بی‌کسی‌ست

غربت بر ایم ارثیه‌ای خانوادگی‌ست

در شعله‌ها مذاب شدن را چشیده‌ام	چون شمع جانت آب شدن را چشیده‌ام
محصور در طناب شدن را چشیده‌ام	عمری‌ست مثل بازوی خیبر گشای شهر
منهم غم جواب شدن را چشیده‌ام	روی تو را نمک شناسان زمین زدند
گل بودن و گلاب شدن را چشیده‌ام	چون عمه زیر هجمی از آلام و دردها
مثل حسن عذاب شدن را چشیده‌ام	چون قلب بی‌قرار حسینت شکسته‌ام

تا روی سینه‌ات اثر میخ باقی است^۱

مظلومی‌ات به وسعت تاریخ باقی است

^۱. موضوع وجود میخ در و سرخ شدن و وارد سینه حضرت شدن این میخ در هیچ مقتل معتبری نیامده است «البته این موضوع بدان معنا نیست که در این حمله و جسارت سینه و پهلوی حضرت زهرا سلام الله علیها مجروح نشده است بلکه بر اثر ضربه در و آتش حضرت به شدت مجروح شدند و تصریح تاریخی در این زمینه وجود دارد» لذا توصیه ما این است که اولاً از بازگو کردن آن به دلیل مستند نبودن و همچنین به جهت رعایت توصیه علما و مراجع از پرهیز از خواندن روضه های سخت خوداری فرمائید؛ ثانیاً اگر قصد اشاره گذرا به این موضوع را هم دارید لازم است حتماً در قالب زبان حال یا آنچه که ممکن است اتفاق افتاده باشد مطرح شود نه قطعیت

می‌آیم و زمین و زمان مات می‌شود
 با دستهای عدل، برای ستمگران
 نور هدایتی که به دستم سپرده‌اند
 وقتی سقیفه را بکشانم به محکمه
 با آتشی که سوخت در، خانه تو را
 دامن کعبه عرصه میقات می‌شود
 دنیا بدل به دار مکافات می‌شود
 تکثیر در تمامی ذرات می‌شود
 حق گرفته از پدر اثبات می‌شود
 نمرود شهر سخت مجازات می‌شود

من می‌رسم به پیکر اسلام جان دهم

قبر تو را به آدم و عالم نشان دهم

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

بهار بندگی‌ام را خودم خزان کردم
 چقدر دل، سر آمال خویش آزردم
 رضای صاحب خود را نکرده‌ام منظور
 به جای خیر فقط دردمر شد عمری
 مرا گرفت به آغوش و زیر و رویم کرد
 هزار بار زمین خوردم و خدا را شکر
 مرا همیشه دعا کرد و مهربان‌تر بود
 همین که فاطمه گفتم مرا خرید آقا
 دم غروب غریبانه گریه و زاری
 پرش شکسته پرستو و در قنوتش خواند:
 برای آن که نبیند علی چه شد دستم
 گناه کردم و از کرده‌ام زیان کردم
 چه کارها که برای دو لقمه نان کردم
 نگاه بر سخن و حرف این و آن کردم
 همیشه خون به دل صاحب الزمان کردم
 همین که وضع بدم را کمی بیان کردم
 هزار بار توسل بر آسمان کردم
 از آن چه در همه زندگی گمان کردم
 قسم به فاطمه صد بار امتحان کردم
 برای غربت آن قبر بی‌نشان کردم
 هوای پر زدن از بین آشیان کردم
 سه ماه بازوی خود را از او نهان کردم

شاعر: محمد میرهاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

این جمعه هم گذشت بدون زیارتی
سائل منم چگونه نگاهم نمی کنی؟
دست ردی به سینه این دل غمین مزین
از بعد ناله های سحر های انتظار
آقا اگر بناست که مرگم فرا رسد
وقتی گناه فاصله انداخت بین ما
چشم زمان و اهل زمین مانده منتظر
حالا شما به خاطر دیوار و در بیا

یا ایها العزیز نگاهی، عنایتی
سلطان تویی کجا ببرم عرض حاجتی؟
شاید که مادرت کند از من شفاعتی
خاکم به سر بگویی اگر کم ارادتی
بنما عنایتی، بده فیض شهادتی
دیگر چه جای خواب و خور و استراحتی
تا صبح عید وصل ببیند کرامتی
یعنی ز میخ و دل بده شرح قساوتی

شاعر: حسین رحمانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن

وقتی میان روضه ها باگریه خلوت میکنم
وقتِ خطا، الا شما، بوده حواسم بر همه
وقتی برای تو نشد، سودی ندارد ندبه ها
تنهاترین مردِ زمان، در جمعه های بی کسی
از معصیت تنها شدم، آلوده دنیا شدم
حُبّ علی و آل او، خیر النعم باشد ولی...
حالا نشسته غصّه، عالم به روی سینه ام
یاد شهیدان حرم، خیلی خجالت میکشم
با اینهمه در دو جهان، با آبرو کردی مرا

آقا شبیه تو کمی، احساس غربت میکنم!
از اینکه هستی شادم، همواره غفلت میکنم
با اسم تو از عشق تو، من کسب شهرت میکنم!
حاضر شما هستی و من، هر هفته غیبت میکنم!
دارم برای لذّت یک روزه همّت میکنم!
من با گناه و معصیت کُفرانِ نعمت میکنم!
از دست نفیس سرکشم، اینجا شکایت میکنم!
از اینهمه جاماندگی، احساس ذلّت میکنم!
بر نوکرانِ مادرِ سادات خدمت میکنم!

دل‌تنگِ صحنِ حیدرم، بی‌تابِ شهر کربلا
مادر به من آموخته، باید فدای دین شوم
آه از دمی که فاتحِ خیبر شنید این جمله را
غصه نخور با فاطمه یاری نمیخواهی شما
شد خون زخمِ پیکرم، خط و نشانِ کوچه‌ها

دورم ولی با چشمِ دل دارم زیارت میکنم!
دار و ندارم را فقط وقف ولایت میکنم!
ز هرا بلا گردانِ تو، جان را فدایت میکنم!
من یک‌تنه از حرمتت، آقا حمایت میکنم!
خوردم زمین، خوردی زمین، هر دو میان کوچه‌ها

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

رو بگردانی ز ما دنیا جهنم می‌شود
پلک‌هایت باز کن درهای رحمت را نبند
عاقبت هر کس دلش را شستشو داد از گناه
در سر و رویم شده پیدا دگر موی سپید
چون خَمِ گیسوی تو ای لیلی صحرا نشین
با تکانِ ابروانت زود می‌ریزم به هم
یا ولی‌الله راضی می‌شوی از دست من؟!
هر که زهرا مادرت را الگوی راهش کند
خاک پای مادر تو سر مه چشمان ماست
شک ندارم که حسین هم با دعای مادرش
گریه ما باعث تسکین قلبِ فاطمه است
فاطمیه کربلا شبهای جمعه دیدنی‌ست
این پسر هم مثل مادر جای تنگی گیر کرد

روزی ما روز و شب اندوه و ماتم می‌شود
بی‌نگاه تو دل ما خانه غم می‌شود
در حریم آیه تطهیر، محرم می‌شود
فرصت دیدار دارد روز و شب کم می‌شود
قامت چشم انتظاران شما خم می‌شود
نبض عالم با نگاه تو منظم می‌شود
با رضای تو رضای حق فراهم می‌شود
وقت لبخند تو مشمول دعا هم می‌شود
دست بوس او رسول‌الله خاتم می‌شود
صاحب کربوبلا، اربابِ عالم می‌شود
این حسین جانها به زخم سینه مرهم می‌شود
مادرت صاحب عزای ذبح اعظم می‌شود
دنده‌ها اینگونه شکلش نامنظم می‌شود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

حال دعا و سوز و نوایم عوض شده
یادت نبوده‌ام که دعایم عوض شده
معلوم می‌شود که خدایم عوض شده
حالات چشم عقده گشایم عوض شده
از صبح زود، حال و هوایم عوض شده
با فعل خیر، جرم و خطایم عوض شده
اصلاً مگر امام رضایم عوض شده؟!
در بستری و حال سرایم عوض شده
با گریه‌ات زمانه برایم عوض شده
دیدم سحر که رنگ عبایم عوض شده

از نحسی گناه بهایم عوض شده
خیلی دعا برای ظهورت نکرده‌ام
یک روز غرق شهوت و یک روز مست جاه
چشمی که خشک شد به امامش نمی‌رسد
دیشب دعایم کردی و بی‌خود نبوده که
تو رحمتی و با نظرت سوی نامه‌ام
آلوده‌ام قبول ولی بی‌پناه نه
خیبر شکن مقابل زهرا نشست و گفت:
زهرا تمام قوت جان منی، بخند
دیشب عبا را رویت انداختم ولی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین رحیمیان

راه بر جایی ندارد هر چه همت می‌کنم
دور مانده از خوشی با هر که صحبت می‌کنم
جمعه‌ها بدجور احساس خجالت می‌کنم
بعد ازین تا زنده‌ام با تو رفاقت می‌کنم
حال هر کس جز تو را آقا رعایت می‌کنم
با چه رویی بر تو اظهار ارادت می‌کنم
فکر کن که مادرت گفته وساطت می‌کنم

بی‌تو هر جا می‌روم احساس غربت می‌کنم
بی‌تو آرام و قراری نیست در دنیای ما
نامه اعمال من حال تو را بد می‌کند
غیر تو هر کس رفیق شد نزد چنگی به دل
روز و شب فکر همه هستم ولی فکر تو نه
من که باری بر نمی‌دارم ز روی شانها
تا نرفته فاطمیه آبرویم را بخر

شاعر: محمد جواد شیرازی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

گدای اهل بیت تا به آستانه می‌رسد
ولی عصر هر کجا همیشه شد گره‌گشا
اگرچه بی‌لیاقتم، برای یار زحمت
به خاک غم نشسته‌ام، چراکه پر شکسته‌ام
شده امید من همه، نوای یابن فاطمه
رسیده وقت پا شدن، به هوش باش سینه‌زن
فقط نه بیت هل اتی، به شعله سوخت از جفا
بس است بهر گل همین، که خوب پرپرش کند
به روی خاک مادری نشسته است ای خدا
دلیل غاضبیه در وجود فاطمیه است
عطا و لطف هل اتی ز هر کرانه می‌رسد
به سوی ما عنایتش به هر بهانه می‌رسد
خوشم سلام هر سحر به آن یگانه می‌رسد
مگر پرنده این چنین به آشیانه می‌رسد؟!
به داد من همین نوای عاشقانه می‌رسد
به شهر ما دوباره خیر مادرانه می‌رسد
تمام نار دوزخ از همین زبانه می‌رسد
به سمت صورتش که باد تازیانه می‌رسد
گمان کنم به سختی آخرش به خانه می‌رسد
بدون فاطمیه کس به کربلا نمی‌رسد

شاعر: وحید محمدی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آقا سلام، روضه مادر شروع شد
آقا اجازه هست بخوانم برایتان
تا ریشه‌های چادر خاکی مادرت
فریادهای مادر پهلوشکسته‌ات
این ماجرا رسید به آنجا که نیمه شب
وقتی رسید قصه به اینجای شعر من
دختر رسید تا خود آن لحظه‌ای که ظهر
باران اشک‌های مکرر شروع شد
این اتفاق از دم یک در شروع شد
آتش گرفت، روضه معجز شروع شد
تا شد فشار در دو برابر شروع شد
بی اختیار گریه حیدر شروع شد
ایام خانه داری دختر شروع شد ...
یک ماجرا به قافیه سر شروع شد

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

مادری دارم به نام بانوی روز الست
 مادری دارم که شأنش در حدیث قدسی است
 مادری دارم که هستی هست زیر چتر او
 مادری دارم که با فتح المبین کوچه‌اش
 انقلاب فاطمی دست علی را باز کرد
 بازوی زهرا شکست و دست مولا بسته شد
 کوچه را گفتم که سیلی نور چشمش را گرفت
 آشنا تر از همه با مادرم، دیوار شد
 گوشواری که جدم هدیه بر او داده بود
 بسکه اهل کذب تکذیبش نمودند ای دریغ
 آنکه نور سجده‌اش روشن تر از خورشید بود
 مادر من با چهل نامرد جنگید آشکار
 نور را با تار بی‌پروا چکار ای اهل درد؟!
 مادری دارم که پشت در سپر شد بر علی
 بی‌امان ضرب لگد آمد به درب سوخته
 مادرم از زیر در می‌خواند مولا را به خویش
 جانشین وحی، شد خانه نشین اما نشد
 خود تسلی می‌دهم خود را در این داغ بزرگ

دست و بازوی خدا را اوست چون بازو و دست
 او همان سرلوحه لوح و قلم بود از الست
 در هدایت شیوه‌ای دارد جهان را، چیره دست
 نقطه عطف دفاعش از علی پشت در است
 ورنه محکم ریسمان جهل را ابلیس بست
 شد از اینجا کوثر قرآن به عالم سرپرست
 آنقدر گویم که حتی از حسن هم دیده بست
 چادرش خاکی شد و رویش از آن دیوار خست
 پیش من شد پاره پاره، لاله گوشش شکست
 تار و پود آرزوهای علی از هم گسست
 یک تنه جنگید با خفاشهای شب پرست
 ای بنامز همتش را یک زن و این ناز شست
 هیزم آوردند مردم! مردم آتش پرست
 سینه گنجینه اسرار پشت در شکست
 ضربه‌ها از بسکه سنگین بود او از پا نشست
 پایکوبان حمله‌ور بودند و مادر پای بست
 بعد پیغمبر دمی دین خدا بی‌سرپرست
 ناله مادر به گوش آید هنوز از دور دست

شاعر: محمد علی بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

عاقبت دردم دوا خواهد گرفت
 هر شب "اللهم عجل..." خوانده‌ام
 من اگر مُردم غبارم عاقبت
 ای ز مادر مهربان‌تر خوب‌تر
 چشم‌ت این ایام خون خواهد شد و
 تو اگر یک بار روضه خوان شوی
 روشن است از حال و روز مادرت
 بعد از این همسایه راحت می‌شود
 فاطمیه عاقبت از دست تو

دامنت دست مرا خواهد گرفت
 روزی آخر این دعا خواهد گرفت
 روی دامن تو جا خواهد گرفت
 کی دلت از دست ما خواهد گرفت!
 قلبت از این روضه‌ها خواهد گرفت
 روضه‌ما تازه پا خواهد گرفت
 زود بیمارِ شفا خواهد گرفت
 حیدر از فردا عزا خواهد گرفت
 دست من یک کربلا خواهد گرفت

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آمد محرّم علی و ماه فاطمه
 با ذوالفقارِ خون جگر خورده در نیام
 باز آی تا تو روضه بخوانی برایمان
 بی‌شک سه ماه خوانده تو را با دو چشم تر
 آه از میان آن در و دیوار شد شروع
 پشت در و کنار بقیع و به روی نی
 محشر، به پاست روضه ارباب بی‌کفن
 دارد به روی دست، دو دست قلم شده

آتش گرفته جان تو از آه فاطمه
 باز آی خون فاطمه خونخواه فاطمه
 با های های گریه جانکاه فاطمه
 بالای قبر محسن شش ماهه، فاطمه
 بعد از نبی سلوک الی الله فاطمه
 معنا شده ست سرّ فدیناه فاطمه
 پیراهنی ست کهنه به همراه فاطمه
 دستی که در مقام شفاعت علم شده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله پیدایی

باز هم معصیت من را ز آقام گرفت^۱

باز هم تنها شدم خیلی دلم را غم گرفت
 زندگی ام را سراسر غصه و ماتم گرفت
 یوسف زهرا دلش از عالم و آدم گرفت
 با غریبه رفت و آن را مونس و همدم گرفت
 داشتم گم میشدم دست مرا محکم گرفت
 یک نفس ذکر حسین بن علی را دم گرفت
 با دلی محزون به دستانش دو تا پرچم گرفت
 آه با نام حسن جان گونه هایم نم گرفت
 مادرم را ضربه ای سیلی از این عالم گرفت

هر زمانی دور ماندم از هوای روضه ها
 بهر دیدار جمال یار بی همّت شدیم
 وای بر آنکه سر این سفره نان خورده ولی
 راه ظلمت رفتم و در بین راه آقا رسید
 خوش بر احوال گدایی که دم جان دادنش
 از همان روزی که آمد مادرم در روضه ها
 پرچم نام حسین و پرچم نام حسن
 زخمی یک کوچه بود و ناله میزد زیر لب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی روشن روان

بشنو فغان این دل در خون تپیده را
 آن خال گوشه لب تو آرمیده را
 در بند خود کشیده صفای سپیده را
 تا خم کنند پیش تو قد کشیده را
 تا فرش پای تو بنمایم دو دیده را

لطفی نما غلام به لب جان رسیده را
 چشمی دگر بده صنما تا که بنگرم
 روح لطیف تو نفس پاک و حق تو
 صف بسته اند سرو و صنوبر به راه تو
 امشب بیا که سینه پُر از شور عشق توست

۱. همانطور که بارها متذکر شده ایم حداقل قافیه یک صامت و یک مصوت از حروف روی (حروف اصلی کلمه) هست، اما در بیت زیر رعایت نشده است زیرا در کلمه «آقام» حروف «یم» جزء حروف روی نیست لذا همانطور که گذشت ضمائر جز حروف روی در قافیه نیست؛ لذا به منظور رفع نقص مصره اول و دوم جابجا شد تا این شعر قطعه محسوب شده و نقص موجود هم بر طرف شود

جانا... دلم هوای تو کرده تفضلی
 پرده بکش ز چهره ببینم دمی تو را
 شد فاطمیه و دل ما مست فاطمه است
 اشک مرا بگیر و ببر نزد فاطمه
 ما را ببر به علقمه یا اینکه خود بیا
 تیغ دو سر بکش ز نیام و بریز سر

وقف تو کرده ام دل از غم رمیده را
 بر من نشان بده وجنات ندیده را
 بر ما عیان نما حرم آن شهیده را
 مرهم گذار زخم تن قد خمیده را
تشریح کن قصه جسم دریده را^۱
 بستان تقاص خون سر سر بریده را

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود مروبوی

پای دعایم با گنه زنجیر گشته
 من خواب دیدم ماه پشت ابر مانده
 هر جمعه که خورشید در حال غروب است
 لیلای من کم کم تو را افسانه خوانند
 آقا بیا تا عشق رنگ و بو بگیرد
 از نوجوانی انتظارت را کشیدم
 ترسم که من هم با غم هجرت بمیرم
 امروز دنیا در پی موعود باشد
 باید بیایی تا بگیری انتقام
 آقا الهی بشکند دست کسی که

«آقا بیا» هایم چه بی تاثیر گشته
 خوابم به هجر روی تو تعبیر گشته
 در چشم من غمگین ترین تصویر گشته
 مجنون به راه عشق تو تحقیر گشته
 دنیا بدون روی تو دلگیر گشته
 حالا دگر چشم انتظارت پیر گشته
 از بس که در امر فرج تاخیر گشته
 شکر خدا عشق تو عالم گیر گشته
 آن سوره ای که با لگد تفسیر گشته
 در کوچه ها با مادرت درگیر گشته

۱. با عنایت به اینکه موضوع تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده و این موضوع از تحریفات عاشورا است؛

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

با این همه گناه و خطا یاری‌ام کند
گفتم قسم به فاطمه تا یاری‌ام کند
دیگر چگونه قبله نما یاری‌ام کند؟!
شاید کنار اهل دعا یاری‌ام کند
باید ازین به بعد حیا یاری‌ام کند
در لایه لای زمزمه‌ها یاری‌ام کند
تا که خود امام رضا یاری‌ام کند
او قول داده است سه جا یاری‌ام کند
با دست‌های عقده گشا یاری‌ام کند
سلمان کجاست تا که عبا یاری‌ام کند
فضه به جای شیر خدا یاری‌ام کند

در خانه کیست تا که مرا یاری‌ام کند؟
گفتم دخیل حضرت صاحب زمان شوم
وقتی سرم مقابل بیگانه خم شده
خود را کشانده‌ام وسط اهل مغفرت
با معصیت چقدر دلش را شکسته‌ام
باید دلم شکسته شود تا که دیده‌ام...
مثل همیشه چشم به راهش نشسته‌ام
دلگرم قول‌های رئوفانه مانده‌ام
در روضه‌های فاطمیه مادری غریب
آتش گرفت چادر زهرا و ناله زد:
حالا که دست شیر خدا بسته شد به صبر

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود مریوبی

بهار اگر تو نباشی شبیه پائیز است
ببین که کاسه صبرم ز غصه لبریز است
ولایت تو ندارد فقیر و بی‌چیز است
ببین که جمعه به جمعه گدا سحر خیز است
که انتظار فرج قیمتی‌ترین چیز است
امام زاده نازی که بین دهلیز است
غریب خسته دل و دلبر مدینه بیا

هوای شهر بهاری ولی غم انگیز است
دلم هوای تو کرده چه می‌شود آیی
قسم به عصمت زهرا کسی که در قلبش
به انتظار قدومت مسافر زهرا
به عالمی نفروشم دمی ز حالم را
فقط تویی که زیارت نموده‌ای هر شب
یگانه مرهم یاس شکسته سینه بیا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

با همین ترفند ساده، پایبندم کرده‌ای
در میان عاشقانت ارجمندم کرده‌ای
با نگاه رحمت خود سربلندم کرده‌ای
در پناه خود مصون از هر گزندم کرده‌ای
بیشتر از دیگران چون دردمندم کرده‌ای
چون مُحب مادرت بودم، پسندم کرده‌ای
شاکرت هستم که بر او مستمندم کرده‌ای

با "محبت" آمدی، صید کمندم کرده‌ای
بی‌بہتر از همه هستم ولی با لطف خود
بار سنگین گناہانم ذلیل‌م کرده بود
در پناه گرم آغوشت مرا جا داده‌ای
بیشتر از دیگران دارم صدایت می‌زنم
راستش این است آقا جان اگر می‌خواهی‌ام
تا قیامت روزی‌ام از خوان زهرا می‌رسد

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

شد گریه ام باب فیوضات الهی
با این امیدی که کنی سویم نگاهی
با آبرو گردید، عبدِ رو سیاهی
در زندگی ام نیست روزِ بی گناهی
تنبیه کن این بی ادب را گاه گاهی
تنها تو هستی که برایم تکیه گاهی
واکن ز قلبم رو به سوی خویش راهی
آن چهره‌ای که دارد از سیلی گواهی
آنجا که پشت در به پا شد قتلگاہی
جان گرفتار در و دیوار برگرد

با گریه مانوسم نه یک ماه و دو ماهی
هر روز و شب کارم سلام برحسین است
من بارها دیدم که با یک قطره اشک
شرمنده‌ام یک عمر قلبت را شکستم
اصلاً محبت‌های تو بد عادت‌م کرد
دردِ دلم را جز شما با که بگویم
پایانِ کارم گشته و رویت ندیدم
آقا قسم بر صورت نیلی مادر
آقا قسم بر خانه‌ای آتش گرفته
ای انتقام کشته مسمار بر گرد

شاعر: جواد حیدری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دلها شده دوباره پریشان مادرت
 روزی فاطمیه ما را زیاد کن
 در فاطمیه بیعت خود تازه می‌کنیم
 تصدیق می‌کنیم که تطهیرمان کنی
 وقتی برای آمدنت کم گذاشتیم
 ای مرد انتقام کتک خورده‌ها ببین
 آبادتر شدند حرم‌های اهل بیت

آقا بیا به مجلس ما جان مادرت
 دست شماسست سفره احسان مادرت
 تا که شویم باز مسلمان مادرت
 شاید شویم سائل و مهمان مادرت
 گشتیم شیعیان پشیمان مادرت
 افتاده است پشت در خانه مادرت
 غیر از مزار خاکی پنهان مادرت

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ما سائیم و نوکریت آبروی ما
 تا کی برای نافله‌های سحر گهی
 گر مانده ایم شکر خدا پای پرچمت
 ساقی اشک! بر دل ما هم سری بزن
 هم چون نسیم در به درم می‌کنی چرا؟
 آیا شود که نیمه شبی بهر درد دل
 ای شهریار عشق به نام مقدست
 روضه گرفته ایم قدم رنجه‌ایی کنی
 از لحظه‌ایی که حرمت مادر شکسته شد
 ای نازنین فاطمه برگرد از سفر

یا ایها العزیز نظر کن به سوی ما
 با خون دل شود دل شب‌ها وضوی ما
 بر تار موی تو گرهی خورده موی ما
 بوی می‌طهور تو دارد سبوی ما
 پس کی رسد به خیمه تو جستجوی ما
 بد بگذرانی و شوی هم گفتگوی ما
 باشد وصال تو همه آرزوی ما
 شاید فتد مسیر عبورت به کوی ما
 بغضی نهفته مانده ز غم در گلوی ما
 خیمه نشین فاطمه برگرد از سفر

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

بیدار نشد این دل غفلت زده تا چند
از نفس خطاکار و ز ابلیس جفاکار
من غایبم از محضر نورانی ات ای یار
گاهی تو کنار من و من در پی دیدار
ای وای از این چشم و از این قلب گرفتار
ای کاش که من هیئتی فاطمه باشم
ما را تو مگر کرب و بلایی بنمایی

هشدار بر این دیده حسرت زده تا چند
تبریک بر این قلب مصیبت زده تا چند
غایب ز تو این حاضر غیبت زده تا چند
غم گشته در این وادی غربت زده تا چند
گمراهی این دیده صورت زده تا چند
هم صحبتی مردم هیئت زده تا چند
ای منتقم کوچه و گودال کجایی

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

من در پناه چشم هایت سرفرازم
باشد تماشایی مناجات دل من
شد خاکساری حریمت آبرویم
محراب قلبم طاق ابروی تو باشد
خانه خرابم کرد این طوفان نفسم
خواهم ز حق بین دعای عهد هر صبح
با این که من محتاج الطاف تو هستم
می ترسم آقا گر کنی خالی تو پشتم
آشوب دل آرام می گیرد سحرها
از داغ آن سیلی ناحق مدینه
زهر را صدا می زد میان دود و آتش

از این که آقای منی بر خود بنازم
با نم نم گریه بود راز و نیازم
خاک کف پای تو شد مهر نمازم
چشم انتظارت رو به صحرای حجازم
باید حریم تازه ای در دل بسازم
این جان ناقابل به راه تو ببازم
آقا کشیدی بارها در عشق نازم
در جنگ با شیطان همه عشقم ببازم
تا در میان با تو نهم اسرار و رازم
آتش گرفته سینه در سوز و گدازم
آین غیاث المنتظر؟ ای چاره سازم!

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

برای آمدنت گر چه چشم دنیا هست
اگر چه باز گذشت و نیامدی امروز
شنیده‌ایم که هستی و ما نمی‌بینیم
برای آن که به زیر قدمت اندازیم
مگو چو قطره‌ای افتاده‌ایم از چشمت
برای مرهم زخمش اگر چه فاطمه نیست
خدا کند که ببینیم آن دمی را که

به خاک پا مگذاری که دیده‌ما هست
دوباره وعده به دل می‌دهیم، فردا هست
تو نوری و جلوات همیشه پیدا هست
هنوز هم سر ناقابلی به تن‌ها هست
میان وسعت قلب تو تا ابد جا هست
ولی هنوز جراحات قلب مولا هست
مدینه هست و تو هستی و قبر زهرا هست

شاعر: صادق باقی زاده

قالب شعر: چهار پاره

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

دستم به دامنانت برایم چاره‌ای کن
دریا به دریا می‌روم ساحل به ساحل
اصلاً خبر داری در این دوران غیبت
آن ندبه خوانان قدیمی بعد یک عمر
عاشق نبودم حیف، اما مطمئنم
در این شب سرد زمستانی هنوزم
آقا بیا تا مردم دنیا بدانند
سیلی بزن آن بی‌حیایی را که یک‌روز
بی‌آبروهایی که در روز دوشنبه
در کوچه‌های شهر بی‌رحم مدینه

من جز به دستانت به جایی دل نمی‌بستم
شاید که موجی نامه‌ات را داد دستم
از دوریت یعقوب‌های شهر مُردند
چشم‌انتظاری در فراق جان سپردند
اینجا کسانی عاشقت هستند برگرد
یل‌ها به یلدای تو دلبستند برگرد
ناموس مردم را نباید با لگد زد
در کوچه با سیلی به مادر حرف بد زد
گل را میان کوچه‌ها گلبرگ کردند
روزی حسن را عاقبت دق مرگ کردند

مادر که باشد زندگی زیباست اما
 ارواح خاک مادرم دنیا پس از او
 مادر به فکر بچه‌هایش هست حتی
 مادر به صحرا می‌رود آن ساعتی که

مادر نباشد زندگی معنا ندارد
 چیزی برای خنده بابا ندارد
 وقتی که زیر خاک باشد در مدینه
 یک چکمه سنگینی کند بر روی سینه

شاعر: عباسی احمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

تا فکر و ذکر من همه دیدار دلبر است
 من در میان جمع و دلم سمت سامراست
 دیری است رفته است و دگر و برنگشته است
 او پیش رو نشسته و من کورم از گناه
 آواره ایم در هیئات و شنیده ایم
 شاید صدای گریه آقا بلند شد
 در فاطمیه پهلوی او تیر می‌کشد
 آقا سری بزن به مدینه نگاه کن
 آقا بگو چگونه تحمل بیاورم؟
 انگار در گلوی شما بغض می‌شود
 اینجا برادران همه در فکر خنجرند
 گرچه پُر از گناه ولی در رکابتان

من در میان جمع و دلم جای دیگر است
 آنجا که اشک زائرش از آب کوثر است
 دیری است آسمان دلم بی کبوتر است
 او می‌زند صدایم و ما گوشمان کر است
 در روضه احتمال حضورش قوی‌تر است
 چون روضه‌های مادر او گریه آور است
 او نیز زخمی غم دیوار و آن در است
کوچه ز جور خصم چو صحرای محشر است^۱
 یک زن که در مقابل یک فوج لشکر است
 آن ریسمان که بسته به دستان حیدر است
 شکر خدا که یوسف ما بی برادر است
 آخر شهید می‌شوم، این حرف آخر است

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

کوچه بدون تو صحرای محشر است

آقا سری بزن به مدینه نگاه کن

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

امسال هم نوکر حسابم کردی آقا
در مجلس روضه مرا هم راه دادی
اصلاً نگفتی که برو، برگرد، جا نیست
کوه گناهم را تو نادیده گرفتی
مثل همیشه آبرویم را خریدی
از اولش کار تو ذره پروری بود
بال فرشته فرش راه عرشی ام شد
زهره نوشت و پای آن را مهر کردی
یک «آه مادر» گفتی و آتش گرفتم

بد بودم اما انتخابم کردی آقا
یک بار دیگر مستجابم کردی آقا
آه از خجالت خیس آیم کردی آقا
با لطف خود غرق ثوابم کردی آقا
پیش همه عالی جنابم کردی آقا
در آخرش هم آفتابم کردی آقا
تا «خادم الزهرا» خطابم کردی آقا
با این قباله کامیابم کردی آقا
از میخ در گفتی کبابم کردی آقا

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

آهت اگر دامن آدم را بگیرد
آن روز غیر از دست هایت نیست دستی
بین غم و شادی اگر که غم، غم توست
جز اشک بین چننه ام چیزی ندارم
باید تقاصی را بگیری تا خدا هم
وقتی به یاد مادرت از دیده آید
این چشم هایم آمده در فاطمیه
زهرا، برای زخم پهلوی زخم بازو
این روزها زینب دعا دارد خدا کاش

آتش تمام اهل عالم را بگیرد
که باز هم از لطف دستم را بگیرد
قلبم همیشه جانب غم را بگیرد
ای کاش چشمان تو این کم را بگیرد
این گونه از قلب تو ماتم را بگیرد
این آب، حکم آب زمزم را بگیرد
خرجی ایام محرم را بگیرد
باید که از دست تو مرهم را بگیرد
از مادرم این قامت خم را بگیرد

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

کم می خوریم غصه دنیای بی تو را
 امروز هم بدون تو بر ما گذشت کاش
 شرمنده ایم از اینکه نهادیم روز و شب
 زخمی که از فراق بر این سینه خورده است
 ما هرچه میکشیم از این بی تو بودن است
 جز در میان روضه و هیئت بگو کجا
 خواندیم از زبان تو ای وای مادرم

با اینکه می کشیم نفس های بی تو را
 فکری کنیم غربت فردای بی تو را
 بر بستر زمین سر تنهای بی تو را
 در خود اثر نداد مداوای بی تو را
 با گریه پُر کنیم مگر جای بی تو را
 خرجش کنیم دیده دریای بی تو را
 آتش زدیم روضه زهرای بی تو را

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فعلن

پس مزن یار مسیحا دل بیمار مرا
 قدر یک عمر فقط گریه بدهکارم من
 پهن کردم سر راه تو بساطی دل شب
 پرده پوشی تو پایم به حرم وا کرده
 گردنی کج؛ سر پایین به پناه آمده ام
 آمدم تا که بگویم به خودم بد کردم
 آخر کار شده شوق شهادت دارم
 خاک جبهه چقدر بوی وصال دارد
 ناز دلداری کشیدن تن بی سر خواهد
 حال مهمان شده ای؛ وقت پذیرایی ماست
 مادرت پشت در افتاد و صدا زد پسر

آنقدر گریه کنم تا بخری بار مرا
 کرمی کن بپذیر عمر بدهکار مرا
 تا که رونق دهد احسان تو بازار مرا
 به کناری نزدی پرده اسرار مرا
 شود آیا سر و سامان بدهی کار مرا؟
 تا که اسباب شفاعت کنی اقرار مرا
 پس به تاخیر میانداز تو دیدار مرا
 کاش پاسخ بدهی خواهش و اصرار مرا
 بین جبهه بنگر شاهد گفتار مرا
 بشنو این روضه بین در و دیوار مرا
 با تن سوخته جان داد و صدا زد پسر

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

سلاله سر از تن جدا، بنفسی انت!
 تو را هماره شهیدان ندا، بنفسی انت!
 کند برای ظهورت دعا، بنفسی انت!
 ز بس گریست علی بی صدا، بنفسی انت!
 ز پاره‌های دل مجتبی، بنفسی انت!
 سر بریده خون خدا، بنفسی انت!
 رسد به عرش، ز طشت طلا، بنفسی انت!
 به شهر کوفه و شام بلا، بنفسی انت!
 کنار تربت پاک رضا، بنفسی انت!

یگانه حامی خون خدا، بنفسی انت!
 بیا که می‌گذرد قرن‌ها هنوز دهند
 بیا که حضرت صدیقه چارده قرن است
 بیا که از جگر چاه، اشک می‌جوشد
 بیا که طشت بود مثل باغ لاله هنوز
 بیا که چشم به راه ظهورت هست هنوز
 بیا که ناله «عجل علی ظهور» حسین
 بیا دعای فرج بشنو از لب زینب
 بیا که دیده "میثم" به عارضت نگرد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان محسنی فر

دل می‌طپد به شوق طلوع جمال تو
 اصلاً نکرده‌ایم مراعات حال تو
 هستیم بی‌خیال و همیشه وبال تو
 بی‌مهری است باعث رنج و ملال تو
 از یاد رفته سفره رزق حلال تو
 داریم امید دیدن ماه جمال تو
 پیدا نشد کسی که بفهمد خصال تو
 بر قلب ماست درد و غم بی‌مثال تو
 ما را رسان به قافله مه‌زیارها

در انتظار طلعت صبح وصال تو
 با غفلتی که هست همیشه ز سوی ما
 اینجا کسی به یاد شما دل نمی‌دهد
 کمتر دلی برای شما تنگ می‌شود
 از بسکه دل سپرده نان‌های شبهه‌ایم
 گرچه گناه حاصل این عمر رفته است
 بر در نیامده؛ تو به سائل عطا کنی
 تو غصه‌دار کرب و بلا و مدینه‌ای
 پایان بده به دوری چشم انتظارها

شاعر: جواد پرچی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

اگر که درد می کشیم به یار بی توجّه ایم
 به عشق یار دست از گناه خود نمیکشیم
 کنار جاده با دل شکسته ایستاده ایم
 اگر هنوز شاخه دلم ثمر نمی دهد
 اگر خزان گرفته روزهای سرد انتظار
 هزار بار خواندی و هزار بار گفتی و
 گره به کارمان اگر که خورده علت این بُود
 زیاد روی توبه های ما حساب و ا نکن
 فقط به شوق کعبه رخ تو بوده است اگر
 به فکر شال مشکی و عزای مادر توایم
 غروب فاطمیّه را نمی دهم به صبح عید

به نسخه خدایی نگار بی توجّه ایم
 به شیوه درست انتظار بی توجّه ایم
 ولی به حرف های آن سوار بی توجّه ایم
 به برکت زمین و کشت و کار بی توجّه ایم
 به معنی حقیقی بهار بی توجّه ایم
 و ما هزارها هزار بار بی توجّه ایم
 به دست های مردم ندار بی توجّه ایم
 که ما به قول و وعده و قرار بی توجّه ایم
 به زخم ها و طعنه های یار بی توجّه ایم
 به جنب و جوش عید و نوبهار بی توجّه ایم
 گمان مکن به روضه های یار بی توجّه ایم

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آقا بیا دعای مرا مستجاب کن
 قلبم شبیه سنگ شد از کثرت گنه
 تأثیر جرم و معصیت اشک مرا گرفت
 تا کی به لب دعای فرج، تا کی انتظار
 ای منتقم بیا که دلم سخت زخمی است
 ای روضه خوان فاطمیّه روضه ای بخوان
 ما در پی تلافی سیلی کوچه ایم

ما را برای نوکریّت انتخاب کن
 امشب بیا و سنگ دلم را تو آب کن
 دستی بکش به روی دلم فتح باب کن
 آقا به حقّ فاطمه پا در رکاب کن
 رحمی نما بر این دل زارم شتاب کن
 امشب میان سینه ما انقلاب کن
 یعنی به روی غیرت ما هم حساب کن

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

وقت است که از چهره خود پرده گشایی
 اسپندم و در تاب و تب از آتش هجران
 «من در قفس بال و پر خویش اسیرم»
 در بنده نوازی و بزرگی تو شک نیست
 عمری ست که ما منتظر آمدنت، نه
 می خواستم از ماتم دل با تو بگویم
 امشب شده ای زائر آن تربت پنهان؟
 ای پرسش بی پاسخ هر جمعه عشاق

«تا با تو بگویم غم شب های جدایی»
 «چون عودم و از سوختم نیست رهایی»
 ای کاش تو یکبار به بالین من آیی
 من خوب نیاموختم آداب گدایی
 تو منتظر لحظه برگشتن مایی
 از یاد رود ماتم دل چون تو بیایی
 یا زائر دلسوخته کرب و بلایی
 آقا تو کجایی؟ تو کجایی؟ تو کجایی؟

شاعر: مهدی علی قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

لطف دوباره حال مرا رو به راه کرد
 این دوری مسیر دلم از دل شما
 دنبال نفس رفتن من آخرش مرا...
 از روز اولی که وجود آمدم خدا
 صاحب زمان شدی تو و رحمت به مادرت
 در بین عشق های نهفته در این جهان
 آقا دلم خوش است که حال بد مرا
 ضرب غلاف خصم سبب شد، شبانه روز
 تنها سپاه شیر خدا رفت و بعد از آن
 بعد از شبی که فاطمه اش را کفن نمود

رحمی به حال این دل بی سرپناه کرد
 دیدی چطور روز و شبم را تباه کرد؟!
 ...در دیدگان فاطمیت روسیاه کرد
 من را غلام زاد و تو را پادشاه کرد
 من را اسیر کوی تو با یک نگاه کرد
 هر کس که عاشق تو نشد اشتباه کرد
 این روضه های مادران رو به راه کرد
 مادر درون خانه فقط آه... آه... کرد
 شیر حنین را به خدا بی سپاه کرد
 مولا تمام درد و دلش را به چاه کرد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

گم شدم در سیل اشگم تا بجویم یار را
 حج نکردم گر نه بینم آن گل رخسار را
 می کشم بر دیدنش ناز جفای خار را
 ماه کنعان چند می پویی ره بازار را
 پاک کن زین ننگ ای دست خدا دیوار را
 یاد آرم ماجرای سینه و مسمار را
 دور کن از دُور مادر شعله های نار را
 باز کن مادر تو دست حیدر کرّار را
 دور کن از خانه جدّت علی؛ اشرار را
 هم علی هم فاطمه هم احمد مختار را

در حرم شُستم ز اشگ دیده ام دیوار را
 گشته ام دور حرم تا یار را پیدا کنم
 من گل گم گشته ای دارم به صحرای حجاز
 یوسفای یعقوب ها مُردند از درد فراق
 چند نام قاتل زهرا به دیوار حرم
 دور تا دور حرم چون نام او را بنگرم
 سیّدی نزدیک شو بر آستان بیت وحی
مادرت در پشت در با سوز دل گوید بیا^۱
 وارث حیدر بیا با ذوالفقار حیدری
 میثم آن ظالم نه تنها گُشت زهرا را که گُشت

وزن شعر: مفاعِلن فاعِلاتن مفاعِلن فعِلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود مریوبی

بهار اگر تو نباشی شبیه پائیز است
 ببین که کاسه صبرم ز غصه لبریز است
 ولایت تو ندارد فقیر و بی چیز است
 ببین که جمعه به جمعه گدا سحرخیز است
 که انتظار فرج؛ قیمتی ترین چیز است
 غریب خسته دل و دلبر مدینه بیا

هوای شهر بهاری ولی غم انگیز است
 دلم هوای تو کرده چه می شود آبی
 قسم به عصمت زهرا کسی که در قلبش
 به انتظار قدومت مسافر زهرا
 به عالمی نفروشم دمی ز حالَم را
 یگانه مرهم یاس شکسته سینه بیا

۱. بیت زیر به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شد

باز کن مادر تو دست حیدر کرّار را

فاطمه گیسو پریشان کرده و گوید بیا

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بر وادی وصال بر این دل نوا دهید
 یک بار هم ز لطف قدم رنجه‌ای کنید
 سر بر کنیم و منتظر مقدم شما
 از بس کرم به روی کرم دارد این حرم
 یک گوشه نگاه شما کیمیا کند
 خواهید اگر که روسیهان معتبر شوند
 تا آنکه روضه خوان حریم شما شویم
 حیف است آرزو به دل از این جهان رویم

با اشک دیده سینه ما را جلا دهید
 بر نوکران بی سر و پا هم بها دهید
 منت دهید و کلبه ما را صفا دهید
 لب و آنکرده حاجت هر بی نوا دهید
 بر خاک پای خویش عیار طلا دهید
 فیض غلامی حرم خود به ما دهید
 بر ما ز سوز فاطمه حزن صدا دهید
 لطفی کنید و تذکره کربلا دهید

شاعر: محمد جواد غفورزاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیل فعلاتن مفاعیلن فعلن

کسی که بی تو سر صحبت جهانش نیست
 به سوز هجر تو سوگند ای امید بشر!
 اسیر عشق تو، این غم کجا برد؟ که دلش
 نه التفات به طوبی کند نه میل بهشت
 کسی که روی تو را دید یک نظر چون خضر
 کسی که درک کند فیض با تو بودن را
 بهار زنگیم در خزان نشست بیا!
 کنار تربت زهرا تو گریه کن! که کسی
 بیا و پرده ز راز شهادتش بردار
 به جز ولای تو ای ماه هاشمی طلعت!

چگونه صبر و تحمل کند؟ توانش نیست
 دل از فراق تو جسمی بود که جانش نیست
 محیط غم بود و طاقت بیانش نیست
 که بی حضور تو صحبت به این و آنش نیست
 چگونه آرزوی عمر جاودانش نیست؟
 به حق حق، که عنایت به دیگرانش نیست
 (بهار نیست به باغی که باغبانش نیست)
 به جز تو با خبر از قبر بی نشانش نیست!
 پسر که بی خبر از مادر جوانش نیست
 (شفق)، ستاره‌ای در هفت آسمانش نیست

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

تا ببینیم تو را چشم به راهیم هنوز
 جمعه ها هفته به هفته پی هم میگذرد
 در بیابان طلب آبله در پا داریم
 نشد آقا که شبی یا سحری یا که دمی
 حبّ دنیا پر و بال دل ما را سوزاند
 این که آقا نمی آیی بخدا حق داری!
 هر چه هستیم گدای پسر فاطمه ایم
 تا نیایی گره ای باز نگردد هرگز
 انتقام در آتش زده را می گیریم ...

آرزومند لقای رخ ماهیم هنوز
 از غم دوری تو شعله آهیم هنوز
 روز و شب منتظر نیمه نگاهیم هنوز
 با تو باشیم، ز بس غرق گناهیم هنوز!
 بی سبب نیست که افتاده به چاهیم هنوز
 چون که ما در پی امیال و رفاهیم هنوز
 کاسه بر دست در خانه شاهیم هنوز
 حاجت خویش همآره ز تو خواهیم هنوز
 در پی آرزوی گاه به گاهیم هنوز

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

اگر ز قافله دوریم، خوب می دانیم
 و باز هم به نگاه محبتت امسال
 هزار فاطمیه رفته و نیامده ای
 بیا که در گذر گرد باد این دنیا
 قسم به ساحل چشمان ابری ات عمری ست
 و گرنه مثل بیابان خشک دل هامان
 از این که بار غم مادر تو را دنیا
 به انتقام غم صورت کبود بیا

ولی به لطف تو هر سال جا نمی مانیم
 کنار سفره این فاطمیه مهمانیم
 نگو که باز بدون تو روضه می خوانیم
 در انتظار شروع بهار و بارانیم
 به لطف بارش چشم شماست گریانیم
 فقیر روزی این سفره های بی نانیم
 به دوش برد، ولی خم نگشت حیرانیم
 که ما کنار شما پیرو شهیدانیم

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

مادر به قبر مخفی‌ات بادا سلام
 باریده اشکم قرن‌ها بر تربت تو
 بودم چراغ قبر بی‌شمع و چراغت
 هم سوختم هم ساختم هم صبر کردم
 امروز باشد مهدی‌ات تنهاتر از تو
 دستی برآور بر ظهور من دعا کن
 یا در کنار قبر پنهانت بمیرم
 ای یار تنهای علی آخر چرا کشت
 دیدی علی تنها بود باز ایستادی
 دست تو را از دامن مولا جدا کرد
 آن روز در صلب حسین نور بودم
 برخاست در صلب حسین از دل خروشم
 درد تو را در قلب خود احساس کردم
 جای تو من بین در و دیوار بودم
 ای کاش دست قاتلت را می‌شکستند
 از خاک بیرون آورم باز آن دوتن را
 فریاد یا اُمّا رسد از بند بندم

من مهدیم، در دست تیغ انتقامم
 ای قلب مجروح کباب از غربت تو
 شب تا سحرها سوختم از سوز داغت
 عمری برایت گریه همچون ابر کردم
 دیروز رو گرداند امت یکسر از تو
مادر دلم خون است مولا را صدا کن^۱
 تا با ظهورم انتقامت را بگیرم
 مادر شنیدم بارها قاتل تو را کشت
 مادر شنیدم بارها از پا فتادی
 قنفذ در آن ساعت به ثانی اقتدا کرد
 مادر مپنداری من از تو دور بودم
 آوای مهدی مهدیت آمد به گوشم
 نفرین بر آن قوم خدا شناس کردم
 ای کاش بودم تا علی را یار بودم
 آنان که پای خطبه‌ات ساکت نشستند
 کی می‌شود بردارم از جانت محن را
 در حلقه زنجیرشان محکم ببندم

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. مادر دلم خون است از بندم رهاکن دستی برآور بر ظهور من دعا کن

دریا کنم از خون دل چشم ترم را
گیرم امیرالمؤمنین را دست بستید
اجر ذوی القربای پیغمبر کتک بود؟
مادر به اشک چشم‌های دوستانم
من بهترین یار وفادار تو هستم
شمشیر خونریزم بود مدیون محسن
ای قبر پنهانت زیارتگاه مهدی
تو عالمی را اشک و سوز و شور دادی

پُرسم چرا گُشتید آخر مادرم را؟
بازوی زهرا را چرا آخر شکستید؟
یا پاسخ حق نمک غصب فدک بود؟
داد تو زین بیدادگرها می‌ستانم
روز ظهورم هم عزادار تو هستم
نقش است بر آن انتقام خون محسن
خورشید قرآن، اختر دین، ماه مهدی
با روی سیلی خورده خود نور دادی

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

مانند یک ابر بهاری یابن الزهرا
این روزها خیلی دلت را غم گرفته
با واژه «مادر» شود آهت کشیده
«ای وای مادر» های تو می‌گوید آقا
آقا مگر من مرده‌ام که مثل حیدر
آقا! تنم، جانم، همه چیزم فدایت
گریه مکن که طفل اشک بی‌قرارم
جز اشک دیده مرهم دیگر ندارم
از این که هستم دوستدار مادر تو
تا این که باشم زائر قامت خمیده
«زهرا» به «زهرها» شده تبدیل یعنی

حال و هوای گریه داری یابن الزهرا
دلخسته از این روزگاری یابن الزهرا
در لا به لای اشک وزاری یابن الزهرا
خیلی برایش بی‌قراری یابن الزهرا
سر را به زانو می‌گذاری یابن الزهرا
آماده‌ام بر جان نثاری یابن الزهرا
با گریه‌ات گردیده جاری یابن الزهرا
با عرض پوشش از «نداری» یابن الزهرا
حتماً مرا تو دوست داری یابن الزهرا
دنبال یک سنگ مزاری یابن الزهرا
در کوچه شد آئینه کاری یابن الزهرا

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

دل گرمی این روزهای سرد، برگرد آسان ندارد بی تو هرچه سخت، باز أَشْكُو إِلَيْكَ از جهان خالی از مرد از عاشقی سرشارم و چون اهل کوفه می آیی آن روزی که شاید خاك باشم دنبال تو در کوچه های فاطمیه ای دست قهار خدا تا که بگیری زینب فقط می داند آن بلوای کوچه يك حرف می ماند برایم یابن زهرا	ای سرخی گلهای خشك و زرد، برگرد درمان ندارد بی تو هرچه درد، برگرد با سیصد و با سیزده تا مرد، برگرد پُشتِ تو را خالی نخواهم کرد، برگرد تا پَرِ كِشم بر دامنِ تو چون گرد، برگرد حیران شدم چون عابری شبگرد، برگرد تو انتقام سیلی از نامرد، برگرد^۱ شب ها چه بر روز حسن آورد، برگرد برگرد جان مادرت برگرد، برگرد

شاعر: حسین رستمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

کوچک ترم از آنکه برایم دعا کنید حتی غریب تر شدم از آن که لحظه ای حالا که من دخیل سر زلفتان شدم دریا ببین چگونه دلم در تلاطم است این روزها برایت اگر زحمتی نداشت آقای فاطمیه اگر می شود مرا	زخمی ترم از آنکه علاج و دوا کنید چشم مرا به مقدمتان آشنا کنید شانه زنید تا گره ای؛ باز؛ و کنید فکری به حال کشتی بی ناخدا کنید هر جا که بود روضه مرا هم صدا کنید در گوشه و کنار عزاخانه جا کنید

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. ای دست قهار خدا تا که بگیری کفاره ی سیلی آن نامرد، برگرد

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

طالب خون شهدا مهدی‌ام	من پسر خون خدا مهدی‌ام
مادر من ائمه را مقتداست	مادر من مادر خون خداست
مادر من حضرت زهرا بود	مادر من اُمّ ابی‌ها بود
روح دو پهلوی محمد بود	مادر من بهشت احمد بود
دائرة المعارف کبریاست	مادر من سیده الانبیاست
آینهٔ پیمبر و مرتضاست	مادر من اسوهٔ صبر و رضاست
اُمّ نبی، اُمّ کتاب، اُمّ دین	عصمت حق همسر حب‌المتین
حاصلی از تربیتش زینب است	مادر من روح نماز شب است
دامن پاک او حسن آورد	مادر من حسین می‌پرورد
دست مگو هست یدالله بود	مادر من دست یدالله بود
مادر من یاس کبود علی‌ست	مادر من بود و نبود علی‌ست
شاهد او نالهٔ پشت در است	مادر من فدایی حیدر است
مادر اولین شهید علی‌ست	مادر من کیست؛ امید علی‌ست
مثل کتاب وحی، پامال شد	مادر من چو مرغ بی‌بال شد
اول زندگی جوان مرگ شد	حیف از آن نخل که بی‌برگ شد
مادر مظلومهٔ ما را زدند	حیف که ناموس خدا را زدند
حیف از آن دست که دشمن شکست	حیف از آن سینه که در خون نشست

شاعر: صابر خراسانی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

لحظه‌ها را متوسل به دعائیم بیا
 وسعتت در دل این ظرف نشد جا ماندیم
 چشمان خشک شد از وسعت این بی‌آبی
 در قنوت دلمان خواهش باران داریم
 پس ببار ای پسر حضرت باران بر ما
 دامن دشت شده سفره راز دل ما
 ما که در راه تو عمری ست تمامی گردیم
 چند جمعه دلمان را سر راهت آریم
 شهرمان را زرخ چون قمرت روشن کن
 آسمان خواهش یک جرعه نگاهت دارد

سالیانی ست که دل تنگ شمائیم بیا
 تشنه از حسرت رویت لب دریا ماندیم
 و نداریم دگر طاقت این بی‌آبی
 ندبه خوانیم و تمنای بهاران داریم
 که ترک خورده زمین از اثر این گرما
 داغ آلاله نشانی ز نیاز دل ما
 گردبادیم و به دنبال شما می‌گردیم
 تا بدانی که تمنای وصال داریم
 کوچه‌ها را پُر از نسترن و سوسن کن
 نه که ما فاطمه هم چشم به راهت دارد

شاعر: محمد یبابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

ما آمدیم امشب که حیران تو باشیم
 تقصیر هجران است، تقصیر فراق است
 مثل کویر تشنه می‌مانیم و باید
 از دردهای ما طبیبان نا امیدند
 شکر خدا این روزها توفیق داریم
 شاید خدا قسمت کند یک فاطمیه
 صاحب عزای فاطمیه باید امشب

آشفته حال پریشان تو باشیم
 امروز اگر پاره گریبان تو باشیم
 روزی خور الطاف باران تو باشیم
 انگار باید تحت درمان تو باشیم
 هم ناله چشمان گریان تو باشیم
 اندازه یک روضه مهمان تو باشیم
 گریه کن شام غریبان تو باشیم

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

چون کودک آواره که گم کرده پدر را
 یک لحظه نگیرند ولی خون جگر را
 شستیم ز خون جگر خویش، سحر را
 قربان کسی کآورد این طرفه خبر را
 دردا که شب نیمه ندیدیم قمر را
 دست تو مگر باز کند پای بشر را
 خورشید نیارد ز افق صبح ظفر را
 عالم شده بتخانه، تو بردار تبر را
 کز قبر در آری بدن آن دو نفر را؟
 افتاد ز پا مادر و کشتند پسر را
 «میثم» نبرند از گفت این بحر گهر را

باریم به دنبال سرت اشک بصر را
 یک عمر بگو از تن ما جان بستانند
 هر شب ز فراق تو فشانندیم ستاره
 جان درخبر صبح ظهورت به کف ماست
 رخسار تو مانند مه نیمه و ما کور
 چشم تو مگر از دل ما عقده گشاید
 سوگند به صبح ظفرت تا تو نیایی
 فرزند علی! بت شکن آل محمد!
 کی می‌رسد ای منتقم فاطمه روزی
 افسوس که با ضرب لگد پشت در وحی
 چشم تو بود بحر و سرشکت همه‌گوهر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

آخر سحر نگشت شب انتظار ما
 کی می‌رسی به داد دل بی‌قرار ما
 رحمی نما بر این جگر داغدار ما
 در مجلس عزا تو نشستنی کنار ما
 دیگر زاشک و گریه گذشت است کار ما
 خشکانده است گناه؛ دو ابر بهار ما
 باشد گدائی حرمت اعتبار ما

ای دیده خون ببار نیامد نگار ما
 یا ذالکرم به غربت عشاق رحم کن
 صاحب عزا به مجلس ما هم سری بزن
 ای کاش گریه وا کند این دیده بنگرم
 بیمار رو به قبله شدیم از فراق تو
 یا صاحب البكاء سبوی حواله کن
 سوگند بر نوای حسین جان فاطمه

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

عیدی رسیده است که در آن امید نیست
تکراری و شبیه به هم، چون گذشته‌ها
با جمعه سال آمد و با جمعه می‌رود
هر بار دوره می‌کنم این سالنامه را
مارا ببخش اگر دلمان در سیاهی است
یک‌روز می‌رسد که تواز راه می‌رسی
در خانه‌ای که مجلس ختم رسول بود

صدها بهار هم برسد، بی‌تو عید نیست
امسال هم اگر تو نیایی جدید نیست
با این حساب آمدنت هم بعید نیست
جز حسرت ظهور تودر سر رسید نیست
یا چشممان ز اشک فراقت سپید نیست
آن روز قبر مادر تو ناپدید نیست
او را زدند... آه... که گفته شهید نیست

شاعر: جواد پرچی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امسال هم گذشت ولی یار بر نگشت
گفتم دواي درد من از راه می‌رسد
وقتی کسی به دیدن یوسف نمی‌رود
چشم انتظار؛ چشم ترم روبه جاده ماند
من چه غروب‌ها که نشستم به پای او
یک سال در گناه؛ دلم را نظاره کرد
با خود حساب کردم و دیدم که سال‌ها
او سال‌هاست آبرویم را خریده است
اصلاً بدون او چه بهاری؟ چه لذتی؟
سال جدید، سال فرج، سال کربلا
این روزها به ماتم مادر نشسته‌ایم

آشفته‌ام که ماه شب تار برنگشت
اما طبیب این دل بیمار برنگشت
حق میدهم که بر سر بازار برنگشت
پناه و چند جمعه و دلدار برنگشت
آیه، قسم، بهانه و اصرار؛ برنگشت
شکر خدا ز ما نظر یار برنگشت
بیراهه رفت این دل ویکبار برنگشت
ابر کرم ز عبد گنهکار برنگشت
بی‌او نسیم هم سوی گلزار برنگشت
امسال هم گذشت ولی یار برنگشت
مرثیه‌خوان کوچه و مسمار گشته‌ایم

شاعر: ولی الله کلامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

ای که سالاری و شخصیت توحیدری است
 عصمتت فاطمی و جلوۀ حُسنِ حسنِ
 وارث سجده سجاد به محراب نماز
 مهدیا جعفری آثاری و کاظم کردار
 کرم تو تقوی و ادب تو نقوی
 شد اباصالح و عباس یکی در اجد
 با تو بیگانه بود هر که ابالفضلی نیست
 نازنین ناز تو را می‌کشد اهل ملکوت
 آن که می‌گفت سلونی ز تو تجلیل نمود
 به تماشای جمالت عرفا مشتاقند
 حال تو احسن حال است جمال تو جمیل
 ای خوش آن روزبگویی مددی یا حیدر
 مرتضی خانه‌نشین شد که تو ظاهر بشوی
 بستان مزرعۀ فاطمه را از اشرار
 زیر لوح عظمت سیزده امضاء داری

آرمانت نبوی صولت تو حیدری است
 درشجاعت چو حسین قدرت توحیدری است
 دانشت باقری و حکمت توحیدری است
 رضوی طلعتی و خلعت توحیدری است
 عسگری هیئتی و خشیت توحیدری است
 چو عمویت به خداغیرت توحیدری است
 ای علمدار شرف رأیت تو حیدری است
 حامی عترتی و فطرت تو حیدری است
 سخن از عدل بگو صحبت توحیدری است
 عارف باللهی و شوکت تو حیدری است
 خال تو هاشمی و سیرت تو حیدری است
 تا بدانند همه نهضت تو حیدری است
 مگرای خیمه‌نشین خلوت توحیدری است
 چه غم ازکید عدو سطوت توحیدری است
 "آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری"

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

آن چنان داغ تو بر روی دلم سنگین است
محض امسال نه این غصه چندین قرن است
سال ها در پس آه دل ما می گذرند
لحظه ناب شکوفا شدنم در روضه است
اشک، چون باده نابی ست که سرمستی آن
بر خلاف همه؛ امسال لباسم... قلبم
و ه چه سالی شود امسال که از آغازش
باغبان! دور کن از حائل در یاست را

که بهار فرجت حسرت فروردین است
قصه درد فراق تو غمی دیرین است
پشت ایام بدون تو بسی نفرین است
هر کجا حرف بهار است بهارم این است
با وجود همه شوری آن شیرین است
با سیاهی غم فاطمیه رنگین است
نایم از نغمه یا فاطمه آهنگین است
غنچه ات در خطر حمله یک گلچین است

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

وای بر حالم اگر از تو جدا باشم من
شک ندارم همه خواسته تو این است
تا زمانی که دلم خانه این و آن است
چقدر غرق گنه بودم و تو می دیدی
تا به کی در پی گیسوی تو آواره شوم
گوئیا قسمت من این همه سرگردانی ست
کاش میشد به دل و جان بکشم ناز تو را
کاش میشد که به همراه تو یک فاطمیه
ای عزیز دل زهرا به کجا خیمه زدی؟
جان آن مادر غمدیده و بی یار بیا

همه عمر گرفتار بلا باشم من
لحظه ای هم که شده عبد خدا باشم من
جا ندارد که پذیرای شما باشم من
همه عمرم خجل از روی شما باشم من
دردمندانه به دنبال دوا باشم من
همچنان زلف به هم خورده رها باشم من
یار تو مثل امام و شهدا باشم من
میهمان حرم کرب و بلا باشم من
زائر خیمه سبزت به کجا باشم من
به گرفتار میان در و دیوار بیا

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد بیابانی

بر روی چشمانم قدم بگذار یک بار
 سهم نگاه من از آن بسیار یک بار
 چشم خریدار تو را ای یار یک بار
 پاسخ بده بر این همه تکرار یک بار
 در زمره دلدادگان بشمار یک بار
 خرج تو گردد جان بی مقدار یک بار
 وقت ملاقاتی از آن بیمار یک بار
 او از لبش "الجار ثم الدار" یک بار
 از زخم‌های آتش و مسمار یک بار

راحت نمی‌افتد به ما انگار یک بار
 دیدند خیلی‌ها تو را، اما نبوده
 بین بساطم نیست آهی که بگیرد
 یابن الحسن‌هایم جواب آیا ندارد
 این عاصی بر روی خاک افتاده راهم
 نا قابل است اما دعا دارم همیشه
 ای کاش می‌شد که برای ما بگیری
 بد دید از همسایه‌ها اما نیفتاد
 با دردها می‌ساخت اما دم نمی‌زد

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

«تا با تو بگویم غم شب‌های جدایی»
 «چون عودم و از سوختم نیست رهایی»
 ای کاش تو یکبار به بالین من آیی
 من خوب نیاموختم آداب گدایی
 تو منتظر لحظه برگشتن مایی
 از یاد رود ماتم و دل چون تو بیایی
 یا زائر دلسوخته کرب و بلایی
 آقا تو کجایی؟ تو کجایی؟ تو کجایی؟

وقت است که از چهره خود پرده‌گشایی
 اسپندم و در تاب و تب از آتش هجران
 «من در قفس بال و پر خویش اسیرم»
 در بنده‌نوازی و بزرگی تو شک نیست
 عمری ست که ما منتظر آمدنت، نه
 می‌خواستم از ماتم دل با تو بگویم
 امشب شده‌ای زائر آن تربت پنهان؟
 ای پرسش بی‌پاسخ هر جمعه عشاق

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

هر چند که؛ ما را نوشتند از گداها
 ما روسیاهان ارزش خاصی نداریم
 ما هر چه قدر اصرار کردیم او نیامد
 ماها که هیچ این خوبها در انتظارند
 از دوریش بدجور حال ما خراب است
 من که بدم پس دیدنش روزی من نیست
 باشد درست؛ آقای ما خیلی کریم است
 طبق احادیث رسیده... ناظر ماست
 از بس که بر اعمال بد اصرار داریم
 یک راه حل باقی است آن هم نام زهر است

اصلاً نمی‌آید گدا بودن به ماها
 ماها کجا و نوکری دلربها؟!
 اصلاً چه شد «آقا بیا آقا بیا»ها
 کی می‌رسد روز وصال آشناها
 رونق گرفته باز هم دارالشفاه
 ای خوش به حال خوبها حاجت رواها
 اما دگر تا کی گنه؟ تا کی خطاها؟
 بد نیست پیشش ذره‌ای شرم و حیاها
 رنگی ندارد پیش او دیگر حناها!
 نامی که باشد از تبار کیمیاها

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

برات وصل امضاء می‌شد ای کاش
 برای دیدنت ای حضرت اشک
 سحرگاهی به یمن مقدم تو
 وجود زخمی و آلوده من
 دل غمدیده و پر درد ما هم
 میان زمره چشم انتظاران
 دل آواره‌ام در زیر پایت
 مسیر وصل ما هم چو شهیدان

گره از کار دل وا می‌شد ای کاش
 دو چشمانم چو دریا می‌شد ای کاش
 سرای ما مصفا می‌شد ای کاش
 به پیش پای تو پا می‌شد ای کاش
 به دست تو مداوا می‌شد ای کاش
 ز رحمت نام ما جا می‌شد ای کاش
 شبیه خاک صحرا می‌شد ای کاش
 به سوی آسمان‌ها می‌شد ای کاش

غبار راه زهرا می‌شد ای‌کاش	دم آخر تن صد پاره‌ی ما
غریبی‌های مولا می‌شد ای‌کاش	دل نا محرم ما محرم آن
دگر دستان او وا می‌شد ای‌کاش	پس از چنیدن و چند صد سال گریه
غرور شیعه معنا می‌شد ای‌کاش	به برق ذولفقاری خاک خورده
به دستان تو پیدا می‌شد ای‌کاش	مزار مخفی یاس مدینه
عزیز فاطمه پس کی میایی	غرور چادر خاکی کجایی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی چراغ زاده

تا بلکه بیشتر دل من مبتلا کنی	باز آمدم که درد دلم را دوا کنی
شاید مرا ز بغض گلویم رها کنی	باز آمدم که با تو کمی درد دل کنم
باید دوباره مجلس روضه به‌پا کنی	خواهم ز فاطمیّه بگویم برای تو
تا با زبان خود سر این روضه وا کنی	سخت است خواندن این روضه‌ها بیا
تا راز دفن مادر خود بر ملا کنی ^۱	فصل عزای مادرت آمد شتاب کن
آقا بیا که حق عدو را ادا کنی	آن شب حریم مادرتان پشت در شکست ^۲
باید وگرنه گریه خود بی‌صدا کنی	آقا مدینه مجلس گریه به پا مکن
بیرون شهر کلبه احزان بنا کنی	یعنی شبیه فاطمه مجبور می‌شوی

^۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد؛ زیرا خون بها همان پول دیه است و حضرت برای انتقام شهادت مادرش می‌آید نه برای گرفتن پول خون و گفتن این مطالب جفای به اهل بیت است

فصل عزای مادرت آمد شتاب کن باید بیایی و طلب خون بها کنی

^۲. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

آن شب غرور مادرتان پشت در شکست آقا بیا که حق عدو را ادا کنی

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فالی زدم که گفت: به اقبال می‌رسی
یادش به خیر موقع تحویل سال نو
محتاجم آنکه با تو کمی درد دل کنم^۱
جز تو کسی نمی‌خردم ایّها العزیز
بالم به زیر بار معاصی شکسته است
دارم یقین که حال دلم خوب می‌شود
باید تو را به حضرت زهرا قسم دهم
مانند مادرت الف قامتت خم است
یک روز جمعه منتقم آل فاطمه!

مثل همیشه گفته به من فال: می‌رسی
گفتم به خود دگر که تو امسال می‌رسی
مثل همیشه موقع آمال می‌رسی
آیا به داد عبد پُر اشکال می‌رسی؟
داری به زخم کهنه این بال می‌رسی
ای بهترین «محوّل الاحوال» می‌رسی
آری به این طریقه و منوال می‌رسی
از داغ مادرت به نظر «دال» می‌رسی
حتماً برای کشتن دجال می‌رسی

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

الا که صاحب عزای تمام غم‌هایی
به ما نگاه کن ای ساحل نجات بشر
کجا سیاه، به تن کرده‌ای غریبانه
کجا شبیه علی سر به چاه بُردی
برای گریه به غم‌های مادرت آقا
شنیده‌ایم که گفتید روضه خوان باشیم
شنیده‌ایم زمین خورده است مادران

دوباره فاطمیه آمده؛ نمی‌آیی؟
تو را طلب کند این دیده‌های دریایی
کجا به سینه خود می‌زنی به تنهایی
کجا شبیه علی روضه خوان زهرایی
گمان کنم که رأفت نشسته؛ اینجایی
به روی چشم؛ هر آنچه شما بفرمایی
در آن دمی که به در خورد ضربه پای

۱. با توجه به وجود ضعف محتوایی در بیت زیر پیشنهاد می‌کنیم حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر

مثل همیشه موقع آمال می‌رسی

میلم کشیده با تو کمی درد دل کنم

آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فعولن فعولن فعول

دلم در هوای شما بود کاش
 نه تنها فقط خاک پای شما
 شده قلب من خانه این و آن
 کس دیگری را پرستیده‌ام
 هوایی که با آن نفس می‌کشم
 به لب‌ها کنار دعاهايمان
 نگاهم به دستان بی‌دست‌هاست
 شب جمعه‌ای در جوارخودت
 و این روزها در غم مادر از
 قیامت دلم حسرت از این خورد

سرم خاک پای شما بود کاش
 که گرد عباي شما بود کاش
 در این خانه جای شما بود کاش
 خدایم؛ خدای شما بود کاش
 هوای سرای شما بود کاش
 کمی هم دعای شما بود کاش
 نگاهم گدای شما بود کاش
 دلم کربلای شما بود کاش
 عزادارهای شما بود کاش
 که وقف عزای شما بود کاش

شاعر: مصطفی هاشمی نسب

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعولن

می‌رسد آنکه به دستش گره‌ها واشدنی است
 غم مخورای دل سرگشته سحرزدیک است
 علت دوری از یار؛ گناه است گناه
 این همه اشک که جاری شده، با آمدنش
 هیچ امید نداریم به تدبیر کسی غیر از او
 مادرش درس به ما داد که تنها و غریب
 منتقم می‌رسد و با غضب حیدری‌اش
 بر سر تربت مادر علمی خواهد زد

آنکه با آمدنش نور هویدا شدنی است
 شب ظلمانی این بادیه فردا شدنی است
 ورنه پابوسی آن ساکن صحرا شدنی است
 رودهایی است که تبدیل به دریا شدنی است
 عشق دردولت مهدی است که معنا شدنی است
 پشت در، بین گذر، یاری مولا شدنی است
 انتقام گل تشکفته زهرا شدنی است
 قبر پنهان شده فاطمه پیدا شدنی است

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد فردوسی

باد بهاری شعله آتشفشان است
 بار فراق تو به دوش ما گران است
 از بس که این دریای هجران بیکران است
 در چشم، خار و در گلوهم استخوان است
 فیض تماشای تو سهم دیگران است
 زیرا دل ما جای عشق این و آن است
 وقتی که می‌بینی چه حاجت بر بیان است
 هر کس که میبینی به یک جایی روان است
 وای از عذابی که هجومش ناگهان است
 وقتی که پای فاطمیه در میان است
 از داغ مادر گریه‌هایش بی‌امان است
 دست دعای او به سمت آسمان است
 هر صبح و ظهر و شب سه وعده روضه‌خوان است
 مادر چرا دنیا به ما نامهربان است؟

بی‌تو بهار ما همان فصل خزان است
 در جاده‌ایم و پای رفتن را نداریم
 عمری گذشت و رنگ ساحل را ندیدیم
 نشکست بغض انتظار... اشکی نیامد
 گر چه بدیم آقا مگر ما دل نداریم؟
 حق داری اصلاً رو بگردانی تو از ما
 اوضاع درهم برهم آلودگان را
 مردم همه دنبال عیش و نوش خویشند
 مردم! بترسید از عذاب ناگهانی
 عید و خوش آمد گویی و شادی نداریم
 حرمت نگه دارید عزادار است آقا
 تا که بلا نازل نگردد، مثل زهرا...
 ای وای مادر، وای مادر، وای مادر
 با اشک، روی قبر مخفی می‌نویسد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

آب و آئینه بیارید سحر نزدیک است
 جمعه آمدن او به نظر نزدیک است
 باز هم گل دهد این باغ ثمر نزدیک است
 به دعای فرج جمع اثر نزدیک است

خبری میرسد از راه خبر نزدیک است
 طبق آیات و روایات رسیده ای قوم
 عاقبت فصل زمستان به سر آید روزی
 قطره چون رود شود راه به جایی ببرد

با ظهورش حرم فاطمه را می‌سازیم
 راه دور دل ما تا به در خیمه او
 آه گفتم که در خانه و یادم آمد
 گر چه از آتش در سوخته جانم اما
 باز کابوس سراغ پسری آمده است
 مادرت را ببر از رهگذر نامردان
 تا که افتاد زمین زلزله در عرش افتاد
 دو قدم رفته نرفته نفسش بند آمد
 داغ مادر به جگر می‌رسد اما انگار

بار بر بند برادر که سفر نزدیک است
 از در خانه زهرا چقدر نزدیک است
 غربت مادر و اندوه پدر نزدیک است
 بیشتر روضه کوچه به جگر نزدیک است
 باز می‌لرزد و انگار که شر نزدیک است
 کوچه بند آمده از کینه خطر نزدیک است
 هاتفی گفت: قیامت به نظر نزدیک است
 پسرش گفت بیا، خانه دگر نزدیک است
 اثر داغ برادر به کمر نزدیک است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رحمان نوازی

از خود فرار کردم و لا یُمكن الفرار
 رسوای خویش گشتم و غرق خجالتم
 من در میان راه زمین خورده‌ام بیا
 آنقدر در حجاب خودم غوطه می‌خورم
 امشب که گریه‌های توباران گرفته است
 آقا؛ ولی و صاحب جانم فقط توئی
 در انتظار آمدم ایستاده‌ای
 امشب برای این که بیایی به پیش ما
 امشب مرا به خانه مادر ببر که باز
 ما را ببر که گریه بریزیم پشت در

امشب دوباره آمده‌ام بر سر قرار
 من آمدم ولی تو به روی خودت نیار
 از بس که بار آمده بر روی دوش، بار
 حتی تو را ندیده‌ام این گوشه و کنار
 از چشم خشکسال منم قطره‌ای ببار
 ما خویش رابه دست تو کردیم وا گذار
 شاید به این امید که می‌آیمت به کار
 انگشت روی روضه دلخواه خودگذار
 آنجا نشست چشم کبودش به انتظار
 مانند بچه‌های عزادار و بی‌قرار

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

این روزها نوای دلم مادری‌تر است
گاهی شما شبیه به من گریه می‌کنید
ای صاحبان ناله خدا خیرتان دهد
در خیمه‌ام اقامه، عزایش که می‌کنم
یاد شکسته پهلوی او می‌گشود مرا
تا گریه می‌کنم که چرا قامتش خمید
آری خودش تسلی غمدیدگان شود
هرگاه یاد درد دل مجتبی‌کنم
مادر! هنوز خیمه نشین تو مانده‌ام
ای مادرم! دعا کن و یا منتقم بخوان
طی می‌کنم ز کعبه مسیر مدینه را

هرکس که یار من بشود یار حیدر است
در فاطمیه اشک شما فاطمی‌تر است
سوز شما هم‌اره تسلی مادر است
مهمان روضه‌ام ز علی تا پیمبر است
ز هرا فرشته‌ای ست که بی‌بال و بی‌پر است
احساس میکنم که چنان سایه بر سر است
با اینکه چشم پر گهرم حوض کوثر است
اسرار او به پیش نگاهم موصور است
گویی هنوز معركة کوچه و در است
آمن یجیب گو که مجیب تو داور است
از کربلا شروع کنم زخم سینه را

شاعر: روح الله گائینی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

صاحب عزای فاطمه آقا، بیا بیا
بهر تسلی دل زینب دل حسین
ای زائر همیشه آن قبر بی‌نشان
در پشت درب خانه تو را کرده او صدا
بیت الحزان حضرت زهرا شده دلم
آقا بیا که کربلایم شود نصیب
یک عده هلهله، یک عده سوت و کف

بزم عزای فاطمه بر پا، بیا بیا
با ذوالفقار حضرت مولا، بیا بیا
بنما مزار فاطمه پیدا، بیا بیا
درمان درد ام ابیها، بیا بیا
آقا به جان حضرت زهرا، بیا بیا
اشک از فراق تو شده دریا، بیا بیا
یک عده کوفیان به تماشا، بیا بیا

شاعر: ناصر زارعی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ای یگانه یادگار فاطمه	عشق حیدر، ای نگار فاطمه
ای یگانه زائر قبر بتول	شمع سوزان مزار فاطمه
چشم زهرا سوي تو، دلخوش به تو	اي قرار بی قرار فاطمه
جان فدای قلب سوزانت که شد	دل غمین و غمگسار فاطمه
اي یگانه منجي عالم بیا	روح عالم، افتخار فاطمه
مرهم زخم دل مادر توئی	التيام قلب زار فاطمه
شیعه را امید و روح دیگری	کن ظهور، ای ذوالفقار فاطمه
زخم دل هرگز نیابد التیام	پس بیا، ای داغدار فاطمه
عمر زهرا شد خزان از ظلم و کین	ليک باشی تو بهار فاطمه
شد دلت خون از جفای ظالمان	دل چه گویم لاله زار فاطمه
مخزن سرّ خدا شد سینه‌ات	اي تو تنها راز دار فاطمه
کعبه مشتاق است، در بر گیردت	منتظر بر شهسوار فاطمه
کعبه هم باشد سیه پوش از غمی	کعبه هم شد سوگوار فاطمه
انتقام صورت نیلی بیا	شاد گردان، دوستدار فاطمه
(سائل) دل مرده را از لطف خود	ده نشان دار القرار فاطمه

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان محسنی فرد

از دیده تو کوثر احساس جاری است
 آری اساس عشق به زهرا مداری است
 این اشک‌ها نشانه والا تباری است
 این روزها که کار شما گریه زاری است
 این روضه بی‌خزان و همیشه بهاری است
 این زخم سیلی است که بر شیعہ کاری است
 دیگرچه جای هر شب ناقه سواری است
 از خون سرخ مادران، لاله کاری است

آقا دلت گرفته و چشمت بهاری است
 آقا به یاد فاطمه شوریده می‌شوی
 عرض ادب به ساحت مادر فریضه است
 ما کارمان دعای فرج خواندن است و بس
 روضه کجا گرفته ایی، ای وارث فدک
 بر شیعہ زخم خنجرشان کارگر نبود
 آقا شما بپرس: که پهلوی شکسته را
 کوچه به کوچه، شهر به صبح ظهورتان

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد میرهاشمی

مثل شمیم یاس، حضور تو آنی است
 اخبار سبز صبح ظهورت جهانی است
 مهرت، چرا که ریشه آن آسمانی است
 دیگرچه جای خواهش و پا درمیانی است
 پایان آیه‌های غم «لن ترانی» است
 فهمیده‌ای تو هم که دعایمان زبانی است
 تنها امید ما به همین روضه‌خوانی است
 با یاد کوچه سینه‌ات آتش‌فشانی است
 آن مادری که قامتش از غم کمانی است

مثل نسیم آمدنت ناگهانی است
 مثل بهار در همه جا پخش می‌شود
 مثل نماز و روزه فراگیر می‌شود
 دیگر کسی وساطت باطل نمی‌کند
 آغاز دوره «أرنی» گفتن دل است
 انگار دلخوری که زیاد تو غافلیم
 صد فاطمیه رفت و نشد فاطمی شویم
 ای کوه صبر از غم زهرا شدی تو آب
 در پشت در برای ظهورت دعا کند

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

صاحب عزای حضرت خیرالنساء بیا
درد فراق تو به خدا می‌کشد مرا
از بس به هجر روی تو عادت نموده‌ایم
ما در میان بحر گنه غوطه می‌خوریم
مشغول خویش و بنده دینار و درهمیم
لطف تو بوده گریه کن مادرت شدیم
ای آخرین نگار دل آرای فاطمه
آقا به حق چادر خاکی مادرت

ای بانی شکسته دل روضه‌ها، بیا
رحمی نما به حال دل این گدا، بیا
دل می‌رود به سمت گناه و خطا، بیا
آقا نجاتمان بده از این بلا، بیا
فکری به حال نوکر زهرا نما، بیا
ای سفره‌دار واسعه هل اتی، بیا
آقای من! برای رضای خدا، بیا
آقا به حق داغ دل مرتضی، بیا

شاعر: سید مجتبی شجاع

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

گفتم که بی‌قرار تو باشم ولی نشد
گفتم به دل که جلب رضایت کند، نکرد
گفتم میان جذر و مد اشک و آه شب
گفتم که می‌رسی تو، من هم دعا کنم
گفتم که تا اجل نرسیده ست لحظه‌ای
گفتم که خاک پای تو را تاج سر کنم
گفتم به قدر آه دل دل‌شکستگان
گفتم دعا کنم که بیایی ببینمت
گفتم شمیم روضه زهرا که می‌رسد

تنها در انتظار تو باشم ولی نشد
گفتم که جان نثار تو باشم ولی نشد
در گردش مدار تو باشم ولی نشد
در دولت تو یار تو باشم ولی نشد
در خیمه‌ات کنار تو باشم ولی نشد
چون خاک رهگذار تو باشم ولی نشد
در عهد و روزگار تو باشم ولی نشد
مانند مه‌زیار تو باشم ولی نشد
در روضه بی‌قرار تو باشم ولی نشد

بخش پنجم:

اشعار مناجات محرمی

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

این روزها اشکی روان داری دوباره
 مستوره‌ها در بین هر محمل نشستند
 مانند آن بعضی که زینب در گلو داشت
 اکبر کنار دست زینب ایستاده
 روبنده‌ها بر روی صورت‌ها نشسته
 سقا به روی دوش مشکش را گرفته
 داغی به یاد ازدحام کوچه بازار...
 آقا دگر باغ و بهارت رفتنی شد

چشم تر و قدی کمان داری دوباره
 دلشوره یک کاروان داری دوباره
 بغض گلویی بی‌کران داری دوباره
 حسرت به این تازه جوان داری دوباره
 روضه برای دختران داری دوباره
 داغ قد این پهلوان داری دوباره
 از خنده و زخم زبان داری دوباره
 آرامش این روزگارت رفتنی شد

شاعر: محمد جواد شیرازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع

فرصتم طی شد و بیدار نشد که بشوم
 باعث دلخوشیات با ورع و ترک گناه
 من که یک عمر فقط مشغله‌ام دنیا بود
 شهدا اوج گرفتند و زمینی ماندم
 اثر مرحمتت بود که با کوه گناه
 برکت نان حلالیت همه جا با من ماند
 حاجتم بود به پابوس ابالفصل رسم
 گفت زینب چه کنم، هرچه که کردم آخر
 هرچه کردم که نخندند به ما مردم شام

آخرش لایق دیدار نشد که بشوم
 پسر فاطمه، یک بار نشد که بشوم
 سر کوی تو گرفتار نشد که بشوم
 وای از نفس، سبک بار نشد که بشوم
 آبرو ریخته و خوار نشد که بشوم
 به کسی جز تو بدهکار نشد که بشوم
 زائر صحن علمدار نشد که بشوم
 راحت از کوچه و انظار نشد که بشوم
 مانع خنده اغیار نشد که بشوم

شاعر: روح الله قناعتیان

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

و آن چه را که نمی‌باید اتفاق افتاد
 دلم هوای تو کرد و دوباره طاق افتاد
 پیاده رفتن تا «کربلا» فراق افتاد
 چقدر می‌خک و مریم، کف اتاق افتاد
 اگر گذار شما، در ره عراق افتاد
 تورا به صورت ماهش که در محاق افتاد
 همینکه چشم قشنگت بر آن رواق افتاد
 بگو که این دل عاشق به اشتیاق افتاد

چه شد عزیز دلم بینمان فراق افتاد
 نیامدی و رسید «اربعین» و جا ماندم
 میان ما و نجف، کوفه، آه مشایه
 چقدر غنچه نرگس که یک به یک پژمرد
 شب زیارتی جدّتان، همین هفته
 تورا به عمّه سه ساله، که از پدر جا ماند
 همین که اذن دخول از لب تو جاری شد
 بخوان زیارت عشق و سلام ما برسان

شاعر: مهدی شریف زاده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

جمعه‌ها را منتظر ماهِ منور، مانده‌ایم
 از غم دوری تو خیلی مکدر مانده‌ایم
 می‌شود پس کی ظهور تو مقدر، مانده‌ایم
 بی‌قرار آن دو چشم خون و مضطر مانده‌ایم
 ما که عمری گریه کن هستیم و نوکر مانده‌ایم
 آنقدر که منتظر تا چای دیگر مانده‌ایم
 از بلا دوریم ما تا پای منبر مانده‌ایم
 ما که پای نوکری تا روز محشر مانده‌ایم
 دردمندیم و بدون کربلا در مانده‌ایم

سالها در حسرت دیدار دلبر مانده‌ایم
 زودتر آقا بیا و حال ما را خوب کن
 یوسف زهرا کجایی گشت ما را انتظار
 در محرم چون شما رخت عزا پوشیده‌ایم
 روضه تعطیلی ندارد جنّت ما روضه‌هاست
 آنقدر چایی بعد روضه مزه می‌دهد
 روضه را تعطیل گفتند عده‌ای وقت بلا
 به دو دستان عمویت دست ما را هم بگیر
 فکر نوکر باش، نزدیک است آقا اربعین

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله پیدایی

باز هم در مانده‌ام خوردم زمین دلوایسم
تا که باشم با تو یک شب همنشین دلوایسم
با ریا و بی‌حیایی شد عجین دلوایسم
تیره شد قلبم که حالا اینچنین دلوایسم
وای بر من که ندارم درد دین دلوایسم
دائما شیطان نشسته در کمین دلوایسم
در کنارم لحظه‌های واپسین دلوایسم
راهی‌ام کن کربلا در اربعین دلوایسم

کوله‌بار معصیت دارم ببین دلوایسم
دل به بیگانه سپردم قسمت آخر نشد
بسکه از تو دور ماندم شاهی آخر دلم
بد ضرر کردم که وابسته به این دنیا شدم
شهر پُر شد از گناه و بی‌تفاوت مانده‌ام
در به‌رویم باز کن آقا که غیر از خانه‌ات
می‌شود لطفی کنی آقا بگویی می‌رسی
تو فقط دست مرا بگذار در دست حسین

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: نعیمه امامی

شتاب کن گل نرگس، همین سحر برگرد
شده است بی‌تو بلاها عظیم‌تر برگرد
بس است پادشه غایب از نظر برگرد
تو را قسم به گلی لای میخ و در، برگرد
به حق حضرت سقای خون جگر برگرد
شبی تمام کن هجران و بی‌خبر برگرد
نظر به ذره هیچی کن و دگر برگرد
شکسته‌تر شده‌ام بی تو پیرتر برگرد
دوباره یک غزل و چشم‌های تر برگرد

الا غریبه دلخسته، از سفر برگرد
فرا گرفته مصیبت تمام عالم را
نشسته بر دلمان داغ دوریت ای عشق
تو را قسم به نفس‌های خسته در آتش
به لحظه‌ای که عطش قلب مشک را سوزاند
هنوز چشم به راهم در آرزوی وصال
اگر چه هیچ کسم در نگاهت ای همه کس
گذشت عمر و سپیدی نشست بر مویم
دوباره ندبه و شرح فراق و حسرت و غم

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید محمدی

پس با چه رویی سوی تو آقا بیایم
 من دست خالی آمدم، آقا ... گدایم
 آقا ببین که در نمی‌آید صدایم
 شاید کمی آرام گردد دردهایم
 من بی‌تو مثل کودکی بی‌دست و پایم
 فکری به حالم کن که مشغول هوایم
 بدجور دلتنگ اذان کربلایم

دارد دوباره رنگ می‌بازد حنایم
 دریا تویی، مولا تویی، آقا تویی تو
 راه گلویم را دوباره بغض بسته
 دستی بکش بر این دل غربت گرفته
 پشتم به تو گرم است، از من رو مگردان
 آقا زمین خورده دوباره نوکر تو
 این حرف‌ها، از روی دلتنگی است آقا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر دودانگه

گریه کن لازم نداری؟ روضه‌هایت خلوت است
 روزی این چشم بی‌توفیق، اشک حسرت است
 بین روضه، بودن صاحب نفس‌ها نعمت است
 هرکجا که روضه داری اشک ما هم دعوت است
 اشتیاق وصل از شیرینی هم صحبت است
 بچه‌های فاطمه الطافشان بی‌منت است
 روضه‌خوانی نعمت است و گریه کردن خدمت است
 می‌کشد تسبیح آه و روضه‌خوانم تربت است
 مایه آه تمام خاندان عصمت است
 تنگی پیراهنم پیراهنش را گریه کرد

ای گل نرگس چرا همپای آهت غربت است
 چشم ما کرده هوس یکبار خون گریه کند
 یک حسین از تو رسید و عالمی آشفته شد
 ناله‌ات ما را عزادار سر بر نیزه کرد
 گوشه تنهایی‌ام دق می‌کنم، کی می‌رسی؟
 سائل اشکم، رفیق گریه‌های بی‌کسی
 خرج روضه می‌شویم و منصب ما نوکری‌ست
 در نماز خویش هرشب روضه داری می‌کنم
 غصه عریانی جد غریبت روی خاک
 سینه‌ام بر زیر پا افتادنش را گریه کرد

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

و قطره نیز به دریای بیکران برسد
 برای گریه در این روضه‌ها به جان برسد
 برای خرجی این ماه بر دهان برسد
 برای مجلس جدّ تو میهمان برسد
 خبر رسیده قرار است کاروان برسد
 اگر به روضه گودال، روضه‌خوان برسد
 به شمر و حرمله و خولی و سنان برسد

چه می‌شود که سرانجام، آن زمان برسد
 محرم است بیا تا که چشم مُرده ما
 چقدر نزد تو با آبروست دستی که
 شبیه فاطمه خوشحال می‌شوی وقتی
 به کربلای شب دومت ببر ما را
 به عرش می‌رسد آقا صدای ناله تو
 حسین آمده و رأس او قرار شده

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

بیا بنما به عالم روی از گل بهتر خود را
 نثار قبر زهرا اشک چشمان تر خود را
 نشان شیعیان ده قبر زهرا مادر خود را
 که شب بنهاد زیر گل گل نیلوفر خود را
 به زیر تازیانه عمّه غم‌پرور خود را
 بگیرد در بغل با گریه نعش اکبر خود را
 که می‌نوشد به جای شیر خون حنجر خود را
 ببیند زیر کعب نیزه، اشک دختر خود را
 نهاده در بیابان لاله‌های پرپر خود را
 که گم کردند در دشت بلا آب آور خود را

امید دل چرا در جیب غم بُردی سر خود را
 چه شبهایی که همچون شمع سوزان تا سحر کردی
 بیا ای یوسف گمگشته مصر ولا مهدی
 بیا با هم بگرییم از برای غربت جدّت
 بیا و در کنار جسم خونین برادر بین
 بیا مگذار تا جدّت به پیش خنده دشمن
 بیا از جدّ خود بستان عموی شیرخوارت را
 بیا مگذار جدّت از فراز نیزه دشمن
 بیا بنگر چگونه عمّه مظلومه‌ات زینب
 بیا چشم تر و لبهای خشک تشنگان را بین

وزن شعر: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر فرخنده

بخدا غیبت تو علت این فاصله نیست
نیستم لایق دیدار و جز این مسئله نیست
تا رسیدم به تو گفتم که مرا حوصله نیست
هیچکس غیر تو پایان ده این قائله نیست
روزی خلق بجز سیل، بلا، زلزله نیست
کاش امسال بگویند که با عائله نیست
به خدا هیچ زنی در دل این قافله نیست
و اگر هست بگوئید به پا سلسله نیست
وسط بزم شراب است ولی حرمه نیست

بی قرار توأم و در دل تنگم گله نیست
منم و چشم گنهکار، تویی رو به رویم
صبح تا شب به هوای دل هر کس رفتم
مهدی فاطمه برگرد بهم ریخته‌ایم
در جهانی که فراموش کند یاد تو را
آه بگذر که حسین ابن علی در راه است
روضه‌خوان کاش بگوید وسط روضه به ما
دختری کاش نباشد به اسارت برود
روضه خواندید بگوئید که اینبار رباب

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد جوادی

و من قربانی چشم تو می‌گشتم، فدای تو
به جنت هم نمی‌دادم، کفی از خاک پای تو
میان اشک می‌مُردم، به پای روضه‌های تو
از این رومی برم حسرت همیشه برعبای تو
که دارم در دلم یاد تو و در سر هوای تو
ندارد سینه زخمی شفا غیر از شفای تو
صفا حتی صفا را وام دارد از صفای تو
همین جمعه بیاید کاش از کعبه صدای تو

شبی ای کاش چشمم فرش می‌شد زیر پای تو
به مژگان می‌زدم جارو کف کفش تو را اما
برای قلب مجروح کمی تو روضه میخواندی
دلم می‌خواست مثل گل شبی بودی در آغوشم
هوای چشم‌های من همیشه تا ابد ابری است
به یاد نرگس بیمار تو یک عمر بیمارم
گرفته کعبه رونق بس که گردیده به گرد تو
الا ای آخرین منجی، امام جمعه دنیا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

ای چشمه همیشه خروشان کربلا
در سرخی عقیق سلیمان کربلا
از اعظم مراثنی دیوان کربلا
گفتی که جان فدای تو ای جان کربلا!
با یاد خشکی لب عطشان کربلا
کردند رو به خیمه سلطان کربلا
بر نیزه رفت قاری قرآن کربلا

ای گیسوی هماره پریشان کربلا
با ما بگوچه دیده‌ای ای خون گریسته!
هر یک فراز ناحیه صد مقتل آتش است
گفتی لا ندبنک یا جدی الغریب!
آب خوش از گلوی تو پایین نمی‌رود
آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم
صفین اگر که مصحف قرآن به نیزه دید

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

تا عطر آن عباي معطر بیاورد
قدری از آن عباي مطهر بیاورد
هر ناله از تو داغ مکرر بیاورد
سنگی برای ثُرَبَتِ مادر بیاورد
ارباب رزق خانه نوکر بیاورد
هنگام مرگ چند برابر بیاورد
آنکس که دل به مجلس و منبر بیاورد
از مشهدش به روضه کبوتر بیاورد
بابا چگونه اینهمه اکبر بیاورد
داغ حسین دادِ تو را در بیاورد

هرشب نسیم اشکِ مرا در بیاورد
خاکی شده است شانه تو تا برای ما
هرشب کنار روضه‌ای از تو گداختیم
ما گریه می‌کنیم بیایی و دستِ تو
سر پیشِ این و آن نکم خَم، تمام عمر
اجر تمام زحمت ما را حسین داد
پای حدیث منبر و اعظ‌نشین که بُرد
ما دیده‌ایم لطف امامِ رئوف را
شد شام هشتم جگرِ ت سوخت، تا حرم
ما داد می‌زنیم برای دلِ شما

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

بدبخت آن کسی‌ست که از صاحبش جداست
 باید و بال گفت به دستی که بی‌دعاست
 دنبال تو دویدن ما آبروی ماست
 دردی اگر ز تو برسد مرهم و دواست
 آقا بگو که خیمه زهرائیت کجاست
 ما سال‌هاست عادتمان لاف و ادعاست
 مهر قبول سجده ما مهر کربلاست
 زینب کنار نیزه آقای سرجداست

اشک غریب عاقبتش شرم آشناست
 یک عمر از دعای فرج رزق خورده‌ایم
 پایی که نیست در پی تو لنگ می‌زند
 از دیگران دوا برسد درد مطلق است
 هر جور هست پیش تو یکروز می‌رسیم
 حق می‌دهیم دل به دل ما نمی‌دهی
 سجده به غیر تربت اعلی نمی‌کنیم
 هر چه زدند باز زجایش تکان نخورد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

یوسف فاطمه، بیدارم کن
 از سر لطف، سبک بارم کن
 نظری بر دل بیمارم کن
 مهربان، خالی از اغیارم کن
 با کتک هم شده وادارم کن
 بی‌بهایم، تو بهادارم کن
 کشته قافله سالارم کن
 لحظه‌ای لایق دیدارم کن
 تا خود حشر گرفتارم کن

غافل، باز خبردارم کن
 بار سنگین گناه آوردم
 ای طبیبی که پی بیماری
 آمدم توبه کنم، پاک شوم
 کمکم کن نروم سمت گناه
 بین عشاق حسین بن علی
 آمدم بین عزا جان بدهم
 وسط گریه، میان روضه
 بر غم ذبح عظیم اصغر

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: رسول رشیدی راد

چشم من بی آنکه ببند، آن رخ زیبا سلام
آشنایی که غریبی دیده‌ای از ما سلام^۱
 پا بنه بر دیده، پاسخ گو سلامم را سلام
 چشم بد دور از شما جانت سلامت با سلام
 روبه قبله هر نمازم می‌شود آقا سلام
 کی شود چشمم دهد بر آن قد ر عنا سلام
 یا عراقی در زیارت بر شما آنجا سلام
 بر شهید تشنه لب، بر زینب کبری سلام
 می‌دهی وقتی بر آن قربانی تنها سلام
 بی‌کفن افتاده پاره پاره در صحرا سلام
 می‌دهی بر خواهرش بر مادرش زهرا سلام

بر لبم دارم سلامت یوسف زهرا سلام
 دل خوشم بر مستحبی که جوابش واجب است
 آل یاسین خوان ارکان ظهورت گشته‌ام
 بین مردم هر سلامی را سلامت در پی است
 نه فقط جمعه که هر روزم شروعش با شماست
 به عمویت رفته‌ای در قد و قامت ای عزیز
 در مدینه یا نجف یا جمران یا مشهدی
 یاد ما هم باش وقتی می‌دهی در کربلا
 یاد ما کن در زیارت خواندن ناحیه‌ات
 در فرازی که سلامت می‌رسد بر جسم او
 یا در آنجا که نشست، قاتلش بر سینه‌اش

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن جواهری

قلب تاریک مرا نور ولایی بدهی
 پا بر این دیده گذاری و صفایی بدهی
 تا تو آیی و بر این درد دوایی بدهی
 کاش می‌شد که بر این دیده ضیایی بدهی
 شب جمعه سفر کربلایی بدهی

کاش می‌شد به من زار بهایی بدهی
 کاش می‌شد که قدم رنجه کنی یک لحظه
 کاش می‌شد به دلم درد وصال می‌بود
 کور آن است که روی تو نبیند مهدی
 حسرتی بر دل من مانده و ای کاش مرا

^۱ بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد این ما هستیم که با امام زمان غریبه هستیم او همیشه به فکر و دعا گوی شیعیان است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

یا داد مثلِ پیرِ جوان مُرده می‌زنی
 وقتی گلاب بر گُلِ پژمرده می‌زنی
 آتش به اینهمه دلِ افسرده می‌زنی
 امضا به زیرِ نامهٔ نشمرده می‌زنی
 بر مجلسی که بار غمت بُرده می‌زنی
 با یادِ عمه‌های کتک خورده می‌زنی

یا دست روی سینهٔ آزرده می‌زنی
 داری کنارِ مادرِ خود آه می‌کشی
 وقتی حسین می‌کشی آقا به جان تو
 ما بی‌حساب وقفِ حسین توایم و تو
 ما زنده می‌شویم در این روضه‌ها، سَری
 ما را که می‌کشی چقدر روی سینه‌ات

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعِلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عباسی احمدی

زندگی نیز دگر روح ندارد بی‌تو
 همهٔ خاطره‌ها زهرِ بلا نوشیدند
 یک طرف دوزخی از لشکرِ سفیانی بود
 تا خزان خم شد و بر جدّ تو شمشیر کشید
 او جگر گوشهٔ زهراست، ولی مظلوم است
 عطشش بر جگرِ نهرِ فرات آتش زد
 رفتنش خون به دل قافله می‌کرد حسین
 و سری بر سرِ نی قاری قرآن شده است
 ذاکرِ حُرّ و حبیب بن مظاهر شده‌اند
 سیصد و سیزده آئینهٔ باور با توست
 جان به لب آمده، ای مهدی موعود، بیا

کشتی باورمان نوح ندارد بی‌تو
 لحظه‌ها در غم هجر تو کفن پوشیدند
 یک طرف جَنّتی از آیهٔ قرآنی بود
 آسمان تیره شد و پشت زمین تیر کشید
 آری این آیت حق مثل علی مظلوم است
 آن که با شور دعا بر عرفات آتش زد
 بین تقدیر و عطش هروله می‌کرد حسین
 روز و شب بی‌تو ببین شام غریبان شده است
 نخل‌ها هم پس از این واقعه شاعر شده‌اند
 داغ هفتاد و دو آلالهٔ بی‌سر با توست
 جاده‌ها چشم به راه‌اند، بیا، زود بیا!

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر فرخنده

تا انتها ورد زبان ما تو هستی
 راه نجات مردم دنیا تو هستی
 چون طفل سرگردان ولی بابا تو هستی
 غم در دل ما جا ندارد تا تو هستی
 در روضه می‌گویم بیا اینجا تو هستی
 پس داغدار ظهر عاشورا تو هستی
 یا مادرت زهر است آقا یا تو هستی
 تسکین درد مادرت زهرا تو هستی

از ابتدا آرام جان ما تو هستی
 باید بگوئیم از تو تا دنیا بفهمد
 ما رفته‌ایم از خانه امن تو بیرون
 دنیا اگر پشت سر هم بد بیارد
 آقا میان شهر بویی از شما نیست
 ما روضه خواندیم و شنیدیم و تو دیدی
 در عمق این روضه صدای گریه آمد
 ای منتقم برگرد با داغ مدینه

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

سرگشتگی به کوه و بیابان به من رسید
 از دوریات، دو دیده گریان به من رسید
 قلب کباب و سینه سوزان به من رسید
 دردی که ره نداشت به درمان، به من رسید
 شکر خدا نگاه سلیمان به من رسید
 دستی که مانده دور ز دامن، به من رسید
 آخر چه کردم این دل ویران به من رسید
 من شاکرم که حال پریشان به من رسید
 تا اینکه ذکر ناب "حسین جان" به من رسید

در عاشقی، تحمل هجران به من رسید
 کشتی دل، به نیل و فراتم به گل نشست
 هر روز شعله‌های فراق تو گر گرفت
 دندان گرفته‌ام جگرم را که خون شده
 جانم اگر چه هدیه با ارزشی نبود
 باید فقط به سر بزنم، چاره‌ای که نیست
 گفتم که می‌رسی و دل آباد می‌کنی
 آشفتگی به خاطر تو مسلک من است
 خون‌ها به خاک ریخت و سرها به نیزه رفت

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

گواه من به همین پلکهای مرطوب است
چنان سگی که به اصحاب کُهِف منسوب است
که صبر پای فراق تو کار ایوب است
چقدر اینکه تو هستی کنار من خوب است
نگار ما پس صدها حجاب محبوب است
زمان دوری یوسف عزای یعقوب است
نمی‌رسد به وصال دلی که معیوب است
تمام حاجت من در عریضه مکتوب است
به‌روی پیکر او سنگ و آهن و چوب است

ز آستان تو دورم دلم پر آشوب است
فقط بخاطر تو آبرو به من دادند
ز من مخواه صبوری کنم به پای فراق
دعای خیر تو باعث شده زمین نخورم
گرفته دیده‌ما را حجابی از ظلمت
بدون تو همه سال را عزا داریم
دلم ز کثرت عصیان بسان سنگ سیاه^۱
عریضه دادم و گفتم مرا حرم بفرست
غریب کرب و بلا در میان گودال و

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اشتری

چشم تمام آینه‌ها گریه می‌کند
گهواره‌ای به کرب و بلا گریه می‌کند
دارد به سوز اشک و دعا گریه می‌کند
دارد کنار دست جدا گریه می‌کند
از روضه‌های خون خدا گریه می‌کند

از هجر تو طبیعت ما گریه می‌کند
چشم انتظار آمدنت شیر خواره‌ای است
پای سه ساله‌ای که پر تاول آمده است
در علقمه به خاطر تو مشک پاره‌ای
گودال سرخ روز عطش نعره می‌کشد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

نمی‌رسد به وصال دلی که معیوب است

مرا درست کن و به وصال خود برسان

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعالن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

به اذن صاحب عزایم سیاه می‌پوشم
نگاه لطف تو انداخت بر سر دوشم
میان روضه ولی با تو زود می‌جویم
دو ماه شب به شب و روضه می‌گویم
چه خوب بود که یکبار بشنود گویم
و می‌گرفتم شش‌گوشه را در آغوشم
میان ناله زهرا مکن فراموشم

دوباره از می این ماه اشک می‌نوشم
دوباره نیستی و باز بار این غم را
سیاهی دلم از تو اگرچه دورم کرد
برای آنکه بمیرم میان یک روضه
صدای ناله یا جدی الغریب تو را
چه خوب بود اگر امروز کربلا بودم
اگر که امشب در قتلگاه ناله زدی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

تا عطر آن عبای معطر بیاورد
قدری از آن عبای مطهر بیاورد
هر ناله از تو داغ مکرر بیاورد
سنگی برای ثُربَتِ مادر بیاورد
ارباب رزق خانه نوکر بیاورد
هنگام مرگ چند برابر بیاورد
آنکس که دل به مجلس و منبر بیاورد
از مشهدش به روضه کبوتر بیاورد
بابا چگونه اینهمه اکبر بیاورد
داغ حسین داد تو را در بیاورد

هر شب نسیم اشک مرا در بیاورد
خاکی شده است شانه تو تا برای ما
هر شب کنار روضه‌ای از تو گداختیم
ما گریه می‌کنیم بیایی و دست تو
سر پیش این و آن نکنم حَم، تمام عمر
اجر تمام زحمت ما را حسین داد
پای حدیث منبر واعظ نشین که بُرد
ما دیده‌ایم لطف امام رئوف را
شد شام هشتم جگرت سوخت، تاحرم
ما داد می‌زنیم برای دل شما

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

مستجیریم و به دنبال مجیر آمده‌ایم
 به روی باز تو یا نعم الامیر آمده‌ایم
 از بلندای نگاه تو به زیر آمده‌ایم
 منتظر ماندی و افسوس که دیر آمده‌ایم
 ما به همراه تو از بین مسیر آمده‌ایم
 باز ما در طلب نان و پنیر آمده‌ایم
 تشنه چشمیم و پی گریه سیر آمده‌ایم
 سر در طشت و تن بین حصیر آمده‌ایم

بی‌پناهییم، تهی دست و فقیر آمده‌ایم
 ما که مسکین و یتیمیم و اسیریم چه باک
 مثل اشکی که روی نامه ما ریخته‌ای
 چقدر منتظر منتظرانت ماندی
 سختی راه، به دوش تو و آلت افتاد
 چقدر لطف در این سفره مهیا کردی
 دو سه خط روضه سر سفره مرا مهمان کن
 با دل سوخته عمری ست که ما دنبال

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد مبشری

دلم برای تو یا صاحب الزمان تنگ است
 کجا مجالست با گدا تو را ننگ است
 سزای مرغ بدآواز عاقبت سنگ است
 فغان ز راه درازی که رهروش لنگ است
 که بخت تیره چنان زلف تو سیه رنگ است
 که دهر با من بیچاره بر سر جنگ است
 که این نوای رهائی مرا خوش آهنگ است
 که این قفس به من آسمان نشین تنگ است
 عنایتی که غمت با دلم هماهنگ است

اگر چه صفحه اعمال من سیه رنگ است
 ز لطف کن نظری ای کریم بر حال
 به روی بام تو خوانم اگر چه می‌دانم
 امان ز کوتاهی دست ما و دامن تو
 شباهت من مسکین و حضرتت این است
 ز عمر خویش ندیدم به غیر غم خیری
 صدای پای اجل می‌رسد خدا را شکر
 بیا و از قفس هجر خود رهایم کن
 غم فراق تو و داغ کربلایم گشت

شاعر: احسان نرگسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

مُحرّمی که نباشی در آن مُحَرّم نیست
چقدر ساده گرفتیم بی تو بودن را
خودت بخواه که دست از گناه بردارم
هزار بار خودت را به ما نشان دادی
خودم به چشم خودم دیده‌ام که در روضه
حوائج همه در بین روضه یادم رفت
بیا و روضه گودال را بخوان آقا

بدون تو ضربان زمین منظم نیست
هزار سال بدون تو زندگی کم نیست
که عهدهای منِ روسیاه محکم نیست
ولی چه فایده چشمان ما که مَحَرّم نیست
حلاوتیست که در هیچ جای عالم نیست
غمّت چه کرده غم روزگار یادم نیست
محرّمی که نباشی در آن محرم نیست

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

من که در پیچ و خم جاده دنیا ماندم
یک نفر نیست به داد من تنها برسد؟
حلّ این مشکل امروز به دست فرداست
در حقیقت شده آیا که بپرسم از خود
من به دنبال تو امّا تو کنارم هستی
چه کسی گفته که تو غایبی آقا؟! غلط است
نوکری روسیهّم ... جای تعجب دارد
یا بگوئید: «بیا» یا که بگوئید: «برو»
پسر فاطمه نگذار که ناکام شوم
کربلا، پای پیاده ... چه قدر می‌چسبد

دردم این است چرا این همه تنها ماندم؟!
در پی «راه بلد» در دل صحرا ماندم
چند سالی است که در حسرت فردا ماندم
چه قدر منتظر یوسف زهرا ماندم؟!
آه ... من با لب تشنه، لب دریا ماندم
من آلوده در این غیبت کبری ماندم
با تمام بدی‌ام باز هم «آقا» ماندم
خسته‌ام بس که در این «شاید و امّا» ماندم
جلوه کن منتظر جلوه طاهّا ماندم
من که امسال هم از کربوبلا جا ماندم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: نعیمه امامی

خنجر نشست بر رگ و خنجر، شتاب کن
 پیچیده عطر چادر مادر شتاب کن
 غارت کنند پیکر بی سر شتاب کن^۱
 مجروح روضه‌های مکرر شتاب کن
 عجل علی ظهورک یا حجت خدا

افتاد از نفس یل حیدر شتاب کن
 الشمر جالس... و صدایی بلند شد
 چشم حرامیان به حرم خیره شد بیا
 ای صاحب عزای شه تشنه لب بیا
 ای داغدار غربت سلطان کربلا

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: یوسف رحیمی

پُر از اندوه و اشک و حزن و ماتم
 ز یادم می‌رود غم‌های عالم

دو چشم تو مُحَرَّم در مُحَرَّم
 فقط یک حرف از غم‌هاست کافی‌ست

شود لبیک یارانت: اباالفضل
 بیا جان عمو جانت اباالفضل

بُود ذکر سوارانت: اباالفضل
 فرات خون شده چشمان عالم

^۱ . بیت زیر به دلیل مستند نبودن و همچنین عدم رعایت توصیه‌های علما و مراجع تغییر داده شد، در بحث غارت معجزها دو نکته مهم باید مورد توجه قرار بگیرد ۱- موضوع غارت معجز بر فرض بر اینکه صورت گرفته باشد با آنچه متأسفانه بصورت عام در اشعار آورده می‌شود بسیار متفاوت است، لازم است بدانیم در عرب آن زمان قسمتی از حجاب زنان (معجز)، پارچه‌ای بوده که در مقابل صورت قرار می‌گرفته و این جزء حجاب بوده است؛ همچنان که هم اکنون نیز در عراق، عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی این گونه حجاب دارند، از این رو حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در خطبه‌اشان در مجلس یزید فرمودند: **وَ أَبَدَيْتُ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُو بَيْنَ الْأَعْدَاءِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ**؛ دختران سول خدا را با صورت باز، شهر به شهر در معرض دید مردم قرار دادی! لذا آنچه در غارت معجزها مطرح است حذف این روبند صورت‌ها بوده است نه اینکه نعوذ بالله اهل بیت کشف حجاب شده‌اند همچنان که حضرت زینب سلام‌الله‌علیها هم بر همین موضوع اشاره می‌کنند که خود این نیز مصیبت بسیار بزرگ و دردناکی است ۲- گفتن و یادآوری غارت معجزها حتی در حد همان روبند صورت شایسته و سزوار اهل بیت نیست!!! آیا اگر خود ما روزی ناموسمان به هر دلیلی همچون باد و... برای لحظاتی نتوانند حجاب خود را حفظ کنند آیا دوست داریم که یکسره به ما متذکر شوند که در فلان روز چادر خواهر، مادر و یا همسرمان را باد برده و آیا ما از تکرار این حرف ناراحت نمی‌شویم؟؟ پس به هیچ وجه شایسته نیست این فاجعه تلخ را حتی بر فرض صحت آن بازگو و تکرار کنیم!!!

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

با ظهور اربعین بوی ظهورت می‌رسد
 بر لب لب تشنگان جام ظهورت می‌رسد
 از مسیر کربلا امواج نورت می‌رسد
 کاروان در کاروان بوی عبورت می‌رسد
 از میان شورها نجوای شورت می‌رسد
 ذی طوی اینجاست، عطر کوه طورت می‌رسد
 دارد از ره روز موفور السُّرورت می‌رسد
 نعره یا فاطمه از راه دورت می‌رسد
 غم مخور یابن الحسن، فجر سُحورت می‌رسد
 این، اناالمهدی‌ست کز قلب صبورت می‌رسد
 خطبه‌ای خوان، خود بگو فتح و فوریت می‌رسد
 زینبیه پرسد از تو، کی ظهورت می‌رسد
 انتقام انگار از اشک غرورت می‌رسد
 انتقام زخم پهلوی زخم صورت می‌رسد

در میان عاشقان عطر حضورت می‌رسد
 بیشتر از روز عاشورا به روز اربعین
 بسکه در ماه صفر عالم حسینی می‌شود
 با چه شوقی اهل ایمان راهپیمایی کنند
 در تمام نوحه‌ها هستی و نوحه می‌کنی
 چیست موکبهای ما؟ میعادگاه وصل یار
 هیچکس اینجا ندارد حاجتی جز روی تو
 یالثارات الحسینت می‌شود نزدیکتر
 گریه صبح و مسا کار خودش را کرده است
 هرچه می‌خواهی بده فرمان، که ما آماده‌ایم
 با کلام نافذ تو عقل‌ها کامل شود
 عمه جانت روی تلّ زینبیه منتظر
 ناله از گودال می‌آید که این المنتقم
 التیام زخم‌های چارده معصوم کو

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: یوسف رحیمی

بیا تا غصه‌ها پایان پذیرد
 بیا تا کودکی عطشان نمیرد

بیا تا قلب خسته جان بگیرد
 بیاور با خودت مشک عمورا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر دودانگه

آغاز می‌کنم سخنم با امام را
از ما مگیر این کرم مستدام را
نسپار دست خلق خدا این غلام را
بی‌تو نداشتیم همین احترام را
هرکس که زد به خاطر تو قید نام را
ختم به خیر کن تو غم ناتمام را
من که نگفتم غم بازار شام را
زینب همین که وارد بزم یزید شد

می‌آورم به روی لبم السلام را
ما عاقبت به خیری مان در پناه توست
کاری خوش است که تو درستش کنی فقط
ما محترم شدیم به لطف نگاه تو
آوازه‌اش تمام جهان را فرا گرفت
برکت بده برای تو روضه نوشته‌ام
داری جلوتر از غزلم گریه می‌کنی
اشک سر بریده جدّت شدید شد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله پیدایی

غرق در دنیا شدم حالِ دعایم کم شده
در میان روضه آقا گریه‌هایم کم شده
این چنین بودم که سوز در صدایم کم شده
پای تو تا که میان آمد وفایم کم شده
خلوت و نجوای با تو در سرایم کم شده
آن زمان را که دعای تو برایم کم شده
اینکه بعد از روضه‌ها جرم و خطایم کم شده
گوشه صحن حسین درد و بلایم کم شده
عمه جانم قوت بر دست و پایم کم شده

معصیت‌کار هستم و حجب و حیایم کم شده
چشم من از بس به دنبال هوس رفته ببین
غیبت و تهمت شده ورد زبانم روز و شب
بر سر قول و قرارم با همه ماندم ولی
نیمه شب‌ها دائما در خواب غفلت هستم و
کاش آقا جان نبینم با وجودی که بدم
یک نگاهی از سر لطف به من شد باعث
راهی‌ام کن بار دیگر یک سفر کریبلا
دختری در بین صحرا هی دوید و ناله زد

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله پیدایی

فکری به حال من کن، حالا که سر به زیرم
اما ردم نکن که، بیچاره و فقیرم
در حین ارتکاب، جرم و خطا بمیرم
ای کاش که بیافتد، تنها به تو مسیرم
در خانه راه دادی، گفتمی که می‌پذیرم
پاکم کن و ببخشم، ای سرور و امیرم
تا باز هم برات، کرب و بلا بگیرم

در بند معصیت باز، آقا ببین اسیرم
آقا قبول دارم، دردسرم برایت
می‌ترسم از شبی که، توبه نکرده باشم
محتاج یک نگاهم، در مانده بین راهم
فرقی نکرده اینجا، بد یا که خوب باشم
حالا که از فراق، اشکم دوباره جاریست
با اذن مادر تو، در روضه‌ها نشستم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حامد کاظمی

بر تو بادا تسلیت یابن‌الحسن
اشکهایت گشته جاری از دو عین
نالۀ از دل می‌کشی با صد خروش
آنقدر بهرت عزاداری کنم
خون کنم جاری ز چشمانم مدام
کام عطشان تو و آب فرات
نیزه‌ها و سنگها و تیرها
جامه‌ها و خیمه‌های سوخته
نالۀ از دل برکشم با سوز و آه
داغدار عمۀ خود زینبم

ماه غم، ماه عزاء، ماه محن
در عزای جدّ مظلومت حسین
شال غم افکنده‌ای مولا به دوش
گر نبودم تا تو را یاری کنم
اشک چشمم گر شود روزی تمام
کی فراموشم شود این خاطرات
کی رود از یاد من شمشیرها
چهره‌های نیلی و افروخته
تا که یاد آید مرا از قتلگاه
زین وصیت‌ها همه جان بر لبم

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله پیدایی

چون رفته‌ای ز یادم، خیلی دلم گرفته
دل را به تو ندادم، خیلی دلم گرفته
محکم در اعتقادم، خیلی دلم گرفته
جان دادن و معادم، خیلی دلم گرفته
آقا برس به دادم، خیلی دلم گرفته
بر زانویت نهادم، خیلی دلم گرفته
دلدارم و مرادم، خیلی دلم گرفته

از غفلت زیادم، خیلی دلم گرفته
دائم هوای من را، داری ولی من بد
شرمنده‌ام دوباره، چون که نبودم آقا
دائم اسیر نفسم، کمتر به یاد قبر و،
با دست خالی‌ام باز، رو کرده‌ام به سویت
ای کاش که ببینم، یک لحظه‌ای سرم را
کربلایی‌ام کن، من را ببر کنار

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله پیدایی

بی‌کس و تنها شدم بی‌سرپناه افتاده‌ام
بی‌حیایی کرده‌ام در قعر چاه افتاده‌ام
آبرویت بُرده‌ام حال از نگاه افتاده‌ام
دیگر از حال دعا و اشک و آه افتاده‌ام
هی دلت خون کردم و در اشتباه افتاده‌ام
بعد هیأت‌ها دوباره در گناه افتاده‌ام
در بغل گیرم که من بی‌تکیه‌گاه افتاده‌ام
باز یاد آن حریم و بارگاه افتاده‌ام
رفتم و با گریه پائین پای شاه افتاده‌ام
بی‌برادر در میان یک سپاه افتاده‌ام

سائلی بیچاره‌ام در بین راه افتاده‌ام
باید امشب گریه سیری کنم بر حال خود
هر چه دادی آبرویم در عوض هر روز و شب
در دسرسد این دو چشمی که به هر جا رفته است
بر زبان گفتم تو را می‌خواهم اما در عمل
ناله‌هایم بین روضه بی‌اثر مانده ز بس
خسته‌ام از این گرفتاری ببین شرمنده‌ام
چاره کارم فقط راهی شدن تا کربلاست
خواب دیدم از دم باب الحسین بر سر زنان
وای از آن لحظه‌ای که خواهری ناله زده

شاعر: محسن عزیزی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آقا بیا که سخت پریشان شدیم ما
از نور روی ماه تو دوریم و اینچنین
آقا ببار بر دل بیچاره کویر
مثل کویر که خیره شده سمت آسمان
باران شدیم تا که محرم رسید و باز
تا ناله بُنی رسیده به گوشمان

از کرده‌های خویش پشیمان شدیم ما
بی‌نور روی ماه تو حیران شدیم ما
آقا ببار که مثل بیابان شدیم ما
محتاج یک عنایت باران شدیم ما
با روضه حسین مسلمان شدیم ما
با گریه‌های فاطمه گریان شدیم ما

شاعر: عباس احمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

هر شب یتیم توست دل جمکرانی‌ام
از باده‌ها نشانی‌تان را گرفته‌ام
طی شد جوانی من و رؤیت نشد رُخت
با من بگو که خیمه کجا می‌کنی به پا
در این دهه اگر چه صدایت گرفته است
در روضه احتمال حضورت قوی‌تر است
هم پیر قد خمیدگی زینب توأم
این روزها که حال مرا درک می‌کنی
در به‌دری برای غلام تو خوب نیست

جانم به لب رسیده بیا یار جانی‌ام
عمری‌ست عاجزانه پی آن نشانی‌ام
«شرمنده جوانی از این زندگانیم»
با هجر خود به خاک سیه می‌نشانی‌ام^۱
یک‌شب بخوان به صوت خوش آسمانی‌ام
شاید به عشق نام عمویت بخوانی‌ام
هم داغدار آن دو لب خیزرانی‌ام
بگذار دست بر دل آتشفشانی‌ام
تأیید کن که نوکر صاحب زمانی‌ام

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. با من بگو که خیمه کجا می‌کنی به پا آخر چرا به خاک سیه می‌نشانی‌ام

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

قربان تو و لطف و مَبَرّات کثیرت
 حالا که پشیمان شده این عبد حقیرت
 ای یوسف زهرا نظری کن به فقیرت
 الحق که تو هستی همه دم، فاطمه سیرت
 بگذار بمانیم همان معرکه گیرت
 دلخوش به توایم و همه هستیم اسیرت
 شاید که سوی خیمه ما خورد مسیرت
 ما روضه بخوانیم از آن کوه بصیرت
 افتاد زمین امّ بنین، ماه منیرت

قربان تو و محکمۀ عذر پذیرت
 ای حجت حق، درگذر از بنده زارت
 خالی شده پیمانه ما "أَوْفِ لَنَا الْكَیْلَ"
 هر لحظه ما پر شده از عطر دعايت
 هر جا که رسیدیم فقط مدح تو گفتیم
 "هرکس به کسی نازد و ما هم به تو نازیم"
 گفتیم بیا روضه عباس گرفتیم
 ای مادر عباس اجازه بده یک بیت
 بی دست و پُر از تیر ز بالای بلندی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

یا شکارم می کنی یا خود شکارت می شوم
 لحظه ای که واقعا دل بی قرارت می شوم
 مُسْتَجیر دست های مُسْتَجارت می شوم
 موجب این غصه های بی شماریت می شوم
 بین نوکرها سگ ایل و تبارت می شوم
 با دعای مادرت زهرا دچارت می شوم
 راهی کرب و بلا بهر زیارت می شوم
 روضه خوان عمه ناقه سوارت می شوم

عاقبت روزی ذبیح ذوالفقارت می شوم
 افضل الاوقات من وقت به یادت بودن است
 بی پناه افتاده ام، آیا پناه می دهی؟
 واقعاً شرم منده ام با نامه آلوده ام
 بین نوکرها به این آواره هم جا می دهی
 مبتلای تو شدن اصلاً نمی آید به من
 با ضمانت نامه از شاه خراسان، اربعین
 هر ستونی می روم یاد رقیه می کنم

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

بوی سیبِ حرم از سمتِ سحر می‌آید
روز و شب کارِ شما گریه شده می‌دانم
کاشکی قدر بدانیم جوانی‌ها را
تا نشستیم در این حلقه سر مجلسمان
روزها سایه نشینِ قدمش خورشید است
میرسد جمعه‌ای و پیش تو دم می‌گیریم
تا که آبی بزند بر لب لب تشنه‌ما
کفنم پیرهنِ مشکی من کاش شود

قطع این فاصله از دست تو بر می‌آید
باز از دامن‌تان بوی جگر می‌آید
زود بر شاخه در این فصل ثمر می‌آید
مادرت دست شکسته به کمر می‌آید
هر که در سایه این بیرق اگر می‌آید
عاقبت غربتِ این جمع به سر می‌آید
مادر سینه زنان زود ز در می‌آید
رنگِ مشکی به کفن هم چقدر می‌آید

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ناقابلم و راه من افتاده به کویت
یک جرعه اگر باده دیدار بنوشم
آشفته‌تر از حال دل خویش نبینم
بیچاره منم من که تو را هیچ ندیدم
فرقی نکند مرگ و حیات نفسی که
کعبه به طواف قد و بالای تو شیدا است
دست من و دامن تو ای حجّ مجسم
ای مقصدم از سعی صفا کسب رضایت
آقا به عمو جان تو سوگند شب و روز

من سائلم و دست تمتّام به سویت
من مست شوم تا ابد از طعم سبویت
آندم که ببینم نظر افتاد به رویت
دور است دل و دیده آلوده ز رویت
بهره نبرد یک نفس از نفحه بویت
زمزم همه دم در طلب آب وضویت
ای فلسفه حج همه اوصاف نکویت
وی عصر منا و عرفه خاطره گویت
چشمان ابوالفضل هنوز است به سویت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله پیدایی

در زدم گفتم رسیده نوکرت راهم بده
 آرزو دارم بمانم در برت راهم بده
 سربه زیر آقا می‌آیم محضرت راهم بده
 گرچه بودم دائماً درد سرت راهم بده
 امشب آقا جان زهرا مادرت راهم بده
 منجی عالم بیا در لشکرت راهم بده
 گوشه‌ای در صحن جدّ اطهرت راهم بده

بار دیگر آمدم پشت درت راهم بده
 دست خالی آمدم رو برنگردان از گدا
 من شکستم زیر بار معصیت شرمندهام
 خاطرت آزرده شد از دست اعمال بدم
 مانده‌ام بی‌سرپناه و التماس می‌کنم
 دوست دارم من هم آخر در رکابت جان دهم
 همسفر کن با خودت یک شب مرا تا کربلا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

در عوض هرگز نمی‌خواهد دمی دنیا تو را
 جست و جو باید کند در سینه صحرای تو را
 لیک می‌راند گناه از خانه‌های ما تو را
 که زده در بین آن دیوار و در، زهرا تو را
 کم نخواهد داشت هرگز روز تاسوعا تو را
 بیشتر حس می‌کنم در روضه سقا تو را
 که خبر داده است از حاجات نوکرها تو را
 در عزای ساقی لب‌تشنگان، آقا تو را

هر قدر می‌خواهد این دل، این دل تنها تو را
 خالک عالم بر سر دنیا، که چشم دوستان
 تو ز رحمت خواستی دستم بگیر یوسف^۱
 ناله آقا بیای ما کجا، آن ناله‌های
 روز، روز، توست، چون روز عموی توست، آه
 گرچه می‌گویند هستی در تمام روضه‌ها
 دست‌هایم را دخیل دست آقایی کنم
 با دم "ای ساقی لب‌تشنگان" خواهیم خواند

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

را جایگزین بیت زیر کنید. تو خودت مشتاق هستی میهمان ما شوی لیک می‌راند گناه از خانه‌های ما تو را

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتین مفاعیلن فعلین

دل شکسته ما را به مَرَحَمی دریاب
 به سر به زیریِ ما، شَرَم ما، تَرَحُم کُن
 کم تو از سر ما که زیاد هم باشد
 شبیهِ حالِ شمائیم حالِ ما را که
 مرا که روزی خود را از این و آن جویم
 حیاتِ ما همه از گریه است پایِ حسین
 هزار شکر فقط با حسین کار داریم

مرا که خسته شدم این مُحَرَمی دریاب
 نه مَرَحَمیم برایت نه مَحَرَمی دریاب
 تو را به جانِ عزیزت مرا کمی دریاب
 نشستهایم به گیسویِ درهمی دریاب
 مرا که می‌روم آقا به هر غمی دریاب
 دو چشم خُشکِ مرا هم به زمزمی دریاب
 هزار شکر که داریم عالمی دریاب

شاعر: محمدجواد شیرازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بدون عشق دلسردم، کمی آقا نگاهم کن
 درختی بی‌ثمر هستم، برایت دردسر هستم
 نشستم با دو چشم تر، خجالت می‌کشم دیگر
 نکن قلب گدا را خون، نگو سائل برو بیرون
 ندارم بیم رسوایی، به امید تماشایی
 برای وصل جنت نه، وُفور ناز و نعمت نه
 ز هجرانت نمردم من، به دردت هم نخوردم من
 به سوز سینه زهرا، به آه زینب کبری
 امان از شام و ویرانه، عقیده بود و بیگانه
 به یاد غربت زینب، خرابه می‌روم هر شب

سرا پا غصه و دردم، کمی آقا نگاهم کن
 خزانم، شاخه‌ای زردم، کمی آقا نگاهم کن
 ازین طرز عملکردم، کمی آقا نگاهم کن
 فقیرم، از همه طردم، کمی آقا نگاهم کن
 دم میخانه می‌گردم، کمی آقا نگاهم کن
 به عشقت نوکری کردم، کمی آقا نگاهم کن
 فدای غربتت گردم، کمی آقا نگاهم کن
 صدايت می‌زنم هر دم، کمی آقا نگاهم کن
 دو جمله روضه آوردم، کمی آقا نگاهم کن
 شبیه جغد شب‌گردم، کمی آقا نگاهم کن

شاعر: سید پوریا هاشمی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

هرچند دادم از دست حال عبادتم را هرجوره خوب بودی با این بد گنهکار چیزی ز نعمت تو از سفرهام نشد کم مشغول هیچ بودم؛ دنبال هیچ رفتم هرچه فرار کردم دنبال من دویدی آلودهام ولی من گریه کن حسینم دست سه ساله دادم من آبروی خود را زینب بلند می گفت ای آفتاب نیزه	از من نگیر هرگز عرض ارادتم را اما ادا نکردم حق رفاقتم را با لطف خود ندیدی کفران نعمتم را صرف شما نکردم افسوس! همتم را آغوش باز کردی دیدی خجالتم را خرج حسین کردم ساعت به ساعت را کی می دهد رقیه برگ زیارتم را گودال تو رقم زد روز اسارتم را

شاعر: رضا قاسمی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلن

زحمتت هستم و ای کاش دگر کم بشوم چه خیالات عجیبی، من و این بار گناه اینهمه پیش همه رو زدم و خوار شدم شده باز چیه من ذکر دعای فرجت منتظرهای تو رگبار بهاری هستند انتظار فرجت راه حسین است فقط ذکر تو این شده که: کیست مرا یار شود! به عمل کار برآید نه به: جانم به فدات غبطه خوردم به شهیدان حریم زینب	یا که نه ... با نفس قدسیات آدم بشوم خواستم در نظر چشم تو محرم بشوم کاش یک بار فقط پیش شما خم بشوم کاش عامل به دعا های قنوتم بشوم کاش من هم ز غمت بارش نم نم بشوم کاش لبیک، به پیغام مُحَرَّم بشوم نکند جای اضافه شدنم کم بشوم! پای دار غم تو کاش که «میثم» بشوم آرزو می کنم ای کاش که من هم بشوم

وزن شعر: مفاعلاتن فعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

به گوش می‌رسد از کوچه‌ها صدای محرم
چرا نمیرسی ای صاحب عزای محرم
که در فرج به اجابت رسد دعای محرم
سیاه پوش شدم مثل تو برای محرم
سیاه کرده به تن خانه‌ی خدای محرم
بمیرم و نرسم من به انتهای محرم
اگر که جان ندهم بین روضه‌های محرم
میان روضه‌ی شب‌های کربلای محرم

کبوترم که زدم بال در هوای محرم
ببین که ماه عزا باز بی‌تو می‌شود آغاز
قسم دهیم خدا را به حق عمه‌ی سادات
برای آنکه فقط اندکی شبیه تو باشم
فقط نه ما که تمامی سال در غم جدّت
از ابتدای محرم دعای هر شبم این است
چگونه نزد تو بالا بیاورم سر خود را
چه می‌شود دهه‌ای پای منبر تو بگریم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

باز این شال ز حال تو خبر آورده
ریخت این سیل و سر راه جگر آورده
خوانده‌ای روضه‌ای و باز ثمر آورده
بالِ افتاده‌ام از لطفِ تو پَر آورده
خاکِ تو هم‌ره خود چشم نظر آورده
باز پیراهنی از عرش مگر آورده
داغ سنگین شما درِ کمر آورده
از سفر کرده من نیزه خبر آورده
وای در پیش لب‌ت ترکه‌ی تر آورده

باز هم اشکِ مرا آه تو در آورده
دست دارم به دعا کار به مژگان نرسد
چشم تو زخم شده چشم مرا باز کند
بال و پر ریخته بودم که مرا فطرس برد
تُربت تربیتم کرد و بلا را بُرده
مادرت گفت حسین و جگرِت ریخت بهم
کوه هم موقع این روضه زمین می‌افتد
عمه‌ی کوچکت از خواب پرید و نالید
خیزران کار تماشا می‌مرا مشکل کرد

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

هزار شکر که از خون دل وضویی هست
 بیا حسین بگو تا که ما به سر بزنیم
 همیشه سنگ غمت را به سینه‌ام زده‌ام
 دوباره چشم شما زخم می‌شود، دیر است
 مرا برای مُحَرَّم دوباره مُحَرَّم کن
 مرا بکش به همان روضه‌های ناگفته
 گمان کنم نرسم تا به شام عاشورا

لباس مشکی ما هست، آبرویی هست
 میان شاه و گدا، راه گفت و گویی هست
 خوشم برای شکستن، مرا سبویی هست
 مرا ببین، که به چشمت هنوز سوئی هست
 منای کرب و بلا هست و آرزویی هست
 همیشه پیش شما روضه مگویی هست
 فقط برای همین چند شب گلویی هست

شاعر: مجتبی روشن روان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

حالی بده همیشه بخوانم دعا فقط
 دردی حواله کن که بفهمم چه میکشی؟
 پایی بده که در به در خیمه‌ات شویم
 هوشی بده که وقت بلایا و فتنه‌ها
 جانی بده به پای نگاهت فدا کنم
 عزمی بده به دغدغه تو عمل کنیم
 شوری بده شرر بزند بر شعور من
 سوزی بده به سینه من تا که روز و شب
 روزی خبر بده به غلام سیاه خود
 ما از کسی به جز تو نداریم انتظار

فهمی به من بده که بخواهم تو را فقط
 بی فایده ست ناله آقا بیا فقط
 فانی شویم در جَلّوات شما فقط
 تکیه کنیم بر غم آل عبا فقط
 پرپر زدن ز عشق تو دارد صفا فقط
 کی میشود وصال تو با ادّعا فقط؟!
 آهی بده به سوی تو باشد رها فقط
 روضه بخوانم از شه کربلا فقط
 یک شب بیا به خیمه ما؛ بی صدا فقط
 عالم درست می‌شود... آقا بیا فقط!

شاعر: ناشناس	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعیلن فعلاثن مفاعیلن فعلن
مُحَرَّم آمد و این دل هنوز مَحَرَم نیست همه ز سستیِ این بی‌اراده می‌باشد همیشه دیر رسیدم به وعده گاه، برفت ز بی‌وفائی و ظلم و جفای ما باشد به سود ماست نه سود نگار، این خدمت به قطره قطره اشکی که داده ممنونم میان غفلتم اما به یاد او هستم	هنوز قلب من آماده مُحَرَّم نیست اگر که عهد من و آن نگار محکم نیست برای اینکه هنوز این گدا منظم نیست اگر شرائط روز فرج فراهم نیست وگرنه نوکر مخلص به درگهش کم نیست که بر طهارت این اشک، آب زمزم نیست هنوز جزگل نرگس کسی نگارم نیست	

شاعر: ناشناس	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
دلم برای دیدنت مَذاب شد نیامدی به شهر وعده دادم که می‌رسی و پیششان صدا زدی حسین را صدا زدم حسین را شب یتیم مجتبی گذشت و من ندیدمت دوباره شد محرم و رسید صاحب عزا سری بزن به اشک ما بیا که روز بعد از این عروس فاطمه چرا به زیر برق آفتاب؟^۱	چقدر دوری شما عذاب شد نیامدی دوباره نوکر شما خراب شد نیامدی تمام عمر من پُر از جواب شد نیامدی چقدر شاخه‌های گل، گلاب شد نیامدی ببین که مادرت ز گریه آب شد نیامدی نگویمت که روضه رباب شد نیامدی دوباره روی مادری کباب شد نیامدی	

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ابراهیم لابی

قربان روی ماه تو ایل و تبارها

صد شکر کار دل شده این انتظارها^۱

رحمی کنی به حال دل این غبارها

در آرزوی وصل تو فصل بهارها

محض رضای مادر و ذُلُّل سوارها^۲

خیری ندیده بعد تو این روزگارها

برگرد ای ذخیره عالی تبارها

در بینمان بیا پسر تکسوارها

عزلت نشین شدند ولایت مدارها

از زینب و رقیه و خلخال و خارها

کرب و بلا زدند به جان تو بارها

کشتند عصر روز دهم نیزه دارها

انگیزه عبادت لیل النهارها

«این هفته هم گذشت تو اما نیامدی»

آه ای عزیز فاطمه وقتش نیامده

دارند یک به یک همه پائیز می‌شوند

خورشید پر فروغ عوالم طلوع کن

گنجینه علوم الهی، امام حی

برگرد از سفر علوی طینت حسن

کم رنگ‌تر شده‌ست ولای ابوتراب

علامه‌ها کم از پدرت حرف می‌زنند

برگرد تا که روضه بخوانیم دور هم

یابن الغریب عمه مظلومه تو را

آقا شنیده‌ایم که جدّت حسین را

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید زیرا عاشق از انتظار معشوق خسته نمی‌شود.

«خسته شدیم دیگر از این انتظارها»

«این هفته هم گذشت تو اما نیامدی»

۲. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد، زیرا کلمه پروردگارا جمع کلمه پروردگار است و به نوعی شرک است زیرا خداند واحد است شریکی ندارد

محض رضای حضرت پروردگارا

خورشید پر فروغ عوالم طلوع کن

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

ای عاقبتِ کار به دست تو؛ نگاهی
تا منتظر تو شدنم؛ راه زیاد است
می‌خواستم آقا سپر جان تو باشم
هر بار که تو گفته‌ای استغفرالله
چون روز قیام تو همین جمعه بیاید
پیوسته تو در حال دعا بر من محتاج
اینجور که من مدعی عشق تو هستم
تو منتظر لشگر مردان تنوری
من یوسف خود را ته چاهی برهانم
ای یوسف زهرا به غم یوسف زینب
با یوسف گودال بگو پیر هنت کو؟

این عمر گذشت و نشدم آنکه تو خواهی
کو طاعت بی‌چون ز تو ای نور الهی
ای وای که خود تیر جفایم به تو گاهی
بخشید خدا از من بد عهد گناهی
من نیستم آماده؛ نشانم بده راهی
اما به دعای تو منم گاه به گاهی
از تو خبری نیست به اعمال گواهی
من در پی حاجات کنم ناله و آهی
برعکس تو درباره من چشم به راهی
با روضه گودال رسان باز پناهی
ای بی‌کفن حضرت زهرا کفنت کو؟

شاعر: مسعود اصلانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

سرد است بی‌حضور تو حال و هوای ما
آقای من زمان ظهورت نیامده؟
وقتی که نیستی بخدا بی‌حضور تو
از زندگی بدون تو خیری ندیده‌ام
بی‌اختیار می‌چکد اشک نگاه‌ها
ما قلبمان شکست برای حرم؛ بگو

بغضش گرفته دست قنوت دعای ما
یا اینکه بی‌اثر شده آقا بیای ما
هر شب قدم زده غم تو پا به پای ما
بی‌تو چه سخت می‌گذرد روزهای ما
اصلاً تو را بهانه گرفته صدای ما
آقا چه شد سفارش کرب و بلای ما

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا وفاپی

پیراهن سیاه به تن با شما کنیم
 رخصت بده اقامه بزم عزا کنیم
 بر گریه‌های روز و شب اقتدا کنیم
 آورده‌ایم نذر غم کربلا کنیم
 تو روضه‌ای بخوانی و ما جان فدا کنیم
 تا گریه بر حسین سر از تن جدا کنیم
 ای منتقم برای ظهورت دعا کنیم
 با ناله‌های خویش جهان را صدا کنیم

رخصت بده که خیمه ماتم به پا کنیم
 آید صدا ز غیب که قد قامت العزا
 در حدّ ما که نیست ولیکن خدا کند
 دو کاسه اشک و یک دل خونین ز داغ را
 موعود هل اتی چه شود یک مُحَرَمی
 بر ما بخوان تو روضه شیب الخضیب را
 «تکلیف انتقام شهیدان بدوش توست»
 ماه محرم است «وفائی» به ناله گفت

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

همه‌اش کار خودت بود خریدار شدیم
 صبح شد با جگر سوخته بیدار شدیم
 نظرت رفت، و دیدیم گنه‌کار شدیم
 گرچه یک عمر فقط نوکر سربار شدیم
 شرمسار تو از این جمعه بسیار شدیم
 نظر لطف تو دیدیم که بیمار شدیم
 ما چه کردیم که اینگونه طلبکار شدیم؟!
 حیف جا مانده از آن قافله یار شدیم
 زائر نیمه شب صحن علمدار شدیم

دست ما نیست به چشم تو گرفتار شدیم
 خواب دیدیم که تو آمده‌ای اما حیف...
 نظرت آمد و دیدیم گنه‌کاری رفت
 ذره‌ای شانه ما بار غمت را نکشید
 حیف از عمر گرانمایه که خرج تو نشد
 ز علاج دگران درد بُود خوش ما را
 واقعاً جای سؤال است که از بهر ظهور
 لحظه لحظه به خدا جای شهیدان خالی ست
 آرزو هست ببینیم همین زودی‌ها

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

یا بین سینه شرح دل آرایی تو را
تا رو کنم حکایت لیلائی تو را
بنده شدن به درگه مولایی تو را
خیلی شکسته‌ام دل زهرایی تو را
درد غریبی و غم تنهایی تو را
باید چه کرد این همه آقایی تو را؟
تا جست و جو کنم دم عیسایی تو را
سنگی شکسته روی تماشایی تو را
برهم زده بلاغت و شیوایی تو را

پنهان کنم چگونه هویدایی تو را
ظرف مرا شکستی و حالا نشسته‌ام
نفسی لک الوقاء... به عالم نمی‌دهم
خیلی دعا برای دلم کرده‌ای ولی
در غفلت زمانه فراموش کرده‌ام
باید چه کرد این همه رسوایی مرا؟
دل مُرده‌ام ولی به حسینیه آمدم
با گریه گفت زینب کبری، برادرم
دیروز آیه خواندی و با خیزران یزید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

به غباری سر مژگان مرا دریابید
چشم‌های تر حیران مرا دریابید
حال آقای پریشان مرا دریابید
سینه خسته سوزان مرا دریابید
کاش در کرب و بلا جان مرا دریابید
دست‌ها، چاک گریبان مرا دریابید
پسر تشنه و عریان مرا دریابید
زخم‌های لب مهمان مرا دریابید

خشکی چشم پشیمان مرا دریابید
من اویسم ز قَرَن آمدم آقام نیست
کاش می‌دیدم و با گریه‌کنان می‌گفتم
می‌زنم سینه به پای غمتان تا یک روز
کاش در روضه فقط جان بسپارم پیش
گریه مادر تو می‌رسد از روضه ما
مادرت باز به سر می‌زند و می‌گوید
عمه کوچک تو داشت به زینب می‌گفت

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

برپا شده حسینیۀ گریه‌ها بیا
 شال عزای تو به عزایم نشانده است
 از معرفت تهی‌ام و از مصلحت پُرم
 یادش به خیر صحن رضا زار می‌زدم:
 ایوان طلا اگر که نشد تا ببینمت
 ای خاک بر سرم که نشد خاک پای تو
 من را که گشت وا ابتاهای عمهات

بر روی چشم‌های تر از اشک ما بیا
 وقت عزای مان شده صاحب عزا بیا
 تا زیر و رو شوم ز قدوم شما بیا
 آقا نشسته‌ام دم ایوان طلا بیا
 وقت سحر زیارت پائین پا بیا
 یک شب خرابۀ دل من هم بیا بیا
 یک سر به خاک کشته کرب و بلا بیا

شاعر: محمد جواد شیرازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

تا کی غریبانه در این کنعان بمانم؟!
 تا کی من قحطی زده بین بیابان
 خیلی زیان دیدم از این دوران هجران
 وقتی دلت را با گناهانم شکستم
 ای وای اگر بی‌درد هجرانت بمیرم
 بالاتر از بی‌دردی اصلاً محنتی نیست
 مُشتم همین که باز شد آواره گشتم
 ریزه خورت هستم، به من نفرین اگر که
 بین حسینیۀ فقط جریان گرفتم
 خواب و خوراکم درد دوری از حرم شد
 پیراهنش غارت شد و باید همیشه

در انتظار دیدنت گریان بمانم
 محروم از باریدن باران بمانم؟!
 نگذار بیش از پیش در خسران بمانم
 حق من است آواره و حیران بمانم
 ای وای اگر در جهل خود پنهان بمانم
 من دوست دارم بی‌سر و سامان بمانم
 باید همیشه دست بر دامن بمانم
 خیره به دست لطف این و آن بمانم
 تا آخرش بگذار در جریان بمانم
 تا کی به فکر مرقد جانان بمانم؟!
 گریه کن آن پیکر عریان بمانم

شاعر: محمد علی بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دل‌تنگی غروب همه جمعه‌های من
دیگر دلم برای شما پَر نمی‌زند
غیر از ضرر برای تو چیزی نداشتم
اشکت اگر به نامه اعمال من نبود
یک روز محض خاطر این چند قطره اشک
با تو هوای ماه عزا چیز دیگر نیست
امشب میان سینه زدن‌ها و اشک‌ها

کی می‌رسد به صحن حضرت صدای من
برگردد و بال تازه بیاور برای من
حتی نیامده ست به کَارت دعای من
بخشش نبود شامل یاربنای من
وا می‌شود به خیمه سبز تو پای من
ای بانی مُحَرَّم و صاحب عزای من
مُهری بزن به نامه کرب و بلاي من

شاعر: محمود مربوبی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعِلن فَعَلاتن مفاعِلن فَعَلن

به بزم ماتم جدّت، بیا اباصالح
شعار صبح ظهور تو یا لثارات است
به اشک چشم محبان سید الشهداء
هنوز خون گلوی حسین می‌جوشد
چقدر خجلت بابا ز کودکش سخت است
به لحظه‌ای که به زانو، کشان کشان آمد
نواي «انکسر ظهري» آش بگوش آید
قسم به غربت شیب الخضیب کرببلا
به جا به جا شدن آیه‌های یک سوره
یکی لباس تنش بُرده و یکی دیگر
دعای آخر او در میان گودالی

شده مُحَرَّم جدّت، بیا اباصالح
به زیر پرچم جدّت، بیا اباصالح
که ریخت در غم جدّت، بیا اباصالح
به حُرمت دَم جدّت، بیا اباصالح
به اشک نم نم جدّت، بیا اباصالح
کنار علقمه، جدّت، بیا اباصالح
به قامت خم جدّت، بیا اباصالح
به ذبح اعظم جدّت، بیا اباصالح
به جسم در هم جدّت، بیا اباصالح
ربوده خاتم جدّت، بیا اباصالح
نموده زَمَزَمه جدّت: بیا اباصالح

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دم می‌دهی به سینه که طوفانی‌ام کنی
سی شب گذشت خوب نمک‌گیرتان شدم
حالا که تشنه‌ات شدم آبی بریز تا
من را ببر به روضه یابن الشیب‌ها
با ناله‌های عمه‌تان زار می‌زنم

تا زائر شکسته بارانی‌ام کنی
می‌خواستی که تشنه مهمانی‌ام کنی
با روضه‌های فاطمه قربانی‌ام کنی
تا میهمان شاه خراسانی‌ام کنی
آتش بزن که شام غریبانی‌ام کنی

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

تا شامل عنایت یارم، دعا شوم
دل هر چه صافتر شود از دوده گناه
چشم نجیب یار نگاهم که می‌کند
خوب است بار رفتن خود را سبک کنم
همراه با امام زمان مویه سر دهم
این روزها شدیدتر از هر زمانه‌ای
آنجا که صحبت از عطش و نیزه می‌کند
در زیر نور ماه، نگین برق می‌زند
اینها مصائبی‌ست که هر صبح و هر مساء
ما را برای یاری او آفریده‌اند
دارد زمان یاری من دیر می‌شود

غفلت کنم اگر سر مویی، فنا شوم
من زودتر ملازم آن با صفا شوم
احساس می‌کنم، چقدر با حیا شوم
وقت است از اسارت دنیا رها شوم
همدرد با تمامی آل عبا شوم
با ناحیه، به وقت سحر هم‌نوا شوم
جا دارد از دهان پر از خون فدا شوم
از دشمنان بی‌پرس که گریان چرا شوم^۱
گرید بر آن امام و من از او جدا شوم
پس کی به سبک زندگی‌اش آشنا شوم
آقا بیا که هم‌سفر کربلا شوم

^۱ . بیت زیر به دلیل مستند نبودن و تحریفی بودن داستان ساربان و به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ تغییر داده شد

از ساربان بی‌پرس که گریان چرا شوم

در زیر نور ماه، نگین برق می‌زند

شاعر: علی ناظمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

صدای گریه‌تان پیر کرده عالم را
 هزار شکر نمردم که باز می‌بینم
 برای عمه خود تا که روضه می‌خوانی
 دخیل بسته‌ام امسال قبل جان دادن
 به نور خویش عزاداری مرا پُر کن
 مرا شبیه شهیدان شهید عشقت کن
 بیا؛ به رفیقان رفته‌ام سوگند

بیا که با تو بپوشم لباس ماتم را
 کتبیبه‌های عزا؛ مشکِ محرم را
 به گریه شعله زنی دودمان آدم را
 ببینم اشک تو را روضه مجسم را
 به سایهات بپذیر از گدات این کم را
 به بال شوق و بصیرت بگیر دستم را
 که با تو زار بگیریم تمام این غم را

شاعر: مجتبی روشن روان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

دستی بده تا که بگیرم دست هایت
 دست تو سَلّ دارم و چشم تمنا
 مثل همیشه دست خالی و غریبم
 خاموشی امروز من از بی‌غمی نیست
 شب‌های بسیاری غریبانه نمودم
 ای بی‌پناهی که پناه عالمینی
 این گوشه دنیا کسی فکر نجات است
 اینجا به صبح روشنت ایمان ندارند
 قربان اشک صفحه قرآن چشمت
 ای وارث خون گلوی سر بریده
 شور شهادت دارم و شوق وصال

چشمی بده تا که کنم گریه برایت
 می‌دوزم امشب بر بلندای عطایت
 یعنی نگاهی تازه کن سوی گدایت
 دیشب گریبان پاره کردم در هوایت
 در گوشه تنهایی‌ام آقا صدایت
 جا ده دل آواره را زیر عبایت
 با یک نظر دل را ببر تا بی‌نهایت
 کی می‌نمایی قصد اعمال ولایت؟
 وقت تلاوت کردن تبت یدایت
 کی می‌چکد خون گلویم زیر پایت؟
 یابن الشّمس الطّالعه خونم حلال

شاعر: یاسین قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آشفته‌ام شبیه دل بی‌قرارها
از آینه نمی‌شود هیچ انتظار داشت
شیرینی وصال به قدر فراق نیست
این روزگار کفر مرا در می‌آورد
در شهر خویش بین همین کوچه‌ها تو را
اصلاً قرار بود که جمعه ببینمت
در راه انتظار تو رفتند زیر خاک...
حالا که خلوت است حرم، بعد اربعین

بی رنگ و روست، روی تمام بهارها
وقتی نشسته است به رویش غبارها
خسته نمی‌شوم من از این انتظارها
وقتی که بی‌تو می‌گذرد روزگارها
نشناختیم اگر چه که دیدیم بارها
بازم گناه من زده زیر قرارها
رفتند زیر خاک هزاران هزارها
ما را ببر زیارت شش گوشه دارها

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

عُمر خود را به تمنا گذراندن خوب است
چشمهای تو اگر ساقی مجلس باشند
لب هجران زده گان را به تلافی فراق
مثل آقای خراسانی و در مسلک تو
زندگی با تو همان قدر که لذت بخش است
مژده آمدنت را چو بیارد نوروز
عصر هر جمعه دلگیر به خودم می‌گویم:
کاش آن رذل سیه‌دل ز خودش می‌پرسید
چهارده قرن گذشته ست و نگفتند چرا

صبح و شب در طلبت اشک فشاندن خوب است
دست بر پهلوی پیمانه رساندن خوب است
جرعه‌ای از می وصل تو چشاندن خوب است
بنده را در بر ارباب نشان دادن خوب است
بی‌تو بالعکس، فقط زنده نماندن خوب است
گرد و خاک از تن این خانه تکاندن خوب است
حرف گودال که شد فاش خواندن خوب است
تیغ را بر گلوی تشنه کشاندن خوب است؟
اسب روی بدن گشته، دواندن خوب است

شاعر: رحمان نوازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آقا سلام، ماه مُحَرَّم شروع شد
 آقا سلام تحفه اشکی به من دهید
 یادم نرفته است نگاه شما به ما
 قد قامت الحسین که تشنه شهید شد
 ده روز اعتکاف دو چشمم برایتان
 هاجر به پای روضه اصغر نشسته است
 آقا سلام نیت گریه نموده‌ام

بازاین چه شورش است و چه ماتم شروع شد
 ماه گدایی من و چشمم شروع شد
 از گریه‌های ماه محرم شروع شد
 شد قامت العزا غم عالم شروع شد
 در روضه مثل مسجد اعظم شروع شد
 تا این که جوشش زمزم شروع شد
 شیرین‌ترین عبادت ما هم شروع شد

شاعر: احسان محسنی فرد

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای واسط فیض دو سرا آجَرَکَ‌الله
 با ناله زهر است عجین سوز صدايت
 دریاب مرا در غم سالار شهیدان
 ادنی بده تا گریه‌کن جدّ تو باشم
 ما روضه گرفتیم قدم‌رنجه نمایی
 ما هرچه که داریم از آن گوشه چشم است
 راضی به رضای تو شدن خیر و فلاح است
 با اشک بشوئیم دل از زنگ معاصی
 ای بانی هر ساله روضه مددی تا
 بر عاشق جامانده ارباب عطا کن

وی حجت حق؛ صاحب عزا آجَرَکَ‌الله
 همناله اُمّ التّجّبا آجَرَکَ‌الله
 ای منتقم خون خدا آجَرَکَ‌الله
 هر جا که شود روضه بپا آجَرَکَ‌الله
 تا جلوه کنی بر دل ما آجَرَکَ‌الله
 تو روی مگردان ز گدا آجَرَکَ‌الله
 کی می‌شوی از شیعه رضا؟ آجَرَکَ‌الله
 باشیم سر خوان ولا آجَرَکَ‌الله
 در روضه بیابیم تو را آجَرَکَ‌الله
 یک تذکره کرب و بلا آجَرَکَ‌الله

شاعر: سید پوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

منی که غیر تو بر هر غریبه دل دادم
 سرم به کار خودم بود دعوتم کردی
 بغل بگیر مرا نوکرت پریشان است
 گذشتم آنقدر از خیمه‌ات که جلد شدم
 چقدر فاصله دارم که محرمت بشوم
 گدایی از تو به من نسل پشت نسل رسید
 من از تو یاد گرفتم که خوب گریه کنم
 به یمن گریه برای حسین خوب شدم
 همه برای تن بی‌کفن عزادارند

دلم شکست و نیامد کسی به امدادم
 ز یاد بُردمت اما نبردی از یادم
 توجهی بکن آخر به داد و فریادم
 اگر به بند تو باشم همیشه آزادم
 نه قنبرت شده‌ام نه کمیل و مقدادم
 گدای دست تو بودند کل اجدادم
 برای گریه به جدت شدی تو استادم
 به یمن گریه برای حسین آبادم
 ز نوح و یوسف و عیسی گرفته تا آدم

شاعر: محمد علی بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای شوق بی‌کرانه شب‌های جمعه‌ام
 از لطف آفتاب نگاهت هنوز هم
 هر هفته التماس تو را دارم از خدا
 سنگینی گناه مرا می‌کشد به دوش
 عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان
 در کربلا؟ مدینه؟ کجا گریه می‌کنی
 انگار بی‌مقدمه کرب و بلایی‌ام
 از سفره حسین بلندم نکن که من
 امسال پای سفره دردانه حسین

تنهاترین بهانه شب‌های جمعه‌ام
 گرم است آشیانه شب‌های جمعه‌ام
 با ناله شبانه شب‌های جمعه‌ام
 دریای عفو شانه شب‌های جمعه‌ام
 نجوای عاشقانه شب‌های جمعه‌ام
 آقای بی‌نشانه شب‌های جمعه‌ام
 وقتی گدای خانه شب‌های جمعه‌ام
 محتاج آب و دانه شب‌های جمعه‌ام
 مهمان نازدانه شب‌های جمعه‌ام

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

کریمی و نظاره بر لیاقتم نمی‌کنی
 مرا مؤاخذه برای غفلتم نمی‌کنی
 میان راه مانده‌ام، حمایت نمی‌کنی؟!
 به هر دری که می‌زنم اجابت نمی‌کنی
 به یک دعا مرا غریق رحمت نمی‌کنی؟!
 چرا مرا نمی‌کشی و راحت نمی‌کنی؟!
 در این بساط عاشقی ضمانتم نمی‌کنی؟!
 برادرم چرا نظر به غربتم نمی‌کنی
 کمی حیا و شرم از شرافتم نمی‌کنی

زمان لطف، صحبت از حقارت نمی‌کنی
 تو را زیاد می‌برم زمان معصیت ولی
 دلم شکسته و کسی به داد من نمی‌رسد
 چه نذرها نکرده‌ام که زیر و رو شود دلم
 اسیر ظلمت دلم شدم عزیز فاطمه
 اگر بناست سهم من همیشه دوریات شود
 کسی من خراب را به سوریه نمی‌برد
 فدای عمه‌ای که با دل شکسته ناله زد
 بزرگ این قبيله‌ام... مرا نزن عقيله‌ام

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

بر این دل شکسته‌ام آتش مزن، بیا
 کنعان به گل نشست، عزیز وطن بیا
 تاسرکشی کنی تو از این انجمن بیا
 اکسیر جان، عصاره هر پنج تن بیا
 ای آرزوی قلبی هر مرد و زن بیا
 تا که ندوختند بر این تن کفن، بیا
 بهر نجات ما و خصوصاً یمن بیا
 با حرف‌های مانده از آن پیرهن بیا
 در صحن این حسینیه، یابن الحسن بیا

کارم شده ز دوری تو سوختن، بیا
 یعقوب هم به گریه من گریه می‌کند
 اشک و دل کباب و پریشانی سحر
 اهل کسا ز آمدنت حرف‌ها زدند
 الغوث و العجل نمی‌افتد دگر ز لب
 سوزن بزن به چاک خطای گذشته‌ام
 صدها اویس تو به قرن کشته می‌شوند
 چشم پُر است، منتظر یک تلنگر است
 دل شد حریم روضه عطشان کربلا

شاعر: جواد حیدری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

من و این روضه‌ها الحمدلله	من و یاد شما الحمدلله
من و ماه مُحَرَّم زنده بودن	بود حُسن عطا الحمدلله
نبودم، حق مرا سینه زنت کرد	شدم اهل بکا الحمدلله
من از دامن پاک مادر خود	تو را گشتم گدا الحمدلله
من از هیأت هزاران خیر دیدم	شدم حاجت روا الحمدلله
سیاهی عزایت نور محض است	که گشته رزق ما الحمدلله
رسد روزی که در سجده بگویم	رسیدم کربلا الحمدلله؟

شاعر: محمد جواد شیرازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

حس من این است هر دم بی‌وفاتر می‌شوم	دائما از یوسف زهرا جداتر می‌شوم
اشک‌هایش را نمی‌فهمد دل آلوده‌ام	هر چه یادم می‌کند بی‌اعتناتر می‌شوم
بنده‌ای بی‌دست و پا هستم، زمان معصیت	دست و پا گم می‌کنم، بی‌دست و پاتر می‌شوم
جای من العفو می‌گوید که راهم می‌دهند	من ولی جای تشکر بی‌حیاتر می‌شوم
با همه رسوایی‌ام وقتی به دادم می‌رسد	با نگاه مهربانش آشناتر می‌شوم
هر چه هم بد باشم آخر سائل این خانه‌ام	با گدایی کریمان پُر بهاتر می‌شوم
بر دل آلوده خود آب و جارو می‌زنم	چونکه با این گریه کردن با صفاتر می‌شوم
در میان روضه از نفسم رهایم می‌کنند	با سلامی بر حسین از خود رها تر می‌شوم
درد من جان دادن آقا است زیر نیزه‌ها^۱	حاجت درمان ندارم، مبتلاتر می‌شوم

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

را جایگزین بیت زیر کنید. **درد من جان کندن آقا است زیر نیزه‌ها** حاجت درمان ندارم، مبتلاتر می‌شوم

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: علی سپهری

این قحطی اشک دو چشمانم گواهم
 شرمنده آقای غریبم، رو سیاهم
 تو گریه کردی جای من بر اشتباهم
 طوری که اصلا فکر کردم بی گناهم
 بر این گدایت رحم کن ای تکیه گاهم
 می افتد آخر سر به روی تو نگاهم؟
 وقتی که آنقدر از شما دور است راهم
 گیرم حقیری بی نوا در قعر چاهم
 گریان شاه بی کفن هر صبحگاهم
 ای کشته افتاده قعر قتلگاهم...
 حالا ببین بی یار و بی پشت و پناهم
 همراه دخترهات در بند سپاهم
 جای کفن آخر برایت شد فراهم

درمانده ام... چیزی ندارم غیر آهم
 اصلا حواسم به تو و تنهاییات نیست
 هنگام معصیت به یاد تو نبودم
 ای آبرو دار! آبرویم را نبردی
 می ترسم آخر سر ز چشمانت بیفتم
 دیگر برایم طاقت و صبری نمانده
 اصلا مرا چه به وصال و شکوه از هجر؟!
 گیرم که بین معصیت بال و پرم سوخت
 با این همه وضع بدم مثل تو آقا
 جانها فدای خواهری که ناله می زد:
 آخر تو را با قتل صبر از من گرفتند
 خلخال و زیورها شده غارت چه سازم؟^۱
 دور از وطن، ای جان من، تگه حصیری

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. در بیت زیر درواقع شأن اهل نادیده گرفته شده و نوعی طعنه زنی است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

آبم کنید از غم و باران ترم کنید
از این که هست بی‌سر و سامان ترم کنید
امشب کنار لطف کریمان، ترم کنید
من را حرم برید و مسلمان ترم کنید
روضه بخوان که چاک گریبان ترم کنید
امشب حسین گفته و بی‌جان ترم کنید
امشب چه روضه‌ای ست خدا صبرتان دهد

زلفی به باد داده پریشان ترم کنید
از روضه‌ای به روضه دیگر روانه‌ایم
بر چشمهای من نمی از چشم خود دهید
من قبله دلم متمایل به کربلاست
زخمی شده ست سینه ما پای آهتان
خون می‌چکد ز گوشه چشم عزیز دل
امشب خدا به کرب و بلا صبرتان دهد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید محمدی

در اوج روضه‌های عزا گریه می‌کنی
از سوز بی‌وفایی ما گریه می‌کنی
می‌آیی و بدون صدا گریه می‌کنی
در مشهد امام رضا گریه می‌کنی
بر داغ سید الشهداء گریه می‌کنی
در کوفه و به شام بلا گریه می‌کنی^۱
با خیزران و طشت طلا گریه می‌کنی
با غصه‌های آل عبا گریه می‌کنی

با غصه‌های آل عبا گریه می‌کنی
ما با گناه اشک تو را در می‌آوریم
ای صاحب عزا، تو به این روضه‌های ما
گاهی نجف، مدینه، گهی کربلا و گاه
بر کشته فتاده به هامون کربلا
این روزها به حال دل عمه جان خود
بر رأس‌های رفته به بالای نیزه‌ها
حالا دوباره چشم تو را خون گرفته است

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.
این روزها به حال دل زینب اسیر در ماجرای شام بلا گریه می‌کنی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی روشن روان

دل را خمار بوی گل یاس می‌کنم
بوی تو را به میکده احساس می‌کنم
خود را دخیل حضرت عباس می‌کنم
کی اعتنا به گوهر و الماس می‌کنم؟
یاد گل شکسته قد از داس می‌کنم
آقا ببخش این همه وسواس می‌کنم!
قد خمیده بود و حرم بود و اشک بود

خود را مقیم وادی احساس می‌کنم
تا نام پاک ساقی لب تشنه می‌برم
تا وا کنی دگر گره کور کار من...
اشکی که داده‌ای به دو دنیا نمی‌دهم
تا که بیایی از سفر ای باغبان عشق
امشب برای خواندن این روضه‌های سخت
دست بریده بود و علم بود و مشک بود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

بی نور تو ز محضر تان دور می‌شوم
از شرمساری است که مهجور می‌شوم
وقتی که باز وصله ناجور می‌شوم
آنگاه از نگاه تو مسرور می‌شوم
من با تو زنده می‌شوم و نور می‌شوم
پس با مسیر بندگی ات جور می‌شوم
روزی که در سپاه تو مأمور می‌شوم
من باز روضه خوان تو محشور می‌شوم
با یک فراز ناحیه، مأجور می‌شوم
آنقدر گریه می‌کنم که دگر کور می‌شوم
من هم در آن به نام تو مشهور می‌شوم

در معرض نگاه شما نور می‌شوم
کم با تو حرف می‌زنم اما دلم پُر است
اصلاً به روی من نمیاری که من بدم
بی آبرویم و به غمت گریه می‌کنم
چشمان توست جوشش آب حیات من
وقتی به سبک زندگیت زندگی کنم
در پیش پات سفره جان پهن می‌کنم
دارم امید روز قیامت به اذن تو
گاهی شباهتی به تو پیدا کند دلم
پس ندبه می‌کنم به غریبی جدّ تو
یا منتقم سپاه تو تشکیل می‌شود

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

شبیه چشم شما چشم های تر دارد
 تو گریه کردی و شد سرخ چهره فهمیدم
 خدا به روی من و تو حساب وا کرده
 هوای امشبمان فرق می کند انگار
 فقط به تربت ارباب؛ سجده می چسبد
 مرا حواله نمودند خاک پا ببرم
 میان روضه نشستیم و عاشقی می گفت
 کسی که داغ برادر کشیده می داند
 چقدر روضه نا گفته در گلو داریم

کسی که خاک حسینی را به سر دارد
 که وقت روضه تو اشک هم جگر دارد
 که گریه ای بکنیم و حساب بردارد
 نشسته مادری و دست بر کمر دارد
 همیشه سجده ما مزه دگر دارد
 هزار شکر که این خیمه رفتگر دارد
 بخوان دعای فرج را دعا اثر دارد
 که روی قوت زانوی او اثر دارد
 بیا به مجلسمان روضه عمو داریم

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعّلن

خشکی چشم پشیمان مرا دریابید
 من اویسم ز قرن آمدم آقایم نیست
 کاش می دیدم و با گریه کنان می گفتم
 می زنم سینه به پای غمتان تا یک روز
 کاش در روضه فقط جان بسپارم پیش
 گریه مادر تو می رسد از روضه ما
 مادرت باز به سر می زند و می گوید
 عمه کوچک تو داشت به زینب می گفت

به غباری سر مژگان مرا دریابید
 چشمهای تر حیران مرا دریابید
 حال آقای پریشان مرا دریابید
 سینه خسته سوزان مرا دریابید
 کاش در کرب و بلا جان مرا دریابید
 دست ها، چاک گریبان مرا دریابید
 پسر تشنه و عریان مرا دریابید
 زخم های لب مهمان مرا دریابید

شاعر: محمد جواد شیرازی قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

این دل آلوده‌ام دلبر نمی‌خواهد مگر	حضرت صاحب زمان نوکر نمی‌خواهد مگر
بال پرواز مرا سوزاند نار معصیت	مرغ دل تا بام دلبر، پر نمی‌خواهد مگر
غفلت از تو اوج بدبختی ما شد ای دریغ	چاره‌ای این درد زجر آور نمی‌خواهد مگر
راه گم کردم بیا یابن الحسن دستم بگیر	ظلمت این سینه پیغمبر نمی‌خواهد مگر
چند وقتی می‌شود از زندگی سیرم دگر	نوکر ت چیزی ز تو دیگر نمی‌خواهد، مگر
روزی یکبار روضه در شب جمعه حرم	من یقین دارم، دعا باور نمی‌خواهد مگر
"إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ" یعنی دل آلوده‌ام...	شعله‌ای در زیر خاکستر نمی‌خواهد مگر
خواستم گریه کنم فرمود فَبَاكَ لِلْحُسَيْنِ	گریه بر ارباب، چشم تر نمی‌خواهد مگر
مادری از عرش آمد سمت خاک کربلا	گفت: این پیکر، کفن آخر نمی‌خواهد مگر
دست بردار از سرش ای دشمن دین خدا ^۱	یک سؤال، ارباب انگشت نمی‌خواهد مگر

شاعر: یوسف رحیمی قالب شعر: دو بیتی وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

ببین از دست رفته، صبر و چاره	صدای مادری آید دوباره
شده لالایی‌اش: برگرد آقا	به حق این گلوی پاره پاره

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل **مستند نبودن و تحریفی بودن داستان ساربان**؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. جهت کسب اطلاعات بیشتر به قسمت روایات تاریخی همین سایت مراجعه کنید

دست بردار از سرش ای ساربان بی‌وفا یک سؤال، ارباب انگشت نمی‌خواهد مگر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود مریوبی

ای وارث شکسته دل ذوالفقارها
چشم انتظار آمدن تو بهارها
هستند ریزه خوار شما سفره دارها
قربان خاک پات، همه جان نثارها
جان می‌دهیم پای شما ما ندارها
از دست این گدا، نه یک بار، بارها
از یاد برده‌ام همه قول و قرارها
پس کی تمام می‌شود این انتظارها
چشم تو خون شده ز غم روزگارها
از ظلم های بی حد آن نیزه دارها^۱

ای آخرین سلاله زهرا تبارها
بی‌تو چهار فصل دل من خزانی است
صدها هزار حاتم طایی گدایتان
آقای من، خودم، پدرم، مادرم فدات
وقتی که نیست غیر گنه در بساطمان
جمعه به جمعه قلب رؤفت شکسته است
با هم اگر چه قول و قراری گذاشتیم
یعقوبهای چشم من از دست رفته است
آقا فدای شال عزای مُحَرِّمَت
دائم به یاد عمه خود آه می‌کشی

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر شهربازی

یک شب تو از این کوچه ویران گذری کن
ای ماه بیا و شب دل را سحری کن
چون گل به بر خار شبی را سپری کن
رحمی تو بر این ماتم خونین جگری کن
یک شب به عزایش تو بیا نوحه‌گری کن
یک شب تو بخوان از غم آن جسم دریده

جانا به دل خسته ما هم نظری کن
این کوچه ظلمت زده از نور فراریست
جانا تو کجا و من آلوده ولیکن
چون لاله ز هجران تو خونین جگرم من
از راه رسیده ست مه جدّ غریبت
یک شب تو بخوان از غم انگشت بریده

^۱ . بیت زیر شایسته مقام اهل بیت نیست و شأن اهل بیت رعایت نشده است ضمن اینکه مستند نیز نمی باشد لذا تغییر داده شد

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتین مفاعیلن فععلن

امین حضرت یکتا چرا نمی‌آیی	چراغ دیده زهرا چرا نمی‌آیی
پیمبر است که با گریه هر سحر گوید	آلا سلاله طاهرا چرا نمی‌آیی
علی به ناله صدا می‌زند بیا مهدی	صفای خانه مولا چرا نمی‌آیی
حسن هنوز هم از کوچه‌ای ترا خواند	غریب کوچه غمها چرا نمی‌آیی
حسین منتظر منتقم به گودال است	امید زینب کبری چرا نمی‌آیی
تو ریسمان اسارت ز دست عمه بگیر	امیر قافله، جانا چرا نمی‌آیی
هنوز پاسخ این درد را نمی‌دانیم	که اهل بیت و تماشا! چرا نمی‌آیی
بیا که آه یتیمان کربلا گویند:	جواب خون دل ما چرا نمی‌آیی
به آن یتیم که اشکش ز ترس بند آمد	پناه هر دل تنها چرا نمی‌آیی
بخون دیده عطشان کربلا بر گرد	دوای غصه سقا چرا نمی‌آیی
به استخوان شکسته، به سینه خسته	که با لگد شده امضا چرا نمی‌آیی
قسم بخون بنا حق چکیده از نیزه	امید سیّد بطحا چرا نمی‌آیی
چه قرن‌ها که به غربت گذشته در غربت	مقیم خیمه صحرا چرا نمی‌آیی
تویی که صاحب عزای عزیز زهرایی	سفیر ماتم عظمای چرا نمی‌آیی

هنوز منتظرت مانده سیزده معصوم

هنوز منتظرت خون دیده مظلوم

شاعر: محمد یبابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

عمریست تشنه کام تو هستیم و آب نیست
عمریست در نبود تو همسایه شبیم
سرشار از محبت و از مهربانی است
می جویمت به خواب و نفهمیده ام هنوز
باید خودت برای ظهورت دعا کنی
ما گوشمان نمی شنود پاسخ تو را
ای مرد انتقام! زمانی که می رسی
بهتر بمیرد آنکه دلش بین روضه ها
حالا که حرف تشنگی آمد، مصبیتی

عمریست بیقرار نشستیم و تاب نیست
در آسمان هیچ دلی آفتاب نیست
در عالم حضور تو حرف عذاب نیست
در چشم های منتظران تو خواب نیست
در دست ما دعای فرج مستجاب نیست
ورنه سلام های کسی بی جواب نیست
دیگر بقیع مثل گذشته خراب نیست
از داغ خشکی لب جدت کباب نیست
بالا تر از مصیبت طفل رباب نیست

شاعر: وحید دکامین

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

گم کرده دل طریق رسیدن به یار را
افتاده ام ز چشم تو یا رفته ام ز یاد
ای ترجمان عزت حق، منجی زمان
کی میرسی که فصل غم از یادها رود
من بی هوای عشق تو برباد می شوم
ما را مدینه همره خود بر به سوی یاس
هر جا که ذکر روضه عباس می شود
چون میثم هماره دم از عشق می زنم

باید سپرد دست خود یار کار را
یکدم تفقدی، بنگر حال زار را
ای معنی حیات طیبه این روزگار را
دل منتظر به ره که ببیند بهار را
براین خزان زده برسان برگ و بار را
بر عاشقان خسته نشان ده مزار را
می آوری به مجلسش دل بر غم دچار را
عمریست می کشم به سرشانه دار را

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن بیات لو

از جاده های روشن فردا بیایی
ای کاش میشد یا بمیرم یا بیایی
ای حاجت روز و شب دنیا بیایی
باید برای رفع مشکل ها بیایی
دیشب غزل گفتم ردیفش با بیایی
شاید میان روضه سقا بیایی
آقا نگاهم مانده بر در تا بیایی

آقا نگاهم مانده بر در تا بیایی
دوری تو بغضی نشانده در گلویم
دارد توسل میکند چشمان خیس
پیچیده شد کار تمام شیعیان
دیشب دعا کردم برای دیدن تو
امشب دخیلم بر دوستان ابالفصل
در انتظار تو تمام لحظه ها را

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی سپهری

جانی نمانده است برایم... بریده ام
خیری که از فراق و جدایی ندیده ام
رحمی کن ای عزیز بر این اشک دیده ام
بر باد داده هرچه که زحمت کشیده ام
از بس که در پی هوس خود دویده ام
ناز تو را ببین به چه قیمت خریده ام
توصیف روی تو ز بزرگان شنیده ام
با لطف توست که به نوایی رسیده ام
من غصه دار عمه قامت خمیده ام
ای یادگار مادرم... ای سر بریدی ام

از بس که تلخی غم هجران چشیده ام
عیب وصال چیست نصیبم نمی شود؟
گاهی هم از گدای خودت یک خبر بگیر
نفرین به معصیت که مرا از تو دور کرد
خیلی دلم شکسته... گرفتار و خسته ام
دارم به راه عاشقی ات پیر می شوم
بحر العلوم... حلّی و فرزند مهزیار
با این همه گناه به روضه کشاندی ام
گریان زینبی و پریشان زینبم
در پیش چشم فاطمه کم دست و پا بزن

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

می‌شود هر روز اشکم در عزایت بیشتر
 می‌روم دنبالت اما از حرم های شما
 از عبادت هم مهمتر این اطاعت کردن است
 می‌زنم بر سینه شاید که شبیه تو شوم
 دستگاه لاف بسیار است اما مرد کو
 تا که می‌افتی به یاد مشک و علقمه
 تا که می‌آید رجزهای عمویت بر لبم
 تو هم از ایل و تبارت خوش قد و بالاتری
 شام های قبل، شاید، حتماً امشب می‌رسی

سوختم از روضه‌ات، از های هایت بیشتر
 می‌رود تا کربلایت، ردّ پایت بیشتر
 می‌دهم سر را ولی، دل را برایت بیشتر
 می‌نشیند بر کبودی، بوسه هایت بیشتر
 غیرتم من را نگه دارد، به پایت بیشتر
 باز می‌گیرد دلت، اما صدایت بیشتر
 می‌شود سهم من از، دستِ دعایت بیشتر
 رفته آری بر عمویت، شانه هایت بیشتر
 می‌رسد از هر شبی، عطرِ عبایت بیشتر

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

تا که باشد جگری پای توفریادی هست
 سردی دوری تو گرم شود می‌آیی
 گیرم از یاد همه رفته‌ای اما سوگند
 کربلاهای مرا داد امام هشتم
 سینه‌ات سوخته و سینه‌ ما هست کبود
 گوشه چشم شما زخم شد و می‌گیری
 مادرت در وسط روضه‌تان خورد زمین
 نام زینب به لب‌ت می‌رسد و می‌میرم

ما خرابیم ولی مجلس آبادی هست
 به زمستان بنویسید که مُردادی هست
 سالها پیش تو از گریه ما یادی هست
 کربلا هست اگر پنجره فولادی هست
 می‌شود مثل تو هر کس که در این وادی هست
 تا بدانیم همه حضرت سجادی هست
 تا که گفتند در این قافله نوزادی هست
 حرف ناموس شما هست اگر دادی هست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد بیابانی

جز به دامن غمت دستم به جایی بند نیست
حتم دارم که دلت راضی به این پیوند نیست
ذره‌ای از این من پُر مُدعا خُرسند نیست
بهترین بابای دنیای حقش این فرزند نیست
خوب می‌دانم که بالاتر از این سوگند نیست
کاش می‌گفتی مقاتل آنچه می‌گویند نیست

نیستی و بر لبم انگیزه لبخند نیست
طالع با غم گره خورده، گره را باز کن
روز مرگم باد روزی که بفهمم قلب تو
خوب می‌دانم و بال گردنت هستم؛ ببخش
من به حق عمهات سوگند خوردم، پس بیا
کاش حرفی از اسارت، قتل یا غارت نبود

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

پایان ندارد انتظارم ای نگارم
برگرد ای باغ و بهارم ای نگارم
هر شب به یادت بی‌قرارم ای نگارم
نوکر شدن شد افتخارم ای نگارم
منهای تو، بی‌اعتبارم ای نگارم
من هرچه دارم از تو دارم ای نگارم
ای رحمت پروردگارم ای نگارم
در وقت سخت احتضارم ای نگارم
دست رقیه می‌سپارم ای نگارم
بابا بیا امشب کنارم ای نگارم
کم سو شده چشمان تارم ای نگارم
بالانشین نی سوارم، ای نگارم

بر درد تنهایی دچارم ای نگارم
پاییزی‌ام، هجران امانم را بریده
خواب مرا فکر وصال از من گرفته
آواره‌ای بودم مرا نوکر نوشتی
با تو که باشم قدر یک دنیا می‌ارزم
این آبرو، این اشک‌ها، این مهر زهرا
بخشید اگر ما را خدا لطف خودت بود
می‌ترسم از جان‌کندم، پیشم می‌آیی؟
مثل همیشه آخر کارم، خودم را
کنج خرابه ناله زد فخر دو عالم
دیگر نمی‌بینم سرت را روی نیزه
بر ما اسیران زمین خورده نظر کن

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بدون تو اُمیدِ ما، سراب می‌شود بیا
 برای حضرتت بگو که مادرت دعا کند
 بکش به آتش اشک را تو آه کِش میان ما
 اگر کمی محبتت نصیب تشنه‌ای شود
 به سینه می‌زنم مگر مدافع حرم شوم
 رسید روضهٔ عطش شنیده‌ام برای تو
 کنار خیمه مانده و فقط خدا خدا کند

تمام شهر بر سرم، خراب می‌شود بیا
 دعای مادر تو مستجاب می‌شود بیا
 که دل کنار گریه‌ات کباب می‌شود بیا
 برای او نَفَس فقط عذاب می‌شود بیا
 به روی سینه‌های ما حساب می‌شود بیا
 که آب خوشگوار هم مُذاب می‌شود بیا
 حرم اسیر گریهٔ رباب می‌شود بیا

شاعر: کمیل کاشانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

هر قطره دریا می‌شود وقتی بیایی
 آئینه در آئینه در آئینه لبخند
 چیزی شبیه آنچه در باور نگنجد
 رمز تمام قفل‌های بستهٔ ما
 یوسف که در مصر ملاحیت پادشاه است
 در باور ما ریشه دارد وعدهٔ وحی
 تلخ است صبر و انتظار اما به کامم
 آن پرچمی که عصر عاشورا زمین خورد
 بر نیزه آیاتی که ثارالله می‌خواند
 یابن الحسن ! عقده ز کار بسته ی ما

صحرا شکوفا می‌شود وقتی بیایی
 دنیا چه زیبا می‌شود وقتی بیایی
 مانند رؤیا می‌شود وقتی بیایی
 یک لحظه پیدا می‌شود وقتی بیایی
 محو تماشا می‌شود وقتی بیایی
 " فتحاً مبیناً " می‌شود وقتی بیایی
 شهد گوارا می‌شود وقتی بیایی
 در کعبه بر پا می‌شود وقتی بیایی
 تفسیر و معنا می‌شود وقتی بیایی
 با لطف تو وا می‌شود وقتی بیایی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

یا لا اقل به خاطر زینب ظهور کن
این جاده های شب زده را غرق نور کن
دل های شیعه را پُر حس غرور کن
امشب بساط گریه ما را تو جور کن
یا خاطرات عمه خود را مرور کن
هم یادی از مصیبت سرخ تنور کن^۱
از کوچه های سینه زنی مان عبور کن

یا این دل شکسته ما را صبور کن
دیگر بتاب از افق مکه ماه من
با ذوالفقار حضرت مولا بیا و بعد
امشب بیا تو روضه بخوانی برای ما
یا چند صفحه مقتل کرب و بلا بخوان
هم از وفای ساقی لب تشنگان بگو
با کوله بار غربت و اندوه خود بیا

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی روشن روان

محرم شد... نمی خواهی بیایی؟
بیا که مُردم از داغ جدایی
که شاید بشنوم از تو صدایی
میان روضه های نینوایی
نمی دانم کجای کربلایی!
دل دیوانه را کرده هوایی
مرا هم یک دهه دعوت نمایی؟

الا ای قبله گاه دل کجایی؟
بیا يك بار تا دورت بگردم
بیا يك سر به جمع سینه زن ها
فدای ناله های آتشینت
کنار قتلگه یا خیمه گاهی!
هوای روضه های صبح گاهت
شود آیا برای روضه خواندن

^۱ . در بیت زیر اگر منظور قرار دادن سر مطهر امام در تنور خانه خولی باشد صحیح نیست و باید حذف شود زیرا در روایات معتبر کتب تاریخ الامم والملوک ج ۵ ص ۴۵۵؛ الکامل فی التّاریخ ج ۱۱ ص ۱۹۲؛ مَقْتَلِ خوارزمی ج ۲ ص ۱۰۱؛ مُتیرُ الْأَحْزَانِ ص ۲۸۸؛ مَنَاقِبِ آلِ ابیطالب ج ۴ ص ۶۰؛ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۲۵؛ جلاء العیون ص ۵۹۸؛ منتهی الآمال ۴۷۴؛ نفس المهموم ص ۵۱۷؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۳۴؛ مقتل امام حسین ۲۰۹؛ تصریح شده است که خولی سر را در کنج حیاط و در زیر تشتی قرار دادند، موضوع تنور خولی برای اولین بار در قرن دهم در کتاب روضة الشهداء تحریف شده است؛ هم یادی از مصیبت سرخ تنور کن

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن بیات لو

و بی تو حال و هوای دلم چه طوفانیست
 که لحظه لحظه عمرم پُر از پریشانیست
 بهار؛ پیش دو چشمم شب زمستانیست
 ببین که جای قدومت چقدر نورانیست
 حدیث غیبت تو بین سینه زندانیست
 به قصد آمدن تو برای مهمانیست
 بیا ببار که هنگام مرثیه خوانیست

در انتظار تو چشمم همیشه بارانیست
 بیا که خیری از این زندگی نمی بینم
 هوای خیمه قلبم بدون تو سرد است
 ز جاده‌ای که گذر کرده‌ای مسافر عشق
 درون سینه من پُر ز آه تب دارست
 دعای ندبه هر صبح جمع‌هام آقا
 بیا که ماه عزای شهید بی سر شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

کور است دیده‌ای که ببیند سوای تو
 (عالم پر است از تو و خالی است جای تو)
 ای چشم جبرئیل امین! جای پای تو
 همچون کبوتری که پَرَد در هوای تو
 در صحن سیدالشهدا با صدای تو
 تو بر حسین گریه کنی، ما برای تو
 آمین فاطمه است، جواب دعای تو
 هر لحظه در زیارت کربلای تو
 تبدیل تا به خون نشود، اشک‌های تو
 زبید کند هزار سر و جان فدای تو

لال است آن زبان که نگوید ثنای تو
 رحمت به روح "صائب" شیرین سخن که گفت:
 از آن سری، که پای گذاری به چشم ما
 هر شب، دلم مسافر سرداب سامره‌ست
 شب‌های جمعه ناحیه خوانند انبیا
 ای کاش در کنار حرم، صبح جمعه‌ای
 هر نیمه شب که بهر ظهورت، دعا کنی
 دارند التماس دعا از تو دوستان
 بگذار ما به جای تو گرییم بر حسین
 "میثم" اگر به کعبه بود، لحظه ظهور

شاعر: محمد یبابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ماه غم است و می‌کشی از سینه آه را
صاحب عزاترین عزادارها بیا
سدّ گناه بسته به من راه اشک را
تا اندکی شبیه تو باشیم این دو ماه
عمریست دست چادر زهر است بر سرم
گفتم حسین و اشک روی گونه‌ام چکید
آه از دل تو، آه ز چشمان عمّات

خم کرده است آه غمت قد ماه را
تا بر دلم نگاه کنی این دو ماه را
ضامن شو و بگو که نبندند راه را
بر تن نموده‌ایم لباس سیاه را
از من بگیر سایه این سر پناه را
دیدم که پاک کرده‌ای از دل گناه را
چشمی که دیده واقعه قتلگاه را

شاعر: عباس احمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

کاش تا خیمه سبزت برسد فریادم
عاشقم دست خودم نیست بگو تا چه کنم
باز من ماندم و پرونده امضا نشده
شدم آن تیر که در چله‌ای از وسوسه هاست
عاقبت در دل من راه بصیرت بسته
در دلم ذوق گناه و به لبم نام شماست
تشنه روی توأم رفع عطش می‌خواهم
بعد یک عمر حسین است فقط ذکر لبم
بُود آیا که در می‌کده را بگشایید
نام تو حرز نجات است مبادا برود
جان ارباب بیا توبه من را بپذیر

"من از آن روز که در بند توأم آزادم"
دل به یک یوسف گمگشته زیبا دادم
کاش با یک نظر لطف کنی دلشادم
شده ام صید و گناهان جهان صیادم
شد هوس جای تو موعود من و میعادم
بنده‌ای بی صفت و هر چه که بادا بادم
گفتم از تشنگی و یاد لبی افتادم
"چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم"
بر من مست که یک نوکر هیئت زادم
در سرازیری قبر اسم شما از یادم
او که شد گریه کنش نوح و مسیح و آدم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

بالاتر امان الهی چه عزّتیست
الحق گدای اهل مناجات قیمتیست
وقت سحر به شرط اطاعت چه ثروتیست
دیدم کنار یار نه خواهش نه حاجتیست
زیرا برای وقت ملاقات فرصتیست
یادش میان اشک و دعا خود محبتیست
روضه بپا کنید که دلدار هیأتیست
با او اگر رویم به مقتل قیامتیست
با کعبه الرزیه به قلبش مصیبتیست
در علقمه هنوز علمدار غیرتیست
محرم نمانده وقت سواری چه غربتیست
لبیک یا حسین من اینک ولایتیست
اعلان کنم که بیرقم از جنس عصمتیست

زیباتر از دعا و عبادت چه لذتیست
درمان دردهای تمام جهان دعاست
حال دعاء حال بکا حال زمزمه
گفتم به کوی قبله حاجات رو کنم
اصلا خوش است کوی مناجات با حبیب
کاری برای دلبر خود که نکرده‌ایم
شاید عزیز فاطمه مهمان ما شود
بایک سلام تذکره کربلا دهد
ذکرش همیشه عمتی الزینب است و بس
یا عمتی هنوز تنت درد می‌کند؟
عمّه هنوز جمله تو می‌گشدد مرا:
حلق بریده از ته مقتل مرا که خواند
می‌آیم و رواست که در روز انتقام

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: یوسف رحیمی

نگاه نیمه جان و پرپری را
بیا و پس بگیر انگشتی را

بیا آرام کن چشم تری را
شده چشمان مقتل حلقه اشک

چه بارانیست امشب آسمانت
بخوان از غصه‌های عمه‌جانت

فدای اشک‌های بی‌امانت
بیا ای التیام روی نیلی

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

دل شکسته ما را به دلبری بدهید
 نشان راه به چشم کبوتری بدهید
 برای درك شما کاش باوری بدهید
 برای آنکه بنالیم حنجری بدهید
 به چشم ما هم از آن مهر مادری بدهید
 چه می‌شود که به ما جای بهتری بدهید
 اگر برات حرم را به نوکری بدهید

برای شانه افتاده‌ام پری بدهید
 محبتی بکنید و مرا حرم ببرید
 کجاست خیمه سبزت؟ مسافرم برگرد
 شنیده‌ایم که شب پای روضه‌ها هستی
 چقدر مثل شما می‌شویم با گریه
 برای شور گرفتن بهشت هم تنگ است
 نمی‌رود به خدا جای دور جان شما

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن بیات لو

مجنونم و به خاطر لیلا شتاب کن
 پابان بده بر این شب یلدا شتاب کن
 ای وعده قدیمی فردا شتاب کن
 با ذوالفقار حضرت مولا شتاب کن
 آقا به جان حضرت زهرا شتاب کن
 نقش زمین جوان خودش را شتاب کن
 در خاک می‌سپرد به صحرا شتاب کن
 روضه برای حضرت سقا شتاب کن
 بر آن سری که رفت به نی‌ها شتاب کن
 بر روی دامنش سر بابا شتاب کن

دلگیرم از تمامی دنیا شتاب کن
 وقتش رسیده صبح ظهورت فرا رسد
 در انتظار آمدنت روزها گذشت
 ای وارث عدالت و صبر و غم علی
 جانم به لب رسیده از این روزگار پست
 بر آن پدر که با سر زانو رسید و دید
 بر آن پدر که پیکر فرزند خویش را
 روضه گرفته‌ایم که شاید نظر کنی
 بر آن تنی که زخمی و صد پاره گشته بود
 جان سه ساله دخترکی که گرفته بود

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فعلن

چه می‌شود که شبی بشنوم صدایت را
 بگو کجا زده‌ای خیمه، در کدامین دشت
 زمان بدون تو امشب چه سرد می‌گذرد
 جسارت است ولی میشود همین شب سرد
 گمان کنم که صدایت گرفته چون زینب

به درد، گریه کنم زخم روضه‌هایت را
 به این دو چشم که طی کرده رد پایت را
 بیا که گرم کنی مجلس عزایت را
 کشی به روی سرم لحظه‌ای عبایت را
 میان بغض صدا می‌زنی خدایت را

شاعر: حبیب نیازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

آقا مگر داریم ما، ما یادمان نیست
 این روزها ... وقت زیادی که نداریم
 عیبی ندارد او بیابان گرد باشد
 این جمعه هم حالا نیامد که مهم نیست
 تکرار تاریخ از همین بی غیرتی هاست
 دستان ما افتاد از کار قنوتش
 او پیر شد از این جوانی کردن ما...
 یک روضه خوان ما را کمی یاری رساند
 او مژه هایش ریخت یاد زینب و ما...
 تازه طلبکاریم آقا دیر کرده

یادآوری کردید، اما یادمان نیست
 گیرم که آقا بود حالا یادمان نیست!
 ما قصهٔ مجنون و لیلا یادمان نیست
 ما پهلوی خونین زهرا یادمان نیست!
 وقتی طناب و دست مولا یادمان نیست
 افتادن دستان سقا یادمان نیست!
وقتی جوان ارباً اربا یادمان نیست!
 هل من معین شاه تنها، یادمان نیست
 شام و اسارت رفتنش را یادمان نیست
 تازه طلبکاریم «آقا یادمان نیست»

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

...ما که جوان ارباً اربا یادمان نیست!

را جایگزین بیت زیر کنید. او پیر شد از این جوانی کردن ما

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

هر که محروم است از تو محرم میخانه نیست
 من او یسم قسمتم انگار دیدارت نشد
 گشتم و گفتند بر این روضه ها سر می زنی
 من حسینی زاده ام از شیر و اشک مادرم
 باز هم موی شما با ناله ها آشفته شد
 مثل زن های پسر از دست داده آمدیم
 بس که امشب گل به غم های یتیم ریختم

هر که با آتش نمی جوشد دلش پروانه نیست
 از قرن می آیم و ارباب اما خانه نیست
 بانی این اشکها جز چشم صاحب خانه نیست
 سینه ام با آتش عشق شما بیگانه نیست
 کار گیسوی پریشان شما با شانه نیست
 خانه چشمان ما از سیل جز ویرانه نیست
 آه دیگر لاله ای در گوشه گلخانه نیست

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای همنشین غربت پنهانی دلم
 یک عمر غربت است جدا بودن از شما
 چندین سحر به عشق تو شد پهن سفره ام
 هر بار نامه عملم کرده ام مرور
 دستم اگر به خاک کف پای تو رسد
 آشفته گی این دل ما بی دلیل نیست
 یادش بخیر پیر خرابات معرفت
 حقا که خالی است به میخانه جای آن
 آقا حلال کن تو اگر کم گذاشتم
 شکر خدا که آخر سفره حواله شد
 یا ایها العزیز کم ما را قبول کن

بشنو کمی ز شرح پریشانی دلم
 رحمی نما به ناله طولانی دلم
 اما نیامدی تو به مهمانی دلم
 خجلت کشیده ام ز مسلمانی دلم
 با آبرو شود گل رحمانی دلم
 دستان مادر تو شده بانی دلم
 محبوب تو، نگار جمارانی دلم
 همناله های ذکر حسین جانی دلم
 اشکم بود گواه پشیمانی دلم
 کارم به دست یار خراسانی دلم
 این گریه ها و سینه زدن ها قبول کن

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

روزی هزار بار که شکر خدا کنیم
شب های ماتم آمده باید که خویش را
امسال هم بدون تو سر زد هلال غم
ما عهد کرده ایم، به هر بزم روضه ای
صاحب عزا بیا که به اذن نگاه تو
دستی بده که سینه زن نوحه ها شود
شاگرد مکتب شهدا و ولایتیم
یک روز میرسد که همه در جوار تو

شاید که حق آمدنش را ادا کنیم
آماده از برای دو ماه عزا کنیم
کی با رخ تو دیده به این ماه وا کنیم
اول برای روز ظهورت دعا کنیم
در سینه باز خیمه ماتم بپا کنیم
اشکی بده که خرجی این دیده ها کنیم
هیئات اگر که بیرقتان را رها کنیم
عزم زیارت نجف و کربلا کنیم

شاعر: ناصر شهریاری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

ز بوی زلف تو یک عمر مست و مدهوشم
اگر چه نیست نصیب دو دیده ام رویت
منی که سوخته این سینه ام ز سوز فراق
نبین که غرق سکوتم در این دو روزه عمر
بیا و بر سر بازار و این گدا بنواز
به شوق روز وصال تو یوسف زهرا
بیا و این شب جمعه ببر حرم جانا
چونی؛ نوای غم نینوا به سینه توست
خدا گواست که آبی اگر که بردارم

ز چشم خویش ز داغ همیشه می جوشم
ولی خیال جمال تو می برد هوشم
بیا و لحظه آخر مکن فراموشم
پُر از نوا و فغانم اگر که خاموشم
که نقد جان به هوای نگات بفروشم
به نام نامی؛ یابن الحسن؛ به چاووشم
که در هوای طواف حریم شش گوشم
شبیه تان ز غم جدتان سیه پوشم
بدون یاد لبش قطره ای نمی نوشم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان محسنی فرد

دور از تو بر کرانه غم ها رسیده ایم^۱

از جمعه های بی تو که خیری ندیده ایم

از ما عیادت، که دل از کف رهیده ایم

در ساحل قنوت تو سُکنی گزیده ایم

شکر خدا به مجلس آقا رسیده ایم

اما هنوز کربلا را ندیده ایم

چندی به انتظار تو حسرت کشیده ایم

هفته به هفته می گذرد بی حضور تو

پیدا نمی کنی ز دل ما فقیر تر

صد شکر در تلاطم امواج معصیت

قسمت نشد که حاجی بیت خدا شویم

بسیار روضه از غم ارباب خوانده اند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد میرهاشمی

دل را به ماتمی ابدی مبتلا کنی

وقتی لوای خیمه ماتم به پا کنی

شاید که حق مطلب آن را ادا کنی

ذکر از شهید تشنه لب نینوا کنی

تا آنکه زنده، یاد عزیز خدا کنی

سینه سپر به غربت و رنج و بلا کنی

ما را مقیم یک سحر کربلا کنی؟

تنها دعای ماست که ما را دعا کنی

وقتی به تن لباس سیاه عزا کنی

عالم تمام جامه ماتم به تن کنند

گویی حسین و یکسره اشکت روان شود

از نای خسته تو نوای حزین رسد

این عزت حسینی تو جاودانه باد

یار بلا کشیده حسین است و با غمش

یا صاحب الزمان چه شود از کرامتت

وقتی طواف مرقد شش گوشه می کنی

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

زخم دل هجران زدگان را تو شفایی
عالم همه جا پر شده از تیرگی محض
مگذار که با ما همه عالم بستیزند
سوگند به تنهایی تنهای مدینه!
تو وارث بازوی علمدار حسینی
با خون دل و اشک روان هر شب جمعه
ای کاش که یک لحظه به چشم همه عالم
ما پیش تو بودیم ولی حیف نبودیم
گفتم دعایی بکنم بهر ظهورت
میثم همه گوش است که از خویش بگویی

درد غم بی نسخه ما را تو دوی
ما گمشدگانیم و تو مصباح هدایی
ما با همه گفتیم که تو صاحب مایی
تنها تو فقط منتقم خون خدایی
تو پاسخ فریاد تمام شهدایی
با مادر خود فاطمه در کربلایی
ز آن گوشه شش گوشه به مارخ بنمایی
تو در دل مایی و ندانیم کجایی
دیدم تو دعایی تو دعایی تو دعایی
کعبه همه چشم است که در کعبه در آیی

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

وقت است که از چهره خود پرده گشایی
اسپندم و در تاب و تب از آتش هجران
«من در قفس بال و پر خویش اسیرم»
در بنده نوازی و بزرگی تو شک نیست
عمری ست که ما منتظر آمدنت، نه
می خواستم از ماتم دل با تو بگویم
امشب شده ای زائر آن تربت پنهان؟
ای پرسش بی پاسخ هر جمعه عشاق

«تا با تو بگویم غم شب های جدایی»
«چون عودم و از سوختنم نیست رهایی»
ای کاش تو یکبار به بالین من آیی
من خوب نیاموختم آداب گدایی
تو منتظر لحظه برگشتن مایی
از یاد رود ماتم و دل چون تو بیایی
یا زائر دلسوخته کرب و بلایی
آقا تو کجایی؟ تو کجایی؟ تو کجایی؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

مانند طفل گمشده پیدا کنی مرا
ای کاش در دعای خودت جا کنی مرا
دل مُرده آمدم که تو احیا کنی مرا
حقّ آن بُود از سرِ خود وا کنی مرا^۱
چشمی پر اشک می‌شوم، احیا کنی مرا؟
دارم امید، مُحرم آنجا کنی مرا
خاک قدوم اکبر لیلا کنی مرا
پرچم به دوش ماتم کرب و بلا بیا

من گریه می‌کنم که تماشا کنی مرا
حجت قبول دلبر احرام بسته ام
با گریه کردن این دل من زنده می‌شود
اسباب زحمت تو شده این گدا بلی
تو سفره دار گریه ماه محرمی
بیت الحرام سینه زنان، کوی کربلاست
همراه خویش زائر شش گوشه ام کنی
ای روضه خوانِ تنگِ غروب منا بیا

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد بیابانی

گلبرگِ رویت رودِ شب‌نم دارد آقا
شالِ عزایت عطر ماتم دارد آقا
هر روزِ تو رنگِ مُحرّم دارد آقا
مثلِ تو خون با اشکِ توأم دارد آقا
یکِ کربلائی اولش کم دارد آقا
در دستِ خود یکِ حَبَلِ محکم دارد آقا
لب‌های من این نوحه را دم دارد آقا

چشمانِ خیس و ابری‌ات غم دارد آقا
دارد نسیم غصه می‌آید ز کویت
ما یکِ دهه تنها عزاداریم امّا
من آرزو دارم ببینم چشم‌هایم
نامم گدا و شُهرتِ من نوکر امّا
هر کس دخیلِ دستِ عباس است امروز
ای ساقی لبِ تشنگانِ جانم اباالفضل

۱. بیت زیر ایراد محتوایی دارد و بیشتر مدح شبیه به ذم است زیرا از سر باز کردن در شأن اهل بیت نیست بلکه عملکرد ائمه کاملاً بر

عکس است لذا تغییر داده شد

اسباب زحمت تو شده این گدا ولی

هرگز مباد از سر خود وا کنی مرا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی روشن روان

مقصود نوکری که فقط عشق و حال نیست
نسبت به هیأتش به دمی بی خیال نیست^۱
در فکر باز کردن راه وصال نیست
این راه و رسم عاشقی و اعتدال نیست
در گیر و دار روز و شب و ماه و سال نیست
زیرا دگر برای زیارت مجال نیست
فهمش فراتر از سخن خد و خال نیست
زیرا برای عشق حقیقی زوال نیست
دیگر وصال یار برایش محال نیست
می خوردن از کف همه بهرت حلال نیست
جز دوری ات به سینه خسته ملال نیست

سینه زدن فقط و فقط این کمال نیست
سینه زنی که سینه زن واقعی بود
بیچاره است هر که در این راه مثل من
یک روز مست مست و دو صد هفته بی خیال
آنکس که عاشق رخ ماه حجاز شد
قدر نفس کشیدن در روضه را بدان
آنکس که اکتفا به ظواهر کند بدان
دنبال عشق و عاشقی بی بهانه باش
آری کسی که دل بنهد در کف نگار
این آخرین کلام من دل شکسته است
یارا بیا که بی تو دلم تنگ آمده

وزن شعر: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا جعفری

بدون فاصله حس می کنم حضور تو را
مسیر جاده خبر می دهد عبور تو را
که خوب جلوه دهد انعکاس نور تو را
مگر که لمس کنم رشته های تور تو را
شکسته است کسی شیشه غرور تو را

دلم دوباره خبر می دهد ظهور تو را
به من مگو که نرفته چگونه برگردد
کدام آینه در این زمانه ناقص نیست؟
شبی به سینه طوفانی ام به صید بیا
من از زیارت ناحیه خوب دانستم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

نسبت به هیأتش قدمی بی خیال نیست

سینه زنی که سینه زن واقعی بود

جایگزین بیت زیر کنید

شاعر: سید مجتبی شجاع

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

دلبرم یوسف زهراست خدا می داند
 علت غیبت او هست گناه من و تو
 بر عطا و کرمش جن و ملک محتاجند
 خاک زیر قدمش سرمه چشم ملک است
 همه دنبال زر و سیم و گرفتار دلند
 آری اعمال من و توست حجاب من و تو
 از همه بیشتر آن کس که بود منتظرش
 هر کجا روضه عباس بخوانی بی شک
 آن مصیبت که کند گریه برایش شب و روز

یادش آرامش دل هاست خدا می داند
 خون جگر از گنه ماست خدا می داند
 از دمش زنده مسیحاست خدا می داند
 خیمه اش جنت الاعلاست خدا می داند
 پسر فاطمه تنهاست خدا می داند
 ورنه آن چهره هویداست خدا می داند
 مادرش حضرت زهراست خدا می داند
 یوسف فاطمه آنجاست خدا می داند
 روضه زینب کبراست خدا می داند

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

چشم آلوده کجا، دیدن دلدار کجا
 قصه عشق من و زلف تو دیدن دارد
 سر عاشق شدنم لطف طیبیانه توست
 منتهی بود نهادی که خریدی ما را
 هر کسی را که پسندی بشود خادم تو
 کاش در نافلهات نام مرا هم ببری
 مهر من گر که فتد در دل تو می فهمم
 به خدا چون دل زهرا نگران است دلم
 کاش زینب نرسد کوفه بدون تو حسین

دل سرگشته کجا وصف رخ یار کجا
 نرگس مست کجا همدمی خار کجا
 ورنه عشق تو کجا این دل بیمار کجا
 روسیه بُرده کجا میل خریدار کجا
 خدمت شاه کجا نوکر سربار کجا
 که دعای تو کجا عبد گنهکار کجا
 شهد دیدار کجا دوری از یار کجا
 یک شه تشنه لب و لشگر بسیار کجا
 زینب خسته کجا کوچه و بازار کجا

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

سوختیم از هق هفت از گریه‌هایت سوختیم	دور از دیدار امّا در هوایت سوختیم
باز با چشمانِ خود گشتیم دنبالِ شما	باز گم کردیم عطر ردّ پایت سوختیم
این طاووس از مناجاتِ تو در سرداب گفت	روزدن‌هایت شنیدیم از دعایت سوختیم
چشم زخم و چهره سرخ و جامه‌هایت خاکیند	یک دهه شرمنده از حالِ عزایت سوختیم
کربلا یک روز ما را قسمتِ خود می‌کند	کربلا دیدی که از طفلی به پایت سوختیم
دست‌هامان را گرفته دست‌های یک یتیم	باز هم با روضه‌های مجتبابیت سوختیم

شاعر: سید پوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

گرچه در پای ظهور تو بکا کافی نیست	روضه و اشک نباشند دعا کافی نیست
روضه خوبست به ما ترک معاصی بدهد	درس تقوا بدهد شور و نوا کافی نیست
باید این دغدغه روز و شب ما باشد	ساعتی سوختن از هجر شما کافی نیست
نرسد فرصت دیدار به پایبند گناه	ابر باید برود حال و هوا کافی نیست
عذر و توجیه و بهانه که بدردی نخورد	عاشق یار شدن جز به بها کافی نیست
توبه وقتی ست موثر که به همت باشد	صرف خسته شدن از خبط و خطا کافی نیست
درد ما قلب سلیم است خدا می‌داند	حاجت دنیوی و دست گدا کافی نیست
باید از طایفه عشق اطاعت آموخت	زدن کوچه بنام شهدا کافی نیست
آخرش پیر شدم از غم دوری حرم	تا به کی دوری از کربلا؟ کافی نیست؟
همه عمر به جد تو اگر گریه کنم	خون ببارد ز دو چشمم بخدا کافی نیست
گریه صبح و مسائت ز دل زینب بود	علت اشک مدام تو غم زینب بود

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

به باد بیرقِ مشکیتان رها کردند
 دو گنبدِ حرمین و دو پرچمِ مشکی
 دعای مادر من بود و شأنه پدرم
 بگیر زیر بغل‌های مادر خود را
 بگیر دستِ غریبم که حق مرا بخرد
 مریض بودم و دارُ الشفاء که آوردند
 نوشت نام مرا مادرت به جای دلم
 خدا کند که شبی در خرابه گریه کنیم

دوباره چشم مرا خرج روضه‌ها کردند
 دوباره پای مرا سمتِ گریه وا کردند
 اگر که عُمَر مرا وقفِ این عزا کردند
 بیا برای شما خیمه‌ای به پا کردند
 مرا به مرحمتِ دستِ تو سوا کردند
 به خرج فاطمه دردِ مرا دوا کردند
 میانِ سینه حسینی‌های بنا کردند
 چه خوب شد که جنون را به نام ما کردند

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

آخر ثمر آل پیمبر ز در آید
 با سوز دل فاطمی‌اش فاطمه گوید
 ما سوز دل خویش به وقت سحر آریم
 ای عطر گل یاس تمنّای تو سهل است
 در راه رسیدن به تو ای یوسف زهرا
 این اشکِ بصر نیست که از دیده روان است
 ای منتقم آل علی کعبه مهیّا است
 داریم امید تو امید دل ارباب
 این مژده فقط سهم دل منتظران است
 یک کرب و بلا با تو بی‌آرزد به همه عمر

یکروز اگر مانده به عالم خبر آید
 کی منتقم خون حسین از سفر آید
 چون رایحه فاطمی‌ات در سحر آید
 بر خاک قدم‌های تو عاشق به سر آید
 این خون دل ماست که از چشم تر آید
 از درد غریبی تو خون جگر آید
 بردار ز رخ پرده که با تو ظفر آید
 دانیم که هجران تو آخر بسر آید
 آید خبر ای اهل ولا منتظر آید
 باز آ که سپاهت به رکاب تو در آید

شاعر: محسن حنیفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

درمانده‌ام به پای شکسته توان ببخش
 لالم، صدای من به تو گویا نمی‌رسد
 فطرس برای خیمه سبزت شفا بده
 سفیانی‌ام، مرا تو حسین بن روح کن
 حال و هوای مسجد سهله سرم زده
 این الحسین... سینه من غرق آه شد

وقت دعا شده به من از نو زبان ببخش
 غیر از تو را صدا زده‌ام؛ مهربان ببخش
 بر بال زخم خورده من آسمان ببخش
 این مرده را به يك نفس خویش، جان ببخش
 بر من دعای ندبه در آن آستان ببخش
 شد صحبت از یزید و لب و خیزران، ببخش

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای دادخواه عترت و قرآن بیا بیا
 از زخم هر شهید ندا می‌شود بلند
 تا چند شیعه ناله «یابن‌الحسن» زند؟
 تا کی سر حسین به دروازه‌های شام
 تا کی گِلان سوخته وحی، پای‌شان
 تا کی میان مقتل خون دست و پا زند
 تا کی مهار ناقه زینب به دست شمر
 تا کی ز سوز سوختن خیمه‌هایتان
 تا کی به خاک دامن گودال قتلگاه
 درمان درد عترت و قرآن ظهور توست
 «میثم» که هست مرثیه‌خوان در غم حسین

وی زخم دین به تیغ تو درمان بیا بیا
 کای التیام زخم شهیدان! بیا بیا
 ای شیعه را پناه و نگهبان بیا بیا
 بر نی کند تلاوت قرآن؟ بیا بیا
 خونین بود ز خار مگیلان؟ بیا بیا
 جدّت، حسین با لب عطشان، بیا بیا
 با اشک چشم و موی پریشان؟ بیا بیا
 در قلب شیعه آتش سوزان؟ بیا بیا
 جسم حسین، زخمی و عریان؟ بیا بیا
 داروی زخم‌های فراوان! بیا بیا
 خواند تو را به دیده گریان: بیا بیا!

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

با غمت می‌خرم آقا خوشی عالم را
چشم بر راه تو و شامِ نُهْم هم آمد
ریشهٔ بیرِقَتان عزت‌مان بخشیده
دَم من هست حسن باز دَم هست حسین
نمکِ روضه‌مان را خود زینب بخشید
علمِ رایت العباس بلندم کرده
مادرم جان مرا نذرِ عمو جانت کرد

و به عالم ندهم تا به ابد این غم را
قسمتم کرد خدا سینه زدن با هم را
از سرم باز مکن سایهٔ این پرچم را
تا نفس هست نگیرید ز من این دَم را
شورِ ما زنده کند خیلِ بنی آدم را
مادرت داده به من این سندِ محکم را
مُحررم بلکه علاجی بکنی دردم را^۱

شاعر: محمد علی بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعِلن فعلاتن مفاعِلن فعلن

اگر که پیچ و خم روزگار بگذارد
هنوز هست سری تا که دست‌هایش را
خدا نصیب من بی‌قرار چشمی کن
مرا به حکم دل امکان ندارد این خورشید
به من نمیرسد آن غمزه‌ای که وقتش را
اگر که خلق ره‌ایم کنند حرفی نیست
برای گریه به دست بریدهٔ سقا
خدا کند که بیاید اگرچه بعد از ما

اگر که سختی این انتظار بگذارد
به دست خاک قدم‌های یار بگذارد
که روی خویش به پای نگار بگذارد
میان ظلمت شب‌های تار بگذارد
کنار یک دل شب زنده دار بگذارد
مرا خدا نکند او کنار بگذارد
میان مجلس روضه قرار بگذارد
برای فاطمه سنگ مزار بگذارد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

حرمم بر که علاجی بکنی دردم را

مادرم جان مرا نذرِ عمو جانت کرد

شاعر: یوسف رحیمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

شبهای بی‌قراری چشم سحر نشد دلواپسی و غربت و اندوه سر نشد
آه کشید شعله ولی بال و پر نشد اصلاً کسی ز حال دلم با خبر نشد

فرموده‌ای که شرط وصال صبری است

وقتی زمان زمانه هجران و دوری است

ای طلعة الرشیده من أیها العزیز ای غرة الحمیده من أیها العزیز
ای نور هر دو دیده من أیها العزیز خورشید من سپیده من أیها العزیز

این جمعه هم غروب شد اما نیامدی

ای آخرین سلاله زهرا نیامدی

وقتی که هست چشم تر تو مطاف اشک گم می‌شود دوباره دلم در طواف اشک
چشمان بی‌قرار من و اعتکاف اشک آقا بخر مرا به همین دو کلاف اشک

این اشک‌ها شده همه آبروی من

چشمی گشا به روی من ای آرزوی من

آمد محرم و غم عظمای کربلا خون می‌تراود از دل صحرای کربلا
چشمان توست مصحف غم‌های کربلا داری به دوش پرچم آقای کربلا

هر صبح و شام غرق عزا گریه می‌کنی

با روضه‌های کرب و بلا گریه می‌کنی

در حیرتم که با دلت این غم چه می‌کند شب‌های داغ و شیون و ماتم چه می‌کند
با چشم‌هات اشک دمام چه می‌کند زخمی‌ترین غروب محرم چه می‌کند

امشب بیا که روضه بخوانی برایمان

صاحب عزای خون خدا صاحب الزمان

امشب بیا و با دل خونین جگر بخوان از ماه خون گرفته و شق القمر بخوان
 از شام بی‌کسی و شب بی‌سحر بخوان از روضه‌های عمه‌تان بیشتر بخوان
 وقتی که چشمهای تو از غم لبالب است
 آئینه غریبی و غم‌های زینب است
 این خاک غرق ندبه و آه است العجل هر صبح جمعه چشم به راه است العجل
 آل عبا بدون پناه است العجل بر روی نیزه‌ها سر ماه است العجل
 یا این دل شکسته ما را صبور کن
 یا لا اقل به خاطر زینب ظهور کن

وزن شعر: مفاعن فعاتن مفاعن فعن

قالب شعر: غزل

شاعر: مریم سقلاطونی

تمام ناحیه خیس از دو چشم گریانش	غمی به وسعت عالم نشسته بر جانش
پُر از ترنم غم کرده اشک سوزانش	شبیه ابر بهاری هوای ناحیه را
سلام آن که کند جان فدای جانانش	سلام کرد به جدش؛ سلامی از سر صدق
بر آن تنی که نمودند نیزه بارانش	سلام کرد بر آن گونه‌های خاک آلود
سلام آن که کند جان خویش قربانش	سلام کرد بر آن بوسه‌گاه نورانی
سلام آن که اگر بود کربلا؛ جانش	سلام آن که دلش زخمی مصیبت‌هاست
و می‌سپرد به شمشیرها گریبانش	میان طف، سپر نیزه و سنان می‌کرد
بر آن کسی که شکستند عهد و پیمانش	سلام کرد بر آن جام نیزه نوشیده
علی‌الدوام شده ناله فراوانش	سلام آنکه اگر نی‌نوا حضور نداشت
به جای اشک روان، سیل خون ز چشمانش	سلام آن که سرازیر می‌شود هر روز

شاعر: عباس احمدی

وزن شعر: غزل

کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد
 با دل مرده من کار مسیحا می‌کرد
 کاش می‌آمد و با این همه امضا می‌کرد
 کی قرار دل ما امشب و فردا می‌کرد
 در عزای پدرش ناحیه نجوا می‌کرد
 گریه بر تشنگی اکبر لیلا می‌کرد
 بر سر نعش علی یاری بابا می‌کرد
 مهدی ما کمک زینب کبری می‌کرد

آنکه بر بزم حسین دعوت از ما می‌کرد^۱
 فال من، یوسف گمگشته اگر می‌آمد
 گرچه پرونده اعمال سیاهی دارم
 من اگر منتظر واقعه او بودم
 کاش می‌آمد و یک شب وسط سینه زنی
 شب هشتم وسط روضه ارباً اربا
 من یقین دارم اگر کرب و بلا داشت حضور
 یا که در هلهله آن همه نامحرم دون^۲

شاعر: غلامرضا سازگار

وزن شعر: غزل

سر مصباح خدا منتظر توست بیا
 به خدا خون خدا منتظر توست بیا
 روز ما و شب ما منتظر توست بیا
 پرچم کرب و بلا منتظر تو است بیا
 دست افتاده جدا منتظر توست بیا

خون پاک شهدا منتظر توست بیا
 وارث خون خدا و پسر خون خدا
 صبح هم منتظر صبح ظهور تو بود
 بر سر گنبد زرین حسین بن علی
 علم و مشک و لب خشک جگرسوختگان

^۱ بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد زیرا مطلب گفته شده در مصرع اول در شأن اهل بیت نیست

کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد آنکه دائم هوس سوختن ما می‌کرد

^۲ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. یا که در هلهله آن همه نامحرم هرز مهدی ما کمک زینب کبری می‌کرد

دل بشکسته زینب، سر خونین حسین^۱

آفتابی که چهل جا به سر نی تابید
آن یتیمی که سر پاک پدر را بوسید
بر ظهور تو دعا بر لب «میثم» تا کی؟

که جدا شد ز قفا منتظر توست بیا
در دل طشت طلا منتظر توست بیا
ناله زد «یا ابتا» منتظر توست بیا
تو دعا کن که دعا منتظر توست بیا

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

خدا کند که شود با تو همزبان دل من
برای بی‌کسی‌ام همدلی نمی‌جویم
خدا کند که مرا لحظه‌ای رها نکنی
فدای طرز نگاهت که محرم سازد
هنوز مایه ندارم که گویمت آقا
اگر که آمد و رفتم هذر رود چه کنم
چه شام‌های درازی که داده‌ام از کف
نشد کنار تو یک عمر بندگی بکنم
اگر سزااست شود جان من فدای شما
خدا کند همه عمر با شما باشم

وگر نه غصه نامحرمی است قاتل من
سزااست اینکه شما حل کنید مشکل من
و گر نه نفس شود همنشین غافل من
محرّم است نگاهی به گوشه دل من
بیا دمی قدمی سیّدی به منزل من
امید اینکه تو باشی تمام حاصل من
نداد بوی حضور تو عطر محفل من
نشد ملازمت حضرت تو شامل من
خدا کند که نگویی که نیست قابل من
شهید راه شهیدان کربلا باشم

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر حذف شد زیرا همانطور که در کتب منتهی الآمال ص ۴۸۳؛ اربعین الحسینیه ص ۲۳۳؛ تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۱۱؛ مقتل جامع ج ۱ ص ۱۴۱، پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا ص ۳۰۴ و دیگر کتب معتبر آمده است سر به چوبه محمل زدن و مغایرت با روایت های معتبر است؛ این قصه اولین بار در کتاب نورالعین منسوب به /سفراینی جعل شده است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان محسنی فرد

مبتلایم به غم و غربت هجران کرده
 غفلت از دوست مرا سخت پشیمان کرده
 چشم‌هایم طمع دست کریمان کرده
 در عوض او به گدا لطف فراوان کرده
 هر که ما را ز غم یار پریشان کرده
 چه کسی بود که اینگونه دعامان کرده؟
 هر کسی را که خود فاطمه مهمان کرده
 کسری سال مرا این دهه جبران کرده
 هر چه کرده نمک ذکر «حسین‌جان» کرده

دوری از یار مرا بی‌سر و سامان کرده
 سالها رفت و دلم طالب دیدار نشد
 در خور شأن کریمان نبُود راندن من
 هر چه با کرده خود خاطر او آزردم
 جاودانه بشود خیر ز عمرش بیند
 چه کسی خواست که سینه‌زن جدّش باشم؟
 دست خالی ز عزاخانه آقا نرود
 روضه‌ها فرصت خوبی است که ره گم نکنم
 دلم اینگونه اگر شور محرم دارد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

صاحب عزای ماتم کرب و بلا بیا
 ای منتهای آرزوی اولیاء بیا
 ای مرد مستجاب قنوت و دعا بیا
 دیگر به جان مادرت ای آشنا بیا
 بر دست‌های توست فقط چشم ما بیا
 پس لا اقل به حرمت خون خدا بیا
 ای خون جگر ز قامت زینب بیا بیا
 امسال هم محرم ما را قبول کن

ای داغدار اصلی این روضه‌ها بیا
 تنها امید خلق جهان یابن فاطمه
 بالا گرفته‌ایم برایت دو دست را
 فهمیده‌ایم با همه دنیا غریبه‌ای
 از هیچکس به جز تو نداریم انتظار
 هفته به هفته می‌گذرد با خیال تو
 بیش از هزار سال تو خون گریه کرده‌ای
 عرض ارادت کم ما را قبول کن

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

مَحْرَمِ غم شدم ای یار مرا یاری کن
یوسفانه خبری پخش کن از آمدنت
ظاهراً دستِ دعایِ فرج من فلج است
این مُحَرَّمِ بَرَس از راهِ دراز فَرَجَت
ای عزادارترین صاحبِ این بَزمِ عزا
نوحه‌ای دَم بده تا پایِ تو سینه بزنیم

این دو ماه از دلِ ما خوب نگهداری کن
و مرا در پیِ خود راهیِ بازاری کن
بر نیاید که ز من کار، خودت کاری کن
سینه را خالی از این قِصهٔ تکراری کن
کمی از لطف در این جمع عزاداری کن
یا که با روضهٔ خود اشکِ مرا جاری کن

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

این من و هجر تو و حال به هم ریخته‌ام
منم آن عاشقِ جاماندهٔ روزِ عرفه
آرزو داشتم امسال بیایم عرفات
هر دل آشفته پی هم نفسی می‌گردد
درد، بالاتر از این نیست برایم انگار
خوش به حال شهادتی که سبکبال شدند
به تو و گریهٔ هنگامِ غروبِ سوگند
چه کنم دستِ خودم نیست دلم بی‌تاب است

رحم کن بر من و احوال به هم ریخته‌ام
سر به زیرم سر اعمال به هم ریخته‌ام
گریه‌دار از غم هر سال به هم ریخته‌ام
با غمت خورده رقم فال به هم ریخته‌ام
دوری از توست در اقبال به هم ریخته‌ام
به پریدن نرسد بال به هم ریخته‌ام
فکر جدّ تو و گودال به هم ریخته‌ام
زینب و وقت جدایی ز تن ارباب است^۱

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ آواره خطاب کردن اهل بیت به هیچ وجه شایسته مقام و شأن آنها نیست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان محسنی فرد

دل می‌طپد به شوق طلوع جمال تو
 اصلاً نکرده‌ایم مراعاتِ حال تو
 هستیم بی‌خیال و همیشه و بال تو
 بی‌مهری است باعث رنج و ملال تو
 از یاد رفته سفرهٔ رزق حلال تو
 داریم امید دیدن ماه جمال تو
 پیدا نشد کسی که بفهمد خصال تو
 بر قلب ماست درد و غم بی‌مثال تو
 ما را رسان به قافلهٔ مه‌زیارها

در انتظار طلعت صبح وصال تو
 با غفلتی که هست همیشه ز سوی ما
 اینجا کسی به یاد شما دل نمی‌دهد
 کمتر دلی برای شما تنگ می‌شود
 از بسکه دل سپردهٔ نان‌های شبیه‌ایم
 گرچه گناه حاصل این عمر رفته است
 بر در نیامده؛ تو به سائل عطا کنی
 تو غصه‌دار کرب و بلا و مدینه‌ای
 پایان بده به دوری چشم انتظارها

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

جان مرا رسانده به لب بغض گاه گاه
 آقا نجاتمان بده از این شب سیاه
 حالا به سوی روضه‌ات آورده‌ام پناه
 جا مانده‌ام شبیه یتیمی میان راه
 آتش بزن دل همه را با شرار آه
 آقا بیا که روضه رسیده به قتلگاه
 یک لشکر حرامی و سردار بی‌سپاه
 فریاد زد ز سوز جگر و محمداه
 این صید دست و پا زده در خون حسین توست

سر می‌شود زمانه ولی بی‌تو غرق آه
 تو حاضری و ما همه در بند غیبتیم
 آقا علاجِ رو سیاهی چیست غیر اشک
 ای ملجاء همیشه ابن سبیل‌ها
 یک دم بیا به خیمهٔ ما، جان مادرت
 باید شوی تسلی آن قلب مضطرب
 یک جسم نیمه‌جان و دو صد نیزه و سنان
 ناگه رسید زینب کبری فراز تل
 این کشتهٔ فتاده به هامون حسین توست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

عشقی نبود اگر غم کرب و بلا نبود
آقا مگر به زخم دو چشمت دوا نبود؟
این چشم اگر به خیمه‌تان آشنا نبود
ای وای اگر که لطف نگاه شما نبود
آقا حسین گفتن ما دست ما نبود
عمری نبود اگر غم ارباب ما نبود

جایی نداشتیم اگر این روضه‌ها نبود
از دستمال اشک تو خونابه می‌چکد
من را کسی به قدر دو گندم نمی‌خرید
بر ما ز آبروی خودت خرج کرده‌ای
از ما مگیر یک نفس این یا حسین را
ما با لباس نوکری‌اش زنده مانده‌ایم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد فردوسی

وقتی به آن جمال جمیلت نظر کنم
این ماه را چگونه بدون تو سر کنم
وقتش شده به سوی تو آقا سفر کنم
از این همه مصیبت تو دیده، تر کنم
با دست تو لباس عزا را به بر کنم؟
بی‌تو میان روضه چه خاکی به سر کنم؟
من هم روان ز دیده‌ام اشک جگر کنم
باید که فکر داروی زخم دگر کنم
یعنی که ناله‌های تو را بیشتر کنم؟
از داغ عمّه تو رخم پر اثر کنم

شب‌های درد بی‌کسی‌ام را سحر کنم
ماه صفر رسیده و آقا نیامدی
دارم ز داغ دوری تو پیر می‌شوم
قربان شال مشک‌یات ای صاحب عزا
کی می‌شود که ای همه آرزوی من
هر روضه‌ای که می‌شنوم آه می‌کشم
از بس که از نگاه تو خونابه می‌چکد
این اشک‌ها به زخم تو مرهم نمیشود
آقا اجازه هست کمی روضه خوان شوم
بزم شراب رفتن زینب روا نبود

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعیلن

همیشه شاملِ الطافِ بی‌کران هستیم
 تو یادِ مایی و ما یادِ هر کسی جز تو
 نه از تو حرف شنفتیم و نه سخن گفتیم
 اگر که ابر تویی ما کویرِ بی‌آبیم
 کسی که گم شده پشتِ گناه ماهائیم
 به انتظار خودت امتحان مکن ما را
 اباالرحیم تو هستی و با وجودِ تو ما
 به یادِ عمّه سادات اشک می‌ریزیم
 بیادِ محملِ عریان و کوچه و بازار

چرا که تحتِ نظرهای آسمان هستیم
 تو فکر مایی و ما فکر آب و نان هستیم
 هماره مایه ننگیم ما، زیان هستیم
 اگر بهار تویی ما همه خزان هستیم
 تو آشکاری و مائیم که نهان هستیم
 که ما رفوزه هر بار امتحان هستیم
 همیشه صاحبِ بابای مهربان هستیم
 برای عمّه سادات روضه‌خوان هستیم
 به یادِ نیزه خورشیدِ کاروان هستیم

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فعیلن

بی‌تو در زندگیم رنگ خدا نیست که نیست
 با غم دوری تو سوخته و ساخته‌ام
 نیمه شب وقت مناجات بگویم با خویش
 من گنه‌کارم و آلوده قبول است قبول
 بی‌جهت ناز طبیبان نکشم چون دردم
 هر کجا رو زده‌ام آبرویم را بردند
 در دعا فکر گرفتاری خود بودم و بس
 بهر درمان گرفتاری این نوکرها

بین عشاق چو من بی‌سر و پا نیست که نیست
 اثری ازچه در این سوز و نوا نیست که نیست
 گوئیا قلب تو، در بند رضا نیست که نیست
 بی‌مخّلی ز کریمان که روا نیست که نیست
 درد یاراست و بجز وصل دوا نیست که نیست
 هیچ کس غیر شما فکر گدا نیست که نیست
 یاد تو در دل ما وقت دعا نیست که نیست
 چاره‌ای جز سفر کرب و بلا نیست که نیست

بخش ششم:

اشعار مناجات با

حضرت در سایر مناسبت ها

قسمت اول: اشعار مناجاتی با صاحب الزمان در ماه مبارک

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

گذشت ماه خدا ماه ما نیامد باز
نفس به سینه ما ماند و جا نیامد باز
صدا زدیم که آقا بیا، نیامد باز
دوباره کرد برایم دعا نیامد باز
اگرچه شد دلش از من رضا نیامد باز
که صاحب همه روضه‌ها نیامد باز
مگو که تذکره کربلا نیامد باز

اسیر درد شدیم و دوا نیامد باز
شبیه هر رمضانی که بی تو آمد و رفت
چقدر هر سحر از درد دوریش یک ماه
دوباره من نشدم آنچه را که او می‌خواست
اگرچه بد شده بودم ولی مرا بخشید
دوباره روضه بخوان، روضه خوان، که گریه کنیم
پس از گذشتن یک ماه گریه در دستم

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

رسد همین که به گوشت صدای من کافی‌ست
بپیچد عطرت اگر در هوای من کافی‌ست
اگر برای تو باشم برای من کافی‌ست
فقط تو باشی اگر آشنای من کافی‌ست
همین که هجر تو باشد سزای من کافی‌ست
رضایت تو برای خدای من کافی‌ست
که اشک روضه برای شفای من کافی‌ست
برای تذکره کربلا من کافی‌ست

غمت برای دل مبتلای من کافی‌ست
دوباره لیلۀ قدر آمده گل نرگس
بیا و قدر مرا با خودت مقدر کن
غریب، با همه‌ام؛ تا مقرب تو شوم
مباد آنکه ببینم شرار قهر تو را
مرا خدا به تو بخشید یا ولی الله
مریضم آمدم اشک از غم علی ریزم
شب زیارت و یک یا حسین و قدری اشک

شاعر: رضا دین پرور

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بر زخم‌های سینه عاشق دوا بس است
 بی‌تو شبیه کوچه تنگ است شهرمان
 پُر کن دوباره کیل مرا ایها العزیز
 بر خشکی لبان من افطار چاره نیست
 غفلت مرا به مجلس عیش و گناه بُرد
 من دوست دارم که نشستم ببینمت
 ای صاحب اختیار من و قدرهای من
 قرآن به سر گرفتم و گفتم فقط علی
 این بالحسین‌های تو دست مرا گرفت

داغ ندیدنت به جگرهای ما بس است
 ای زائر شهید مدینه بیا بس است
 آقا نگو تصدّق این بی‌نوا بس است
 قدری غبار از کف پای شما بس است
 رفتم خلاف میل شما هرکجا بس است
 بیرون نکن! نگو که برو بی‌حیا بس است
 دست مرا خودت بدهی بر خدا بس است
 یعنی علی اگرکه ببخشد مرا بس است
 اصلاً برای توبه من کربلا بس است

شاعر: محمد علی بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

باز در بغض صدایم آتش آه آمده
 آه ماه فاطمه! برگرد که حتی نفس
 باز هم شبهای بخشش آمد و با لطف تو
 سفره افطار هم با آب و نان حسرتش
 از دل سنگ و سیاه خود صدايت می‌زنم
 کیست مانند تو که در جاده‌های بی‌کسی
 تا به دست آرم دلت را باز می‌گویم حسین
 موقع افطار با لب‌های تشنه باز هم

باز هم ماه خدا بی‌ماه از راه آمده
 از میان سینه‌ها بی‌تو به اکراه آمده
 کوه سنگین گناهم رفت و چون کاه آمده
 باز هم بی‌تو به استقبال این ماه آمده
 مثل فریاد ضعیفی کز دل چاه آمده
 با من در راه مانده هر زمان راه آمده
 آتش قهر تو با این نام کوتاه آمده
 در دلم یاد لبان تشنه شاه آمده

شاعر: ناشناس	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن
خوش آنکه در غم تو، قلب مبتلا دارد فقر گوشه‌نشین محبتت هستم سحر بدون حضورت، غروب دل تنگی‌ست کنار سفره افطار ما نمی‌آیی؟ زمانه پُر شده از مکر و حيله و نیرنگ چرا ظهور تو را در گناه می‌جویم؟ پناه بر تو از این فرقه‌های شیطانی اگر چه جاهلم و پُر گناه می‌فهمم بگو رَوَد به کناری، بمیرد از ذلّت بیا و در شب احیا مرا هم احیا کن به قدر ذره شب قدر، اگر مرا نخری حسین نیت شب‌زنده‌داری‌ام باشد طواف مرقد شش گوشه حسین غریب	به دست سبحة ذکر و لب دعا دارد بساز با دل آنکه، فقط تو را دارد دلم بدون تو کی، رغبت غذا دارد؟ که احتیاط، یقین لقمه‌های ما دارد مگر ز ساعت تو مدعی حیا دارد تفکری که فقط، حاصل فنا دارد که عزم دشمنی و کینه با شما دارد که پیروی ز شما، قیمت خدا دارد کسی که دل ز مرام شما جدا دارد که مُرده دل، ز حریم تو جا کجا دارد؟ چه ارزشی دگر این عمر بی‌بها دارد؟ دلم هوای سحرهای کربلا دارد امام من به خدا با شما صفا دارد	

شاعر: ناشناس	قالب شعر: دوبیتی	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
دلگیرم از تمامی دنیا شتاب کن وقتش رسیده صبح طلوعت فرا رسد	مجنونم و به خاطر لیلا شتاب کن پایان بده بر این شب یلدا شتاب کن	

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

گم کرده‌ام به ظلمت شب نور ماه را
تا کی بناست از غم و داغ مُفارقت
این جمعه هم گذشت و ندیدم نگار خود
هر هفته‌ای که می‌گذرد آه می‌کشم
ای کعبه‌ای که خال سیاهت مطاف ماست
آقا اگر چه نوکر خوبی نبوده‌ایم
آخر چگونه بی‌مدد مهربانیت
مقصود ما در این شب احیا فقط تویی
قرآن به سر بگیر و به زهرا قسم بده
شاید به آبروی تو و نام مادرت
آقا بیا به فرق پُر از خون مرتضی

حس می‌کنم بدون تو سختی راه را
هر صبح و شام سر بکشم جام آه را
یعنی نشد که تکیه زنم تکیه‌گاه را
طی می‌کنم بدون تو هر سال و ماه را
روزی نما که بوسه زنم قبله‌گاه را
از ما مکن دریغ تو نیمه نگاه را
جبران کنیم این همه عمر تباه را
احیا نما تو این دل غرق گناه را
پروردگار بنده بی‌سرپناه را
بخشد خدا معاصی این روسیاه را
امشب در آر بنده در قعر چاه را

شاعر: محمد جواد شرافت

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای جذبه ذی‌الحجّه و شور رمضانم
تقدیر مرا نور نگاه تو رقم زد
روی تو و خورشید، نه، روشن‌تر از آنی
در سایه قرآن نگاه تو نشستم
برخاست جهان با من برخاسته از شوق
عید است و سعید است اگر ماه تو باشی

در شادی شعبان تو غرق است جهانم
باید که شب چشم تو را قدر بدانم
چشم من و آینه، نه، حیران‌تر از آنم
باران زد و برخاست غبار از دل و جانم
تا حادثه نام تو آمد به زبانم
ای جذبه ذی‌الحجّه و شور رمضانم

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: ناشناس

احیا بگذشت و شب دیدار نیامد این جمعه هم از دست شد و یار نیامد
دل خون شد و یوسف سر بازار نیامد بس دیده به ره مانده و دلدار نیامد
چشمان به ره مانده سراغ از که بگیرند
وقت است که جامانده ز هجر تو بمیرد

سخت است که از محضر تو دور بمانم وز روی چو خورشید تو مهجور بمانم
تاکی ز فرامین تو معذور بمانم در دوستی‌ات وصله ناجور بمانم
عمری ز رخت مانده‌ام و عار ندارم
حتی به سحر دیده بیدار ندارم

اعمال من مدعی انگار خراب است با روزه نا خالص من کار خراب است
حالا دل من لحظه افطار خراب است حال سحرم همچو شب تار خراب است
اصلا نکند نیمه شبم مال خدا نیست
یا چشم و دلم هیچ به دنبال خدا نیست

هم سفره ذکر تو نشد یک سحر من قرآن شب احیا نشد، تاج سر من
توبه ز قنوتی که نشد بال و پر من یک بار حلال تو نشد چشم تر من
العفو من انگار فراتر ز لبم نیست
مرضی رضای تو مگر نیمه شبم نیست

در پیش نگاه تو از این روی خجل؛ آه از دست و زبان و قدم و دیده و دل؛ آه
از تنگی و از تیرگی خانه گل؛ آه در لحظه یاری تو از حال کسل؛ آه
ای وای اگر از ره تو باز بمانم
در باز کن آن گونه که همراز بمانم

مُردیم ز هجران تو ای یار کجایی گفتیم سحر، یا دم افطار بیایی
ای کاش کمی با دل ما راه بیایی^۱ همراه نخواهی مگر ای کرب و بلایی؟

یک بار بخوان نوکر بیچاره خود را
رسوا مکن این عاشق آواره خود را

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: جواد حیدری

تا درد بی‌دوای گناهام دوا شود	باید دری برای مناجات وا شود
وقت سحر به یاد دلم در دعا شود	باید کسی که نزد خدا دارد آبرو
تا واسطه میان من و کبریا شود	باید ز آبروی خودش خرج من کند
بی‌واسطه دعای سحر، بی‌بها شود	بی‌واسطه خدا، بخدا رد کند مرا
تا که دری برای مناجات وا شود	یابن الحسن بیا و مرا آبرو بده
تنها خدا به حرف تو از من، رضا شود	از حق، بخواه بگذرد از هر چه کرده‌ام
تا نامه‌ام بری ز گناه و خطا شود	نام مرا میان قنوت سحر ببر
تا چشم من به روی شما آشنا شود	ماه مبارک است مبارک‌ترش نما
تا روزی‌ام سفر به سوی کربلا شود	باید چه کرد تا که تو از من رضا شوی
آنجا که قبله دل اهل ولا شود	آنجا که شد به نیزه سر آن بزرگوار
او شد اسیر تا که کنیز خدا شود	آنجا که بود زینب پرده‌نشین اسیر

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن صاحب الزمان؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. بد نیست کمی با دل ما راه بیایی همراه نخواهی مگر ای کرب و بلایی؟

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

آن مونس جان محرم اسرار نیامد
 آن بلبل خوش نغمه به گلزار نیامد
 آن شافی هر درد دل آزار نیامد
 آن یوسف گل چهره به بازار نیامد
 این قافله را قافله سالار نیامد
 و آن ماه فروزان به شب تار نیامد
 دستی که گشاید گره از کار نیامد

ماه رمضان آمد و دلدار نیامد
 هر مرغ چمن آمده در باغ ولیکن
 در بستر مرگ است مریض غم هجران
 یوسف سر بازار بُود چشم به راهش
 هر قافله را هست یکی قافله سالار
 آن مظهر نور از شجر طور نتابید
 در کار بشر صد گره افتاد خدایا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایمانی

ماه زهرا تو در این ماه دعا کن ما را
 روسیاهیم بکش آه دعا کن ما را
 رهبر راه در این راه دعا کن ما را
 سر افطار تو هم گاه دعا کن ما را
 حقّ خشکی لب شاه دعا کن ما را
 العجل بقية الله دعا کن ما را
 ناله زد آه پدر... آه دعا کن ما را
 آه از نیمه شب و راه دعا کن ما را
 زدنم پای سر ماه دعا کن ما را
 در مناجات سحرگاه دعا کن ما را

در مناجات سحرگاه دعا کن ما را
 جای این عاشق بیچاره بگو یک العفو
 کوله بار گنه و جرم و خطا سنگین است
 ما سر سفره افطار دعایت کردیم
 روزه با روزه گره خورده لبم خشکیده
 حقّ دُر دانه ویرانه به ما کن نظری
 سر بابا به روی دامن دختر که نشست
 تو نبودی همه به گریه ما خندیدند
 صورتم مثل گلّ یاس علی نیلی شد
 بر روی دامن من نیمه شب ندبه بخوان

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن**قالب شعر: غزل****شاعر: محمد علی ییابانی**

یا خاک پای حضرتت این سر شود بس است
 قدردم اگر که با تو مقدر شود بس است
 عمرم اگر به دیدنت آخر شود بس است
 محض فراق، چشمم اگر تر شود بس است
 یک روز، روزه تو برابر شود بس است
 آقا که راضی از دل نوکر شود بس است

یک بار اگر که با تو شبم سر شود بس است
 احیا گرفته‌ام که تو احیا کنی مرا
 خیری ندیده‌ام من از عمری که بی تو رفت
 اندازه چکیدن یک قطره اشک هم
 نه من که روزه‌های همه روزگار با
 امشب مرا بخاطر جدت علی ببخش

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن**قالب شعر: غزل****شاعر: محمد مبشری**

بیا ببین گل نرگس چقدر بد شده‌ام
 اسیر غیبت و خودبینی و حسد شده‌ام
 که من دچار گنه، بی حد و عدد شده‌ام
 شکستن دل پاک تو را بلد شده‌ام
 که گویی منکر آن قادر صمد شده‌ام
 چنین به درک فیض تو بر خویش سد شده‌ام
 به پیروی هوا همچو دیو و دد شده‌ام
 بزن مرا که من آماده بهر حد شده‌ام
 به دست‌های کریم شما مدد شده‌ام
 بیا ببین که به عشق تو در لحد شده‌ام
 در امتحان محبت منم که رد شده‌ام

در امتحان محبت منم که رد شده‌ام
 ببین که جای تهجد، به جای ذکر سحر
 اگر به آتش غفلت بسوزم حرفی نیست
 دلم نمی‌شکند در میان روضه، ولی
 چقدر راحت و آسوده معصیت کردم
 ز چشم‌های سیاهت نداشتم پروا
 منی که دعوی عشق تو داشتم روزی
 سزااست تا که مرا حد زنی به دست خودت
 اگر حساب کنم من فزون ز صدها بار
 خدا کند که ببینی شهادت ما را
 اگر چه باورت ای گل نمی‌شود شده‌ام

شاعر: ناشناس	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
ماه خدا رسید ولی تو نیامدی	ماه از تو، سفره از تو، خدایی شدن ز تو	وقت دعا رسید ولی تو نیامدی
سلطانی و مقربی سائلان ز توست	از دستِ دوری از قدم توست، عاشقت	لطفت به ما رسید ولی تو نیامدی
دل مرده‌ایم و در ظلمات گنه اسیر	مست شهادتیم که عطر حضورتان	شاه‌گدا رسید ولی تو نیامدی
از افتتاح و زمزمه یا حسین‌مان		تا ناکجا رسید ولی تو نیامدی
		عطر خدا رسید ولی تو نیامدی
		از لاله‌ها رسید ولی تو نیامدی
		تا کربلا رسید ولی تو نیامدی

شاعر: روح الله پیدایی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن
یک نظر کن به دل در به در نوکرها	سر به زیریم و گرفتار ز بس خم کرده	دست خود را بکش آقا به سر نوکرها
پَر زدیم و نرسیدیم به تو، افتادیم	با وجودی که دلت خون شده از ما اما	معصیت‌های فراوان کمر نوکرها
کاش در روضه ببینیم که هستی آقا	پیش تو هر که زمین خورده زجا برخیزد	مرهمی باش به هر زخم پر نوکرها
با دعای پدر و مادرمان اینجائیم	رخستی باز بده تا که بیفتد آقا	در همه حال تو بودی سپر نوکرها
مادری خورد زمین صورت او زخمی شد		تو خریدار دو چشمان تر نوکرها
		لطف کن باز بیا دور و بر نوکرها
		ای به قربان تو مادر پدر نوکرها
		یک شبی صحن حسین جان گذر نوکرها
		سوخت از روضه مادر جگر نوکرها

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله پیدایی

لطفی کن و دوباره، من را بحر شب قدر
حالا رسیده‌ام باز، بی‌بال و پر شب قدر
بیچاره و فقیر و، در مانده‌تر شب قدر
اما زدی صدایم، بار دگر شب قدر
نگذار که بمانم، در پشت در شب قدر
اهل دعا و گریه، در هر سحر شب قدر
چون آمدم بگیرم، قرآن به سر شب قدر
پائین پای ارباب، من را ببر شب قدر

آقا نصیب من کن، چشمان تر شب قدر
نفسم مرا زمین زد، شرمنده‌ام شدم بد
بین همه گداه‌ها، آقا ببین که هستم
دیدم که در گناه و، غفلت گذشته عمرم
بی‌سر پناه هستم، آقا بگیر دستم
آقا بیا و بنویس، روزی نوکرت را
حتما نگاه کرده، حیدر به حال زارم
دل‌تنگ و بیقرارم، باز التماس دارم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

به آن ایام نفس-آلوده تبادار برگردم
مداوایم کن و راضی نشو بیمار برگردم
شبیه مه‌زیارت در لباس یار برگردم
به سمت خیمه‌ات با حال استغفار برگردم
اگر وقت سحر غافل شدم، افطار برگردم
اگر که حال و روزم می‌دهد آزار؛ برگردم
که بیش از پیش با اخلاص، پای کار برگردم
حواس بیشتر باشد به من؛ نگذار برگردم

نگاهم کن! نمی‌خواهم به حال زار برگردم
رسیدم سربه زیر آقا مریض احوال و لطفا
تمام عمر سربارت شدم! امروز می‌خواهم؛
تو برمی‌گردی از غیبت اگر من از گناهانم
بنفسی آنت؛ یعنی نفس بیداری که از لطفش
نبینم ردّ اشکت گوشه پرونده‌ام باشد...
به چشمانت تعهد داده‌ام پای دعای عهد
خودت یادم بده چشم انتظاری را و بعد از این

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: حسین رحمانی

سفره دار ماه مهمانی تویی رازق رزق دعا خوانی تویی
 بانی چشمان بارانی تویی با خبر از درد پنهانی تویی
 گریه کردم وقت افطار و سحر
 یابن زهرا از تو هستم بی خبر
 چشم ما را رنگ بیداری بده بر گدایت وقت دیداری بده
 آنچه از لطف و کرم داری بده نان و خرمایی هم افطاری بده
 نان تو نان علی و فاطمه است
 بر غم و درد دل ما خاتمه است
 بسکه سرگرم گناه و غفلتم شد عبادت، عادت بی طاعتم
 داده اما حضرت حق مهلتم در ضیافت خانه او دعوتم
 دعوتم، اما ندارم آبرو
 ذکر العفوی برای من بگو
 بار ما را می کشی بر شانه ات ای فدای اشک دانه دانه ات
 به رقیه عمه دردانه ات کن نظر بر بنده زاد خانه ات
 بار رقیه آمدم راهم دهی
 تا سحر هم اشک و هم آهم دهی
 در سحر لطف مکرر می رسد یا خبر یا اینکه دلبر می رسد
 ناله جانسوز دختر می رسد آه، بابایی که با سر می رسد
 دخترش سر را تماشا می کند
 در دل شب درد و دلها می کند:

جان بابا کم نما این فاصله زخمی ام مثل تمام قافله
 بر تنم دارم نشان از غائله من کتک خوردم میان سلسله
 بر رخم امشب ببین این مسئله
 جای مشت شمر و خولی، حرمله
 وارثم بر روضه‌های مادری شد تمام صورتم نیلوفری
 از سرم دشمن کشیده روسری جان بابا دخترت را می‌بری؟
 یک نفس مانده برایم تا سحر
 می‌کشم آهی مرا با خود ببر

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

تو ناله کردی، ما که دل‌داری نکردیم	تو غصه خوردی، ما که غمخواری نکردیم
از دوری تو گریه و زاری نکردیم	یک شب اسیر رنج بی‌خوابی نبودیم
وقتی به پای عشق تو کاری نکردیم	اصلاً به جا باشد به فکر ما نباشی
آن گونه که باید، تو را یاری نکردیم	شب زنده‌دار ماه قرآن، بگذر از ما
یک شب تو را دعوت به افطاری نکردیم	آلودگی سفره‌های ما سبب شد
با دوستانیت نیز دیداری نکردیم	تا لااقل یک لحظه هم یاد تو باشیم
کاری بجز همسایه‌آزاری نکردیم	از درد حاجت هاست، داد ما بلند است
سعی و تلاشی سوی بیداری کردیم	این که نشد ماه سحرخیزی و توبه!!
با صاحب این ماه گفتاری نکردیم	حتی یکی دو صفحه هم قرآن نخواندیم
ما در عزای دوست کمکاری نکردیم	تنها امید ما به این اشک حسین است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

با همه ناقابلی آقا خریدارم شوی
لیک از رحمت همیشه تو نگهدارم شوی^۱
 خود دهی حال توسل، خود خریدارم شوی
 این تویی مثل همیشه آبرودارم شوی
 گرچه نشناسم تو را بانی دیدارم شوی
 خود مگر با روضه ارباب سالارم شوی
 با محبت‌های اربابم هوادارم شوی
 کو نگاهت تا پناه چشم خونبارم شوی؟
 زینیم بشتاب در آتش پرستارم شوی

یک قدم می‌آیم و صدها قدم یارم شوی
 نیست گهگاهی حواسم با تو پس در غفلتم
 با بدی‌هایم تو می‌سازی و می‌خوانی مرا
 این منم مثل همیشه شرمگین و سر به زیر
 هر زمان با جان و دل خواهان دیدارت شوم
 قافله می‌آید و ماه مبارک می‌رسد
 ای نگاه رحمتت در قلب ما یاد حسین
 خواهری می‌گفت اطرافم نمانده محرمی
 مادری می‌گفت می‌سوزم میان شعله‌ها

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن بیات لو

فیض هم صحبتی یار به ما هم بدهند
 لقب نوکر دربار به ما هم بدهند
 محنت دوری دلداری به ما هم بدهند
 چشم روشن؛ دل بیدار به ما هم بدهند
 پای رفتن سر بازار به ما هم بدهند
 حال خوش لحظه افطار به ما هم بدهند

چه شود فرصت دیدار به ما هم بدهند
 آنقدر بر در این خانه گدا می‌مانیم
 هر کسی طالب وصل است بلا می‌بیند
 خوابمان بُرده و داریم امید آخر کار
 وسع ما نیست خریداری یوسف ایکاش
 همه حاجت ما هست در این ماه خدا

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

می‌خواهم امشب از خدای لیلة‌القدر	تا بازگردی ای دعای لیلة‌القدر
بشنو صدای التماس اشک‌ها را	از بغض رنجور صدای لیلة‌القدر
با دست خالی با تمنای ظهورت	هر سال می‌افتم به پای لیلة‌القدر
ای‌کاش درد دوری خود را بریزی	در دست خالی گدای لیلة‌القدر
نقل است روح لیلة‌القدر است زهرا	پس جان ما بادا فدای لیلة‌القدر
ای‌کاش سال بعد قرآن سر بگیریم	بازائران کربلای لیلة‌القدر
حال و هوای کوفه گویا کربلایی‌ست	سخت است امشب روضه‌های لیلة‌القدر

وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعول

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

به حق خدای شب قدرها	بیا ای دعای شب قدرها
حضور تو تنها نفس می‌دهد	به حال و هوای شب قدرها
پر از التماس است و آقا بیاست	در عمق صدای شب قدرها
الهی نگاهی کن از روی لطف	به آقا بیای شب قدرها
برای تمنای روز ظهور	می‌افتم به پای شب قدرها
کمی نقد عشق و عنایت بریز	به دست گدای شب قدرها
مریض فراقیم یابن الحسن	تو هستی دوی شب قدرها
به حق علی و به حق الحسین	به این ناله‌های شب قدرها
مرا یک سحر کاش مهمان کنی	نجف، کربلای شب قدرها

شاعر: روح الله پیدایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

با غم و غصه بسیار به تو رو زده‌ام	باز قلبم شده بیمار به تو رو زده‌ام
زخمی معصیتم کاش نگاهم بکنی	سر به زیر آدمم ای یار به تو رو زده‌ام
بی‌حیا بوده‌ام اما من رسوا شده را	پیش خود باز نگهدار به تو رو زده‌ام
یوسف فاطمه ازبس که کرم داری و لطف	مشکلم حل شده هر بار به تو رو زده‌ام
افتخاری‌ست گدایی در خانه تو	میزنم در همه جا جار به تو رو زده‌ام
اشک بر دیده و العفو الهی به لبم	با همین گریه و اذکار به تو رو زده‌ام
در همین ماه بده اذن سفر، کربلا	تشنه‌ام تشنه دیدار به تو رو زده‌ام

شاعر: مرضیه نعیم امینی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دل‌تنگ روی ماه تو هستیم، ماه ما	چشمان خیس وقت سحرها گواه ما
معلوم می‌شود که دلت را سکسته‌ایم	از بس که بی‌اثر شده این سوز آه ما
نگذشته‌ایم محض رضای تو از گناه	بگذر عزیز فاطمه از اشتباه ما
یارانتان که سیصد و اندی نشد، ببخش	محبوس شد میان معاصی سپاه ما
در زیر نور ماه، کجا خیمه می‌زنی؟	تنها پناه عالمیان...، تکیه‌گاه ما
بیچاره آن که مثل شما اهل گریه نیست	حال بکا و روضه و غم شد سلاح ما
یک قطره اشک در غم جدّ تو کوه ساخت	از این عبادت کم و هم‌قدّ کاه ما
دلخوش به روضه‌های عموییم تا مگر	بر روی دلربای تو افتد نگاه ما
می‌گفت دختری که شرر داشت دامنش	نا امن شد پس از تو عمو خیمه‌گاه ما

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رحمان نوازی

شب‌های آخر من و ماه صیام شد
پشت در نگاه شما از دحام شد
دیر آمدیم و قسمت ما فیض عام شد
شاید که سال، سالِ ظهور امام شد
شاید که مهمانی ما هم به کام شد

آقا سلام! ماه مبارک تمام شد
درهایی از ضیافت حق بسته شد ولی
سفره دوباره جمع شد و دیر آمدیم
بین دعای آخر سفره دعا کنید
آقا دعا کنید که شب‌های آخر است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد فردوسی

خیلی هوای دیدن دلدار می‌کنم
بر بی‌لیاقتی خود اقرار می‌کنم
از بس که بر معاصیام اصرار می‌کنم
این چه گناهی است که تکرار می‌کنم؟!
طیّ طریق را ز چه دشوار می‌کنم؟!
از بس که رو به سفره اغیار می‌کنم
یک شب کنار سفرهات افطار می‌کنم
زیرا خلاف امر تو رفتار می‌کنم
خود را به تو همیشه بدهکار می‌کنم
با اشک‌های روضه سبک بار می‌کنم
وقتی که یاد کوچه و دیوار می‌کنم
این درد را به جان خود اظهار می‌کنم

این روزها که زمزمه یار می‌کنم
در ماه مغفرت نشد آقا ببینمت
یک بار هم نشد بنشینم کنار تو
این نفس سرکش از چه رهایم نمی‌کند؟!
بار خطا گمیت مرا لنگ می‌کند
این تحبس الدعا شدنم بی‌سبب که نیست
گفتم به خود که حدّ اقل ای کریم شهر
فهمیده‌ای به درد تو آقا نمی‌خورم
من نوکر تو هستم و محتاج لطف تو
دل را که حجم معصیت آن را گرفته است
خون جگر ز دیده سرازیر می‌شود
سیلی ز روی پوشیه دردش چگونه است؟!

شاعر: احسان محسنی فرد قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

دیدی رمضان رفته و پَر باز نکردم تا خیمه‌گه سبز تو پرواز نکردم
ماه تو گذشت عاشقی آغاز نکردم من پُست غلامی تو احراز نکردم
ساقی بده جامی که ز جان مست تو گردم^۱

شاید که دگر میکده را درک نکردم
من لایق مهمانی‌ات ای یار نبودم چون یاد تو در لحظه افطار نبودم
بودم به حضور تو و انگار نبودم من غرق گنه بودم و بیدار نبودم
من بار دگر خسته و تنها شدم ای وای
شرمنده تو یوسف زهرا شدم ای وای
شب‌های مناجات و دعا رفت ز دستم فیض سحر ذکر خدا رفت ز دستم
یک ماه نه یک عمر صفا رفت ز دستم همسفرگی با شهدا رفت ز دستم
جامانده‌ترین رهرو این جاده منم من
از پا و نفس بین ره افتاده منم من
افسوس که رفته ز کفم حاصلم ای دوست آلوده نمودم به چه سرعت دلم ای دوست

۱. در ابیات زیر متاسفانه قافیه که رکن اصلی شعر است رعایت نشده بود و قافیه تکراری آورده شده است لذا به منظور رفع این اشکال مهم و اساسی ابیات زیر تغییر داده شد

ساقی بده جامی که تو را درک نکردم شاید که دگر میکده را درک نکردم
من لایق مهمانی‌ات ای یار نبودم من قایل الطاف تو ای یار نبودم
بودم به حضور تو و انگار نبودم در محضر تو بودم و انگار نبودم

بیمار گناهم چه کنم غافلم ای دوست بنما تو به درک عرفه شاملم ای دوست

راضی شو ز من گرچه گنهکار و حقیرم

بنگر به «أجرنا» پی احسان مجیرم

من جز تو کسی را گل زهرا نستایم شکرانه به جا آورم از این که گدایم

با عشق تو می‌سوزم و می‌سازم و آیم تا آنکه زنی در حرمت قفل به پایم

بگذار سحرها به قنوت تو بمانم

مثل تو سحر ناله العفو بخوانم

شب‌های زیارت ز دل خسته دلان رفت هم ناله شدن با نفس سینه‌زنان رفت

گریه ز غم قافله اهل جنان رفت تا اینکه براتی ز تو گیریم زمان رفت

هرکس که از او قلب تو دلدار رضا شد

داریم یقین روزی او کرب و بلا شد

دست کرم‌ت گر ز کسی دست نگیرد بیچاره شود زار و گنهکار بمیرد

خوش بخت هر آنکه دلت او را بپذیرد از لوٹ گنه پاک شده عید بگیرد

بر ما که فقیران ره تزکیه هستیم

عیدی بده ما مستحق فطریه هستیم

ای آن که تو صاحب به زمین و به زمانی هستی به کنار همه و باز نهانی

فرزند رضا ضامن عشاق جهانی ای کاش نمازی به صف فطر بخوانی

تا آنکه به دست دل تو دل بسپاریم

سر بر قدمت یوسف زهرا بگذاریم

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

بیایی و بروی، بی خبر شدن کافی است
 بیا بیا که دگر در به در شدن کافی است
 دعای هر سحرم بی اثر شدن کافی است
 که غصه های دلت بیشتر شدن کافی است
 بس است، این همه دور از نظر شدن کافی است
 به من سری بزن، این خونجگر شدن کافی است

جدا از این برکات سحر شدن کافی است
 عزیز فاطمه تا کی به هر دری بزnm
 ز نان شبهه ببین تحبس الدعا شده ام
 خودت به ترک گناهان مرا بده یاری
 چگونه گریه کنم تا به من نگاه کنی؟
 تو رحم کن به دلی که فقط تو را دارد

وزن شعر: مستفعیلن مستفعیلن مستفعیلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدمهدی عبدالهی

عمرم تباه است و ز هجر تو سپر شد
 آقا بیا روزم شب و شب هم سحر شد
 اما چرا این ناله هایم بی اثر شد
 از کوفه تا کرب و بلا خاکم به سر شد
 در سینه هاشان بغض مولا پر ثمر شد
 آقا اسارت رفت و زینب در خطر شد
 مولا بیا چون یک سه ساله در به در شد
 بزم شراب و دختری غرق نظر شد
 مویش سپید و زینب تو خون جگر شد
 گوید رقیه ای پدر وقت سفر شد
 چشمان زهرا مادرت از گریه تر شد

شب های احیا در فراق تو گذر شد
 ای روضه خوان و یوسف زهرا کجایی
 از اول ماه خدا یاد تو هستم
 آقا اجازه شب شب قدر است و روضه
 مولای دین رفت و جسارت ها شد آغاز
 اما امان از روضه ای که خون تو گری
 بی تو چه سخت است از سر و سر نیزه گفتن
 طشت طلا و خیزران ها بر حسینت
 وقتی جسارت بر سر ببریده کردند
 این بار در شام و پلیدی های بسیار
 مولا حلالم کن ولی ای صاحب من

شاعر: مصطفی هاشمی نصب قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

آخر ماه شد و ماه نیامد آخر سی سحر ناله زدیم؛ آه نیامد آخر
 با کلافی سر بازار نشستیم ولی حیف شد یوسفم از چاه نیامد آخر
 جان ما از غم دوریش به لب آمده است صاحب غیبت جانکاه نیامد آخر
 شام هجران رخس از سر ما رخت نبست فجر امید سحرگاه؛ نیامد آخر
 ترسم این است دوباره به تباهی بروم مشعل و روشنی راه نیامد آخر
 روضه قتلگه جد غریبش سخت است ای خدا حضرت خونخواه نیامد آخر!
 مرکبش خونی و بی صاحب و گریان برگشت اسب خونین، ز چه رو شاه نیامد آخر؟^۱

شاعر: محمد علی بیابانی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای مقصد تمام دعا‌های ما بیا تنها دلیل دیده دریای ما بیا
 جز تو کسی مراد شب قدر ما که نیست ای آرزوی هر شب احیای ما بیا
 قرآن به سر گرفته‌ای و گریه میکنی هرشب برای محشر و دنیای ما بیا
 امروز هایمان همگی بی‌تو رفته‌اند ای غایب همیشه! به فردای ما بیا
 ما هجر دیده‌ایم به فریادمان برس ما زخم خورده‌ایم مداوای ما! بیا
 این چشم‌ها که لایق دیدار نیستند یک‌شب ز روی لطف به رویای ما بیا
 امشب اگر که زائر ایوان طلا شدی روضه بخوان به صحن نجف جای ما بیا

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! لازم به ذکر است همانگونه که در کتب نفس المهموم ص ۳۳۱، وقایع الایام ص ۴۵۹، ناسخ التواریخ ص ۵۰۷، پژوهشی نو در بازشناسی مقل سیدالشهدا ص ۲۷۰ و ... آمده است تا قرن دهم هیچ نامی از ذوالجناح نیست و این نام برای اولین بار در کتاب روضه الشهداء آمده است،

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

حالِ آشفته دل از دیده تر مشهود است
 همه جا سایه لطف تو به سر مشهود است
 دست خالی گدا وقت گذر مشهود است
 حال دلسوخته از آه جگر مشهود است
 بین خاکستر پروانه هنر مشهود است
 مردی مرد به هنگام خطر مشهود است
 اوج بیچارگی ام وقت سفر مشهود است
 تربت کرب و بلا در کفم بگذارید

لذت اشک مناجات سحر مشهود است
 منتی؛ نه ز کرم دست زمین خورده بگیر
 راه خود را سحری جانب ما مایل کن
 حال و روز من هجران زده دیدن دارد
 هنر آن نیست نسوزی به میان آتش
 هر که فانی نشود جام بقایش ندهند
 من و تنهایی در قبر خودم می دانم
 تن بی جان مرا گریه کنان بردارید

شاعر: وحید محمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلهن فعلن

بیش از این با تو آشنا باشیم
 باید اهل شب و دعا باشیم
 تا سحر مست ربنا باشیم
 ما بخواهیم با شما باشیم
 عصر جمعه بگو کجا باشیم؟
 یک شب جمعه کربلا باشیم!؟
 تن از هم جدا جدا باشیم
 باز در فکر یک عبا باشیم

بیش از این کاش با خدا باشیم
 می شود عاشق تو؛ اهل سحر
 ای خوش آن قدر که کنار شما
 تو می آیی اگر که از ته دل
 حسرت چشم های مانده به راه
 در کنار تو می شود آیا
 کربلا با تو کاش گریان
 روضه اکبر است پس باید

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: چهار پاره

شاعر: محمد علی بیابانی

بازم شب قدره و بیقراری	غلط میخوره رو گونه های خیس
بازم شب قدره و حاجت‌ام و	یکی یکی با گریه می نویسم
حاجتایی که نزدیک یه ساله	تو خاطرم مرور میشه همیشه
ولی تموم حاجتای عمرم	اندازه یه حاجتم نمیشه
حاجتم اینه آقام و ببینم	کاشکی که آرزو به دل نمونم
دوس دارم از خجالتش در پیام	خدا کنه ازش خجل نمونم
بازم شب قدره و جات خالیه	فقط غمه که جات و پر میکنه
فقط نگاه مهربون توئه	که این دل سنگیم و در میکنه
باز شب قدره خودم میدونم	که قدرت و نمیدونم آقاجون
من امشب اومدم بگم که دیگه	پشیمونم پشیمونم آقاجون
تو جامعه کبیره خوندم این و	لطف خدا بسته به لطف‌تونه
اگه تو از گناه من بگذری	دیگه خدا من و نمی سوزونه
کی میشه از کعبه خبر بیاد و	صدا اذونت بپیچه تو گوشم
برای انتقام بریم مدینه	کنار تو لباس رزم بپوشم
نمیدونم کوفه ای یا کربلا	نمیدونم کجا عزا گرفتی
به یادمون باش آقا هر کجا که	به آسمون دست دعا گرفتی

شاعر: محسن قاسمی

قالب شعر: رباعی

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

دلخسته خدا خدا خدا می‌کردم	یک ماه برای تو دعا می‌کردم
هر جمعه ماه رمضان که گذشت	تا وقت اذان تو را صدا می‌کردم
سی روز به عشق دیدنت آقا جان	من روزه خود به اشک و می‌کردم
در هر شب قدر وقت احیاء ارباب	با یاد شما یاد و صفا می‌کردم
ای کاش نماز عید فطر خود را	در پشت سر تو اقتدا می‌کردم
افسوس چنین نشد و من فهمیدم	یک ماه برای خود دعا می‌کردم

شاعر: مجتبی قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلن

باز هم از عمل خویش به دل غم دارم	خسته از این همه آلودگی و تکرارم
دل من تنگ برای همه شد الا تو	وای از تیرگی این دل بی‌مقدارم
معصیت کرده مرا دور ز تو، می‌دانم	پُر شده نامه من از گنه بسیارم
نامه ام اشک تو را باز درآورده؛ ببخش	وای بر من که همیشه سر تو سر بارم
مهربان تر ز خودت در همه عالم نیست	با همه تیرگی ام سوی شمار و آرم
یک نظر کن که من از دست خودم خسته شدم	بی‌نگاه تو اثر نیست بر استغفارم
من اسیر غم دنیا شده ام کاری کن	تا رها گردم از این زندگی غم بارم
هر که دور از سرکوی تو شده خوار شده	نده غیر از خودت آقا به کسی افسارم
با همه پستی من دست مرا می‌گیری	ای فدای تو و بخشیدن تو دلدارم
سمت نوکریت را به دو عالم ندهم	فخرم این است که من نوکر این دربارم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد بیابانی

ای ماه مژده رمضانی به ما بده
 باد صبای مشک فشانی به ما بده
 آواره ایم... جا و مکانی به ما بده
 از پا نشسته ایم... توانی به ما بده
 مانده غذا و خورده نانی به ما بده
 روضه بخوان دوباره و جانی به ما بده

خورشید پشت ابر نشانی به ما بده
 مثل نسیم صبح از اینجا گذر کن و
 بی کس تر از همیشه رساندیم خویش را
 از بس که در پی همه غیر از تو بوده ایم
 از سفره ای که وقت سحر پهن می کنی
 "با روضه حسین نفس تازه می کنیم"

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد بیابانی

همراه طلوع تو شروع رمضان را
 از مسجدمان تا که شنیدیم اذان را
 از باد صبا آن نفس مشک فشان را
 تا نام تو تغییر دهد طعم دهان را
 صد سال نخواهیم برایش ضربان را
 یک بار هم احساس نکردیم زمان را
 آقای دل ما! چه کنیم این دلمان را؟
 بر دست گدایان بدهی لقمه نان را
 باعث شده در کام بگیریم زبان را
 از شام پیرسی سبب قد کمان را

ای کاش ببینیم همه ماه نهان را
 با تلخی اشک غمت افطار نمودیم
 چندی ست که چشمان زمین بی تو ندیده است
 تلخند زبان ها بگذار از تو بگویند
 قلبی که ز خاک کف پاهای تو دور است
 هر گاه که با تو به مناجات نشستیم
 گیریم که از دیدن تو چشم بیوشیم
 امسال رسیدیم که از سفره زینب
 خون گریه روز و شب از غصه زینب
 برگرد که از کوفه نه، از کرب و بلا نه

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

نفسم را اثر نمانده بیا
 در شبم يك قمر نمانده بیا
 چیزی از این جگر نمانده بیا
 شوق و صلی دگر نمانده بیا
 که پُلی پشتِ سر نمانده بیا
 دوسه تا بیشتر نمانده بیا
 چیزی از این سحر نمانده بیا
 صبر بر این سفر نمانده بیا

به تنم بال و پر نمانده بیا
 روزهایم بدونِ خورشیدند
 بسکه داغ تو را به خود دارد
 آتش انتظار خاموش است
 بس خرابی به بار آوردم
 از شب و روزهای ماهِ خدا
 یعنی امروز هم بدونِ تو رفت
 زودتر کربلا ببر ما را

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

قدم یار به هر خانه صفا می‌بخشد
 خاک پاهای تو گفتند دوا می‌بخشد
 دست تو هرچه طلب کرد گدا می‌بخشد
 کو نگاه تو که جان بر تن ما می‌بخشد؟
 گوش چشم تو به ما قدر و بها می‌بخشد
 تو اگر واسطه باشی که خدا می‌بخشد
 پس اگر خواست ببخشد همه را می‌بخشد
 مادرت تذکره کرب و بلا می‌بخشد

دیدن روی تو بر دیده جلا می‌بخشد
 بدتر از درد جدایی به خدا دردی نیست
 از پس پرده غیبت هم اگر باشد، باز
 شب احیاست ببین مرده عشقت هستیم
 شب قدر است ولی ما همه پستیم آقا
 رو سیاهیم ولی دست به دامن توایم
 ابر وقتی که ببارد همه جا می‌بارد
 در جواب به علی به علی گفتن ما

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: موسی علیمرادی

در آسمانیّ نگاهت پر بگیرم
دست شما را جای قرآن سر بگیرم
با دست آغوشم تو را در بر بگیرم
یک لقمه نان و عشق از دلبر بگیرم
پای تو را یک شب به چشم تر بگیرم
مهری ز خاک تربت مادر بگیرم
ده روز روضه بر تن بی سر بگیرم
ای کاش ها را کاش از این در بگیرم

ای کاش می شد با تو قرآن سر بگیرم
ای کاش می شد امشب ای قرآن ناطق
ای کاش می شد لااقل یک بار در خواب
ای کاش پایم و ا شود در خیمه اش تا
ای کاش در تقدیر من امشب نویسند
ای کاش می شد تا برای سجده از تو
تقدیرم ای کاش این شود با تو محرم
من عاشقم خرده ز ای کاشم مگیرید

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد بیابانی

قلبیم و بودند ضربان می دهد به ما
دارد بشارت رمضان می دهد به ما
یک روز دست های تو نان می دهد به ما
حسی که بی تو وقت اذان می دهد به ما
ماه خدا دوباره زمان می دهد به ما
نامی که اشک های روان می دهد به ما
هر چه بخواهد این دلمان می دهد به ما
مزدی که آخر رمضان می دهد به ما

دلمرده ایم و یاد تو جان می دهد به ما
ماه خدا دومرتبه بی ماه روی تو
برگرد! ای که لحظه افطار، عاقبت
روزی سه بار غرق غریبی و بی کسی ست
این ماه، فرصتی ست که باز عاشقت شویم
امسال میهمان جد تو هستیم، جان حسین
حالا که سفره، سفره عشق است پس خدا
بی شک حواله همه امسال کربلاست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد یبابانی

می سپارند به تو قدر و قضای همه را
 که تو باید بدهی اجر و سزای همه را
 به اجابت برسانند دعای همه را
 می کشاند وسط احسان تو پای همه را
 بشنو داد همه را؛ بشنو صدای همه را
 هر کجا هستی خالی کن تو جای همه را
 امشب آقا بده پس کرب و بلای همه را

قبل از آنکه بنویسند جزای همه را
 شب قدر است ولی قدر نمی دانیمت
 ما برای فرجت آمده ایم امشب، کاش
 هر چه از دامن تو دور شود دستی باز
 ای گل فاطمه! یابن الحسن! آقا جانم!
 کربلایی؟ نجفی؟ سامره ای؟ یا مشهد؟
 زائران حرم جد تو را می بخشند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا مهدوی

آقا نشد که لایق دیدارتان شوم
 رویم نشد که راهی بازارتان شوم
 چیزی نداشتم که خریدارتان شوم
 شرمنده ام که تا به کجا بارتان شوم
 در روز غم ولی نشد عمّارتان شوم
 اذنم بده فدایی و سردارتان شوم
 مهمان کنار سفره افطارتان شوم
 آقا اجازه هست ز انصارتان شوم
 یک ذکر مستجاب بگویم فقط حسین

عمرم به سر رسید نشد یارتان شوم
 غفلت بساط کرد سر راه طفل دل
 واصل اگر به عَرْضه حُسن تو می شدم
 باری ز دوش حضرتتان بر نداشتم
 ای حیدر زمانه غریبت گذاشتیم
 با آنکه سر شکسته و سر خورده مانده ام
 ماه خدا رسید و دلم آرزو نمود
 در روز انتقام شهیدان کربلا
 در بین روزه و عطش و اشک و شور و شین

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

نفس به سینه مبدل به آه خواهد شد
 فدای آن رمضان که با تو می‌آید
 اگرچه ماه خدا؛ باز بی‌تو خاموش است
 کنار سفره این افتتاح خوشحالم
 فدای چشم رحیمت! دل سیاهم را
 قدم گذار به چشمم که با رسیدن تو
 به هر که گفت رهایت کنم به او گفتم
 دخیل دامن شش‌ماهه حسین شدیم

بدون تو همه عمرم تباه خواهد شد
 وبا حضور تو شامش پگاه خواهد شد
 به نور روی تو این ماه، ماه خواهد شد
 که در کنار تو ماه افتتاح خواهد شد
 اگر نگاه کنی بی‌گناه خواهد شد
 نصیب چهره من گردد راه خواهد شد
 گدا همیشه در این خانه شاه خواهد شد
 بساط گریه دوباره به راه خواهد شد

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آقا بیا که بی‌تو پریشان شدن بس است
 کنعان دل، بدون تو شادی پذیر نیست
 عقوب دیده‌ام چه قدر منتظر شود؟
 گریه، فراق، گریه، فراق، این چه رسمی است؟!
 موی سپید و بخت سیاه مرا ببین
 تا کی گناه پشت گناه؛ ایها العزیز؟
 خسته شدم از این همه بازی روزگار
 سر گرم زندگی شدنم را نگاه کن
 یک لحظه هم اجازه ندادی ببینمت

از دوری تو پاره‌گریبان شدن بس است
 یوسف! ظهور کن که پریشان شدن بس است
 یعنی مقیم کلبه احزان شدن بس است
 دیگر بس است این همه گریان شدن بس است
 دیگر بیا که بی‌سر و سامان شدن بس است
 تا کی اسیر لذت عصیان شدن؛ بس است
 مغلوب نفس خاطی و شیطان شدن بس است
 بر سفره‌های غیر تو مهمان شدن بس است
 گفتم برو که دست به دامن شدن بس است

باشد قبول می‌روم اما دعای تو...
 دست مرا بگیر که عبدی فراری‌ام
 احیا نما در این شب احیا دل مرا
 آقا بیا به حق شکاف سر علی
 در حق من برای مسلمان شدن بس است
 دست مرا بگیر، گریزان شدن بس است
 دل‌مردگی و این همه ویران شدن بس است
 از داغ هجرت آتش سوزان شدن بس است

قسمت دوم: اشعار مناجاتی با صاحب الزمان در سایر مناسبت های مذهبی
همچون شهادت اهل بیت، عرفه و ایام حج ، سال نو، شب بلدا و.....

شاعر: محمد جواد غفورزاده قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلا

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در ایام حج

ای صفای حرم یار! کجای حرمی؟
 سعی عشاق تو، ای کاش به جایی برسد
 حرم از عطر تو سرشار! کجای حرمی؟
 عطر جان‌بخش تو در جلّ و حرم پیچیده‌ست
 ای صفای حرم یار، کجای حرمی؟
 ای شده زمزمه منتظرانت لبیک
 وارث عترت اطهار، کجای حرمی؟
 خواب غفلت ندهد فرصت دیدار به ما
 مظهر عصمت و ایثار، کجای حرمی؟
 همه جای حرم از پرتو حُسن تو پُر است
 آه ای دیده بیدار، کجای حرمی؟
 تا شود چشم و دل عالم و آدم روشن
 ای به صد جلوه پدیدار، کجای حرمی؟
 حج اکبر شود آن روز، که هنگام طواف
 پرده از آینه بردار، کجای حرمی؟
 رازدار دل زهرا و علی، غیر تو کیست
 برسد مژده دیدار، کجای حرمی؟
 آخر ای محرم‌اسرار، کجای حرمی؟

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

ای شفای دل بیمار کجای حرمی
 ای به هر صحنه پدیدار کجای حرمی
 پرده بردار ز رخسار کجای حرمی
 چشم افتد به تو یک بار کجای حرمی
 زمزمه تشنه دیدار کجای حرمی
 پسر حیدر کزّار کجای حرمی
 وارث احمد مختار کجای حرمی
 نقش گردیده به دیوار کجای حرمی
 ای حرم را تو نگهدار کجای حرمی
 بی‌تو مانند شب تار کجای حرمی

ای چراغ حرم یار کجای حرمی
 همه جای حرم از پرتو حسن تو پُر است
 تا که بی‌پرده به بینند رخت را حجاج
 پای تا سر شده‌ام چشم تماشا که مگر
 حجر و حجر ز هجران تو خون می‌گیرند
 همه اینجا به محبان علی می‌نازند
 حرمت عترت و قرآن شود اینجا پامال
 دور تا دور حرم قاتل زهرا نامش
 شیعه مظلوم، تو مظلوم، حرم هم مظلوم
 روز «میثم» شده در این حرم امن خدا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در عرفه

تنهاترین مسافر دوران نیامدی
 ما مانده ایم و وعده خوبان نیامدی
 طولانی است قصه هجران نیامدی
 یعقوب دهر بهر تو گریان نیامدی
 شد سخت آزمایش ایمان نیامدی
 گاهی شکست حرمت قرآن نیامدی

ای یوسف غریب به کنعان نیامدی
 گویند بوی پیر هنت می‌رسد ولی
 دارد هنوز نسل جوان پیر می‌شوند
 خضر انتظار لحظه دیدار می‌کشد
 ایمان چو شعله ایست کف دست مومنین
 گاهی شکست حرمت والای اهلبیت

در قدس و کعبه‌اند به جولان نیامدی
هرجا که هست جمع مسلمان نیامدی
ای پاسدار خون شهیدان نیامدی
زینب تو را صدا کند از جان نیامدی
محصور شد حریم تو جانان نیامدی
کعبه اسیر فتنه طوفان نیامدی
آماده‌ایم پای تو هر آن نیامدی
اینجا کسی نگفت پریشان نیامدی
رفتی ولی به خیمه ز میدان نیامدی

قوم یهود، قوم نجس، قوم بچه کش
آتش به جان امت اسلام می زنند
دارند عاشقان شما کشته می شوند
خون حسین منتظر انتقام توست
ای زائر غریب حریمهای اهل بیت
اینک اهانتی به مقام خلیل شد
ما را برای لشکر خود انتخاب کن
با اهل روضه در عرفه وعده کرده‌ای
می‌گفت با عموی تو سالار کربلا

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

تَرَحُّمی بنما کن نظر به احوالم
بنالم از غم دل یا بدی اقبالم
به سنگِ تهمتِ مردم شکسته شد بالم
به توبه نامه بی اعتبار هر سالم
بگو چه چاره کنم من ز دستِ اعمالم
خودت بیا عرفه گریه کن به این حالم
شبانه روز به یاد حسین می‌نالم
به گریه دلنگران حسین و گودالم
مگر نگفتم عزیزم نیا به دنبالم
وگر نه پیر شوی پای جسم پامالم

نظر به روی تو شد قبلگاهِ آمالم
نوشته رویِ جبینم فراق تا به ابد
من آن کبوترِ بامم که هرکجا رفتم
فقط ضمانت تو گشته مهرِ تمیدی
نه پایِ رفتنی هست و نه رویِ آمدنی
گناهکارم و توبه شکسته رمضان
صدای پایِ مُحَرَّم به گوش می‌آید
قسم به مویِ پریشان عمه جان شما
صدازد از ته گودالِ خواهرم برگرد
برو به خیمه نبینی بریدن سر را

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای یوسف گمگشته کجای عرفاتی در خیمه خود گرم دعای عرفاتی
 تو قبله دلها، تو صفای عرفاتی تو مرکز احسان خدای عرفاتی
 ای چشم خداوند به ما هم نظری کن
 یابن الحسن از خیمه ما هم گذری کن
 ای خلق خدا منتظر روز ظهورت ای پُر شده صحرای منا از تو و شورت
 ای موسی عمران شده دلدادۀ طورت کی قسمت عشاق شود فیض حضورت
 وصف تو و ذکر تو همه صوم و صلوات است
 هرجا تو نهی پای همانجا عرفات است
 افسوس که مُردیم و جمال تو ندیدیم هرشب به فراق ز جگر ناله کشیدیم
 با کوه فراق تو خمیدیم خمیدیم بس زخم زبانها که ز اغیار شنیدیم
 آیا شود امروز ز رخ پرده گشایی
 بر منتظران روی خدارا بنمائی
 باز آی که در خیمه ما اشگ فشانی باز آی که داد شهدا را بستانی
 باز آی که مارا به حضورت بنشانی بر منتظران روضۀ عباس بخوانی
 ای چشم دل سوختگان باز به سویت
 باز آ و بگو از لب عطشان عمویت
 جان دادن سقا لب عطشان که شنیده بی تابی اطفال پریشان که شنیده
 لب تشنه نفس شعلۀ سوزان که شنیده سقا خجل از گریۀ طفلان که شنیده
 در علقمه دست و سر عباس جدا شد
 افسوس که لب تشنه لب آب فدا شد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

خیمه بسیار بود، خیمه دلداری کجاست؟
 ای حرم با من دلخسته بگو، یار کجاست؟
 کعبه روح مرا وعده دیدار کجاست؟
 جگرم خون شده، یارب! دل بیدار کجاست؟
 آنکه ما را ببرد بر سر بازار کجاست؟
 سینه سوخته کو؟ چشم گهربار کجاست؟
 حاجی فاطمه کو؟ رهبر احرار، کجاست؟
 که علی اکبر و عباس علمدار کجاست؟
 طفل شیر حرم حیدر کرار کجاست؟
 عفو، فریاد برآرد که گنهکار کجاست؟

گل، فزون است، ولی آن گل، بی‌خار کجاست؟
 دل آواره من، خانه به دوش یار است
 عرفات و جبل الرّحمه، بگویند به من
 شب، شب مشعر و چشم همگان بیدار است
 یوسف فاطمه! بازار تو، گرم است ولی
 تا بیاییم سر راه تو با گوهر اشک
 حاجیان در عرفاتند و ز هم می‌پرسند
 ای جوانان مدینه! ز شما می‌پرسم
 نه رباب و نه ز گهواره اصغر، خبر است
 میثم از کثرت عصیان چه هراست، بشنو

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: مجتبی روشن روان

جان به قربان تو و گردش آن چشمانت
 حال پر سوز و غم نیمه شب را قربان
 مشعر و سعی و صفا مروه و میقات توئی
 بر گدای حرمت وقت ملاقات بده
 گر بیایی به خدا دور سرت می‌گرم
 دل بی‌تاب مرا با نگی تاب بده
 دل دریایی لبریز غمت را قربان

ای امیر عرفه دست من و دامنانت
 ای امیر عرفه ذکر لب را قربان
 ای امیر عرفه روح مناجات توئی
 ای امیر عرفه حال مناجات بده
 ای امیر عرفه گرچه سراپا دردم
 ای امیر عرفه دیده پُر آب بده
 ای امیر عرفه فیض دمت را قربان

سر زدن بر فقرا سرزده خوب است بیا
 جان زهرا دگر از خیمه صحرای برگرد
 جان زینب بده روز عرفه پاسخ من
 کار این عاشق دلخسته تمام است بیا
 مردن امشب به خدا بر سر کویت عشق است
 آخر مجلس ما روضه عباس بیا
 یا که در علقمه شاه فراتی امروز
 سر عباس کجا ضرب عمود آهن!

ای امیر عرفه تنگ غروب است بیا
 ای امیر عرفه حاجی زهرا برگرد
 ای امیر عرفه خنده بزن بر رخ من
 ای امیر عرفه! ذکر مدام است بیا
 ای امیر عرفه دیدن رویت عشق است
 ای امیر عرفه جان گل یاس بیا
 ای امیر عرفه در عرفاتی امروز
 ای امیر عرفه شرح بده خود بر من

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در شهادت امام سجاد

بغضی که از فراق تو فریاد می‌زند
 بر آتش نبودن تو باد می‌زند
 کی دست رد به سینه صیاد می‌زند
 نبضم دمی که از تو کنم یاد می‌زند
 چشم تو حرف از دل ناشاد می‌زند
 دم از عزای حضرت سجاد می‌زند
 حرف از غمی که بر دلش افتاد می‌زند
 با یاد جسم غرق به خون داد می‌زند

هر لحظه در سکوت غمت داد می‌زند
 اینکه تو نیستی و به ما طعنه می‌زنند
 وقتی که صید دائمی چشم توست، دل
 قلبم اگر که با تو نباشد نمی‌تپد
 دیربست خنده نیست به رخسار پر غمت
 امشب نگاه ابری تو با زبان اشک
 سی سال آزرگار به هر جا نشسته است
 با یاد شام و بزم شراب اشک ریزد و

شاعر: وحید محمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در شهادت امام باقر

شبی میان همین روضه‌ها قبولم کن
درون سینه من حُبّ مرتضی جاریست
برای اینکه به وصل تو دلربا برسم
ز لطف بی حدت آقا که کم نمی آید
گناه کرده ام آقا، ببخش، شرمنده
سلام منتقم کشته‌های دشت منا
به حق آن شهادی که تشنه جان دادند
به ناله‌های جگر سوز حضرت باقر
به لحظه‌های پُر از ماجرای کوفه و شام
به حُرمت غم آل عبا قبولم کن
به حق فاطمه و مرتضی قبولم کن
گذاشتم همه را زیر پا، قبولم کن
بیا کرم کن و این دفعه را قبولم کن
قبول، من بدم اما شما قبولم کن
به غربت شهدای منا، قبولم کن
شبی تشنه لب کربلا، قبولم کن
به روضه خوان غم نینوا قبولم کن
به رأس رفته روی نیزه‌ها قبولم کن

شاعر: محمد جواد شیرازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلمن

دلگیرم از خودم که دلم گیر یار نیست
گیرم رسید روز وصالش چه فایده؟!
روزی هزار بار دلش را شکسته‌ام
همسایه‌ای گرسنه و اهل محله خواب
آخر چقدر در پی دنیا دویده‌ایم؟!
امروز اگر که توبه نکردم، چه می‌کنم
باید که گردگیری دل کرد و گریه کرد
وای از مزار و غمکده باقرالعلوم
حجاج، مکه‌اند و به روز شهادتش
اصلاً برای آمدنش بی‌قرار نیست
وقتی که دل، به شوق وصالش دچار نیست
این گونه زیستن، ادب انتظار نیست
یعنی در این محله کسی سفرمدار نیست؟!
باور کنیم، حرص زدن افتخار نیست
فردا که زیر خاک، مرا اختیار نیست؟!
گریه برای عاشق دلدادۀ عار نیست
یک سایه‌بان به گسترۀ آن مزار نیست
یک شیعه در مجاورت آن دیار نیست

شاعر: مجتبی صمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در شهادت امام صادق

کاش می‌شد به دل غمزده سامان بدهم
 پی تو روضه به روضه همه جا رفتم من
 گنهم حال تو را سخت به زحمت انداخت
 خبط من یوسف من باعث این غیبت شد
 بزن اما تو بیا چشم مرا خُشک نکن
 با همه بی‌سر و پایی تو رهایم نکنی
 حال که آمده‌ام گر که برانی ز درت
 جان مادر دل ما را به مدینه برسان
 با تو خواهم به بقیع و غم آن گریه کنم
 تو بیا روضه بخوان حضرت صادق چه کشید
 به دو چشمان کویرم نم باران بدهم
 نگرانم که ندیده رُخ تو جان بدهم
 چقدر هدیه به درگاه تو عُصیان بدهم؟
 حقم اینست که من تن سوی زندان بدهم
 که فقط فخر به این دیده گریان بدهم
 ولی افسوس که من عشق تو ارزان بدهم
 چه جوابی به دل زار و پریشان بدهم
 عوضش هر چه بخواهی بخدا، آن بدهم
 تا که شاید به دل سوخته درمان بدهم
 تا که جان پای غم ناطق قرآن بدهم

شاعر: میلاد یعقوبی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در شهادت امام کاظم

آقا بیا که روضه موسی بن جعفر است
 جامه سیاه بر تن و بر جان شرار آه
 افتاده است بی‌کس و تنها، غریب‌وار
 مرثیه‌خوان حضرت کاظم، خود خداست
 زندان نگو، که گرم مناجات با خداست
 باشد همیشه ورد زبانم به هر نفس
 ای من فدای شال عزای شما شوم
 چشمانمان ز داغ مصیباتشان تر است
 دل‌ها به یاد غصه او پُر ز آذر است
 مردی که با تمامی خلقت برابر است
 بانی روضه، حضرت زهرا ی اطهر است
 غار حرای حضرت موسی بن جعفر است
 لعنت به آن یهودی بی‌دین که کافر است
 آقا بیا که روضه موسی بن جعفر است

شاعر: مجید تال

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در شهادت امام رضا

دردهایم غالباً پیش تو درمان می‌شود
با کریمان کارهای سخت آسان می‌شود
پلک بر هم می‌زنی و روز را شب می‌کنی
چشم اگر برداری از دریا بیابان می‌شود
خوب می‌دانم جهان وابسته الطاف توست
در حقیقت ابر با اذن تو باران می‌شود
بی‌گمان وقتی بیایی از سر شرمندگی
پشت ماه روی تو، خورشید پنهان می‌شود
از حرم تا جمکران بال در می‌آورم
آسمان زیر قدم‌هایم خیابان می‌شود
دست پُر برگشته هرکس دست خالی آمده
هر چه کم می‌آوری اینجا فراوان می‌شود
هر کسی آمد به قم اما نیامد جمکران
وقت برگشتن به شهر خود پشیمان می‌شود
روز محشر نامه اعمال ما را وا نکن
حتم دارم واکنی حالت پریشان می‌شود
در قیامت دلخوشم اما به لطف جد تو
ضامن من نیز سلطان خراسان می‌شود^۱

شاعر: مجتبی روشن روان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

دستی بگشائید به امداد گداتان
رحمی بنمائید به این بی‌سر و پاتان
اشکی بفشانید بر این مُرده احساس
تا زنده شود از اثر فیض دعاتان
دیگر رمقی نیست در این پای شکسته
مانده دل من منتظر دست عطاتان
لطفی، کرمی، گوشه چشمی بنمائید
بر گوشه نشینان قدیمی سراتان

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. در قیامت دلخوشم اما به لطف جد تو ضامن من نیز آقای خراسان می‌شود

یک بار بیائید به دیدار کسی که...
 هر چند شبیه شهدا نیست لیاقت!
 اما بگذارید که از روی تفضل
 شرمنده! ببخشید که در بازی دنیا
 با سینه زنان حسنی سخت نگیرید
 «ما خانه به دوشان، غم سیلاب نداریم»
 ما تجربه کردیم در این دیر کهنسال
 ما روضه گرفتیم به امید عبوری...
 ما را برسانید شبی مشهد دلدار
 ای کاش که محشور شوم در صف محشر
 منت بگذارید که گردد به نگاهی

یک عمر غریبانه نموده‌ست صداتان
 تا اینکه دل و دیده نمائیم فداتان...
 ما را بنشانند کنار رفقاتان
 افتاد شبی از لب ما سوز نواتان
 نادیده بگیرید خطای فقراتان
 تا تکیه نمودیم به دستان وفاتان
 روشنگر دل‌هاست سیاهی عزاتان
 یک جلوه نمایید به قربان صفاتان
 داریم به دل عشق غریب الغرباتان
 با سینه‌زن خالص بی‌رنگ و ریاتان
 دل‌های خراباتی ما کربو بلاتان

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

ماه صفر گذشت بیا تا سفر کنیم
 آقا بیا که دیده حسرت کشیده را
 هر شب به شوق روضه فردا نفس زدیم
 مزد دو ماه گریه خود را گرفته‌ایم
 ما خسته نیستم که رخت سیاه را
 امسال هم گذشت و پس از این رواست که
 برخیز تا مسافر صحن رضا شویم

باید از این دو ماه دوباره گذر کنیم
 با اشک دوری از تو و این ماه تر کنیم
 شب را از این به بعد چگونه سحر کنیم
 خود را به یک نگاهت اگر مفتخر کنیم
 با خستگی از این تن وامانده در کنیم
 گریه برای فاطمه پشت در کنیم
 ماه صفر گذشت، بیا تا سفر کنیم

شاعر: سید پوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

خسته خسته خسته ام ای یار چه باید بکنم
این دوماه از کف من رفت و نکردم کاری
اهل دل با تو شب خویش سحر میکردند
با همه خوب شدم با تو ولی بد بودم
هرچه گفתי تو به من گوش ندادم! العفو!
مثل هربار زدم زیر قرارم با تو
نروم کربلا خاک به سر خواهم شد

رفتم از یاد تو انگار! چه باید بکنم
وای از غفلت بسیار! چه باید بکنم
من محروم ز دیدار چه باید بکنم
چشم من بود به اغیار چه باید بکنم
شدم امروز گنهکار چه باید بکنم
تو بگو تا که من اینبار چه باید بکنم
تا روم محضر دلدار چه باید بکنم؟

شاعر: جواد پرچی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

از بس که از فراق تو دل نوحه‌گر شده
آزده گشت خاطرت از کرده‌های من
تنها خودت برای ظهورت دعا کنی
از شام هجر یار بسی توشه می‌برد
بودم مریض و روضه تو شد دوی من
رفت از نظر محرم و آقا نیامدی
بعد از دو ماه گریه به غم‌های کربلا
یثرب برای فاطمه نقشه کشیده است
باید که بعد از این به غم مادرت گریست
از شعله‌های پشت در خانه علی است
آن روز اگر به صورت مادر نمی‌زدند

روزم به شام غربت و غم تیره‌تر شده
آقا ببخش نوکرتان درِ سر شده
وقتی دعای من ز گنه بی‌اثر شده
آنکس که اهل ذکر و دعای سحر شده
حالم به لطفتان چقدر خوب‌تر شده
حالا بیا که آخر ماه صفر شده
حالا زمان ندبه به داغی دگر شده
یثرب چقدر بعد نبی خیره سر شده
فصل شروع ماتم خیر البشر شده
گر آتشی به کرب و بلا شعله‌ور شده
لطمه دگر به چهره دختر نمی‌زدند

شاعر: ولی الله کلامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در شهادت امام جواد

نام مقدّست سند اعتقاد ما	یابن الحسن توئی سبب اتحاد ما
سوزد جهان ز داغ امام جواد ما	امشب شب عزاست بیا یابن العسکری
آتش زده حدیث غمش بر نهاد ما	مسموم شد عزیز دل ثامن الحجج
باشد نُهم امام، امید و عِماد ما	جان‌ها فدای آن گل پژمرده رضا
دانی که اهل کین ز چه دارد عناد ما	می‌داد جان به حُجره و می‌گفت ای خدا
غافل از اینکه دارد ادامه جهاد ما	ما را به جرم عشق تو در خانه می‌گُشتند
بر عالم است سلطنت عدل داد ما	گر مُعتصم خلیفه عباسیان بود
ذلت بری ز ساحت قدس نژاد ما	من وارث رضا گل موسی بن جعفرم
اما خوشم که فاطمه باشد به یاد ما	آگاه از فضیلت من امّ‌فضل نیست
حال از فلک گذشته به بغداد داد ما	جان داد و دفن شد پدرم در دیار طوس
پاینده باد دولت هادیّ راد ما	پرونده امامت من بسته شد ولی ^۱

شاعر: ناشناس

قالب شعر: دوبیتی

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

بی‌لطف تو آسمان فلج خواهد بود	هر راه به جز راه تو کج خواهد بود
امسال همان سال فرج خواهد بود	ما منتظران اگر بخواهیم همه

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: محمد علی بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلاتن

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در شهادت امام عسکری

چقدر غم زده چون شام بی سحر شده چشمت
و امشب اشک فشان غم پدر شده چشمت
چقدر پیش بدی های من سپر شده چشمت
برای ماست که همواره شعله ور شده چشمت
ز گریه های شب و روز، خون جگر شده چشمت
که مثل فاطمه مجروح میخ در شده چشمت
که بین قافله با عمه همسفر شده چشمت
چقدر خون شده قلبت چقدر تر شده چشمت

دوباره خون شده قلبت دوباره تر شده چشمت
دو ماه در غم اجداد و بعد در غم مادر
کسی اگر که نداند خودم بد است ندانم
برای ماست که همواره بیشتر شده آهت
ز ناله های تو در هر فراز ناحیه پیداست
دلیل گریه خونبار تو مگر که جز این است
دلیل گریه خونبار تو مگر که جز این است
برای حنجر گلگون برای چشم پُر از خون

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فععلن

کجا روم من اگر سامرایی ام نکنی
نگاه بر من و بی دست و پای ام نکنی
خوشم به این دوسه جا هر کجایی ام نکنی
اسیر این شب سرد جدایی ام نکنی
دوا ندارم اگر کربلایی ام نکنی
به طرز نابلدی جدایی ام نکنی
مرا ببر که بمیرم به خانه پدرت

به آسمان نرسم تا هوایی ام نکنی
بگو میان گدایان خویش جایی هست
بقیع، پنجره فولاد، کنج شش گوشه
تمام دلخوشی ام خلوتی ست کنج سردابت^۱
هنوز از سفر اربعین مریض تو ام
نگاه کن به بزرگی خود ولی نظری
غریب شهر مرا گشت آتش جگرت

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

را جایگزین بیت زیر کنید.

اسیر این شب سرد جدایی ام نکنی

سرم به چوبه سرداب میزنم به سرم

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلا

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی ییابانی

غم از نگاه تو یکدم جدا نخواهد شد
دل تو لحظه‌ای از غم جدا نخواهد شد
دوباره رخت محرم جدا نخواهد شد
هوای ابری ماتم جدا نخواهد شد
دخیلِ بسته قلبم جدا نخواهد شد
از این دو رشته محکم جدا نخواهد شد
به زور خنجر، خاتم جدا نخواهد شد

چنانکه درد ز مرهم جدا نخواهد شد
محرم و صفر و فاطمیه، نه هر روز
پس از دو ماه عزا در غم پدر ز تنت
به سامرا ببری یا نه امشب از چشمم
دخیل دست من از سامرا جداست ولی
غم حسین و غم توست در دل و، دستم
شهید شد پدر تو ولی از انگشتش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: علی زمانیان

مولای دلشکسته امام زمان سلام
حالا کجای روضه بابا نشسته‌ای
قربان ریشه‌های نخ شال گردنت
مرد سیاه پوش، خدا صبرتان دهد
این روزها کنار دو بستر نشسته‌ای
گاهی به سامرایی و گاهی مدینه‌ای
یک بار فکر واقعه گوشواره‌ای
اما به یاد مادر پهلوشکسته‌ای
هم کتف و شانه هم کمرش درد می‌کند
هم آسمان روسریش پُر ستاره شد
دو ماه و نیم بازوی مادر غلافی و...

از ما زمینیان به شما آسمان سلام
این روزها هزار و دو چندان شکسته‌ای
رخت سیاه داغ پدر کرده‌ای تنت
آماده می‌کنی کفن و تربت و لحد
گویا دوباره بی‌کس و بی‌یار و خسته‌ای
انگار غصه‌دار جراحات سینه‌ای
یک بار فکر زهر و دل پُر شراره‌ای
با این که بر سر پدر دیده بسته‌ای
آن مادری که بال و پرش درد می‌کند
هم بین خانه گفت و شنودش اشاره شد
دو ماه و نیم کار حسن مو شکافی و

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در شهادت حضرت زینب

پس هر چه هست بعد زمستان بهار نیست
 عیدی که بی تو می رسد و شرمسار نیست
 بر فرش خانه دل من جز غبار نیست
 اینجا دلی برای شما بی قرار نیست
 این راه و رسم عاشقی و انتظار نیست
 دیگر هوای هیچ کجا سازگار نیست
 روضه به هر بهانه اگر برقرار نیست
 بدبخت آنکه در غم او سوگوار نیست
 هر کس که دید گفت دگر ماندگار نیست

حالا که حرف، حرف بهار است و یار نیست
 نامش هزار و چارصد و چندمین عزاست
 خوشبخت آنکه خانه دل را تکانده است
 هر چند بهتر است نیایی به شهر ما
 نام تو بر لب من در دل هوای غیر
 در کربلا نفس زده ایم و برای ما
 اندازه تمام جهان گریه می کنی
 زینب عزای پنج تن آل کبریاست
 آنقدر گریه کرد برای برادرش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا تاجیک

صبری بده به سینه ما بی قرارها
 سنجیده می شوند تمام عیارها
 شرمنده ایم از غم این انکسارها
 ای مقتدای هر شب شب زنده دارها
 آقا نجاتمان بده از این حصارها
 آقا عنایتی به حسینی تبارها
 پروازمان بده به سوی همجوارها
 ما را بده لیاقت آن سر به دارها

آرامش حقیقی چشم انتظارها
 این امتحان ماست که با سختی فراق
 ما دل شکسته ایم و دلت را شکسته ایم
 یک ماه و نیم مانده که آماده ام کنی
 دنیای ما پُر است از آمال و آرزو
 اما سرشت ما همه از خاک کربلاست
 امشب دوباره در طلب زینبیه ایم
 از ما مدافعان حرم انتخاب کن

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

یک روز میرسی تو و جای بهانه نیست
 آقا ببخش اگر غزلم عاشقانه نیست
 تاریخ ماندگاری آن جاودانه نیست
 در هیچ جا نشانه‌ای از آب و دانه نیست
 تو آمدی ولی کسی انگار خانه نیست
 وقتی سرم طفیلی این آستانه نیست
 دیگر زیاد بر لبمان این ترانه نیست
 خون اشکهای جاری تو بی کرانه نیست
 بر پیکرش بگو که رد تازیانه نیست

هی داد می‌زنیم که از تو نشانه نیست
 یا عرض حاجت است، و یا که شکایت است
 خوشحالم از فراق تو شعری سرودم و
 ما را به بام خود بنشان که بدون تو
 گفتم بیا به خانه قلبم؛ تو آمدی
 با تیغ روزگار چه بهتر جدا شود
 عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان
 جز در غم کمان شدن عمه زینبت
 مرد از غم نمردن در ماتم حسین

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: رامین محمد زاده

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در عید مبعث

آن چهره خود را بنمایان گل حیدر
 برگرد تو ای بضعه زهرا و یدالله
 باز آ که جهان غرق فساد است سراسر
 وقتش نشده پرده ز رخسار کشانی؟
 مبعث شده ایکاش در این عید بیایی
 ایکاش که این عید رهی بر فرجات بود

مبعث شده ای نور دو چشمان پیمبر
 مبعث به وجود تو منور شود ای ماه
 ای یوسف گم گشته زهرای مطهر
 ای آنکه چو حیدر به زمان شمس عیانی
 ای تاج سر نوح و سلیمان کجایی؟
 ای نام تو سر زمزه حضرت داود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عطیه سادات حجتی

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در سالروز تخریب بقیع

بگذار و بگذر این همه گفت و شنود را
 یارب! به حق ناقه صالح عذاب کن
 افتاده دست ابرهه‌ها خانه خدا
 چیزی به غیر وهن ندارد نمازشان
 ای واجب‌الوجود ز لوث وجودشان
 جده، یمن، مدینه، غدیر، از قدیم‌ها
 در آن زمین که نام علی گل نمی‌کند
 کو وارث کسی که در قلعه کنده است
 اسفند روز آمدنش کور می‌کند

کی می‌کنیم ریشه آل سعود را؟
 نسل به جای مانده قوم ثمود را
 سجیل کو که سر شکند این جنود را
 باید شکست بر سر آن‌ها عمود را
 کی پاک می‌کنی همه مُلک وجود را
 این قوم می‌خرند تمام شهود را
 هرگز مجوی مدفن یاس کبود را
 تا بشکند دوباره غرور یهود را
 یک صبح جمعه چشم بخیل و حسود را

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین رحیمیان

درد دل ما بی‌تو فراوان شده آقا
 بد می‌گذرد زندگی مردم دنیا
 ای باب نجات همگان دست بجنبان
 آرامش دنیای نفس گیر، کجایی
 حال دل بیچاره ما تا تو نباشی
 داده است به ما سوختگان جان دوباره
 ای کاش نمی‌ریم و ببینیم که آنجا

دل‌ها همه امروز پریشان شده آقا
 بی‌تو همه سال، زمستان شده آقا
 تو نیستی و بد شدن آسان شده آقا
 بدجور جهان بی‌سر و سامان شده آقا
 مانند بقیعی است که ویران شده آقا
 رویای بقیعی که چراغان شده آقا
 چون کربلا یا که خراسان شده آقا

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قیصر امین پور

مناجات با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در آغاز سال نو، شب یلدا

چشم‌ها پُرسش بی‌پاسخ حیرانی‌ها	دست‌ها تشنه تقسیم فراوانی‌ها
با گل زخم، سر راه تو آذین بستیم	داغ‌های دل ما، جای چراغانی‌ها
حالیا! دست کریم تو برای دل ما	سرپناهی است در این بی‌سر و سامانی‌ها
وقت آن شد که به گل، حکم شکفتن بدهی!	ای سرانگشت تو آغاز گل‌افشانی‌ها!
فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید	فصل تقسیم غزل‌ها و غزل‌خوانی‌ها
سایه امن کسای تو مرا بر سر، بس!	تا پناهم دهد از وحشت عریانی‌ها
چشم تو لایحه روشن آغاز بهار	طرح لبخند تو پایان پریشانی‌ها

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی دسترنج

شب یلدایم اگر با تو سحر شد زیباست	ای به دعای فرج و نام تو سر شد زیباست!
ما که خود چله نشین تو شدیم آقا جان	این شب چله اگر از تو خبر شد زیباست!
ما که عمری زده‌ایم دم ز فراق تو، اگر	بعد از این شام سیه ختم سفر شد زیباست!
شب نشینی و کنار دگران خوب اما	... با تو و عشق تو گر جمله سپر شد زیباست
ای خدای کرم و جود و محبت مهدی	از کرم، بر من اگر از تو نظر شد زیباست
همچنان آل علی در خطر تهدیدند	آن دمی که ز شما دفع خطر شد زیباست
چون شهیدان تو ای شهید شهادت نو شان	سینه‌ام گر به دفاع از تو سپر شد زیباست
حرف آخر، اگر این چشم من ای صاحب اشک	امشب بهر غم جدّ تو تر شد زیباست

شاعر: محسن پالیزدار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

شبى که با تو شود طى شبىست یلدائى
وان یکاد بخوانیم و در فراز کنیم
حضور مجلس انس است و دوستان جمعد
ترنج و تیغ به کف؛ منتظر سر راهت
کدام دیده ز هجرت گریست این شب را
چگونه بی تو سپر می شود دقایق ما
«به رگم مدعیانى که منع عشق کنند»

نه این دقایق بی معنی اهورائى
به مقدم سحر جمعه‌ای تماشائى
خدا کند که در این بزم عشق باز آئى
نشسته یوسف صدیق، بسکه زیبائى
امیر بادیه گرد، ای خدای تنهائى
بیا که درب دلم تا مدینه بگشائى
جمال چهره تو حجتىست زهرائى

شاعر: ناشناس

قالب شعر: دو بیتی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

کاش می شد شب یلدا به کنارت باشم
کاش می شد که بلندای شب یلدا را

محرم راز دل و همدم و یارت باشم
تا خود صبح فقط مست و خمارت باشم

شب یلدای من دل بی قراریست
کجایی یابن زهرا تا ببینی

تمام جمعه‌ها در آه و زاریست
دو چشمانم فقط بهر تو جاریست

پائیز من امشب شده بارانی تر
در دیده من که از تو دورم، یلدا

از اشک من آسمان، چراغانی تر
رنجیست که یک دقیقه طولانی تر

ما چله نشین شب یلدای ظهوریم
ما محو جمال پسر فاطمه هستیم

ما منتظر نوبت بر پائی نوریم
شب زنده نگه دار، به یلدای حضوریم

شاعر: عبدالحسین مخلص آبادی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قلبم چو کویر و چشم هایم دریاست	یک سال گذشت و غصه هایم بر جاست
ای کاش کنار هفت سینم بودی	این سفره ما بدون تو بی معناست
امسال بیا منتقم آل علی	امسال به نام مادر تو زهر است
امسال سر سفره زهرا هستیم	سالی که نکوست از بهارش پیداست
امروز برای مادرت خیمه زدی؟	ای وای امام بی نشانم تنه است
فردا به کدام رو به رویت نگریم؟	فردا که حساب حشر هم دست شماست
امسال بیا برای ما گریه نکن	تو گریه نکن عزیز' مشکگل از ماست

شاعر: یوسف رحیمی قالب شعر: غزل وزن شعر: مستفعیلن مستفعیلن مستفعیلن فع

عید جدیدی آمد و آغاز سالیست	آقای من! این بار هم جای تو خالیست
وقتی که لب می خندد و دل غرق آه است	یعنی که بی تو عیدهای ما خیالیست
ما غائبیم از محضرت که روسیاهیم	آثار با خورشید پیوستن زلالیست
- در حلقه زلفت گرفتارم - دروغ است	هر چه که می بینم گرفتاری مالیست
چشمان تو از غصه های ما پر از اشک	اوقات ما از یاد تو اما چه خالیست
ماه رُخت را در شب گیسو می پوشان	در شام هجران بی گمان صبح وصالیست
دل های بیدار و... جهانی چشم در راه	در انتظارت جمعه های ما سؤالیست
بحرین و غزه لاله لاله، ندبه خوانند	دنیا اسیر دست قومی لا ابالیست
پایان کار ظالمان با ذوالفقار است	برگرد با تو شوکت مولی الموالیست

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

بیا که گر تو نباشی بهار پائیز است
همیشه کاسه چشمش ز اشک لبریز است
که جان هر دو جهان در بهاش ناچیز است
ز نکهت نفسم صبح عطر آمیز است
دلی که یاد تو باشد چو گل سحر خیز است
مرا که رشته مهر تو دست آویز است
چه بیم دارم اگر تیغ آسمان تیز است

نشاط عید هم از دوریت غم انگیز است
چگونه خنده کند آنکه در فراق رخت
به رو نمای جمالت چه آورم با خود
سحرگهان که تو را می‌زنم صدا مهدی
لبی که وصف تو گوید چو صبح خندانست
چگونه کوه گناهم ز پا در اندازد
خط امان من از فیض دست بوسی تو است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: ناشناس

سالمان با صوت حوّل حالنا تحویل شد
صبح غمگینی بدون حضرتت تحمیل شد

روزها بگذشت و تقویم زمان تکمیل شد
باز هم بر ما به خاک افتادگان درگهت

از بهر ظهور تو خود آراسته‌اند
بی‌شک فرج تو از خدا خواسته‌اند^۱

گلها همه با اذن تو بر خواسته‌اند
مردم همه در لحظه تحویل؛ اول

سال فرج بر لحظه‌ای تبدیل گردد
تا در کنارش سال ما تحویل گردد

ای‌کاش در امر فرج تعجیل گردد
مولای عالم مهدی زهرا بیاید

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

مردم همه در لحظه تحویل
بی‌شک اول فرج تو از خدا خواسته‌اند

معرفی اجمالی بخش های سایت جامع آستان وصال

سایت جامع آستان وصال به عنوان تخصصی ترین و جامع ترین سایت علوم مداحی کشور از سال ۱۳۹۳ شروع به فعالیت کرده است و روزانه بین ۳ تا ۱۰ هزار نفر از این سایت بازدید می کنند که طی چند سال گذشته بیش از شش میلیون نفر از سایت بازدید داشته اند؛ این سایت در ۱۶ بخش شامل: اشعار؛ مقتل و زندگانی اهل بیت، آموزش مداحی؛ آموزش قرآن، آموزش احکام، آموزش شعر و آرایه های شعری، آموزش دستگاه های موسیقی، احایث، منویات بزرگان و بصیرت مداحی، پاسخ به شبهات دینی، گالری عکس، نرم افزارهای مذهبی، شهید و شهادت، کتاب و ماهنامه تخصصی مداحی به ارائه خدمت می - پردازد که در هر کدام از این بخش های ۱۶ گانه موارد کاملاً بصورت تخصصی و کارشناسی مورد توجه قرار گرفته اند که شرح آن در زیر می آید.

۱- اشعار: هم اکنون بیش از هشت هزار شعر گلچین در خصوص ولادت، مدح و شهادت ائمه و دیگر موضوعات مرتبط با مداحی و زندگانی ائمه در قالب های مختلف شعری و موضوعات و سبک های مختلف «مدح، مرثیه، روضه، سرود، زمزمه، سینه زنی، ذکرهای سقائی و» بر روی سایت بارگذاری شده است؛ این سایت اولین و تنها سایتی در کشور است که «تا جائیکه ما بررسی کردیم» اشعار بارگذاری شده را مورد بررسی و نقد کارشناسانه قرار داده است؛ متأسفانه تمام سایت های موجود «تا جائیکه ما بررسی کردیم» تنها به گپی اشعار از روی یکدیگر بسنده کرده اند و همین امر باعث شده اشعار آنها با اغلاط املائی، شعری، روائی، محتوایی و ... همراه باشد اما در این سایت کلیه اشعار بر اساس **(الف)** تطابق با روایت های معتبر زندگی اهل بیت و مقاتل معتبر **(ب)** رعایت اصول و فنون شعر و صنایع شعری **(ج)** رفع ایرادات محتوایی و ابهامات اعتقادی **(د)** تطابق با موازین شرعی، نظرات علما و مراجع و آموزهای معارفی اهل بیت، بررسی شده و مهم تر از آن اصلاحات ضروری صورت گرفته و با توضیحات لازم در معرض دید بازدید کنندگان قرار گرفته است.

از دیگر ویژگی های منحصر بفرد بخش شعر این سایت که آن را از سایر سایت ها متمایز می کند پرداختن به اذکار سقائی است، ذکر سقائی به عنوان شیوه عزاداری همدان در سال ۱۳۹۲ به عنوان اثر

معنوی ملی ثبت شد اما متأسفانه تنها به ثبت کلی آن اکتفا شده و تا کنون به غیر از این سایت هیچ اقدامی برای معرفی و ارتقای آن در عرصه کشوری صورت نگرفته است، بحمدالله این سایت با بررسی و شناسائی ۱۳۰ سبک زیبا از سبک‌های سقائی اقدامی بزرگ و ماندگار در تثبیت و معرفی ذکرهای سقائی نموده است که هم اکنون ۵۰ سبک از این سبک‌ها همراه با صوت و اشعار پر محتوا و اصلاح شده بر روی سایت در اختیار علاقه مندان قرار داده شده است.

۲- روایت تاریخی: از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد سایت جامع آستان وصال پرداختن به روایت‌های معتبر زندگانی اهل بیت آن هم بر اساس منابع دست اول تاریخی و معتبر است و تا جائیکه ما سراغ داریم هیچ سایتی تا بحال به این امر مهم و ضروری به صورت تخصصی و گسترده پرداخته است. تا اکنون برای تمام اهل بیت روایات متعددی در مورد ولادت، شهادت، مصائب، کرامات و معجزات آنها» متن عربی روایت، ترجمه روایت همراه با اسناد آن» بر روی سایت بارگذاری شده است؛ به عنوان مثال در خصوص سیدالشهدا و واقعه عاشورا هم اکنون بیش از پنجاه روایت معتبر بارگذاری شده است، در مواردی نیز خدمات ارائه شده گسترده‌تر هم می‌باشد، مثلاً در خصوص شهادت جوانان اهل بیت علاوه بر ارائه روایت معتبر، روایات نامعتبر، و تحریفات موجود هم مستند به کتب مقاتل معرفی شده است و در گام بعدی روایت‌های مختلف آنان از کتب مختلف ذکر شده است به عنوان مثال اصل و ترجمه روایت شهادت حضرت علی اصغر، علی اکبر، حضرت عباس، حضرت قاسم و ... از کتب ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، جلاء العیون و بحار الأنوار مجلسی، منتهی لآمال و نفس المهموم شیخ عباس قمی و ... در کنار یکدیگر قرار داده شده است و مراجعه کننده می‌توانند با مقایسه روایت شهادت هر یک از این بزرگواران در کتب مختلف پی به تحریفی بودن و مستند نبودن بعضی از روضه‌ها ببرند.

۳- آموزش مداحی: در این بخش به ارائه مباحث تخصصی آموزش تئوری و عملی مداحی؛ همچون؛ مباحث صدا سازی، تمرینات صوتی و تمرینات الحان؛ اقسام مجلس، شیوه‌های مداحی، راه‌های حفظ صوت و دیگر مباحث مورد نیاز مداحان پرداخته شده است.

۴- آموزش قرآن: با توجه به ضرورت تسلط کامل مداحان به قرائت قرآن کریم در این بخش مباحث روخوانی، روان خوانی؛ تجوید و اطلاعات قرآنی بصورت کتبی و صوتی در اختیار کابران سایت قرار داده شده است.

۵- آموزش احکام: در بخش آموزش احکام به بحث بایدها و نبایدها و احکام واجب در مداحی ها و مجالس عزاری همچون: نظرات و فتاوی مراجع در منع قمه زنی، استفاده از آلات موسیقی در عزاداری ها، احکام برهنه شدن و سینه زنی، مداحی خانم ها و پرداخته شده است.

۶- آموزش شعر: با توجه به اینکه شناخت اشعار صحیح و نادرست مستلزم آشنایی با قواعد شعری و آرایه های آن است، بخش آموزش شعر نیز به سایت اضافه شد که در این بخش مباحثی چون قواعد ردیف و قافیه، انواع قالب های شعری، انواع اوزان شعری و ذکر شده است.

۷- آموزش دستگاه های موسیقی: شناخت نعمات مورد استفاده در مداحی ها یکی دیگر از مهم ترین نیازهای مداحان است که در این بخش گوشه های مختلف دستگاه های موسیقی توسط اساتید رده یک کشوری در اختیار مداحان قرار داده شده است.

۸- احایث: در این بخش متن عربی و ترجمه بیش از هزار حدیث در موضوعات مختلف به خصوص مباحث مرتبط با مداحی و عزاداری ها همچون ثواب عزاداری؛ ثواب مرثیه سرائی، ثواب زیارت؛ جایگاه و شأن هریک از اهل بیت، احادیث مرتبط با مناسبت های مذهبی و دیگر مباحث اجتماعی و اخلاقی از ائمه با ذکر اسناد آن آورده شده است تا مداحان بتوانند با استفاده از این احادیث مجالس عزاداری را بیشتر مزین به سخنان اهل بیت کنند.

۹- بصیرت مداحی: در این بخش با بهره گیری از سخنان و منویات بزرگان دین همچون، شیخ عباس قمی، شیخ جعفر شوشتری، مقام معظم رهبری و که در خصوص نحوه مداحی ها و عزاداری ها بیان فرموده اند؛ سعی شده است توصیه ها و رهنمودهای لازم در رعایت آنچه مورد نظر علما و مراجع است ارائه شود تا مجلسی مورد نظر و رضایت سیدالشهدا و حضرت ولی عصر (عج) داشته باشند.

۱۰- پاسخ به شبهات دینی: متأسفانه مدتی است دشمنان اهل بیت با طرح شبه‌های تاریخی از زندگانی و سخنان اهل بیت سعی دارند مردم را از اهل بیت دور کنند که وظیفه مداحان در خنثی سازی این توطئه‌ها بسیار بالاست؛ لذا لازم است ابتدا خود با جواب این شبهات آشنا باشند تا بتوانند در مجالس رفع شبهه نمایند، در این بخش مستند با کتب تاریخی و مقاتل معتبر پاسخ این شبهات داده شده است.

۱۱- کالری: این بخش شامل سه زیر گروه (الف) عکس (ب) صوت (ج) ویدئو می‌باشد، در بخش اول بیش از ۵۰۰ عکس زیبا و فوق‌العاده از حرم ائمه و طرح‌های مذهبی و مناسبت‌ها به تفیک هر یک از ائمه جهت استفاده مراجعین قرار داده شده است؛ بخش صوت خود شامل چندین زیر بخش همچون سبک‌های مداحی، الحان قرآنی؛ اذکار سقائی، مقتل صوتی، اصول و فنون مداحی، دستگاه‌های موسیقی و سخنرانی‌ها است که در هر بخش بصورت تخصصی فایل‌های صوتی بارگذاری شده که قابل اجرا و یا دانلود می‌باشد. کاربردی‌ترین و منحصر بفردترین بخش صوت بخش مقتل صوتی است که مقتل سیدالشهدا مستند به بیش از ۱۰۰ مقتل در این بخش ارائه می‌شود که این خدمت نیز مختص سایت آستان وصال است. در بخش ویدئو هم فیلم‌های مرتبط با حرم ائمه و قرار داده شده است.

۱۲- نرم افزارهای مذهبی: در این بخش تعدادی از نرم‌افزارهای کاربردی در خصوص زندگی اهل بیت و مباحث دینی قرار داده شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۳- شهید و شهادت: در این بخش زندگی نامه، وصیت نامه و ویژگی‌های رفتاری تعدادی از شهدای مداح جهت آشنایی بیشتر مردم با این بزرگواران قرار داده شده است.

۱۴- کتاب: این بخش خود شامل دو زیرگروه است. الف) معرفی کتب: در این بخش بیش از ۷۰ جلد از کتب تاریخی و مقاتل اهل بیت از قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری بصورت کاملاً تخصصی مورد بررسی و معرفی قرار گرفته‌اند که در این معرفی به موارد همچون، جایگاه و شخصیت نویسنده، جایگاه و ویژگی‌های کتاب، شیوه نگار کتاب، منابع و مآخذ کتاب و بصورت مشروح بازگو شده است. ب) دانلود کتاب: در این بخش نیز بیش از پنجاه جلد کتاب زندگانی اهل بیت و مقاتل معتبر در قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأئم

طبری، روضه الواعظین فتال نیشابوری، تذکره الخواص ابن جوزی، کامل بهائی، جلاء العیون و بحار-
الأنوار علامه مجلسی، منتهی آمال و نفس المہوم شیخ عباس قمی و و دیوان اشعار مذهبی بصورت
کاملاً تخصصی و مختص هر یک از ائمه علیهم السلام بارگذاری شده است که بصورت رایگان قابل
دانلود است.

۱۵- ماهنامه تخصصی مداحی: در این بخش نیز ماهنامه تخصصی جرعه‌های معرفت که برای
مداحان گرانقدر بر اساس ماه‌های قمری و مناسبت‌های مذهبی تدوین و چاپ شده است قابل دانلود و
استفاده می‌باشد.

۱۶- مناسب‌های تاریخی و اعمال هر ماه: در این بخش نیز سعی شده مناسبت‌های مذهبی هر روز
مستند به کتب معتبر و مرجع همراه با آیات و احادیث مرتبط بطور روزانه یادآوری و در اختیار مراجعه
کنندگان سایت قرار گیرد؛ ضمناً اعمال و اذکار هر ماه نیز بطور مستند با متن عربی و ترجمه آن در
دسترس و آماده بهره‌برداری مراجعین سایت می‌باشد.

این سایت بطور مستقل توسط
تعدادی از شعرا، مداحان و
دوستان اهل بیت در همدان
راه اندازی و اداره می‌شود
و وابسته یا تحت نظر هیچ
نهاد یا ارگانی نمی‌باشد.

